134 Tarjuma-i-
Kanzu'd-daqā'iq.
(Sunnite fiqh).

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوضح مناهج الشريعة والاسلام واورد مناهل التكليف جملة الانام وجعل العلماء قادة الى الجنة والفقهاء سادة بين اهل السنة ومصابيحهم زيادة بالمنة والصلوة على رسوله الذي بلغ قدر الدين مناط الثريا باحاديثه واخباره والى اله الذين افاضوا على البرايا ينابيع الفضل وامطاره وبسطوا العدل في اكناف الارض واقطاره وبعد فيقول العبد الضعيف النحيف الحقير اللسيف القصيد الراجي الى رحمة الخالق تراب الاقدام اهل العلم والاجتهاد نصر الدين محمد جمال الاردي المعروف بكرماني قد ان رفع ان رتبة حكمه والح عليه غنيمة الى ان اكتب ترجمة لكنز الدقائق وان كنت متفرقا بالعوائق على وجه يكون حاوية لتصحيح الاختلاف المرقوم في مختصر المرام كما ان اغلب مسائله واكثر احكامه واقعة على اختيار المشايخ فرعية مستعينا بالله وسائلا ان يوفقني على الاتمام ويوصلني كنه المرام ويحفظني من خطار وذلل وقول بلا عمل وهو بالاجابة جدير وانا في ذلك معتذر بسعير

كتاب الطهارة

فرائض وضو شستن روی از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر شستن دو دست و دو پای تا دو اکنج و شتالنگ و بقول زفر رحمة الله عليه شستن ارنج و شتالنگ فرض نه و مسح ربع سر و ربع ریش و بقول مالک رحمة الله عليه مسح تمام سر فرض است و بقول شافعی رحمة الله عليه در مسح مقدار سه تار موی فرض است و از ابو یوسف رحمة الله عليه در مسح ریش ... بر روایتی مسح تمام ریش فرض است و بر روایتی مسح فرض نیست در وضو شستن دو دست تا بند دست در ابتدای وضو بسم الله العظيم والحمد لله على دين الاسلام گفتن پیش از استنجا و بعده چون مشغول شود بوضو مسواک کند و آب در دهن و بینی کند بابهای مختلف برای هر یکی لکان کف و نزدیک امام شافعی بیک کف آب مضمضه و استنشاق کند و خلال کردن بر ریش و انگشتان دست و پای و سه کان بار شستن هر عضوی و نیت رفع حدث لاستباحة الصلوة و ربع و مسح تمام سر و مسح هر دو گوش با آب سر و بقول شافعی نیت و ترتیب در وضو فرض است و نیز بقول او مسح گوش با آب جدید سنت است و بقول امام مالک رحمة الله ترتیب و نیز ترتیب شستن در وضو فرض است و مستحب در وضو ابتدا کردن از عضو راست و مسح رقبه یکبار و نزدیک امام شافعی

منار بالتدار

آرنج شتالنگ بندگاه ساعد کعبه

ناقض وضو و بعضی

سه بار و ترتیب در وضو چنانچه منصوص است بحکم نص و لو الی ... برهنه نشستن سنت است

مسئله بیرون آمدن پلیدی از تن شکننده وضوست وقتی که پری دهن اگر چه آب تلخ و یا خون نستیم

و یا طعام و یا آب باشد و بقول شافعی رح بیرون آمدن پلیدی از غیر سبیلین ناقض وضو نی و بقول زفر رح

قی ناقض است خواه پر باشد یا نه مسئله قی کردن بلغم که از شکم بر آید یا از سر فرود آید اگر چه

پری دهن باشد ناقض نی یا خون که بر وی غالب است و بقول ابی یوسف رح اگر بلغم از

شکم بر آید و پری دهن باشد ناقض است مسئله قی کردن خون خون آمیخته اگر خون غالب شکننده

وضوست و قی کردن خون که آب دهن در او غالب است و بقوت آب دهن بیرون آید ناقض نی

مسئله در قی کردن اندک اندک خون جمع کنند پر که دهن شود و اتحاد سبب قی معتبر است

اگر به یک شورش دل بود ناقض است بقول ابی حنیفه و امام محمد رح و ابی یوسف رح اتحاد مجلس

یعنی اگر در یک مجلس است ناقض بود و الا فی مسئله خواب ناقض است در حالتی که بر پهلو

خفته باشد و یا بر یک سرین نشسته مسئله خواب در حالت نماز ناقض نی و بقول شافعی رح ناقض

است مگر در حالت قعود و در روایتی از وی ناقض است و در روایتی نی و بقول مالک خواب دراز

در حالت قعود ناقض است مسئله بیهوشی و دیوانگی و مستی ناقض است و بقول شافعی رح ناقض نی

مسئله مباشرت فاحشه بیرون آمدن مذی باشد یا نه ناقض است و آن عبارت از کنار گرفتن

مرد برهنه زن برهنه را با ماس کردن شرمگاه مرد و زن با انتشار قضیب و بقول محمد رح

ناقض نی مسئله بیرون آمدن کرم از جراحت ناقض نی و از دبر ناقض است مسئله مس کردن

و مس مرد و زن را بالشهوت و غیر آن ناقض نیست و بقول شافعی رح ناقض است مس ذکر بباطن

کف و مس مردان زنان را و بقول مالک مس مرد زن را اگر بشهوت بود ناقض است مسئله در غسل فرض

است آب در دهن و بینی کردن و تمام اندام شستن و بقول شافعی رح آب در دهن و بینی کردن سنت است

مسئله مالیدن اندام فرض نی و بقول مالک رح فرض است مسئله رسانیدن آب در درون ناف است بر خلاف

ناکرده فرض نی و نزدیک مالک سنت است مسئله نیت در غسل مفروض شستن دو دست

از استنجا و شستن فرج و زائل کردن نجاست از تن بعده وضو کردن الی سه بار آب بر تن ریختن

مسئله باز کردن گیسوی زن فرض نیست اگر بیخ موی تر شود مسئله غسل با خروج آب منی با

دفق و شهوت فرض است اما شهوت در حالت انفصال از آب منی جهنده از محل خود شرط است

و در حالت خروج شرط نیست و بقول ابی یوسف در حالت خروج شرط است و بقول شافعی رح در ...

چالم

غسل واجب

عالم شهوت شرط نیست مسئله بغایب شدن حشفه در دبر و قبل مرد و زن بر فاعل و مفعول غسل فرض شود مسئله بپاک شدن
زن از حیض و نفاس غسل فرض شود مسئله بخروج ودی و مذی با احتلام که در وی تری نبود غسل فرض نیست
مسئله غسل جمعه و عیدین و برای احرام بستن و روز عرفه سنت است و بقول مالک غسل جمعه واجب است
و بروایتی مستحب است مسئله غسل میت و جنبی که اسلام آورده واجب است فاما غسل کسی که مسلمان شود
و جنب نبود مستحب است مسئله وضو جایز است بآب باران و چشمه و دریا اگر چه در آن آب چیزی
پاک آمیخته شود و یک وصف متغیر گردد و نیز آب از سبب دیر ماندگی گنده شود اما وضو جایز نیست بآبی که
متغیر شود بسبب کثرت اوراق و آبی که در وی چیزی پخته باشند و آبی که از درخت و میوه بیرون
آرند و آبی که چیزی در وی خلط کنند و دو وصف متغیر گردد بسبب آنکه اجزای مخلوط بر آب غالب شود
آبی ایستاده که کم از ده در ده باشد و در وی نجاست افتد اما اگر آب ایستاده مقدار ده در ده بود حکم آب روان دارد
و بقول شافعی رح اگر آب ایستاده مقدار دو قله باشد یعنی پانصد رطل و نجاست در وی افتد وضو
روا بود و بقول مالک آب ایستاده بوقوع نجاست پاک است تا اثر نجاست در وی ظاهر شود مسئله
بآب روان وضو و غسل روا بود اگر چه نجاست در وی افتد اگر نجاست ظاهر شود یعنی مزه و رنگ و
بوی نجاست پیدا نشود و حد آب جاری آنست که کاه را ببرد مسئله مردن چیزی که خون ندارد
در آب نمیرد پلید نکند چون مگس و پشه و زنبور و کژدم و ماهی و غوک و مانند آن و بقول شافعی
پلید کند مگر ماهی مسئله آب مستعمل بسبب قربت و یا رفع حدث چون قرار گیرد بجای پاک است
و پاک کننده و بقول شافعی و مالک پاک کننده نیست و بقول ابی حنیفه و ابی یوسف نجس است فاما
بقول ابی حنیفه نجاست مغلظ است و بقول ابی یوسف نجاست مخففه است و بقول زفر اگر آن قربت باشد
یعنی وضو بهم وضو سازد آب مستعمل پاک است و پاک کننده است مسئله جنبی در چاه فرو رود برای طلب دلو
و اندام وی از نجاست حقیقی پاک است بقول ابی حنیفه رح مرد و آب هر دو پلید شود و بقول ابی یوسف
مرد جنب باشد و آب پاک بود یک روایت ابی حنیفه و بقول محمد رح هر دو پاک باشد و علیه الفتوی مسئله
هر پلیدی تا پوست را که دباغت کنند پاک شود مگر پوست آدمی و خوک و بقول شافعی سگ
پوست سگ به دباغت پاک نشود و بقول مالک مردار پاک نشود و بقول شافعی موی آدمی و استخوان
ایشان پاک است و بقول شافعی رح موی میت و استخوان و عصب وی پلید است
مسئله آب چاه پلید شود با فتادن منی است و در وی مگر با فتادن دو بنک شتر و گوسفند

رضا مدد [illegible]

مسئله اگر زنگ افتد پلید شود و لیکن افکنده کبوتر و گنجشک آب چاه را پلید نکند و بقول شافعی پس افکنده همه مرغان
پرندگان آب چاه را پلید کند مسئله افتادن بول آنچه گوشت او حلال است در چاه افتد پلید کند و بقول
محمد رحمه الله بول آنچه گوشت او حلال است پاک است مسئله هر چه حدث نبود پلید نبود چون قی کردن نه پر دهن
خون کم بر روی جنبی غالب است و مثل آن پلید نشود و بقول محمد رحمه الله پلید بود اما اگر خونی که از زخم جراحت
است و پیش از خروج بجای برگرفت و در چاه افکند پلید نکند و بقول محمد رحمه الله پلید کند مسئله
آشامیدن بول آنچه گوشت وی حلال است در جمیع احوال جایز نی و بقول ابی یوسف بر تداوی
جایز است و بقول محمد رحمه الله در جمیع احوال جایز است خواه در تداوی خواه در غیر وی مسئله بمردن موش
و مانندان در چاه بیست دلو تمامانه بیرون آرند و بمردن کبوتر و مانندان چهل دلو بکشند تا
پاک شود و بمردن گربه و مانندان شصت دلو و بمردن گوسفند و مانندان تمام آب چاه بکشند مسئله
بپوسیدن و ریزیدن جوزه و بزرگی در چاه تمام آب بکشند مسئله چاهی چشمه دار آید لو و کشیدن تمام آب
ممکن نیست دویست دلو بکشند مسئله اگر در چاهی حیوانی پوسیده یا ریزیده یافتند و وقت افتادن
معلوم نی نماز سه شبانه روز باز گردانند و اگر پوسیده و ریزیده نباشد یکشبانه روز نماز بگردانند و
جامه و آوند که در آن آلوده باشد شسته شوند و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله در هر دو صورت هیچ نماز
باز نگردانند مادامی که تحقیق نشود که کی افتاده مسئله عرق هر چیز حکم پس خورده او دارد مسئله پس خورده
آدمی و اسب پاک است و آنچه گوشت وی حلال است پاک است پس خورده سگ و ددگان و جانوران
چون یوز و شیر و پلنگ و مانندان پلید است و بقول شافعی پس خورده ددگان چهارپا پاک است
و بقول مالک پس خورده سگ و خوک پاک است و پاک کننده است مسئله پس خورده گربه مکروه و ماکیان
گشاده گرد و پرندگانی که گوشت ایشان حرام است و جز پرندگان چون موش و مانندان مکروه است و بقول
ابی یوسف پس خورده گربه مکروه نی و بقول شافعی پس خورده ددگان چهارپا پاک است مسئله
پس خورده خر و استر مشکوک اگر آب دیگر نیابد وضو سازد و تیمم کند و تقدیم هر یک جایز بود و بقول زفر
تقدیم تیمم بر وضو جایز نی مسئله اگر بجز نبیذ خرما آب دیگر نیابد وضو سازد بدان تیمم و لا یجمع بینهما و
بقول ابی یوسف و شافعی و مالک رحمهم الله تیمم کند وضو نسازد و بقول محمد رحمه الله وضو سازد و تیمم کند
باب التیمم تیمم روا است اگر آب دور بود مقدار یک میل و آن سه هزار گز است و چهار هزار گز است
سه هزار گز است تا دو هزار و از ده هزار و بقول زفر اگر آب چنان دور است که ترسی از آنکه وقت

دو فرسنگ است

بگذرد

بیرون آید تا بآب رسد تیمم جایز نبود مسئله تیمم جایز است بخوف زیاده مرض و بقول شافعی اگر خوف
تلف تن بود یا عضو جایز بود مسئله بعذر سرما اگر خوف هلاک بود یا خوف مرض بود هم تیمم جایز
است در حالت جنابت و حدث در شهر و بیرون از شهر و بقول ابی یوسف و محمد در شهر تیمم
جنب و محدث جایز نی مسئله اگر از درنده ترسد چون شیر و غیران و از دشمن و از ترس تشنگی تیمم
کند جایز بود و اگر بر سر چاه رسید و چیزی که بدان آب کشد موجود نی اگر تیمم کند جایز بود مسئله ماهیت تیمم
دو بار زدن دست است بر زمین یکبار بر روی مسح کند بار دوم بر دو دست تا آرنج مسح کند
و بقول اول مالک و بقول شافعی تا بند دست مسح کند و بقول دوم مالک تا نصف ذراع مسئله
استیعاب در تیمم شرط است بروایتی تا اگر تیمم انگشتری در حالت تیمم نکشند و یا نجنباند جایز نبود
مسئله جنب و محدث و حایض در تیمم برابراند مسئله تیمم جایز بدان چه از جنس زمین است اگرچه
بروایت دیگر نبود و بقول شافعی و محمد تیمم بسنگ جایز نبود مگر بر وی غبار بود
غیر از خاک و بقول ابو یوسف بی غبار از خاک جایز نبود مسئله تیمم مکرر جایز است
شرط نیست مسئله نیت در تیمم شرط است و بقول زفر
مسئله تیمم کافر به نیت اسلام جایز نی فاما وضو او برای اسلام جایز بود و بقول ابی
یوسف تیمم کافر برای اسلام جایز بود مسئله هر چه ناقض وضو است ناقض تیمم است و ناقض میکند
تیمم را دیدن آب نیز و ارتداد ناقض تیمم نی و بقول زفر ارتداد ناقض تیمم است مسئله اگر قادر
است برآب که فاضل است از حاجت تیمم جایز نی مسئله اگر در حالت نماز آب فاضل بیند تیمم کرده بود
برآب فاضل چون قادر شد تیمم باطل شود و اگر در نماز بود و یا بیرون نماز و بقول شافعی و چون
در حالت نماز باطل تیمم نی مسئله مستحب است تاخیر نماز اگر رجا هر چه وجود آب دارد و همچنین
امید وار جماعت است از کافی نقل کرده شده و الا در وقت مستحب تیمم کند و بقول مالک
تا نیم وقت توقف کند مسئله پیش از دخول وقت تیمم جایز است و بقول شافعی جایز
نبود مسئله ادای دو فرض آنچه خواهد از فرایض و نوافل بیک تیمم جایز است و بقول شافعی جایز
نبود مسئله بعذر از خوف نماز جنازه و نماز عیدین با وجود آب هم تیمم جایز بود اگر جنب نباشد
نماز بنا تیمم کند چنانچه در حالت نماز عیدین محدث شد بنا نماز عید به تیمم جایز نی اگر وضو
باشد و بقول شافعی بعذر خوف نماز جنازه و عیدین به تیمم جایز نی مسئله برای خوف فوت نماز جمعه و نماز
وقتی تیمم جایز نی مسئله اگر آب در رحل خود فراموش کرد و به تیمم نماز ادا کرد بعده یاد آمد
اعاده نکند و بقول ابو یوسف اعاده کند مسئله اگر گمان قرب آب دارد مقدار یک تیر پرتاب

طلب آب کند واجبست مقدار تیر پرتابی سه یک یا چهار یک واگر گمان نبرد آب طلب واجب نی
وبقول شافعی بی طلب تیمم جایز نی در هر حال مسئله اگر با رفیق آبست طلب کند اگر ندهد مگر بثمن
مثل وثمن مثل دارد تیمم جایز نبود واگر ثمن مثل ندارد تیمم جایز بود مسئله اگر بیشتری
از اندام جنب مجروح است تیمم کند واندام صحیح نشوید واگر بیشتری اندام صحیح است بشوید وتیمم نکند
فاما بر جراحت مسح کند واگر ممکن نبود بر جای جراحت مسح کند ودر میان وضو وتیمم جمع نکند
وبقول شافعی اندام صحیح بشوید وبر آن مجروح تیمم کند باب المسح علی الخفین مسح بر موزه مرد و
زن را جایز است واگر پوشیده باشد بر وضو تمام وجنب نباشد مسئله مدت مسح در حق
مقیم یک شبانه روز است ودر حق مسافر سه شبانه روز است وبقول مالک روا نباشد که مقیم
بر موزه مسح کند مسئله طهارت کامل بوقت حدث شرط است نه وقت لبس وبقول شافعی
بوقت لبس شرط است تا اگر دو پای بشست وموزه بپوشید بعده وضو تمام کرد وبعده محدث
شد مسح جایز بود وبقول شافعی جایز نی مسئله ابتداء مدة مسح از وقت حدث است وبقول
مالک از وقت لبس وبقول شافعی از وقت مسح مسئله مسح بر پشت موزه ثانی یکبار مسح کند آغاز
از سر انگشتان پای کند تا ساق وبقول شافعی ومالک بر پشت پای وکف پای موزه
مسح کند مسح موزه سه انگشت دست فرض است مسئله دریدگی بسیار در موزه مانع
مسح است وآن مقدار سه انگشت است از خردترین انگشتان پای ودریدگی اندک
در موزه مانع نی وبقول زفر وشافعی مانع است وبقول مالک دریدگی موزه اگر چه بسیار است
مانع مسح نی مسئله اگر دریدگیها موزه متفرق است چون جمع کنند مقدار سه انگشت شود
اگر در یک موزه بود مسح جایز نی واگر در دو موزه بود مسح جایز بود مسئله نجاست غلیظ
اگر پراکنده در دو موزه رسد مسح جایز بود وچون جمع کنند زیاده از درهم باشد مانع جواز
نماز بود وهمچنین برهنگی پراکنده در عورت چون جمع کنند مقدار ربع بود مانع جواز صلوة است
مسئله هر چه بشکند وضو است بشکند مسح است وکشیدن پای از موزه وگذشتن مدة
مسح اگر خوف تلف پای بسبب سرما نبود چون مدة مسح تمام شد موزه کشد از وضو
دارد هر دو پای بشوید ونماز گزارد ووضو اعاده نکند وبقول شافعی اعاده کند مسئله
بیرون آمدن بیشتر از قدم از محل خود ناقض مسح است وبروایتی از ابو حنیفه اگر پاشنه
پای از محل خود زایل شد موزه باطل شود واین قول ابو یوسف است وبقول محمد اگر معظم

از

باز قدم مقدار سه انگشت در محل باقی مانده است مسح باطل شود مسئله اگر مقیم مسح کرد پیش از تمام شدن یکشبانروز
مسافر شد مدت سه شبانروز مسح تمام کنند و بقول شافعی یکشبانروز است مسح تمام کند بعده موزه بکشد مسئله
اگر مسافر یکشبانروز مسح کنند بعده مقیم شد موزه بکشد و پای بشوید و اگر یکشبانروز تمام نشده است
یکشبانروز مسح تمام کند مسئله مسح بر سر موزه جایز است و بقول شافعی جایز نیست مسئله مسح بر جوارب با پتابه
که با جلد و نعل است جایز است باتفاق فاما جوربی که ثخینت باقیه اند و بی جلد و نعل است
بران نیز مسح جایز است و بقولی از ابی حنیفه رح جایز نی مسئله بر دستار و کلاه و روی بند و برقع
نیست که باز دار و در دست می پیچند مسح جایز نی مسئله مسح بر جبیره و بر جامه که بر جراحت بسته اند
جایز بود و حکم شستن دارد پس در وقت مسح بنود و اگر طلوعی مفروض است و بر جبیره یک بار
بر دو مسح کنند و اعضای دیگر بشوید بخلاف آنکه او در یکپای موزه دارد و بران مسح میکند و یکپای
می شوید جایز نی و اگر جبیره بی وضو بسته است مسح بران جایز بود فاما اگر موزه بی وضو پوشیده
مسح بران جایز نبود مسئله اگر جبیره بر جراحت بسته است و مقداری زیر جبیره اندام
صحیح است و بر تمام جبیره و یا بر جامه که بر جراحت است مسح میکند جایز است مسئله اگر جبیره
افتاد و بعد از نیکو شدن مسح جایز نی و محل جبیره بشوید و اگر نیکو نشده است باز جبیره
ببندد مسح باطل نشود مسئله در مسح موزه و مسح سر نیت شرط نی و بقول شافعی در مسح
موزه و سر نیت شرط است باب الحیض حیض عبارت است از بیرون آمدن
خون زن بالغه و سالمه از علت استحاضه مسئله اقل مدت حیض سه شبانروز است و
بقول ابیوسف و زفر دو شبانروز است و بیشتر از روز سیوم
و بقول مالک اندک و بسیار خون حیض است و بقول شافعی یکشبانروز
پانزده شبانروز است مسئله اکثر حیض ده شبانروز است و بقول شافعی
بیند نزدیک علمای ما استحاضه بود مسئله هر چه کم از سه شبانروز و بیش از ده شبانروز چون
زرد و تیره و رنگ خاک و سبز بود جز سپید خالص مسئله جمیع الوان خون حیض شش لون بود سیاه و سرخ و
سرخ و زردی حیض است و تیرگی از خون حیض نی و بقول ابی یوسف تیره بعد از
گذاردن و روزه و دخول مسجد و طواف کعبه و خواندن قرآن و مس مصحف بغلاف و وطی مسئله در حالت حیض و نفاس نماز

و مس اندامی که زیر ازار است جایز نی الا قضاء روزه فرض است و نماز نی و بقول محمد رح از مسلم تعلیم قرآن از
کنند بحضرت آن جایز است که مس کند و بقول مالک قرائت قرآن جایز است مسئله جنابت مانع نماز و
قرائة قرآن و مس مصحف و دخول مسجد و طواف کعبه است مسئله حدث مانع نماز و مس مصحف است مسئله
اگر خون حیض بده روز منقطع شد پیش از غسل وطی جایز بود و اگر از ده روز کم بود و خون منقطع
شد وطی جایز نبود مگر که غسل کند یا ادنی وقت نماز بگذارد که قدرت بر غسل و تحریمه بود مسئله
طهری که در میان دو خون در مدة حیض و نفاس بود حکم حیض و نفاس دارد و بقول ابی یوسف
و محمد اگر طهری در مدت نفاس پانزده شبانروز بود فاصل بود اول نفاس و دوم حیض بود اقل طهر
پانزده شبانروز است و اکثر او حد ندارد مگر در نصب عادت بوقت استمرار دم تا اگر طهر ممتد
دید چون مستمر شد و روزهای طهر و حیض فراموش شد بعد از و چون مطلقه شد بقول ابی عصمه
بلخی وقت عدة او تمام نشود و بر قول او اکثر طهر مقدر نیست و بقول محمد بن ابراهیم میدانی
چون از نکاح طلاق شود ده ماه کم سه ساعت بگذرد و تواند که شوهر دیگر کند و بقول او اکثر طهر
این زن مقدر است شش ماه کم یک ساعت بقول عبد الله زعفرانی طهر این زن مقدر است
به بیست و هفت روز پس بقول او بعد از چهار ماه و بیست روز کم یک ساعت تواند که شوهر دیگر کند و
بقول محمد اقل طهر شبانروز است اگر زاید بود هر دو خون او و بقول مالک اقل طهر هر چه بود
بود از اندک و بسیار مسئله خون استحاضه چون خون بینی است از نماز و روزه و وطی منع نکند
مسئله اگر عادت در حیض کم از ده روز و در نفاس کم از چهل روز است و اگر
زیادة شد آن زیادة از عادت استحاضه بود و اگر اکثر حیض و یا نفاس خون
طهر بود مسئله اگر بلیغه به استحاضه و استمرار شد و بقول مالک سه روز زیادة بحیض الحاق کند و باقی هر ماهی ده روز حیض بود و باقی
زن طاهره بود و بروایتی از شافعی قیاس بر زنان عشیره او کنند از شافعی یک شبانروز و بروایتی
مسئله زن مستحاضه و کسی که سلسل بول بود و یا اطلاق شکم و یا امتلاء ریح و رعاف دایم و یا جراحت
سایل دارد او برای هر وقت هر فرض وضو سازد و بدان وضو فرض و نفل بگذارد و بقول
شافعی نماز فایته بدین وضو جایز نی و بقول مالک برای هر فرض و نفل وضو کند
وضو صاحب عذر بخروج وقت باطل شود و بقول زفر بدخول وقت باطل شود بخروج وقت مسئله
و بقول ابی یوسف بدخول و خروج وقت باطل شود صاحب عذر کسی است که هیچ وقت از اوقات
نماز خالی از عذر نباشد مسئله نفاس عبارت از خونی است که بعد از ولادت بود مسئله

شش ماه

خون

چون حامل حکم استحاضه دارد وبقول شافعی حکم حیض دارد مسئله بچه از شکم افتد اگر بعضی از خلقت او ظاهر
شده باشد چون یک انگشت بود حکم ولد دارد و خونی که بعد از این سقط بیرون آید حکم نفاس دارد مسئله
اقل نفاس حد ندارد و اکثر چهل شبانروز است وبقول شافعی شصت شبانروز است وبقول مالک هفتاد
شبانروز است مسئله خونی که زیاده از چهل شبانروز است استحاضه بود مسئله دو بچه که از یک شکم
شوند نفاس از اول بود وبقول محمد و زفر از ولد دوم باب الانجاس جایز است شستن
جامه و تن پلید باب و بهر چیز زایل کننده نجاست باشد چون سرکه و گلاب و آبی که نشلیده شده
باشد از برگ و میوه و درخت وبقول محمد و زفر و شافعی شستن جامه و تن بجز آب جایز نی
شستن جامه بروغن جایز نبود مسئله موزه پلید از نجاست تنه دار چون خشک گردد بمالیدن پاک
نشود اگر چه نجاست خشک باشد وبقول ابو حنیفه از نجاست خشک بمالیدن و از نجاست تر بشستن
پاک شود فاما اختلاف در نجاست تنه دار است فاما نجاستی که تنه دار نیست موزه پاک نشود مگر
بشستن مسئله موزه و جامه از آب منی خشک بمالیدن پاک شود و از آب منی تر پاک نشود
مگر بشستن وبقول شافعی آب منی پاک است مسئله تیغ و کارد و آیینه پلید بمالیدن پاک شود
زمین پلید خشک و اثر نجاست نماند نماز جایز بود و تیمم نی وبقول شافعی و زفر نماز نیز جایز نبود
مسئله خون و ریم و خمر و لیکن افکنده ماکیان و بول آنچه گوشت او حرام است و سرگین اسب و گاو هست
مغلظ است مقدار درم عفو است و زیادت از درم مانع جواز صلوة است و درم پهن میانه کف است
وبقول زفر و شافعی اندکی و بسیار از نجاست مانع است وبقول زفر سرگین آنچه گوشت او
حلال است نجاست مخففه است و گوشت هر چه حرام است سرگین او نجاست مغلظه است وبقول ابو یوسف
مسئله بول آنچه گوشت او حلال است و بول و لیکن افکنده پرندگان که گوشت ایشان حرام است و خون ماهی
ولعاب استر و خر و بولی که پراکنده رسد مانند سر سوزن نجاست مخففه است چون کم از ربع پلید
شود مانع نبود و ربع مانع است وبقول محمد گوشت رنج حلال است بول پاک است و بول اسب
پاک است و لیکن افکنده آنچه گوشت او حرام است از پرندگان نجاست مغلظ است مسئله
نجاستی که دیده شود برفتن عین نجاست جامه پاک شود و الحاق اثر او مانند عفو است مسئله
از نجاستی که دیده نشود بسیار بشستن و نشلیدن پاک شود وبقول شافعی یکبار شستن
پاک شود آنچه نشلیدن او ممکن نیست چون سه بار بشوید و هر بار خشک کند
پاک شود وبقول محمد هرگز پاک نشود و حد خشک آنست که از قطره باز ایستد مسئله
استنجا سنت است بسنگ یا کلوخ و بآب شستن افضل است و عدد سنگ سنت نیست وبقول

چون حامل حکم استحاضه دارد و بقول شافعی حکم حیض دارد مسئله بچه از شکم افتد اگر بعضی از خلقت او ظاهر
شده اگرچه یک انگشت بود حکم ولد دارد و چون که بعد از ان سقط مرده آید حکم نفاس دارد مسئله
اقل نفاس حد ندارد و اکثر چهل شبانروز است و بقول شافعی شصت شبانروز است و بقول مالک هفتاد
شبانروز است مسئله چون که زیاده از چهل شبانروز است استحاضه بود مسئله دو بچه که از یک شکم متولد
شوند نفاس از اول بود و بقول محمد و زفر از ولد دوم باب الانجاس جایز است شستن
جامه و تن پلید باب و بهرچه زایل کننده نجاست بود چون سرکه و گلاب و آبی که فشلیده شده
باشد از برگ و میوه و درخت و بقول محمد و زفر و شافعی شستن جامه و تن بجز آب جایز نی
شستن جامه بروغن جایز نبود مسئله موزه پلید از نجاست جرمدار چون خشک شود بمالیدن پاک
شود اگرچه نجاست خشک نبود و بقول ابوحنیفه از نجاست خشک بمالیدن و از نجاست تر بشستن
پاک شود فاما اختلاف در نجاست جرمدار است فاما نجاستی که جرمدار نیست موزه پاک نشود مگر
بشستن مسئله موزه و جامه از آب منی خشک بمالیدن پاک شود و از آب منی تر پاک نشود
مگر بشستن و بقول شافعی آب منی پاک است مسئله تیغ و کارد و آینه پلید بمالیدن پاک شود
زمین پلید خشک و اثر نجاست نماند نماز جایز بود و تیمم نی و بقول شافعی و زفر نماز نیز جایز نبود
مسئله خون و ریم و خمر و پلیدی افکنده ماکیان و بول آنچه گوشت او حرام است و سرگین اسب و گاو و خر
مغلظ است مقدار درم عفو است و زیادت از درم مانع جواز صلوة است و درم پهن میانه کف است
و بقول زفر و شافعی ربع اندکی و بسیار از نجاست مانع است و بقول زفر سرگین آنچه گوشت او
حلال است نجاست مخففه است و گوشت هرچه حرام است سرگین او نجاست مغلظه است و بقول ابویوسف
مسئله بول آنچه گوشت او حلال است و بول و پلیدی افکنده پرندگان که گوشت ایشان حرام است و خون ماهی
و لعاب استر و خر و بولی که مرا گنده رسد مانند سر سوزن نجاست مخففه است چون کم از ربع پلید
شود مانع نبود و ربع مانع است و بقول محمد گوشت ربع حلال است بول پاک است و بول اسب
پاک است و پلیدی افکنده آنچه گوشت او حرام است از پرندگان نجاست مغلظ است مسئله
نجاستی که دیده شود برفتن عین نجاست جامه پاک شود و اگر اثر او ماند عفو است مسئله
از نجاستی که دیده نشود بسه بار شستن و فشلیدن پاک شود و بقول شافعی یکبار شستن
پاک شود آنچه فشلیدن او ممکن نیست چون ... سه بار بشوید و هربار خشک کند
پاک شود و بقول محمد هرگز پاک نشود و حد خشک آنست که از قطره باز ایستد مسئله
استنجا سنت است بسنگ یا کلوخ و باب شستن افضل است و عدد سنگ سنت نیست و بقول

اقامت مثل اذان است مگر زیادت کند در اقامت بعد از فلاح قد قامت الصلوة دو بار و بقول شافعی
در اقامت هر کلمه یکبار گوید و در اذان ترسل کند یعنی شتاب نگوید و در اقامت شتاب کند و در
اذان و اقامت استقبال قبله کند و در حال اذان و اقامت سخن نگوید و در کلمه حی علی الصلوة و
الفلاح روی بجانب راست و چپ گرداند و در صومعه بوقت حی علی الصلوة والفلاح بگردد و در هر دو
گوش انگشت کند مسئله تثویب میان اذان و اقامت اعلام کردن مصلیان است بلفظ الصلوة
الصلوة و یا بلفظ قامت الصلوة قامت الصلوة تا به تعجیل حاضر شوند جائی نیست یعنی از
مسجد فراغ شود تا اعلام هر یک برابر شد جائی نیست در وقت یا نماز و بقول شافعی ابو
یوسف تثویب برای امیر کردن جائی نیست بقوله الصلوة یرحمک الله و قول محمد مکروه
مسئله میان اذان و اقامت جلسه کند مگر در مغرب و بقول ابویوسف و محمد در مغرب جلسه خفیف کند
و بقول شافعی بمقدار دو رکعت بنشیند مسئله برای نماز فائته اذان و اقامت کند و در باقی
مخیر بود اذان و اقامت گوید و یا بسنده کند با قامت و بقول مالک بیک اقامت بسنده کند علی الصحیح
فوائت مسئله پیش از دخول وقت اذان نگوید و اگر گفت در وقت اعاده کند و بقول شافعی و ابویوسف
اذان فجر در نصف آخر شب جائز است مسئله اذان و اقامت جنب و اقامت محدث و اذان
زن و فاسق و قاعد و مست مکروه است مسئله اذان بنده و حرام زاده و نابینا و بیابانی
و دهقانی مکروه نیست مسئله اگر مسافر ترک اذان و اقامت کرد مکروه بود مسئله اگر در شهر در خانه
خود نماز میگذارد اذان و اقامت ترک میکرد مکروه نبود مسئله مستحب است مسافر را که
در خانه نماز میگذارد او اذان و اقامت کند مگر زنان

کتاب شرط الصلوة

پاکی تن از حدث و نجاست و پاکی جامه از نجاست و جای نماز و پوشیدن از شروط نماز است مسئله
عورت مرد از زیر ناف تا زیر زانو است و بقول شافعی ناف مرد از عورت است و زانو نی
مسئله عورت زن حره تمام تن اوست مگر روی و دو کف و بر آن پشت قدم از عورت است
در روایت اول صحیح است مسئله از کنیزک عورت آنچه عورت مرد است و شکم و پشت کنیزک نیز
عورت است و هرچه جز اینست از اندام او عورت نیست مسئله برهنگی ربع ساق زن حره
و ربع شکم و ربع موی و ربع ران مانع جواز نماز است و برهنگی ربع عورت غلیظ یعنی قبل
و دبر و خصیتین مانع جواز الصلوة است و بقول ابی یوسف اگر مکشوف کمتر از نصف است
مانع نیست و بقول شافعی برهنگی آنچه اندک است مانع است مسئله اگر باوجود جامه کمتر از ربع او پاک است برهنه نماز

[illegible]

گزارد جایز بود و اگر کم از ربع پاک است مخیر بود برهنه نماز گزارد و یا با جامه و اگر جامه نیابد نشسته نماز
ادا کند برای رکوع و سجود اشارت کند و بقول زفر و شافعی ایستاده نماز گزارد با رکوع و
سجود و اگر جامه تمام پلید است و یا کمتر از ربع پاک است مخیر است با جامه نجس نماز بگزارد
و یا برهنه بگزارد و بقول محمد رح یک قول آن است که برهنه نماز بگزارد مسئله در حال برهنگی
نشسته باشارت نماز گزاردن افضل است از ایستاده با رکوع و سجود مسئله نیت از
شروط نماز است و میان نیت و نماز بعملی دیگر فاصله نکند و شرط در نیت وقت نماز است که در
دل بداند که کدام نماز میگزارد مسئله بسنده است مطلق نیت برای نماز نفل و نیت تراویح
و برای فرایض شرط است تعیین نیت فرض چنانکه در ظهر نیت فرض کند یعنی عصر و مقتدی نیت
فرض متابعت امام نیز نیت کند و در نماز جنازه نیت ثنای خدای تعالی کند و نیت دعا برای
میت کند مسئله استقبال قبله شرط نماز است در مکه توجه بعین کعبه فرض است و در غیر مکه
توجه بجهت کعبه فرض است و در حال خوف بهر جهت که ممکن بود توجه کند مسئله در حال
اشتباه قبله تحری کند بهر سمتی که دل او بیارامد مسئله اگر تحری کند نماز بگزارد و بعده معلوم
شد که مستقبل بود اعادت نکند و اگر در میان نماز دانست بگردد بجانب قبله و بقول
شافعی رح اگر مستدبر اعادت کند مسئله اگر در شب تاریک قومی بجماعت بگزارند و هر
یکی بجهتی تحری کردند و حال امام معلوم نه نماز همه جایز بود **باب صفة الصلوة** فرایض نماز
تحریمه و قیام و قراءة و رکوع و سجود و قعده اخیره مقدار تشهد و خروج از نماز بفعل
مصلی و بقول ابی یوسف و محمد رح خروج مصلی از نماز بفعل فرض نیست و بقول مالک قعده اخیره فرض
نی مسئله واجب است در نماز خواندن فاتحه و ضم سورت و تعیین قراءة یعنی در دو رکعت اول
مراعات ترتیب در فعل مکرر در هر رکعتی چون سجده تا اگر سجده دوم ترک کرد و
برکعت دوم بایستد بعده سجده آورد نماز فاسد نشود عامدا او ساهیا و بقول شافعی
قراءة فاتحه فرض است و بقول امام زفر ترتیب افعال نماز فرض است و بقول امام مالک
ضم سوره و فاتحه فرض نیست تا اگر لاحق نماز با امام میگزارد و آنچه فوت شده است
بعد از فراغ امام میگزارد جایز بود و بقول زفر جایز نبود مسئله تعدیل ارکان
واجب است و بقول ابو یوسف و شافعی رح فرض است مسئله قعده اولی و تشهد در هر
دو قعده و خروج از نماز بلفظ سلام و دعای قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و
تشهد خواندن در فجر و مغرب و عشا و آهسته خواندن در ظهر و عصر و در نفل روز

واجب

واجب است و بقول شافعی تشهد در قعده دوم و بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام فرض است بقول شافعی
حمقوع مجست خواندن قنوت مگر در نصف اخیر در رمضان مسئله بر داشتن دو دست در تکبیر تحریمه
وکشاده داشتن انگشتان دست و بلند گفتن تکبیر امام را و آهسته گفتن ثنا و تعوذ و تسمیه و
لفظ امین سنت است و بقول شافعی تسمیه و امین بجهر گویند در نمازی که قراءت بجهر است و بقول مالک
تسمیه و امین و تعوذ و ثنا امام و منفرد نگویند مسئله دست راست بر دست چپ زیر ناف
نهادن سنت است در حال قیام و بقول شافعی دست بر سینه نهند و بقول مالک ارسال کنند مسئله
تکبیر رکوع و در حال برگرفتن سر از رکوع و سه بار تسبیح گفتن در رکوع و سجود سنت است و بقول
مالک تسبیح در رکوع و در سجود تسبیح فرض است مسئله سر گرفتن زانو بدو دست و کشاده کردن
انگشتان دست در رکوع و ایستادن بعد از رکوع سنت است و بقول شافعی و ابی یوسف
ایستادن بعد از رکوع فرض است مسئله نهادن دو دست و دو زانو بر زمین در هر دو سجده
و افتراش پای چپ و ایستاده کردن پای راست در هر دو قعده و قومه بعد از رکوع
و جلسه میان دو سجده سنت است و بقول ابی یوسف و شافعی جلسه فرض است و بقول
شافعی در قعده اخیره بر سرین نشیند و بقول مالک در هر دو قعده بر سرین نشیند مسئله درود بر پیغمبر علیه
السلام و دعاهای ماثوره سنت است و بقول شافعی درود در قعده اخیره فرض است مسئله در حال
قیام نظر بسجده گاه کردن و فرو خوردن فاژه و بیرون دست از آستین در تکبیر تحریمه و دفع کردن
سرفه بقدر امکان و ایستادن قوم چون گوید حی علی الصلوة جماعت در حال اقامت چون موذن حی علی الفلاح رسد
شروع امام در نماز چون موذن قد قامت الصلوة گوید ادب نماز است و بقول ابی یوسف و
مالک بعد از فراغ موذن از اقامت امام شروع کند و بقول زفر چون موذن دوم بار قد قامت
الصلوة گوید امام شروع کند فصل چون در نماز در آید تکبیر گوید و دستها بردارد برابر گوشها و
لکلم سبحان الله و یا لا اله الا الله شروع میکند و یا تکبیر بفارسی میگوید جایز است و همچنان اگر بفارسی
در نماز قراءة میخواند و دعا خواند است ازین جایز بود اگر در حال ذبح تسمیه بفارسی میگوید نیز جایز
بود و بقول شافعی در حال تکبیر دستها تا کتف بر دارد و نیز بقول او شروع جایز نیست
مگر بالله اکبر و یا بالله الاکبر و بقول ابی یوسف رحمه الله جایز نشود مگر بلفظ الله الاکبر یا الله کبیر اگر
این تکبیرها نیکو میداند و بقول مالک شروع جایز نشود مگر بلفظ الله اکبر مسئله اگر بجای تکبیر
اللهم اغفر لی گوید جایز نشود مسئله چون از تکبیر تحریمه فارغ شود دست راست بر دست چپ زیر ناف

بنهد و در حال ثنا و تعوذ گوید برای قراءة آهسته یعنی تعوذ تبع قراءة است و بقول ابی یوسف تبع ثناست
پس مسبوق تعوذ گوید و مقتدی نگوید مسئله تعوذ بعد از تکبیر عید گوید و بقول ابی یوسف پیش از
تکبیرات عید گوید مسئله تسمیه در هر رکعت آهسته گوید و بروایتی از ابی حنیفه تسمیه در تمام صلوة
یکبار گوید در رکعت اول بعد از تعوذ و بقول محمد در نماز که قراءة جهر است تسمیه در میان فاتحه
و سوره نگوید و در نماز که قراءة آهسته است تسمیه در میان فاتحه و سوره بگوید مسئله تسمیه
آیتی است از قرآن منزل است برای جدا کردن میان سورتها نه از فاتحه است و نه از اول
سوره و بقول شافعی تسمیه آیتی است از فاتحه و از اول هر سورتی مسئله بعد از تسمیه فاتحه و
سوره خواند و یا سه آیت از هر سورتی که خواهد و امام و مقتدی آمین آهسته بگویند و چون
از قراءت فارغ شود تکبیر گوید بی مد الف اکبر و در رکوع هر دو دست بر زانو نهد و انگشتان
گشاده دارد و پشت بگسترد و سر برابر سرین دارد و سه بار تسبیح گوید و سر از رکوع
بردارد و امام بگوید سمع الله لمن حمده و مقتدی و منفرد بگویند ربنا لک الحمد و بروایتی منفرد
سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد نیز گوید و بقول ابی یوسف و محمد امام جمع کند و منفرد را هر دو لفظ
گفتن جایز است و در هر رکعتی ربنا لک الحمد نیز گوید و بقول شافعی امام و مقتدی سمع الله لمن
حمده ربنا لک الحمد گوید مسئله چون سجده کند تکبیر گوید و دو زانو بر زمین نهد بعده دست و بعده
روی میان دو کف نهد و بقول مالک مخیر است اول دست نهد بعده زانو یا اول زانو نهد بعده
دست سجده به پیشانی و بینی کند و اگر به یکی از اینها سجده کند مکروه بود و بقول ابی یوسف و محمد
اگر سجده به بینی کند نه به پیشانی جایز نبود مسئله سجده بر پیچ دستار افضل جایز است با
کراهت و بقول شافعی جایز نی در سجده پهلوها گشاده دارد و شکم از رانها دور دارد
و انگشتان پای مستقبل قبله کند و سه بار سبحان ربی الاعلی گوید و زن ران خود را فرو دارد و
شکم با ران متصل کند چون سر بردارد تکبیر گوید و بنشیند و تکبیر گوید و سجده کند و تکبیر گوید
و بالا رود و اول سر بردارد بعده دست بعده زانو و در حال التحیات قدم راست بر زمین نهد
و برنشیند و بقول شافعی جلسه خفیفه در بعضی نمازها مستحب است رکعت دوم مثل رکعت اولی است
مگر ثنا و تعوذ نگوید مسئله دست بردارد در تکبیر تحریمه و تکبیر قنوت و تکبیرات
عیدین و استلام حجر و صفا مروه و عرفات و مقام رمی جمار و بقول شافعی در تکبیر

سع الحجر الاسود

رکوع

8

... و در حال ... رکوع ... شده مسئله چون کسی از سجده دوم از رکعت [illegible] برخیزد ...
... کنند و بایشان دلالت ... واگذشتن ... [illegible]
... مسئله [illegible] ... بخواند ...
... در رکعت ... نماز ... قراءة ... [illegible]
... و در حال ... [illegible] ... و بعده ...
... مقتدی با امام ... و بقول ابو یوسف ... مقتدی ... بعد از تکبیر امام گوید مسئله
... و سلام ... ملایک ... [illegible]
... امام ... و اگر ... [illegible]
... مسئله ... در فجر و دو رکعت مغرب و عشا امام بلند خواند اگر چه قضا کند ... و در
... در ظهر و عصر ... آهسته خواند ... مسئله ...
... اگر فاتحه در ... رکعت اولی ... ترک ... و در رکعت اخری ... قضا ...
... بقول ابو یوسف ... در رکعت اخری فاتحه ... سوره ... بلند خواند
... و بقول ابو یوسف و محمد ... آیه قصیر و یا یک طویل فرض است مسئله قراءة ... در قراءة ...
... سنت قراءة در حضر طوال مفصل و در فجر و ظهر ... و قصار مفصل در مغرب مسئله در رکعت اولی ... فجر ...
... و بقول محمد در جمیع صلوة قراءة ... اولی ... خواند
... معنی ... از قراءة ... برای نماز ... مسئله مقتدی قراءة نخواند بلکه استماع کند و ساکت بود اگر چه امام ...
... در حال خطبه ... ساکت بود اگر چه خطیب ... مقتدی فاتحه نخواند ...
... از خطیب ... حکم ... ساکت بود

کتاب الامامة

جماعت سنت مؤکده است اول بامامت دانا تر بحکمت بعد بهم عالم تر او را اولی ترانده بر آنکی
و اگر هم در قراءة برابر اند پرهیزکار تر اولی است اگر هم در تقوی برابر اند هر که مسن تر
بود و بقول ابو یوسف قرات تر اولی است از دانا مسئله کراهیت است امامت بنده و بیابانی
و فاسق و اهل بدعت و نابینا و ولد الزنا و بقول مالک امامت فاسق جایز نی مسئله قول قراءة و
جماعت زنان مکروه است و اگر زنان نماز بجماعت کنند باید که امام ایشان میان صف بایستد
و پیش نرود مسئله اگر قومی برهنه عریان خود نماز بجماعت گذارند امام میانه صف بایستد
و پیش نرود مسئله اگر دو کس نماز بجماعت بگذارند مقتدی بجانب دست راست امام بایستد و برو انگشت
از قدم مقتدی انگشتان پای ترا یکی با پاشنه امام وا دو مسئله اگر سه کس نماز بجماعت گذارند
پیش رود و دو مقتدی پس امام بایستد مسئله از اینجا امام میانه بایستد مسئله اول صف مردان
بود صف کودکان بود صف خنثی بود صف زنان مسئله اگر زنی برابر مرد در نماز بایستد
و اقتدا بامام کرد نماز مرد فاسد بود اگر شروط محاذاة موجود بود و شروط محاذاة آنست که زن
محاذی به محل سجود بود و نماز مطلق بود نه در جنازه بی ذات زن نماز مرد فاسد
نشود و شروط دیگر آنست که مکان متحد بود تا اگر در میان پرده باشد یا ستون
بر نهم و یا بر مکانی بلند باشد بمقدار قامت مرد بود و یا میانه مرد و زن استوانه حایل
باشد نماز مرد فاسد نشود و شروط دیگر آنست که محاذیه عاقله بود اگر مجنونه برابر مرد در
نماز باشد نماز مرد فاسد نشود و شروط دیگر آنست که امام نیت امامت زنان کرده باشد
و شروط دیگر آنست که نماز میانه مرد و زن مشترک بود تحریمه و ادا تا اگر زن و مرد مسبوق
باشند محاذات زن در قضا نماز مرد فاسد نشود و بقول شافعی محاذات زن
مرد را فاسد نشود و صلوة زن هم حال جایز باشد مسئله نزدیک جمیع علما مکروه است حاضر شدن
زنان بجماعت مردان مسئله اقتدا مرد بزن و یا بکودک روا نیست و اقتدا صحیح بمعذور و فاسق
و اقتدا امام بنده بیرونه و اقتدا کسی که نماز رکوع و سجود بسکند از دیگری
نمیکند روا بود و اقتدا مفترض بمتنفل و اقتدا متنفل بمفترض روا بود که فرائض و غیر میکنند
و بقول شافعی در جمیع مسائل اقتدا جایز است و بقول زفر امامت معذور
را جایز است مسئله جایز است اقتدا متوضی بمتیمم و اقتدا کسی که موزه دارد

بکی

تکیه کرده یا موزه مسح کند و اقتدا او بالستاده بنشیند و دیگر نشسته را اقتدا اگرچه یا آن باشارت
[illegible] متنفل خود و اقتدا مستنفل بمفترض و بقول محمد اقتدا متوضی بمتیمم و قایم بقاعد جایز
۲ مسئله اگر ظاهر شد که امام بی وضو امامت کرده سبب امام و قوم نماز اعادت کنند و نزد
شافعی اعادت نکنند مسئله اگر امی و قاری اقتدا کردند بامی نماز هر دو فاسد شود و بقول
ابویوسف و محمد نماز امام و کسی که مثل امام اند جایز بود مسئله اگر امام در رکعت آخر محدث
شد و امی را خلیفه گرفت نماز همه فاسد شود و بقول ابویوسف و زفر نماز همه جایز بود باب
الحدث فی الصلوة اگر در نماز بی قصد محدث شد وضو سازد و هم بر آن بنا کند و بقول شافعی استیناف
کند مسئله اگر امام بی قصد محدث شد خلیفه کند مسئله اگر بر امام قرائت بسته شد خلیفه کرد و بقول
ابویوسف و محمد استخلاف جایز نی مسئله اگر نماز گزارنده از مسجد بیرون آمد به گمان حدث
و حدث نبود نماز از سر گیرد مسئله اگر در نماز دیوانه شد یا احتلام شد یا بیهوش شد نماز از سر
گیرد اگر بعد از تشهد حدث رسید بغیر قصد وضو کند و سلام گوید مسئله اگر بعد از تشهد
بقصد حدث کرد یا سخن گفت نماز جایز بود و تمام شود مسئله اگر متیمم بعد از تشهد قادر
شد بر استعمال آب و یا در این حالت مدت مسح موزه تمام شد و یا موزه کشید بعمل اندک و
یا امی قرائت آموخت و یا برهنه جامه یافت و یا کسی که نماز باشارت میگذارد قادر شد
بر رکوع و سجود و یا نماز فایته یاد آورده و یا امام محدث شد و امی را خلیفه گرفت و یا در
نماز فجر آفتاب بر آمد و یا در نماز جمعه وقت عصر در آمد و یا جبیره افتاد بعد از نیکو شدن
جراحت و یا عذر معذور زایل شد در این دوازده صورت نماز باطل شود نزد امام اعظم و
بقول ابویوسف و محمد باطل نشود مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت جایز بود و اگر مسبوق نماز
امام تمام کرد بعد از تشهد قهقهه کند یا سخن گفت و یا عملی دیگر منافی نماز کرد نماز او
فاسد شود و نماز قوم جایز بود و بقول ابویوسف نماز قوم نیز فاسد بود مسئله اگر امام بعد از
تشهد قهقهه کند یا حدث عمدا کرد نماز مسبوق فاسد شود و بقول ابویوسف و محمد
فاسد نشود و اگر امام بعد از تشهد از مسجد بیرون آمد و یا سخن گفت نماز مسبوق باطل نشود
جایز بود مسئله اگر در رکوع یا در سجود حدث برآید وضو سازد و بنا کند و رکوع و

سجود اعادت کند مسئله اگر در رکوع یا در سجود یاد کرد که درین نماز سجده ترک کرده است سجده کرد
اعادهٔ سجده و رکوع افضل است و بقول شافعی و زفر واجب است مسئله اگر امام را حدث رسید
و بجز او کسی مقتدی نیست مقتدی خلیفه شود و بی نیت امام

باب ما یفسد الصلوة

مسئله سخن گفتن و دعا که مشابه بکلام مردمان است مفسد نماز است و بقول شافعی سخن گفتن در نماز
بفراموشی مفسد نیست و نیز بقول او دعای که مشابه بکلام الناس است مفسد نماز نی مسئله
نالیدن و آه کردن و گریه با آواز بلند از درد و یا از مصیبت مفسد نماز است و بقول ابی یوسف
آه مفسد نماز نیست اگر چه از درد و یا از مصیبت بود و آوه مفسد است و در هر دو حال مسئله
و نالیدن و آوه کردن و گریه کردن با آواز بلند از ذکر بهشت و دوزخ است مفسد نبود مسئله
سرفگی که در آن مضطر نبود برای تحسین آواز بود مفسد نماز است اگر حروف ظاهر شود مسئله
جواب عطسه یرحمک الله و فتح قرات بر غیر امام خود و جواب گفتن بلا اله الا الله اگر غیر مصلی گفت
ام مع الله اله آخر پس مصلی گفت لا اله الا الله نماز فاسد شود و سلام و رد جواب سلام مفسد نماز است
و بقول ابی یوسف جواب گفتن بلا اله الا الله مفسد نی مسئله اگر در رکعت دوم از نماز ظهر تکبیر افتتاح
گفت به نیت عصر و یا بنیت نفل ظهر باطل شود و اگر به نیت ظهر تکبیر افتتاح گفت همان ظهر بود و رکعت
که گذارده است هم از ظهر محسوب بود مسئله اگر مردی در نماز آیه از مصحف میخواند نماز فاسد شود و
بقول ابی یوسف و محمد نماز فاسد نشود مسئله خوردن و آشامیدن مفسد نماز است اما اگر چیزی
میان دندان بود و بخورد نماز فاسد نشود اگر کم از نخود بود و اگر ازین زیاده یا مقدار نخود بود
مفسد نماز است در صحیح و بقول امام محمد فاسد نشود مسئله اگر در نوشته نظر کرد در نماز و فهم کرد
صحیح آنست که نظر در نبشته و فهم کردن نماز فاسد نشود باجماع علما مسئله اگر در موضع
سجده کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگر چه گذرنده بزه کار شود مسئله مکروه است بازی کردن در نماز
بجامه و یا با بدن خود و کم واشیدن سنگریزه ها برای سجده یکبار و شکستن و ترک آوردن انگشتان
و دست نهادن به تهیگاه و دیدن بجانب راست و چپ و اگر بگوشهٔ چشم چیزی دید آنست منکر
گردن نمی جنبانید مکروه نبود من الهدایه و بر سرین نشستن چون سگ و در سجده بازوی
گسترانیدن چون و سلام بدست و مربع نشستن در قعده بی عذر و بستن موی بعمامه و سر برهنه رفتن
جامه لنگ وقت سجده کردن و جامه که بر کتف انداختن بی اطراف و فرو گذاشتن و فاژه آوردن

و چشم

و چشم پوشیده کردن و قیام امام محراب و بودن دکان علیحده و قوم بر زمین و یا قیام امام تنها بر زمین
و قوم بر دکان نماز مکروه بود و بلندی دکان در حق وی مقدار مرد گفته است و در کتاب
شرح هدایه گفته است مقدار یک گز و علیه الاعتماد مسئله و اگر امام سجده در محراب کند و برون
محراب ایستاده است مکروه نبود مکروه است پوشیدن جامه که در وی صورت بود و نیز
مکروه است نماز گذاردن اگر بر سر نمازگزارنده در سقف و یا پیش او و یا برابر او صورت بود
مسئله اگر صورت خرد باشد که در نظر نیاید و یا سر بریده و صورت چیزی که جان ندارد در پیش
نمازگزارنده و یا برابر او و یا بر سر او بود مکروه نبود مسئله مکروه است شمردن به انگشتان آیتها
و تسبیحات در نماز و بقول ابو یوسف و محمد رح مکروه نبود مسئله کسی را روا کردم در نماز گذارد
نماز و در پس نشسته که حکایت می‌کنند و یا پیش نمازگزارنده مصحف و یا تیغ معلق باشد و شمع
و چراغ پیش بود و بر بساط مصور نماز گذارد و سجده اگر بر صورت نکند نماز مکروه نبود مسئله
مکروه است روی بقبله آوردن در حال بول و غایط کردن و پشت بقبله کردن درین حالت و نشستن
بمسجد و وطی کردن و بول و غایط بر مسجد مسئله دروازه مسجد را در وقت نماز بند کردن مکروه بود
مسئله بول و غایط و وطی کردن بر زبر مسجد خانه مکروه نبود مسئله نقش کردن مسجد با آهک و با آب
زر مکروه نبود باب الوتر و النوافل مسئله وتر واجب است در روایت از ابو حنیفه رح
فرض است و بقول ابی یوسف و محمد سنت موکده است و صحیح آنست که وتر فرض عملی است
مسئله وتر سه رکعت است بیک سلام و بقول شافعی رح یک رکعت است و در روایتی از وی
سه رکعت است بدو سلام بود مسئله در هر رکعت از وتر فاتحه و سوره خواند و در رکعت
سیوم پیش از رکوع بعد از تکبیر دعای قنوت خواند در جمیع اوقات و بقول شافعی
دعای قنوت بعد از رکوع خواند در نصف آخر رمضان و بعد از رمضان در وتر
دعای قنوت نخوانند مسئله بجز وتر قنوت نخواند و بقول شافعی در رکعت دوم از فجر
بعد از رکوع قنوت خواند مسئله مقتدی در وتر دعای قنوت بخواند و در فجر نخواند
و بقول امام ابو یوسف مقتدی در فجر نیز خواند مسئله سنت پیش از فجر و بعد از ظهر و
مغرب و عشا دو دو رکعت است و پیش از ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت

بیک سلام و بقول ابی یوسف بعد از جمعه شش رکعت است و فتوی بر امام ابو یوسف است و
بقول شافعی پیش از جمعه چهار رکعت بود و سلام سنت است مسئله پیش از عصر چهار رکعت
مستحب است و پیش از عشا چهار رکعت مستحب است و بعد از مغرب شش رکعت مستحب است
مسئله در نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام مکروه است و در نوافل شب
زیاده از هشت رکعت بیک سلام مکروه است مسئله در روز و شب نفل چهار گانی
افضل است و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما در شب دوگانه افضل است و بقول شافعی
شب و روز دوگانه افضل مسئله درازی قیام بهتر است از کثرت سجود مسئله در دو رکعت
از نماز فرض و در جمیع رکعات نفل و وتر قراءة فرض است و بقول شافعی در همه رکعت
قراءة فرض است و بقول مالک در سه رکعت قراءة فرض است مسئله نفل بشروع
لازم شود اگر چه بطلوع آفتاب و یا بوقت غروب شروع کند تا اگر بعد از شروع افساد کند
قضا واجب آید و بقول شافعی قضا واجب نیاید و بقول زفر در نفلی که بوقت غروب
و یا زوال و یا طلوع آفتاب شروع کند و افساد کند قضا واجب نیاید اگر نیت چهار رکعتی
در نفل شروع کرد و افساد کرد بعد از قعود اول دو رکعت قضا واجب آید و بقول
ابو یوسف چهار رکعت واجب آید مسئله اگر چهار رکعت نماز گذارد و در هر چهار
رکعت قراءت نخوانده و یا در اولی خوانده و در دو رکعت آخر نخوانده و یا
در دو رکعت اول نخواند و در دو رکعت آخر خواند دو رکعت قضا کند و بقول ابو یوسف رح
در مسئله اولی چهار رکعت قضا کند یعنی آنکه هر چهار رکعت قراءت نخوانده است
مسئله اگر چهار گانی گذارد و در یک رکعت اولی خواند و در سه دیگر نخواند
چهار گانه قضا کند و بقول محمد دوگانه قضا کند مسئله بعد از نمازی مثل آن
نماز نگذارد یعنی اگر چهار رکعت نفل گذارد و در هر چهار رکعت قراءت خواند
و در فرض دو رکعت اول فاتحه با سوره خواند و در دو رکعت آخر فاتحه [illegible] کند
مسئله گذاردن نفل نشسته با قدرت قیام جایز است و در ابتدا و بنا یعنی اگر نشسته
در نفل شروع کند و یا بعد شروع بقیام کند و نشسته تمام کند و در هر دو فصل جایز بود و بقول ابو یوسف رحم

و محمد گوید اگر شروع به قیام کرد و نشسته تمام میکند جایز بود مگر بعذر **مسئله** اگر در حالت سواری بیرون
شهر نماز نفل میگذارد و برکوع و سجود اشارت میکند جایز بود بهر جهتی که دابه رود و بقول
ابویوسف در شهر جایز بود **مسئله** اگر در حالت سواری رکعت شروع کند در نفل و در میانه
نماز فرود آمد و هم بران بنا تمام کند و اگر برعکس بود از سر گیرد و بقول زفر در هر دو صورت
بنا جایز بود و بقول ابویوسف در هر دو فصل استقبال کند یعنی بعده از سر گیرد **مسئله**
توجه بقبله واجب نیست در نفل راکب نه در حالت شروع و نه در حالت بنا **باب**
التراویح **مسئله** در ماه رمضان بعد از نماز عشا بیست رکعت بده سلام بهر یکی گزارد تراویح یا
بعد از وتر با جماعت بیک ختم سنت است و بعد از چهار رکعت مقدار رکعت خفیف بنشینند
و بقول مالک تراویح سی و شش رکعت نماز است **مسئله** در ماه رمضان وتر بجماعت گذارد
و بغیر وتر بجماعت جایز نبود **باب ادراک الفریضة** اگر در یک رکعت تنها از فرض
ظهر ادا کرد و اقامت کردند دو رکعت تمام کند و با امام اقتدا کند و اگر سه رکعت گزارده
بعد اقامت کردند چهار رکعت تمام کند و با امام در نفل اقتدا کند **مسئله** اگر یک رکعت
از نماز فجر و یا از مغرب گذارده بعده اقامت کردند قطع کند و با امام اقتدا کند **مسئله**
مکروه است بیرون آمدن از مسجد بعد از بانگ نماز پیش از گذاردن نماز و اگر نماز گذارده بیرون آمدن
مکروه نبود **مسئله** اقامت کردند در ظهر و یا در عشا بیرون آمدن مکروه است اگرچه نماز ادا کرده است
مسئله اگر بگذاردن سنت فجر خوف فوت جماعت است سنت نگذارد و در فرض با امام اقتدا
کند و اگر سنت فجر فوت شد قضا نکند مگر که با فرض فوت شود و بقول محمد سنت فجر اگر بی فرض
فوت شده است قضا کند بعد از طلوع آفتاب **مسئله** اگر سنت ظهر فوت شد و وقت
باقی است پیش از دو رکعت سنت قضا کند و بقول محمد بعد از دو رکعت سنت قضا کند
مسئله اگر یک رکعت از ظهر بجماعت رسید و سوگند خورده است که اگر ظهر بجماعت گزارد
زن وی مطلقه بود درین مسئله طلاق واقع نشود و ثواب جماعت یابد **مسئله**
اگر ایمن است از فوت وقت جایز بود که پیش از فرض نفل گزارد و اگر وقت تنگ بود
تطوع ترک کند و بفرض شروع کند **فصل** اگر مقتدی در رکوع اقتدا کرد تکبیر تحریم گفت
و بایستاد تا امام سر از رکوع برآورد از رکعت اول محسوب نبود و بقول زفر محسوب بود

مسئله اگر مقتدی پیش از امام رکوع کرد و امام مقتدی را در رکوع رسید جایز بود و بقول
زفر جایز نبود **باب قضاء الفوائت بود و الله اعلم بالصواب** ترتیب فرض است میان نماز وقتی
و فائته و میان نمازهای فوائته و بقول شافعی ترتیب مستحب است مسئله ترتیب ساقط
شود بضیق زمان و بنسیان و کثرة فوائته و آن شش نماز است و بقول زفر تا یک
ماه ترتیب فرض است و بقول مالک بنسیان و بضیق حالی ترتیب ساقط نشود
مسئله اگر نماز فوائته بیشتر از شش بود بگذاردن کم از شش رسید ترتیب عود
نشده باز بنیاید مسئله اگر یاد آمد فائتة صلوة وقتی گزارد وقتی فاسد شود
و موقوف اگر پنج و تر لیست تا اگر نماز فجر فوت شده و یاد آید او شش نماز
گزارد بعد متروکه گزارد در این هم نمازها را فتوی و هیچ نمازی باز نگرداند
و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما پنج نماز باز گرداند و نیز بقول ایشان یاد کرد
وتر نماز وقتی فاسد شود **باب سجود السهو و هرکه** واجب است از واجبات نماز
سهو سجود واجب آید بعد از سلام با تشهد و سلام و بقول شافعی پیش از سلام
آرد و بقول مالک سهو نقصان پیش از سلام آرد و سهو زیاده بعد از سلام
مسئله اگر سهو مکرر باشد همان دو سجده واجب آید مسئله سهو امام بر مقتدی
سجده واجب شود سهو امام و سهو مقتدی واجب نشود نه بر امام و نه بر مقتدی
مسئله اگر از قعده اول سهو کرد اگر بقعود نزدیک تر است باز گردد و قعده آرد و
اگر بقیام نزدیک تر است بایستد و سجده سهو بجا آرد و اگر قعده اخیره سهو کرد بایستاد
برکعت پنجم مادام که از رکعت پنجم سجده مقید نه گشته است باز گردد و قعده آرد و
سجده سهو کند و اگر سجده کرد فرض فاسد شود و گردد سر از سجده نماز نفل شود
و ششم رکعت تمام کند و بقول ابی یوسف بمجرد نهادن سر در سجده کا العرض باطل شود
و بقول محمد اصل نماز فاسد شود و نماز نفل و ششم رکعت تمام نکند مسئله اگر قعده اخیره
آورد پنجم بایستاد بقعده باز گردد و سلام گوید و اگر رکعت پنجم بسجده مقید کرد
و ششم رکعت ضم کند فرض جایز بود و دو رکعت نفل بود و سجده سهو بجا آرد

مسئله اگر در دوگانه نفل سهو کرد و سجده سهو بجا آورد دوگانه دیگر بران بنا
نکند و اگر بنا کرد صحیح باشد و اعادت سجده سهو نکند مسئله اگر کسی در سجود
نماز میگذارد سهو سلام گفت و کسی بدو اقتدا کرد بعد از سلام اگر سجده سهو
بجا آورد اقتدا جایز بود والا نی و بقول محمد رحمه الله در هر دو حال اقتدا درست
بود اگر چه سجده بجا نیارد مسئله اگر سلام به نیت قطع صلوة گفت و بر وی سجده
سهو است جایز است که سجده سهو کند مسئله اگر در نماز شک افتاد که
سه رکعت گذارد یا چهار اگر شک اول بار بود نماز از سر گیرد و اگر بارها
شک افتاده است تحری کند و بران بنا کند و اگر تحری روشن نشد و شک
باقی است بنا بر اقل کند مسئله اگر در نماز ظهر سلام گفت بگمان آنکه تمام
کرده است آخر معلوم شد که دو رکعت گذارده است بر مصلی واجب است
دو رکعت دیگر ضم کند و سجده سهو آرد باب المریض
اگر مریض ایستادن نتواند و یا بقیام خوف زیادت مرض است نشسته
با رکوع و سجود گذارد و اگر برای سجده رکوع و سجود عاجز باشد باشارت گذارد
و برای سجده فروتر ازان اشارت کند و بر ندارد سوی مریض چیزی که سجده
کند روی و اگر چیزی بر داشت و نزدیک روی بیمار بنهد برای سجده
اگر سر فروتر کرد جایز بود والا نی مسئله اگر بیمار بقعده نیز نتواند
بر پشت یا بر پهلو افتد و اشارت کند برای رکوع و سجده اگر اشارت
نیز نتواند کرد تاخیر نماز کند و بچشم و دل و ابروی اشارت نکند و بقول زفر
با ابرو اشارت کند و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر نتواند بدل اشارت
کند اگر رکوع و سجود نتواند و بر قیام قدرت دارد والا جایز بود
نشسته رکوع و سجود نتواند و بر قیام قدرت دارد والا جایز بود

بانک رتبت و بقول شافعی رحمة الله علیه نشسته جایز بود مسئله اگر در میان
نماز مرضی حادث شد چنانچه تواند ادا کند مسئله اگر نشسته رکوع و
سجود می گزارد و میان نماز قادر شد بر قیام باقی نماز ایستاده گزارد
و بقول محمد رحمه الله از سر گیرد نماز بانک رتبت میگزارد و میان نماز قادر شد بر رکوع
و سجود از سر گیرد و بقول زفر هم بران بنا کند مسئله اگر در نماز نفل مانده
شد جایز بود که تکیه کند مسئله اگر در کشتی روان بی عذر نشسته نماز
گزارد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله جایز نبود مگر بعذر
و لیکن توجه سوی قبله لازم است نزدیک افتتاح نماز هر بار اگر کشتی
بگردد مگر بعذر و ان خلاف در غیر مربوط است مسئله اگر در بیهوشی
و دیوانگی پنج نماز گذشت بعد از هوشیاری قضا لازم (واجب) آید و در زیاده بر
پنج قضا واجب نی و بقول شافعی اگر یک وقت کامل در اغماء گذشته
قضا واجب نی والله اعلم بالصواب

باب سجود التلاوة

چهارده سجده است در اول سوره حج و سوره ص و بقول شافعی در سوره
حج دو سجده است و در سوره ص سجده نیست و بقول مالک در قرآن
یازده سجده است و در سوره والنجم و انشقت و در اقرا سجده نیست
مسئله سجده تلاوة واجب است بر خواننده و شنونده اگرچه قصد
شنیدن ندارد و بقول شافعی سجده تلاوة سنت موکده است
مسئله بتلاوة امام سجده بر مقتدی واجب شود و بخواندن مقتدی
آیت سجده بر امام و بر مقتدی سجده واجب نشود و بقول محمد رحمه الله
بتلاوة مقتدی بر خواننده و سامع بعد از فراغ نماز سجده واجب است

مسئله

مسئله اگر در نماز آیت سجده شنید از غیر امام خود بعد از فراغ سجده
آرد و اگر در نماز سجده کرد بیرون نماز اعادت کند و نماز اعادت نکند
و بروایتی از ابی حنیفه رحمه الله علیه نماز نیز اعاده کند اگر آیت
سجده نیز از امام شنید بعده اقتدا کرد پیش از آنکه امام سجده کند باید
سجده کند و اگر بعد از سجده آوردن امام اقتدا کرد اگر بهمان رکعت
در یافت سجده نکند و اگر اقتدا نکرد سجده واجب شود و بقول
مالک رحمه الله علیه واجب نشود مسئله اگر در نماز آیت سجده خواند و سجده
نکرد بیرون نماز قضا نکند اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده کرد
بعد در نماز همان آیت خواند سجده واجب آید و اگر بیرون نماز سجده
نکرده بود در نماز همان آیت خواند سجده کرد از هر دو سجده محسوب بود
مسئله اگر در یک مجلس آیت سجده مکرر خواند یک سجده کافی بود اگر یک آیت
سجده در دو مجلس مکرر خواند سجده مکرر واجب آید مسئله شرائط نماز
شرائط سجده تلاوه است و چون سجده آید دو تکبیر گوید و دست
بر ندارد و سجده کند و سر از سجده بتکبیر گویان بردارد و بعد از سجده تلاوه
تشهد و سلام نیست و بقول شافعی تکبیر و سلام واجب است مسئله مکروه است
که سوره قرآن خواند و آیت سجده ترک آرد و اگر آیت سجده خواند و باقی سوره
ترک آرد مکروه نبود و لیکن مستحب است که با آیت سجده یک آیت یا دو آیت
ضم کند والله اعلم بالصواب باب المسافر هر که بگذارد خانها را
و کند بقصد رفتن شش شبانروز لیکن راه در تری و خشکی و در
کوه مسافر شود و بقول ابیوسف مدت دو شبانروز راه است و بیشتری
از سوم روز و بقول مالک چهل و هشت میل و بقول شافعی روایتی دو

شبانروز است ای شانزده فرسنگ است و بروایتی یک شبانروز راه است مسئله
در سفر فرایض چهار رکعتی دو رکعت گذارد و بقول شافعی چهار رکعتی گذارد مسئله
اگر مسافری چهار رکعت گذارد و قعده اولی نشسته جایز بود و اگر قعده اولی ننشیند
جایز نبود مسئله اگر مسافری در شهر خود در آید و یا در شهری یا در دیهی در آید
به نیت آنکه پانزده روز باشد مقیم گردد و اگر بشهری و دیهی در آید به نیت آنکه
امروز یا فردا بیرون خواهم آمد و سالها در آنجا بماند مقیم نگردد و بقول
شافعی اگر نیت اقامت چهار شبانروز کند مقیم گردد
مکه و منا نیت اقامت پانزده روز کرد مقیم نشود مسئله اگر در
لشکر نیت اقامت پانزده شبانروز کرد مقیم نشود مسئله و همچنین اگر در
بغی را در دار الاسلام محاصره کردند در غیر مصر و یا در بحر و یا در دار الحرب
شهری را محاصره کردند و نیت اقامت پانزده شبانروز کردند مقیم نشوند
و بقول زفر اگر لشکر با قوت و شوکت در حصار و یا در صحرا در دار الحرب
نزول کنند به نیت اقامت پانزده شبانروز مقیم شوند مسئله کسانیکه در
خیمهها باشند در صحرا برای آب و گیاه نزول کنند به نیت اقامت پانزده شبان
روز مقیم شوند اگر آب و گیاه پانزده شبانروز کافی باشد و اگر آب
و گیاه پانزده شبانروز کافی نباشد به نیت اقامت ایشان کافی جایز نبود
مسئله اقتدا مسافر به مقیم در وقت جایز بود و نماز چهار رکعت گذارد و بعد
از خروج وقت جایز نی مسئله اقتدا مقیم بمسافر در وقت و فایته جایز بود
اگر از وطن اصلی انتقال کرد با اهل و عیال در شهری دیگر وطن ساخت و از
وطن دوم مسافر شد و در وطن اول در آید و نیت اقامت ندارد دو رکعت
گذارد اما وطن اصلی بوطن سفر باطل نشود مسئله وطن اقامت بمثل خود
و سفر باطل شود و وطن اقامت بدخول در وطن دیگر اصلی نیز باطل شود
مسئله اگر در سفر بی نمازی فوت شد و در حضر قضا میکند دو رکعت قضا کند و اگر نمازی

در حضر فوت شود در سفر قضا میکند چهارگانه قضا کند مسئله معتبر در سفر و اقامت آخر وقت است
و آن مقدار تحریمه است تا اگر از وقت مقداری مانده است که دو رکعت نتوان گزارد مسافر
شد دوگانه قضا کند و بقول زفر چهارگانه قضا کند زیرا که بر قول او آخر وقت
مقداری معتبر است که ادای نماز ممکن بود مسئله عاصی و مطیع برابراند در احکام
سفر و بقول ش عاصی در رخصت سفر حکم مطیع ندارند
نیت اقامت سفر در اصل معتبر است نه از تبع یعنی نیت امام و موالی و شوهر معتبر است و
نیت لشکری و بنده و زن معتبر نی

باب صلاة الجمعة

شروط ادای جمعه در شهر مصر است و یا نمازگاه او و مصر موضعی است که در او امیر
و قاضی بود که تنفیذ احکام شرع و اقامت حدود کنند و بقول ش فی قریه اکثر [illegible] است
مسئله منا حکم مصر دارد در ادای جمعه و بقول محمد رح جمعه در منا جایز نی مسئله جمعه در عرفات
جایز نبود مسئله ادای جمعه در مواضع یک شهر جایز بود و بقول امام اعظم ابو حنیفه رح
ادای جمعه بجز یک موضع جایز نی و بقول ابو یوسف در دو موضع جایز بود و بروایتی از وی
چون بزرگ مانند دو موضع شرط است برای جواز جمعه و بقول ش فی بجز یک موضع
جایز نی مسئله از شروط جمعه سلطان است و یا نایب او و بقول ش فی سلطان
شرط نیست مسئله از شروط جمعه وقت ظهر است و بخروج وقت ظهر جمعه باطل
شود و ظهر را از سر بگیرد و بقول ش فی ظهر تمام کند و بقول مالک جمعه تمام کند
خطبه پیش از نماز جمعه از شروط است و سنت است که خطبه با جلسه میانه دو خطبه و با
وضو ایستاده اقامت کند و بقول ش فی جلسه فرض است مسئله اگر در خطبه
بالحمد لله و بالسبحان الله و یا بلا اله الا الله بسنده کند جایز بود و بقول ابو یوسف
و محمد جایز نبود مگر آنکه مقداری خواند که در عرف خطبه گویند و آن مقدار تشهد
است مسئله از شروط جمعه جماعت است و اقل او سه مقتدی است بجز امام
و بقول ابو یوسف دو مقتدی بجز امام و بقول ش فی چهل مقتدی بجز
امام شرط از مردان آزاد و مقیم مسئله اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان

رفتند جمعه باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله اگر بعد از تکبیر رفتند باطل نشود جمعه تمام کنند و
بقول زفر اگر پیش از قعده رفتند ظهر از سر گیرد مسئله شرط ادای جمعه اذن حاکم است
تا اگر پادشاه درهای جامع ببست و جمعه با اصحاب خود بگذارد و با جماعتی در
مسجد در آمده باشند و درهای مسجد ببستند و جمعه گذارند در این هر دو صورت جایز نبود
مسئله شرط وجوب جمعه اقامت و ذکورت و صحت و حریت و سلامت دو
چشم و دو پای است یعنی جمعه بر مقیم و مرد و تندرست و بر آزاد و کسی که
دست و پای و چشم او سلامت دارد واجب است و بر زن و مسافر و بنده
و نابینا و پای مانده جمعه واجب نیست و اگر ادا کردند از فرض وقت
ایشان محسوب بود و بقول زفر از فرض وقت جایز نشود و
بقول ابی یوسف اگر نابینا قاید دارد جمعه بر وی واجب شود
مسئله امامت مسافر و مریض و بنده در جمعه جایز
بود و با اقتدای ایشان جمعه منعقد شود
یعنی امامت جمعه با ایشان جایز اگر بجز ایشان
دیگری نبود جمعه شود و بقول زفر امامت ایشان جایز نشود
اگر غیر معذور پیش از جمعه ظهر گذارد مکروه بود و بقول زفر جایز نبود
مسئله اگر بعد از ادای ظهر برای جمعه سعی کند ظهر باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه
باطل نشود مگر رسیدن نماز جمعه و بقول زفر ظهر باطل نشود اگر چه جمعه دریابد
مسئله اگر معذوران و یا محبوسان در شهر
روز جمعه ظهر گذارند بجماعت مکروه بود مسئله اگر در تشهد و یا در سجده

سهو دار نماز جمعه اقتدا کرد نماز جمعه تمام کند و بقول محمد رح ظهر تمام کند مسئله چون امام برای
خطبه بیرون آید نماز نگذارند و سخن نگویند و بقول ابیوسف و محمد رح پیش از شروع امام
در خطبه جایز بود و بقول شافعی رح سنت و تحیت مسجد بگذارد مسئله واجبست سعی
و ترک بیع برای جمعه بشنیدن آذان اول و چون خطیب بر منبر نشست بانگ نماز گویند
در پیش او و بعد از تمام خطبه اقامت تکبیر گویند باب العیدین نماز عید واجبست بر کسی که جمعه
واجبست بر دو شرایط جمعه شرایط عیدین است جز خطبه مسئله مستحبست در روز
فطر طعام خوردن پیش از بیرون آمدن آفتاب بجانب نمازگاه و غسل و مسواک
و خوشبوی کردن خود را و بهترین جامه پوشیدن و دادن صدقه فطر بعده بجانب
نمازگاه رفتن بی آنکه تکبیر بلند گویند و بقول ابی یوسف و محمد رح بلند گویند مسئله نماز نفل
پیش از عید مکروهست و بقول شافعی رح مکروه نی مسئله چون آفتاب برآید
وقت نماز عید در آید تا زوال مسئله نماز عید دو رکعت است در رکعت اول بعد
از ثنا پیش از ادای قراة سه تکبیر گوید و در رکعت دوم ابتدا بقراة کند بعده سه تکبیر
گوید و بقول شافعی در رکعت اول بعد از ثنا پنج تکبیر و در رکعت دوم پیش از قراة پنج تکبیر
گوید و بروایتی دیگر از وی در رکعت اول تکبیر زواید هفت است و در رکعت
دوم پنج مسئله بعد از نماز عید دو خطبه کند با جلسه میان دو خطبه و در خطبه عید
فطر احکام صدقه فطر بیان کند مسئله اگر نماز با امام فوت شد قضا واجب
نباید یعنی اگر امام نماز عید گذارد و از شخص فوت شود قضا نکند اگر از امام فاما
نیز فوت شد روز دوم بجماعت گذارند مسئله نماز عید فطر بسبب عذر
تاخیر کنند تا روز دوم مسئله احکام عید فطر احکام عید اضحی است و در عید اضحی تاخیر
اکل است تا ادای نماز عید و در راه نماز عید اضحی تکبیر بلند گوید و در خطبه احکام عید
اضحیه و تکبیرات تشریق بیان کند مسئله نماز عید اضحی بعذر تاخیر کند تا سیوم روز

تنبیه تعریف هیچ نیست و آن تشبیه است باهل عرفات روز عرفه مسئله تکبیرات
تشریق هشت است و بروایتی واجب است و آن هشت تکبیرات بعد از فجر عرفه تا عصر
روز عید بعد از هر نمازی یکبار گوید و بقول ابی یوسف و محمد رح از فجر عرفه تا نماز دیگر
روز ایام تشریق و آن بیست و سه نماز است مسئله تکبیر بر کسی است که مقیم باشند در شهر
بعد از نماز فرض بجماعت مستحبه و آن جماعت مرد است و بقول ابی یوسف و محمد رح
تکبیرات تشریق واجب است بر هر که فرض بگذارد و بقول شافعی رح تکبیرات از ظهر روز نحر ابتدا
کند و سه بار الله اکبر گوید چنانچه تکبیر نماز میگوید و چهارم روز بعد از فجر ختم کند مسئله اگر
مسافر مقیم و زن بمرد اقتدا کردند تکبیر تشریق بر ایشان واجب شود باب الکسوف
چون آفتاب گرفته شود امام جمعه دو رکعت امامت کند مثل نفل و بقول شافعی رح در
هر رکعتی دو رکوع آرد مسئله در روز کسوف قرائت بلند نخواند و خطبه نکند و بقول ابی یوسف
بلند خواند و بقول شافعی رح بعد از نماز دو خطبه کند مسئله چون نماز گذارد دعا کند تا آفتاب
روشن شود و اگر امام جمعه حاضر نشد تنها گذارند مسئله بخسوف ماه و شب تاریکی و باد و خوف
جماعت نکنند باب الاستسقا اگر امساک باران شد تنها نماز گذارند و دعا و استغفار
طلب باران
کنند و بقول ابی یوسف و محمد رح بجماعت گذارند مسئله در استسقا ردا قلب نکند
و بقول محمد رح امام بعد از نماز خطبه کند و ردا بگرداند و صفت او آنست که اگر ردا مدور است
طرف بالا فرود کند و اگر مدور نیست طرف راست جانب چپ کند و بقول مالک رح
قوم نیز ردا بگردانند ذمی در استسقا حاضر نشوند و بقول مالک رح حاضر شوند
مسئله سه روز برای استسقا بیرون آیند باب صلوة الخوف چون سبب دشمن یا درنده
خوف شود دو طایفه شوند یک طایفه مقابل دشمن شوند و طایفه دوم با امام نماز کنند
اگر مقیم اند دوگانه و اگر مسافر اند یک رکعت و بعد از ادای یک رکعت یا دو رکعت
آن طایفه مقابل دشمن شوند و طایفه دوم با امام در باقی نماز اقتدا کنند و بعد از آن

امام الم گوید و آن طایفه سلام بگویند و مقابل دشمن شوند و طایفه دوم باقی نماز با وی
تمام کنند مسئله نماز مغرب امام با طایفه اولی دو رکعت گذارد و با طایفه دوم یک رکعت
و بقول شافعی بعد از آنکه امام با طایفه اولی یک رکعت گذارد توقف کند تا طایفه اولی
نماز تمام کنند و بعد از سلام مقابل دشمن شوند و طایفه دوم بیایند و با امام اقتدا کنند
و بعد از تشهد برخیزند باقی نماز بگذارند و امام با ایشان سلام گوید و بقول مالک مثل قول
شافعی است مگر آنکه چون امام با طایفه دوم نماز تمام کند توقف نکند بلکه سلام گوید
و طایفه دوم بعد از سلام امام باقی نماز گذارند مسئله اگر خوف بیشتر شود و فرود آمدن از
دابه ممکن نشود سوار باشاره تنها نماز گذارند بهر جهت که توانند توجه کنند و بقول محمد
سوار بجماعت گذارند مسئله نماز خوف بدین طریق بی حضور دشمن جایز نشود تتمه اگر میان
نماز مقاتله کنند نماز فاسد شود و بقول شافعی فاسد نشود باب صلوة الجنایز چون مریض بموت
نزدیک شود روی او سوی قبله کنند و بهلوی راست و تلقین شهادت کنند و بعد از
موت زنخدان به بندند و چشم فرو بابندند و برا غسل دهند بر تخته خوشبوی کرده بکنند
و جامه بازکشایند و عورت او بپوشند و جامه او بکشند و وضو دهند بی مضمضه و استنشاق
و آب چون بجوشانند بابرگ کنار در آن بسیار اندام بریزند و اگر آب گرم موجود نبود
آب تازه بریزند و سر و ریش بگل خیر بشویند و بر پهلوی چپ نهند و بشویند تا آب
زیر تخت رسد بعده بر پهلوی راست کنند و همچنان بشویند بعده بنشانند و شکم
وی بمالند بنرمی اگر چیزی از وی جدا شود بشویند و غسل اعادت نکنند و بجامه
قطرات آب از اندام وی بگیرند و خوشبوئی بر سر و ریش وی بکنند و کافور بر اعضاء
سجده بمالند مسئله سر و ریش میت شانه نکنند و ناخن و موی فرو نبازند و بقول
شافعی غسل میت با جامه دهند و مضمضه و استنشاق کنند و سر و ریش وی شانه کنند
و ناخن فرو آرند مسئله کفن مسنون مردان ازار و لفافه و پیراهن است و دستار

اولی باقی نماز خود را تمام کنند و مقابل دشمن شوند و طائفه

مستحسن است نزدیک متاخران وبقول شافعی رح سه پیراهن از کفن نیست مسئله کفن کفایة
ازار ولفافه وآن هردو از سر تا قدم اند وپیراهن از گردن تا ساق مسئله پوشانیدن
کفن ابتدا از پهلو چپ کنند بعده جانب راست پوشانند وکفن بندند
اگر ترسند اگندکی کفن باشند مسئله کفن مسنون زنان پیراهن وازار ودامنی
وسینه بند ولفافه است وکفن کفایة زنان ازار ولفافه ودامنی است مسئله
اول پیراهن پوشانند وموی ویرا بطریق گیسوی بر سینه وی بر پیراهن نهند بعده
دامنی پوشانند بعده لفافه وکفن را خوشبوی کنند یکبار ویا سه بار ویا پنج بار
ویا هفت بار پیش از پوشانیدن مسئله کفن ضرورة هرچه موجود شود فصل
اولیتر با امامة در جنازه اول سلطان است بعده قاضی اگر حاضر آیند بعده امام حی
بعده ولی میت وبقول شافعی رح ولی مقدم است بر والی مسئله نماز جنازه فرض
کفایت است وشرط او اسلام میت است وطهارة مسئله ولی تواند که دیگری را
او اذن کند با امامة مسئله اگر غیر ولی ویا سلطان امامت کرد ولی تواند که اعادة
کند وسلطان نی واگر ولی ویا سلطان گذارد روا نباشد که دیگری اعادت کند مسئله
اگر پیش از امامت ونماز میت مدفون شد بر گور او نماز کنند مادام که ریزیده نشود و
بقول ابو یوسف ومحمد رح تا سه روز نماز گذارند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است بعد از
ثنا گوید وبعد از تکبیر دوم درود دهد وبعد از تکبیر سیوم برای میت دعا خوانند
وبعد از تکبیر چهارم سلام گوید بجانب راست وبقول شافعی رح بعد از تکبیر اول
فاتحه خوانند وبعد از تکبیر چهارم یک سلام گوید مسئله اگر امام پنج تکبیر گفت قوم در
پنجم متابعت نکنند وبقول زفر رح متابعة کنند مسئله در نماز جنازه کودک استغفار
نکنند وآن دعا گویند اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا
ومشفعا مسئله اگر شخص بعد از تکبیر اول یا بعد از دو تکبیر حاضر شود در حال تکبیر نگوید تا آن زمانکه
ای مقبول الشفاعة

بود حاضر شدن او امام تکبیر نگوید و بقول ابو یوسف و شافعی رح در حال تکبیر گوید مسئله
که کسی حاضر بود در اول تکبیر با امام تکبیر نگفت اولی انتظار تکبیر گوید باتفاق مسئله امام
در جنازه مرد و زن برابر سینه ایستد و نماز جنازه در حالت سواره نگذارد مسئله
نماز جنازه در مسجد مکروه بود و بقول شافعی مکروه نی مسئله اگر بچه بعد از ولادت گریست
و میت شد نماز گذارند و اگر نگریست نماز نگذارند اگر کودک اسلام آورد و یا مادر
و پدر او اسلام آورد و یا کودک تنها اسیر شد و بمرد درین مسایل نماز بگذارند
مسئله اگر کافری بمرد ولی او مسلمان است روا باشد که ولی او بشوید و کفن
دهد و دفن کند و چنان شوید که جامه نجس شویند و رعایت سنت نکنند و در جامه
پیچید بی رعایت سنت کفن است مسئله چهار کس جنازه برگیرند اول پایه
راست پیشینه برگیرند بعده پایه راست پسینه بعده پایه چپ پیشینه بعده پایه چپ
پسینه و بقول شافعی رح دو کس جنازه برگیرند پیشینه پایها بدست گیرند و جنازه
برگردن و پسینه جنازه بر سینه نهند و پایها پسینه بدست گیرند مسئله در بردن
جنازه شتاب کنند بی پویه مسئله قوم پس جنازه روند و بقول شافعی پیش جنازه بود کنند
مسئله چون سر دفن رسند پیش از وضع جنازه نه نشینند مسئله گور با لحد حفره
و میت را از جانب قبله در آرند و بقول شافعی رح آخر گور نهند چنانچه سر میت
برابر قبله موضع قدم بود و میت هم ازین جانب بکشند و در گور در آرند
مسئله فرود آرنده میت بسم الله و علی ملت رسول الله گوید مسئله روی میت
در گور جانب قبله کنند و بند کفن بکشایند و خشت بر لحد نهند و نهادن
نی و خشت خام بر لحد مستحب است و نهادن خشت پخته و چوب بر لحد مکروه
است مسئله گور عورت در حالت دفن بجامه پوشند و گور مرد نپوشند مسئله بعد
از پوشیدن بر لحد خاک فرو ریزند مسئله گور مسنم کنند یعنی از زمین مقدار یک بدست بلند

التقاهر

اگر کودکی با مادر و یا پدر ... و نماز نگذارند

بنهند

بدست ویا بیشتر بلند کنند ومربع نکنند وبقول شافعی مربع کنند گور گچ نکنند و بعد

از دفن میت را از گور بیرون نیارند مگر زمین مغصوب بود **باب الشهید** شهید

که کشته اهل حرب ویا کشته باغیان ویا قطاع الطریق بود ویا در معرکه کشته یا

جراحت یابد ویا کشته مسلمانی بظلم بود وبکشتن او دیت واجب نشود **مسئله**

شهید را نشویند وبا جامه خون آلوده دفن کنند وکفن دهند ونماز جنازه گذارند

آنچه از کفن نبود چون پوستین وقباچه وکلاه وموزه وسلاح دور کنند زیادت

ونقصان در کفن جایز بود وبقول شافعی بر شهید نماز نکنند **مسئله** اگر جنب

ویا کودک شهید شد غسل دهند وبقول ابو یوسف ومحمد رح غسل ندهند شهیدی که

مرتث شود غسل دهند ومرتث آن بود که بعد از جراحت چیزی بخورد ویا

دارو کند ویا وقت نماز بگذرد یا با هوش بود ویا از معرکه بجائی زنده برند ویا

وصیت کند وهمچنین اگر در شهر کشته یابند وکشتن او بظلم بسلاح او نبود

معلوم ویا بحد وقصاص کشته شود غسل دهند ونماز گذارند وبقول محمد اگر

وصیت کرد ویا کم از یک شبانروز زیست نشویند **مسئله** بر کشتگان از اهل بغی

وقطاع الطریق نماز نگذارند وبقول شافعی غسل دهند ونماز گذارند **باب**

الصلوة فی الکعبة گذاردن فرض ونفل درون کعبه وبربام کعبه جایز است وبقول شافعی

فرض ونفل درون کعبه وبربام کعبه جایز نیست وبقول مالک رح فرض درون کعبه

جایز نبود ونفل جایز بود **مسئله** اگر درون کعبه نماز بجماعت میگذارد وپشت

بعضی از قوم بجانب پشت امام است جایز بود واگر روی مقتدی بجانب

روی امام بود جایز نیست **مسئله** اگر در مسجد حرام نماز میگذارند بجماعت گرد کعبه

ایستاده اند وبعضی از امام نزدیکتراند بکعبه اگر جانب امام نباشند جایز بود

کتاب الزکوة عقل وبلوغ واسلام وحریت وملک نصاب که فارغ از دین واز

حاجتِ اصلی بود چون مسکن و ثیاب و متاع خانه و اما عبید و فرس و سلاح از
شرایط وجوب زکوة نیست و نیز حولان حول و مال نامی اگرچه بما و القدری بود چون
زر و نقره از شرایط وجوب زکوة نیست مسئله در ادا از زکوة نیت زکوة شرط است
در حالهٔ ادای و یا در حالهٔ جدا کردن زکوة و بقول شافعی عقل و بلوغ شرط نیست
پس در مال مجنون و صبی زکوة بر قول او واجب باشد و نیز بقول او در مال مدیون
زکوة واجب است و غنیمت مال از دین شرط نیست مسئله اگر کسی جمیع مال را صدقه
کند و نیت زکوة نیابد فرض ساقط شود یعنی زکوة بر وی واجب نشود و در نزد
امام محمد رحمه الله اگر بعضی از نصاب صدقه کنند زکوة ساقط شود و بر مدیون زکوة واجب نیست
باب صدقة السوائم سایمه آنست که بیشتری از سال بیرون چرد مسئله از پنج شتر یک
گوسفند واجب است و از ده دو گوسفند و از پانزده سه گوسفند و از بیست شتر
چهار گوسفند و از بیست و پنج شتر یک بنت مخاض یعنی شتر بچه یکساله ماده که در دوم نهاده
و در سی و شش شتر یک شتر بچه دو ساله ماده که در سوم نهاده و آنرا بنت لبون
گویند و از چهل و شش شتر یک شتر بچه سه ساله و آنرا حقه گویند و از شصت و
یک شتر یک جذعه یعنی شتر بچه چهار ساله و از هفتاد و شش دو شتر بچه دو ساله
ساله و از نود و یک دو حقه دهند تا صد و بیست شتر بعده حساب از سر گیرند
آنچه زیادت شود از هر پنج شتر یک گوسفند دهند تا مجموع صد و چهل و پنج شود و در آن
دو حقه و یک بنت مخاض دهند و در صد و پنجاه شتر سه حقه دهند باز حساب از سر گیرند
و در زیادت از هر پنج شتر یک گوسفند دهند و در صد و هفتاد و پنج سه حقه
و یک بنت مخاض دهند و در صد و نود و شش چهار حقه دهند تا دویست بعده آنچه
زیادت شود در دویست حساب از سر گیرند چنانچه بعد از صد و پنجاه از سر حساب
کرده است همچنان حساب کند و زکوة دهند و بقول شافعی از صد و بیست شتر آنچه

در صد و شصت و دو شتر ... بنت لبون ...

زیاده شود سه بنت لبون بدهد تا صد و سی و چون یک حقه و دو بنت لبون بدهد
بعد از هر چهل شتر یک بنت لبون دهد و از هر پنجاهی یک حقه دهد مسئله شتر بختی
و تازی برابر است در زکوة مسئله نصاب ستوری عدد سی است چون سال بران بگذرد
گوساله یکساله بدهد و از چهل ستور یک گوساله دوساله دهد و آنرا مسنه گویند
آنچه زیاده شود از هر سری چهلم حصه مسنه دهد تا شصت و بقول ابی یوسف و محمد
رحمهما الله زیادت بر چهل عفو است از آن زکوة واجب نیاید تا شصت و در شصت
ستور باتفاق دو تبیعه واجب آید یعنی دو گوساله یکساله و در هفتاد یک مسنه
و یک تبیعه واجب آید و در هشتاد ستور دو مسنه دهد و آنچه بدین زیاده شود در
هر ده گانه زکوة متغیر شود از تبیعه بمسنه و گاومیش حکم ستور دارد مسئله نصاب گوسفند
چهل است و در وی یک گوسفند واجب است تا صد و بیست و از صد و بیست و یک
دو گوسفند واجب آید تا دویست و در دویست و یک سه گوسفند اگر گوسفند
دهد و در چهار صد چهار گوسفند دهد و در زیادت از وی هر صدی یک گوسفند
دهد بز حکم میش دارد مسئله گوسفندی که بزکوة دهد کم از یکساله نباید داد
و اینحکم در بز است فاما در میش بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله اگر بیشی از سال
گذشته یعنی زیاده شش ماه گذشته باشد و این روایت از ابو حنیفه مسئله در اسب
و استر و خر زکوة نیست و بقول ابو حنیفه اگر اسبان نر و ماده اند بیرون میخورند از هر سری یک
دینار دهد و یا قیمت کند از دویست درم نقره پنج درم دهد مسئله از برگان
و شتر بچگان و گوسالگان زکوة نیست و بقول ابو یوسف باید که از چهل بره و از سی
گوساله و از بیست و پنج شتر بچه از هر نصابی یکی دهد و بقول زفر آنچه از نصاب
کبار است واجب است از صغار نیز همان بود مسئله در چهارپایانی که برای علف
و بار دارند و یا در خانه علف میخورند زکوة واجب نیست و بقول مالک رضی الله عنه واجب

مسئله زکوة در نصاب است و زیادت بر نصاب عفو است و بقول محمد و زفر در
هر دو است مسئله نصابی که بعد از وجوب هلاک شده زکوة او ساقط شود و بقول
شافعی رح ساقط نشود مسئله اگر کوساله دوساله واجب شد و موجود نی بزرگتر دهند
و زیادت از قیمت دوساله از مصدق ستانند و کمتر از دوساله دهد و زیادة
قیمت بمصدق دهد و یا تمام قیمه دهد و بقول شافعی رح جایز نی مسئله واجب در زکوة
وسط است نه نیک فربه و نه نزار مسئله اگر در میان سال در نصاب از جنس النصاب
زیادت شد با نصاب ضم کند و از هر دو زکوة دهد و بقول شافعی رح از زیادت زکوة
واجب نیاید مسئله اگر باغیان از قومی خراج و عشر زکوة ستدند دوباره نستانند
مسئله اگر مالک نصاب زکوة سالهای آینده و یا زکوة نصابهای معدوم که مالک
نشده است دهد هر جایز بود و بقول زفر رح تعجیل زکوة نصابهای معدوم جایز نی
و بقول مالک رح تعجیل زکوة سال آینده جایز نی **باب زکوة المال** نصاب نقره
دویست درم است و بعد از گذشتن سال پنج درم زکوة واجب آید و نصاب
زر بیست دینار است و زکوة آن نصف دینار است و از زر و نقره ساخته ها
و از پیرایه و از اوانی آن زکوة واجب است و بقول شافعی رح از پیرایه و آوند
و انگشترین نقره زکوة واجب نی مسئله آنچه زیاده شود بر دویست درم و بیست
دینار زکوة نده تا چهل درم و چهار دینار شود پس از چهل درم یکدرم زکوة
دهد و از چهار دینار دو قیراط دهد و همچنین در هر چهل درمی و چهار دیناری که زیادت
شود یکدانگ درم و دو دانگ قیراط زکوة دهد و هر مثقالی بیست قیراط است و بقول ابی یوسف
و شافعی رح هر چه زیادت شود بر نصاب زر و نقره از اندک و بسیار هم از آن
حصه زکوة دهد مسئله در نقره وزن دویست درم و در زر وزن بیست دینار نقود
تمام شدن سال و بوقت ادای زکوة معتبر است مسئله در دراهم وزن سبعه

مصدق
صدقه دهنده

حاشیه
دینار یکمثقال و هفت مثقال را وزن ده درم ... و ده درم ... کان دو تولہ ...

یعنی ده درمی که وزن وی هفت مثقال شود مسئله اگر در دراهم نقره غالب بود و در دینار زر غالب
بود حکم خالص زر و نقره دارد و اگر در دینار و درم مس غالب است حکم عروض دارد مسئله
کالائی که بنیت تجارة دارد اگر قیمت وی بنصاب رسد از زر و یا نقره زکوة واجب
آید مسئله اگر نقصان نصاب در میان سال شد و در آخر سال کامل شد زکوة واجب
آید و بقول شافعی رحمه الله در چهار پایه کمال نصاب در تمام سال شرط است و در مال
تجارت با آخر سال مسئله قیمت عروض تجارت ضم کنند بزر و یا نقره یعنی اگر صد
درم نقره و یا کالائی تجارت بقیمت صد درم دارد زکوة واجب آید و همچنین اگر
ده مثقال زر و نقره ضم بقیمت یعنی کالائی تجارت ده مثقال زکوة واجب آید
مسئله زر بنقره ضم کنند بقیمت اگر صد درم نقره و پنج مثقال زر دارد و قیمت پنج
مثقال زر صد درم نقره می شود زکوة نقره واجب آید و اگر صد درم نقره پانزده
مثقال می ارزد زکوة واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله زر بنقره ضم نکنند مگر
باجزا یعنی اگر نصاب زر نصف دارد باید که از نصاب نقره نیز نصف باشد
و اگر نصاب زر ربع دارد باید که از نصاب نقره سه ربع باشد آنگاه زکوة واجب
آید باب العاشر عاشر نصب کرده امامست بر گذر راه برای ستدن زکوة از تجار
اگر تجار بر عاشر گذشت و گفت که سال تمام نشده است و یا گفت که بر من
دین است و یا زکوة بفقیر و یا بعاشری دیگر داده ام و در ان سال عاشری دیگر
و بدین سخنان سوگند یاد کند تصدیق کنند و بقول ابو یوسف اگر میگوید که
بعاشری دیگر داده ام بی سوگند تصدیق نکنند مسئله اگر مالک سوایم میگوید که
زکوة بفقیر داده ام تصدیق نکنند اگرچه سوگند خورد و بقول شافعی تصدیق سوایم
کنند مسئله در آنچه مسلمان مصدق است ذمی نیز مصدق است مسئله
حربی را تصدیق نکنند مگر که گوید این جاریه ام ولد منست درین تصدیق کنند مسئله

عاشر

عاشر از مسلمان ربع عشر ستاند و از ذمی نصف عشر و از حربی عشر بدان شرط که نصاب
کامل بود و سال بدان گذشته و اگر حربیان از مسلمان نمی ستانند عاشر مسلمان نیز
از حربیان نستانند و اگر حربی در آن سال دو بار بر عاشر گذشت باز دو عشر
نستانند مگر از دار حرب باز آید مسئله اگر ذمی با خمر و خنزیر بر عاشر گذشت از قیمت
خمر نصف عشر بستانند و از خوک هیچ نستانند و بقول شافعی از هر دو هیچ نستانند و
بقول زفر از قیمت هر دو نصف عشر ستانند و بقول ابو یوسف اگر با خمر و خنزیر بیکبار
بر عاشر گذشت از قیمت هر دو نصف عشر بستانند و اگر با خمر بر عاشر گذشت
بی خنزیر از خمر بستانند و اگر با خنزیر گذشت بی خمر از خنزیر هیچ نستانند مسئله اگر با
پانصد درم بر عاشر گذشت و گفت که صد درم دیگر در خانه دارم که سال گذشته است
عاشر هیچ نستاند و همچنین از مال بضاعت و مضاربه عاشر هیچ نستاند و از کسب بنده
ماذون نیز نستاند مسئله اگر بعاشر خوارج گذشت و عشر داد باز بعاشر مسلمان
گذشت دوباره دهد باب الرکاز در معدن زر و نقره و آهن و مثل این از زمین
خراجی و عشری خمس واجب بقول شافعی و مالک رحمه الله واجب نباید مسئله اگر معدن
در سرای خود و یا در زمین خود یافت هیچ واجب نباید و بقول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله خمس واجب آید مسئله اگر گنجی از سرای خود یافت اگر مضروب اهل
جاهلیت است خمس واجب آید باتفاق و چهار خمس دیگر مالک قدیم را بود و او
کسیست که باول فتح امام این زمین را خط کشیده است و بدو داده و بقول ابو یوسف
رحمه الله چهار خمس مر یابنده را بود مسئله اگر سیماب است خمس واجب است و بقول
ابو یوسف واجب نه مسئله اگر در دار حرب از زمین لا مالک گنجی یافت هیچ واجب
نباید مسئله و مروارید و فیروزه و عنبر خمس واجب نی و بقول ابو یوسف رحمه الله علیه از
عنبر و مروارید خمس واجب است باب العشر اگر در زمین عشری انگبین موجود شد عشر

واجب آید و بقول شافعی رحمه الله واجب نی مسئله اگر زمین که بآب آبادان و یا بآب
سبیل تر شده است آنچه بیرون آید از اندک و بسیار بی آنکه باقی ماند و یا نماند عشر واجب آید
مگر در هیزم و نی و کاه و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی عشر واجب نباید در چیزی
که باقی نماند و در چیزی که کم از پنج وسق باشد و هر وسقی شصت صاع است
هر صاعی هشت رطل است و بقول ابی یوسف پنج رطل و ثلث رطل است مسئله اگر
زمینی که بدلو و یا به شتر تر شده نصف عشر واجب آید مسئله مؤونتی و خرجی که در
زراعت شده است چون از اجر مزارع و علف ستوران بر نگیرد از کل عشر
دهد مسئله در زمین تغلبی دو عشر واجب است اگرچه اسلام آرد و یا مسلمانی
ازو بخرد و بقول ابی یوسف اگر تغلبی اسلام آورد و یا مسلمانی ازو بخرد یک عشر واجب
آید و بقول محمد اگر ملک تغلبی در زمین اصلی باشد همچنان دو عشر واجب آید
اگر حادث باشد یک عشر واجب آید مسئله اگر ذمی از مسلمانی زمین عشری خرد
خراج واجب آید و بقول ابی یوسف دو عشر واجب آید و بقول محمد یک عشر واجب
آید مسئله اگر مسلمانی بحکم شفعه از ذمی زمین بستد و یا ذمی بسبب فساد بیع زمین
بر بایع مسلمان رد کرد یک عشر واجب آید مسئله اگر مسلمانی در سرای خود بستان
کرد حکم آن را بود اگر بآب باران و یا بآب چشمه و یا سیل تر کرد عشر واجب آید
و اگر بآب جویی که پادشاه حفر کرده است تر کرد خراج واجب آید و اگر ذمی سرای
خود بستان کرد خراج واجب آید اگرچه بآب عشری تر کرده است مسئله گروهی [illegible]
خراج است مسئله بر ذمی از سرای او هیچ واجب نباید مسئله اگر چشمه قیر و نفط از زمین عشری
بیرون آید هیچ واجب نباید و اگر چشمه قیر و نفط از زمین خراجی بیرون آید خراج واجب
آید باب المصرف زکوة فقیر و مسکین و عامل و مکاتب و مدیون و منقطع غریب است
و این سبیل است فقیر کسی است که چیزی دارد که بدان کفایت نشود و بدان استظهار

سوال کند

سوال کنند و مسکین آنکه هیچ ندارد و سوال کند و بقول شافعی رح برعکس است و بقول
محمد منقطع الحاج مصرف زکوة است یعنی از قافلهٔ حاج دور افتاده نه منقطع الغزات مسئله
اگر زکوة بهفت گروه و یا بیک گروه از ایشان دهد جایز بود و بقول شافعی رح
جایز نبود مگر از هر صنفی بسه نفر دهد مسئله دفع زکوة بذمی جایز نبود و صدقات تطوع بذمی
جایز بود و بقول ابویوسف و شافعی رح صدقات تطوع نیز جایز نیست مسئله برآوردن
مسجد و کفن میت و گذاردن دین میت و خریدن بنده برای آزاد کردن از وجه
زکوة جایز نیست و بقول مالک خریدن بنده از وجه زکوة برای آزاد کردن جایز بود
مسئله دفع زکوة بپدر و مادر او و با جداد و جدات و بالاتر و بفرزند و نبیره اگرچه فروتر
است و بزن و شوهر و به بنده خود و مکاتب خود و مدبر و ام ولد خود و به بنده که بعض او
آزاد کرده است جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد دفع زکوة بشوهر واجب بود مسئله
دفع زکوة به توانگری که مالک نصاب است و به بنده وی و بطفل وی و به بنی هاشم
و بموالی ایشان جایز نیست و بقول شافعی دفع زکوة بتوانگری غزاة جایز بود مسئله اگر
بتحری دفع زکوة بشخصی کرد بگمان آنکه فقیر است و او غنی و یا هاشمی و یا کافر و یا پدر
او و یا پسر او بود جایز بود و اگر بنده او و یا مکاتب او بود جایز نبود و باز دیگر بدهد
و بقول ابا یوسف رح در جمیع مسایل جایز نبود و اعادة واجب مسئله اگر
دویست درم زکوة بیک فقیر دهد جایز بود با کراهیة و بقول زفر جایز نی مسئله
مستحب است بی نیاز گردانیدن فقیر از سوال مسئله مکروه است فرستادن
زکوة بشهری دیگر برای قرابهٔ فقیر و یا برای قومی که از اهل این شهر فقیرتر اند
مسئله فقیری که قوت یکروزه دارد سوال نکند باب صدقة الفطر واجب است صدقه
فطر بر مسلمانان آزاد و مالک نصاب که فاضل بود از خانه و متاع خانه
و جامه و اسب و سلاح و بندگان خدمت و بقول شافعی صدقه فطر واجب است بر کسی

[illegible]

مالک نصاب است زیادة از قوت یکروزه برای نفس و عیال خود **مسئله** صدقه فطر
بدهد از نفس خود و از فرزندان صغار درویش و از بندگان خدمت و از مدبر و
ام ولد خود **مسئله** صدقه فطر از زن خود و از فرزندان کبار و مکاتب خود و از
یک بنده مشترک و بندگان واجب نی و بقول شافعی از زن و فرزند بالغ
و بنده مشترک واجب است و بقول مالک از مکاتب واجب آید و بقول
ابی یوسف و محمد اگر بندگان مشترک قیمت کنند اگر هر یکی را تمام بنده برسد صدقه
فطر واجب آید و اگر بنده میانه باشد بالاجماع واجب نیاید **مسئله** اگر بنده بشرط
خیار فروخته است صدقه موقوف بود هر که مالک شود او دهد و بقول زفر بر صاحب
خیار واجب آید و بقول شافعی بر مالک بوقت وجوب واجب آید **مسئله** صدقه فطر
نصف صاع از گندم و از آرد گندم و از مویز و یکصاع از جو و خرما **مسئله** وقت
وجوب صدقه فطر صبح روز عید فطر کسی که بعد از صبح متولد و یا مسلمان شد و یا
پیش از صبح فوت شد صدقه او واجب نی و بقول شافعی وقت وجوب صدقه
دخول وقت مغرب است از شب فطر پس کسی که در شب فطر بزاد و یا
مسلمان شد و یا اسلام آورد صدقه واجب آید **مسئله** تقدیم صدقه فطر و تاخیر
او جایز بود **باب الصوم** صوم عبارتست از ترک اکل و شرب و جماع از صبح صادق
تا غروب آفتاب با نیت صوم از مسلم و مسلمه که پاک از حیض و نفاس **مسئله**
صوم رمضان فرض عین است و صوم نذر واجب و وقت نیت صوم رمضان
و نذر معین و صوم نفل دخول وقت مغرب است تا نیم روز و بقول شافعی
در صوم نیت از شب شرط است بجز نفل و بقول مالک در نفل نیت از شب
شرط است **مسئله** روزه ماه رمضان فرضیت مطلق صوم بی تعین فرضیت
جایز بود و نذر معین همین حکم دارد نیز صوم رمضان و نذر معین به نیت نفل

جایز بود

جایز بود و بقول شافعی به نیت نفل جایز نی و بمطلق نیت ازوی دو قول است
بقول مالک اگر میداند که روزه ماه رمضان است و نیت نفل میکند جایز نبود
و اگر نمیداند از نفل محسوب بود مسئله در قضاء رمضان و نذر غیر معین و صوم کفارة
نیت از شب شرط است مسئله بدیدن ماه رمضان و یا بگذشتن روز شعبان رمضان
ثابت شود مسئله روزه شک مکروه است به نیت از نفل و بقول شافعی ابتدا مکروه
است مسئله شخصی ماه رمضان و یا ماه شوال تنها دید و قاضی قول او را رد
کرد روزه دارد و اگر افطار کند قضا واجب آید نی کفارت و بقول شافعی
در رویة ماه رمضان بافطار قضا با کفارت واجب آید مسئله در رویة ماه
رمضان با ابر و غبار قول یک عدل معتبر است اگرچه بنده و یا زن بود و بقول
مالک و یک قول از شافعی شهادت دو مرد و یا دو زن شرط است مسئله در
رویة رمضان و شوال اگر ابر و غبار نباشد شهادت جمع عظیم شرط است و بقول
شافعی گواهی یکمرد مقبول بود مسئله رویة ماه ذی الحجه حکم شوال دارد در شهادت
مسئله اختلاف مطالع معتبر است مسئله در دهلی شب آدینه دیدند و در
ملتان شب شنبه معتبر رویة دهلی بود والله اعلم باب ما یفسد الصوم و ما لا یفسده
اگر بنسیان اکل و شرب کرد و یا جماع کرد صوم فاسد نشود و بقول مالک فاسد شود
و بوطی حالة فراموشی کفارت واجب آید مسئله اگر روزه دار محتلم شد و یا
بنظر شهوة انزال کرد و یا روغن در سر انداخت و یا حجامت کرد و یا سرمه کرد
و یا بوسه زد انزال نشد و یا در حلق غبار و یا مگس و یا طعام کم از دانه نخود
در میان دندان بود بخورد درین مسائل روزه فاسد نشود و اگر بقبل
انزال شد روزه فاسد شود و بقول زفر رح بخورد انچه در میان دندان
است اگرچه اندک است روزه فاسد شود اگر قی کرد و باز فرو رفت

ست بکر

روزه فاسد نشود و بقول ابی یوسف رح اگر قی پری دهن بوده است بفرو رفتن
روزه تباه شود مسئله اگر قی کرد و باز فرو برد و یا قی آورده و سنگریزه و یا پاره
آهن فرو برد قضا لی کفارت واجب آید و بقول ابو یوسف رح کم از پری دهن
قی آورد روزه فاسد نشود و بقول مالک رح بفرو بردن سنگریزه و یا پاره آهن
کفارت نیز واجب آید مسئله اگر جماع کرد و یا جماع کرده شد و یا بخورد و یا
بیاشامد چیزی که بدان غذا حاصل آید و یا دارو بخورد و این همه بقصد بوده است
قضا و کفاره واجب آید و بقول شافعی رح بجز جماع کفاره واجب نیست و بقول او زد
در جماع بر زن کفارت واجب نی مسئله کفاره صوم همچو کفاره ظهار است و
بقول مالک مخیر است در تخییر یعنی در آزاد کردن و طعام و صوم چنانکه در
کفارت سوگند مسئله اگر بجز فرج جماع کرد و انزال شد و یا روزه غیر رمضان
بقصد فاسد کرد کفارت واجب نیاید مسئله اگر بحقنه کرد چکانیدن در بینی
و گوش و نهادن دارو تر در جراحت شکم و یا سر که دارو بشکم و یا بدماغ رسد
روزه فاسد شود مسئله اگر در سوراخ ذکر چکانید روزه فاسد نشود و بقول ا
شود مسئله چشیدن چیزی بعذر و خائیدن کندر و مکروه است در روزه
مسئله در روزه سرمه کردن و چرب کردن سبلت و مسواک کردن و بوسه
زدن اگر ایمن بود از جماع و انزال مکروه نی و بقول شافعی مسواک کردن در
آخر روزه مکروه بود و بقول مالک مسواک تر در روزه مکروه بود باب
الافطار افطار در رمضان جایز است بسبب خوف زیادت مرض و یا
بسبب سفر و بقول شافعی رح بسبب خوف زیادت مرض افطار جایز نبود
مگر بخوف هلاک نفس و یا فوت عضو مسئله در سفر روزه داشتن فاضلتر است
و اگر زیان دارد افطار افضل است و بقول شافعی در هر دو حال افطار افضل

حقنه دارو در دبر انداختن

ابو یوسف فاسد

لزم

است مسئله اگر مسافر در سفر و مریض در مرض بمیرند قضا واجب نباید مسئله شخصی بمرد و بر وی قضای مرض
رمضان است و وصیت کرد بفدیه ولی طعام دهد از هر روزه نصف صاع از گندم
و یا یکصاع از جو و از ثلث مال معتبر بود و اگر وصیت نکرده است فدیه بر ولی
لازم نشود و بقول شافعی وصیت فدیه لازم شود و از کل مال معتبر بود مسئله
مسافر و مریض بعد از اقامت و صحت به آنچه قادر شوند روزه رمضان قضا کنند
بی شرط تتابع مسئله صوم رمضان وقت مقدم است بر قضای رمضان مسئله
اگر حامله و شیر دهنده خوف نفس و یا خوف فرزند دارد جایز است که افطار
کنند قضا بدارند بی وجوب فدیه و بقول شافعی فدیه نیز واجب بود مسئله
شیخ فانی که قدرت روزه ندارد افطار کند و از هر روزه فدیه واجب آید
و بقول مالک فدیه واجب نیست مسئله در روزه نفل بروایتی بی عذر افطار جایز
است و قضا واجب آید و بقول شافعی واجب نباید مسئله اگر در
روزه رمضان کودکی بالغ شد و کافری مسلمان شد بقیه آن روز امساک
کند و با افطار قضا نکنند و بقول مالک روزی که اسلام آورده است با افطار
قضا کنند و بقول ابویوسف اگر اسلام بلوغ پیش از زوال بود آن روز
با افطار قضا کنند مسئله اگر مسافر در روزه رمضان نیت افطار کرد
و در شهر خود در آمد پیش از نیم روز نیت صوم کرد جایز بود مسئله اگر در رمضان
بیهوش شد قضا واجب آید اگرچه تمام ماه بیهوش باشد و در آن شب
این اغما حادث شده است آن روز قضا نکنند و بقول مالک هیچ روز
قضا نکنند مسئله اگر تمام ماه رمضان دیوانه بود قضا واجب نباید اگر میان
ماه بهوش آمد همه روزها گذشته قضا کنند و بقول مالک جنون تمام ماه
رمضان قضا واجب آید و بقول زفر و شافعی در دیوانگی اگر تمام ماه بود

قضا واجب نیاید مسئله اگر رمضان امساک کرد بی نیت صوم و افطار قضا
واجب آید و بقول زفر واجب نی مسئله در روزه رمضان مسافری مقیم شد و
حائض پاک شد بقیه روز امساک کند و بقول شافعی امساک واجب نی
مسئله اگر سحور خورد بگمان آنکه شب و روز شده بود و یا افطار کرد بگمان غروب
و غروب نبود در باقی روز امساک کند و قضا واجب آید بی کفارت مسئله
اگر روزه داری بفراموشی چیزی خورد و بعده بقصد خورد بگمان آنکه روزه
فاسد شده است قضا واجب آید بی کفارت و اگر حکم عید است قضا
با کفارت واجب آید مسئله اگر زنی روزه دار خفته بود و یا دیوانه را اگر دو طی
بر خفته قضا واجب آید بر مجنون نه اگر در میان ماه رمضان بهوش آمد قضا
واجب آید و بقول زفر و شافعی رح قضا واجب نی فصل فی النذر اگر نذر
کرد بصوم عید افطار کند و قضا دارد و بقول زفر و شافعی قضا نکند مسئله اگر
با نذر نیت سوگند کرد کفاره سوگند نیز واجب آید و بقول ابی یوسف کفاره
واجب نی مسئله اگر نذر کرد که امسال تمام روزه دارم دو روز عید و پنج
روز تشریق افطار کند و قضا دارد و اگر درین ایام نیت روزه کرد و
افطار کرد قضا واجب نیاید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله واجب آید
باب الاعتکاف اعتکاف سنت است و آن درنگ کردن است در مسجد
با صوم و نیت اعتکاف و بقول شافعی صوم شرط نیست مسئله اقل اعتکاف
نفل یک ساعت است و بقول ابی حنیفه رح یک روز است و بقول ابی یوسف بیشتر
از روز مسئله زن در مسجد خانه اعتکاف نشیند مسئله از مسجد بیرون نیاید
مگر برای حاجت شرعی چون جمعه و یا برای حاجت طبعی چون بول و غایط اگر
ساعتی بی عذر بیرون آمد اعتکاف فاسد شود و بقول ابو یوسف و محمد رح

بر او قضا و اصلا بلا کفارت و بقول امام ابو یوسف و محمد
اگر حکم عید است

فاسد نشو

یلملم موضع منه الی مکة لیلتان / ذو الحلیفة وهو وادی منه الی مکة مسیرة ثلثة ایام / موضع منه الی مکة مسیرة ثلثة ایام

فاسید نشود مگر بیشتر از نیم روز بیرون ماند وبقول شافعي خروج براي جمعه مفسد است
مسئله در اعتکاف خوردن وآشامیدن وخفتن وخریدن وفروختن بی
احضار مبیع جایزست واحضار کالا مکروه بود مسئله مکروه است خاموشی وسخن
گفتن مگر سخن نیک مسئله در اعتکاف بوطي ولمس وقبل حرام است وبقول شافعی
لمس وبوسیدن در اعتکاف جایزست مسئله اعتکاف بوطي باطل شود مسئله
اگر نذر کرد اعتکاف روزها شبها نیز لازم شود مسئله اگر اعتکاف دو روز نذر کرد
باب الحج
شب اول وشب میانه لازم آید وبقول ابی یوسف شب اول لازم شود
حج فرض است بر حر وعاقل وبالغ صحیح وقادر بر زاد وراحله که فاضل بود از
مسکن واسپ وجامه تن وسلاح ونفقه خود بمقدار رفتن وبازگشتن ونفقه
عیال وامن طریق مسئله حج در عمر یکبار فرض است در حال وبقول محمد وشافعي
بر تراخي ومهلت فرض است بشرطی که فوت نشود وبقول مالک حج فرض است
بر کسی که قدرت بر مشی دارد مسئله بر زن حج فرض است بشرط محرم
یا شوهر اگر مسافت بود بی محرم جایز نبود وبشرط محرم یا شوهر اگر مسافت
سفر بود وبقول شافعي اگر زن بیرون آید با کاروانی که در ان زنان باشند
جایز بود مسئله اگر کودکی بعد از احرام بالغ شد ویا بنده بعد احرام آزاد شد
وبدان احرام حج کردند ان از فرض واقع نشود مسئله جای احرام بستن اهل مدینه
ذو الحلیفه است واهل عراق را ذات عرق واهل شام را جحفه واهل
نجد را قرن واهل یمن یلملم هر که خارج ازین مواضع است چون خواهد که در
مکه در آید ازین مواضع بی احرام نگذرد اگرچه نیت حج وعمره ندارد وبقول
شافعي بی نیت حج وعمره احرام لازم نشود مسئله جایزست که پیش از
رسیدن بمواقیت محرم شود وتاخیر احرام از مواقیت جایز نی مسئله کسی که

سفر

جحفه موضع اهل الشام

در حل میقاتست جای احرام بستن در حل است و میان موقفست مسئله مواضع احرام
بستن مگر برای حج حرم است و برای عمره حل است باب الاحرام چون خواهد که احرام آرد
وضو سازد اگر غسل کند بهتر بود و ازار و چادر نو و یا شسته پوشد و خود را خوشبوی
کند و دو رکعت نماز گذارد و گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی و بعد از نماز
تلبیه کند به نیت حج یعنی بگوید لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد
والنعمة لک والملک لا شریک لک و زیادت در تلبیه جایز بود و نقصان
جایز نی حکم چون نیت احرام بلبیه گفت محرم شود و بمجرد نیت بی تلبیه محرم نشود
بقول شافعی بمجرد نیت محرم شود مسئله پرهیز دارد از وطی و لمس و قبل و از سخن فحش
و از ذکر جماع بحضور زنان و از معاصی و مجادله رفیقان و بقول از مجادله با مشرکان
در القدیم و ما خیر و فتح و از کشتن صید و از اشارت را نمودن کردن صید
و از پوشیدن پیراهن و شلوار و از دستار و کلاه و قبا و از پوشیدن موزه
از فرود شتالنگ ببرد و نیز نپوشد و از پوشیدن جامه رنگ کرده بورس
و یا بزعفران و یا بمعصفر و بقول شافعی پوشیدن جامه رنگین شسته بمعصفر باک نبود
اگر جامه رنگین شسته پوشد که بوی رنگ از وی نیاید جایز بود مسئله به پرهیز دارد از
پوشیدن سر و روی و شستن سر و روی بگل خیرو و خوشبوی مالیدن و ستردن
سر خود و کم کردن موی خود و فرو آوردن ناخن مسئله جایز است که محرم غسل کند
و در حمام رود و در سایه خانه و یا محمل نشیند و با همیان دیگری در کمر بندد و بقول
مالک در سایه خیمه بودن و همیان در کمر بستن مکروه بود اگر در همیان نفقه دیگری
بود مسئله تلبیه آواز بلند بسیار گوید بعد از نماز و در وقت سحر هر بار که بر بلندی
برآید و بوادی فرود آید و با سواری رسد و چون در مکه درآید ابتدا بدخول
مسجد کند و کعبه را چون بیند تکبیر و تهلیل گوید و روی بحجر اسود آرد و تهلیل گوید یا بوسه

ای قال لا اله الا الله

الورس گیاهی است شبیه الزعفران اصفهانی قانی کثیف
محمل انبازی سایه دار

آرد

آنرا نیز از مسلمانان در هجوم مردمان راه دهد که بدید و رداء زیر بازوی راست
آرد و بر کتف چپ اندازد و طواف کعبه کند از پس حطیم و حطیم موضعیست
که در ناودان کعبه است و میان او و میان دیوار کعبه فرجه ایست کعبه را هفت
شوط طواف کند و در سه شوط اول تعجیل کند و هر دو کتف بجنباند و در باقی آهسته
رود و هر بار که بحجر اسود بگذرد اگر تواند ببوسد و ختم طواف باستلام حجر کند و دو رکعت
نماز در مقام ابراهیم خلیل الله علیه السلام و یا در جائی که ممکن شود از مسجد بگذارد
و آن دو رکعت واجبست و بعد از طواف قدوم بجانب صفا رود و بر صفا
برآید و مستقبل قبله باشد و تکبیر و تهلیل گوید و صلوة بفرستد و دعا کند و حاجت خواهد
بعده بجانب مروه فرود آید و آهسته رود و چون ببطن وادی رسد میان
دو میل اخضر شتاب رود تا بمروه برآید و چنانچه بر صفا کرده است همچنان کند
و میان صفا و مروه هفت شوط طواف کند و ابتدا طواف از صفا کند و بمروه
ختم کند و سعی میان صفا و مروه واجبست و بقول شافعی رکنست و چون از
طواف صفا و مروه فارغ شد بمکه باحرام مقیم شود و طواف کعبه کند هر بار که خواهد
بعده یک روز پیش از ترویه و آن هشتم روز ذی الحجه بود امام خطبه کند و در خطبه
بیرون آمدن بطرف منا بیان کند و روز هشتم که آن روز ترویه است و نماز و
جز آن از مناسک افعال حج بمنا رود و بعد از نماز فجر از روز عرفه طرف عرفات
رود و بعد از زوال دو خطبه کند مثل جمعه و بقول مالک بعد از نماز خطبه کند مسئله بعد از
خطبه نماز ظهر و عصر در وقت ظهر بیک آذان و دو اقامت بگذارد و بشرط احرام
و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی امام شرط نیست منفرد هم جمع کند و بقول زفر باید که نماز
دیگر با احرام و امام باشد تا آنکه اگر ظهر از وی با امام فوت شود پس نماز دیگر با امام
در یافت نزدیک او جمع کند مسئله بعد از نماز جانب موقف رود

بنزدیک کوه رحمت بایستد مسئله جمیع عرفات موقفست مگر بطن عرنه مسئله چون
بعرفات ایستد حمد و تکبیر و تهلیل و تلبیه و صلوة گوید و دعا کند و باید که مستقبل قبله
بایستد و بهتر آنست که امام سوار بایستد و بعد از غروب بجانب مزدلفه رود
و نزدیک کوه قزح فرود آید و امام با مردمان نماز مغرب و عشا گذارد با اذان
و اقامت در وقت عشا بقول زفر بدو اقامه مسئله اگر نماز مغرب در راه
گذارد جایز نشود پیش از طلوع صبح اعاده کند و بقول ابی یوسف جایز بود مسئله بعد
نماز بامداد بعد از طلوع صبح پیش از انکه روشن شود امام بجماعة بگذارد و بایستد
و تکبیر و تهلیل و تلبیه گوید و صلوة و دعا کند و جمیع مزدلفه موقفست مگر بطن محسر
و چون روشن شود بجانب منا رود و هفت سنگریزه مثل خسته خرما از
بیندازد و بهر سنگی تکبیر گوید و باول سنگریزه قطع تلبیه کند بعده ذبح کند بعد ازان
حلق و یا قصر کند و حلق بهترست و همه چیز حلال شود مگر وطی و بقول مالک خوشبوی
نیز حلال نشود مسئله بعده بجانب مکه رود روز نحر و یا دوم و سیوم نحر و هفت بار
طواف کعبه کند طواف رکن و این طواف زیارتست و درین طواف
رمل و سعی نکند اگر عقب طواف قدوم میان صفا و مروه سعی کرده است بعده
وطی حلال شود مسئله تاخیر طواف از ایام نحر مکروهست مسئله بعده از مکه باز
گردد و بجانب منا رود و دوم روز نحر بعد از زوال سه بار رمی جمار کند
ابتدا کند متصل مسجد خیف است هفت سنگریزه بیندازد و با هر سنگریزه
تکبیر گوید بعده بدانچ متصل آنست رمی کند و این جمرة الوسطی است و درین
دو نیز هفت سنگریزه اندازد و بهر سنگی تکبیر گوید بعد جمرة العقبه مثل آن
رمی کند و در جمره اولی و وسطی وقوف کند در ان مقام که مردان بایستند
و حمد و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل و صلوة نیز گوید و حاجة خواهد و در جمرة العقبه وقوف

نکند و سوم

بکند و سیوم روز اگر مکث کند همچنین رمی جمار کند و بعد از زوال و اگر چهارم روز
پیش از زوال آفتاب رمی جمار کند درست بود و بقول ابو یوسف درست نبود
مسئله هر رمی که بعد از رمی است یعنی در رمی اول و دوم سنگ پیاده اندازد
هر رمی که بعد از وی نبود سوار سنگریزه اندازد مسئله مکروه است که پیش فرستد
رخت سوی مکه و مقیم شود بمنا برای رمی جمار مسئله چون بیرون آید سوی مکه
در محصب فرود آید بعده در مکه فرود آید و طواف صدر کند هفت بار و آنرا
طواف وداع نیز خوانند و این طواف واجب است مگر بر اهل مکه و بقول
شافعی واجب نی مسئله بعد از طواف صدر دو رکعت نماز گذارد و آب زمزم
بخورد و بعده بملتزم آید و او میان حجر الاسود و میان در است و سینه و روی خود
بملتزم نهد و بوسد و پرده های کعبه بگیرد و بدیوار کعبه بچفسد فصل هر که در مکه در نیاید
و بعرفه وقوف کند طواف قدوم از وی ساقط شود مسئله اگر روز عرفه از
زوال تا فجر نحر ساعتی بعرفه وقوف کرد حج او تمام بود اگرچه نمیداند که این
عرفات است و یا خفته و بیهوش بود و بقول مالک اگر در روز جزوی از شب
وقوف کرد درست بود حج او مسئله اگر قصد کعبه کرد و بیهوش شد اگر یاران
از جهة او اهلال کنند رفع صوت تلبیه کرد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح
جایز نبود مسئله زن در جمیع افعال که یاد کردیم حکم مردان دارد مگر در برهنه کردن
سر و تلبیه کردن باواز جهت بلند و رمی و سعی کردن میان دو میل و ستردن
موی سر فاما روی برهنه کند و موی کوتاه کند و جامه دوخته پوشد مسئله اگر
قربانی تطوع و یا نذر یا جزای صید و مانند آن را نشانی کند و بآن قربانی
بجهت کعبه توجه کند بقصد حج محرم شود و اگر قربانی را فرستاده بعده توجه کرد
محرم نشود تا بقربانی نرسد و یا اگر قربانی متعه فرستد بعده توجه کند به نیت احرام

محرم شود پیش از رسیدن بقربانی مسئله اگر بر شتر قربانی جلاجل اندازد و یا کوهان
او را از فرود تر بجانب راست بشکافد و یا گوسپند قربانی را نشانی کند
محرم نشود مسئله بدن از شتر و یا گاو باشد و نزدیک امام شافعی از شتر باشد
نه از گاو و نزدیک امام مالک اگر از شتر عاجز است پس گاو دهد و اگر عاجز نیست
همان شتر دهد باب القران قران افضل است بعد تمتع بعده افراد و قران
احرام بستن است برای عمره و حج از میقات یا پیش از آن در ماههای حج و بقول
شافعی افراد افضل است و بقول مالک رح تمتع افضل است مسئله در قران گوید
اللهم انی ارید العمرة والحج فیسرهما لی وتقبلهما منی یعنی ای بار خدایا من میخواهم حج
و عمره را پس آسان گردان ایشان را بر من و هر دو از من قبول کن و طواف
و سعی کند برای عمره و بعده برای حج چنانکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دو سعی کند برای
هر دو روا باشد با آسا چون روز نحر رمی جمار کند گوسپندی و یا شتر یا گاو ذبح
کند و یا هفتم حصه از شتر و یا گاو و اگر عاجز بود از قربانی سه روز در حج روزه دارد که
آخر آن عرفه بود و هفت روز بعد از فراغ حج روزه دارد اگرچه در مکه بود و بقول
شافعی در مکه روزه داشتن روا نبود مسئله اگر تا روز نحر روزه ندانست قربانی
متعین شود و بقول شافعی سه بعد از ایام تشریق روزه دارد و بقول مالک هم درین
ایام روزه دارد و اگر قارن در مکه نیاید و بعرفه وقوف کرد قربانی بروی واجب آید
برای اندر خلل عمره و قضاء عمره واجب آید و بقول شافعی قربانی واجب نیاید
باب التمتع متمتع احرام بندد از میقات و طواف کند برای عمره و سعی
و یا حلق و یا قصر کند و بدین افعال از عمره حلال گردد و مالک رح بقول در عمره حلق
نیست مسئله با اول طواف تلبیه قطع کند اذا ابتدا بالطواف کرد و بقول مالک رح
چون نظر او بکعبه افتد تلبیه قطع کند مسئله چون از عمره فارغ شود روز ترویه از

۱۱۰۹

هفتم برای حج احرام بندد و افعال حج آرد و ذبح کند و اگر از قربانی عاجز بود روزه
دارد بعده مقیم شود و اگر این روزها در عمره واقع نشود چنانچه ذکر کرده شد در قران
مسئله اگر سه روز از شوال دارد بعده مقیم شود اگر این روزهای عمره واقع نشود و اگر بعد از
احرام بستن برای عمره روزه دارد پیش از طواف جایز بود و اگر متمتع خواهد که قربانی
برای مکه براند محرم شود و قربانی براند و قربانی از شتر و گاو و گوسفند بود و یا نعل قلاده کند
و اشعار روا باشد یعنی کوهان را شکاف نکند و بقول ابو یوسف و محمد اشعار جایز بود
مسئله چون قربانی براند بعده از عمره حلال نشود مسئله برای حج روز ترویه احرام بندد چنانچه
گذشت در محرمی که قربانی نراند اگر پیش از ترویه احرام بندد بهتر بود و چون روز نحر حلق
کند از احرام حج و عمره حلال گردد مسئله تمتع و قران نیست مکی را و کسی را که بیرون میقات به مکه است
و بقول شافعی مکی را تمتع و قران مشروع است و بقول مالک رحمه الله اگر داخل
میقات است در حق او تمتع و قران مشروع است متمتع بعد از عمره به شهر خود باز آمد
و سوق هدی نکرد تمتع او باطل شود و بقول شافعی باطل نشود و اگر سوق هدی کرد تمتع باطل
نشود و بقول محمد باطل شود مسئله اگر پیش از ماههای حج برای عمره احرام بست متمتع
بود و اگر چهار شوط پیش از ماههای حج طواف کرد یا پیش از آن بعده حج کرد همان
سال متمتع نباشد مسئله ماههای حج شوال و ذی القعده و ده روز ذی الحجه است و بقول مالک
تمام ذی الحجه است مسئله احرام برای حج پیش از ماههای حج جایز است اگرچه
مسئله کوفی در ماههای حج مقیم شد و از عمره فارغ شد و یا حلق و یا قصر کرد بعده
به مکه و یا به بصره مقیم شد و در آن سال حج کرد تمتع او جایز بود و بقول ابی حنیفه رحمه الله
و محمد رحمه الله اگر در بصره مقیم شد تمتع او جایز نبود مسئله اگر عمره فاسد کرد بعد از فراغ
حلق کرد و به بصره مقیم شد بعده عمره قضا کرد و در ماههای حج و در آن سال حج کرد
متمتع نباشد و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله متمتع باشد مسئله اگر به مکه ماند و سوی بصره نرود

نیامد با عمره قضا کرد باز فساد بهم متمتع نباشد باتفاق واگر سوی اهل خود باز گشت
متمتع باشد مسئله اگر برای عمره در ماههای حج احرام بست و بهمان سال حج کرد واز عمره
وحج هر کدام را که فاسد کند تمام کند و قربانی لازم نشود مسئله اگر متمتع شد واضحیه داد
از قربانی متعه جایز نبود مسئله اگر زنی نزدیک احرام حایض شد غسل کند واحرام
بندد وافعال حج آرد مگر طواف نکند واگر نزدیک طواف صدر حایض شد طواف
ترک آرد چنانچه کوفی در مکه سرای گرفت پیش از گذشتن سه روز نحر طواف صدر از
وی ساقط شود واگر بعد از گذشتن سه روز ایام نحر در مکه سرای گرفت طواف
صدر از وی ساقط نشود باب الجنایات اگر محرمی تمام عضو خوشبوی کند گوسپند گرد
واجب شود واگر کمتر از عضوی خوشبوی کرد صدقه واجب شود وبقول محمد دم
واجب شود مسئله اگر موی سری بحنا رنگ کرد قربانی واجب شود مسئله اگر
بروغن زیت سر چرب کرد قربانی واجب شود وبقول ابویوسف ومحمد صدقه
واجب شود وبقول شافعی اگر در موی استعمال کرد قربانی واجب شود واگر
در غیر موی استعمال کرد هیچ واجب نباید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا روز تمام
سر پوشید قربانی واجب شود واگر کمتر از روز بود صدقه دهد وبقول ابویوسف
اگر بیشتر از نیم روز پوشید قربانی واجب شود وبقول شافعی بمجرد پوشیدن جامه
قربانی واجب آید واگر کمتر از ربع بود صدقه دهد وبقول مالک اگر تمام سر وریش
حلق کرد قربانی واجب آید ودر کمتر از آن واجب نباید وبقول شافعی اگر سه
موی حلق کرد قربانی واجب آید مسئله اگر محرمی سر محرمی دیگر حلق کرد اگر بامر
محلوق بوده است بر محلوق قربانی واجب آید واگر بی امر او حلق کرد نیز بر محلوق
قربانی واجب آید وبقول شافعی بر محلوق در غیر امر هیچ واجب نباید فاما بر
حالق صدقه واجب آید در امر وغیر امر وبقول شافعی بر حالق هیچ واجب نباید مسئله

اگر تمام تول

اگر تمام کردن سترد و یا موی هر دو بغل و یا یکی سترد قربانی واجب آید و اگر موضع حجامة
حلق کرد قربانی واجب آید و بقول ابو یوسف و محمد رح صدقه واجب آید و نیز بقول ایشان
بحلق عضو کامل قربانی واجب آید و بحلق کمتر از عضوی چون سینه و ساق و موی
زهار طعام واجب آید مسئله اگر سبلت کوتاه کرد حکومة عدل واجب آید یعنی بر موی
ربع ریش نسبت کنند تا اگر آنچه از سبلت بگرفت از ربع ریش هست ربع گوسپند واجب شود
مسئله اگر سبلت حلالی کوتاه کرد و یا ناخن او برید طعام واجب شود هر چه خواهد و اگر
ناخن دو دست و دو پای خود برید قربانی واجب شود اگر در یک مجلس بود
همچنین اگر ناخن دو دست و دو پای خود برید قربانی واجب شود و اگر ناخن
دست پای متفرق برید بهر ناخن صدقه واجب شود چنانکه پنج ناخن متفرق
از هر دو دست و از هر دو پای برید و بقول محمد رح قربانی واجب شود مسئله در
ناخن شکسته اگر دور کند هیچ واجب نشود مسئله اگر محرم بسبب عذری خود را خوشبوی
کرد و یا جامه پوشید و یا حلق کند مخیر بود گوسپند قربانی دهد در حرم و یا شش
درویش را سه صاع طعام دهد و یا سه روزه دارد در هر موضعی که خواهد و بقول
شافعی رح صدقه روا باشد مگر در حرم فصل محرمی سوی فرج زنی بشهوت
نظر کرد و از وی منی جدا شد هیچ لازم نشود و اگر بوسه زد و یا بشهوه لمس کرد
و یا افساد حج بجماع کرد در قبل و یا دبر پیش از وقوف بعرفه یک گوسپند واجب
شود و حج تمام کند در سال آینده قضا کند و بقول شافعی رحمه الله اگر بقبل و
لمس انزال کرد احرام او فاسد شود و نیز بقول شافعی در جماع قبل الوقوف
شتر و یا گاو واجب شود مسئله در قضاء حج از زن جدا نشود و بقول مالک از خانه
جداگانه بیرون آیند و بقول زفر رح چون محرم شود جدا شوند و بقول شافعی چون
نزدیک شوند بموضع وقاع جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف جماع کردند قربانی

قربانی واجب شود اگر در عمره پیش از طواف چهار شوط جماع کرد عمره فاسد شود و یک
گوسپند واجب شود و عمره تمام کند و قضا کند و اگر بعد از طواف اکثر اشواط جماع
کرد یک گوسپند واجب آید و عمره فاسد نشود و بقول شافعی رح در هر دو وجه عمره فاسد
شود و شتر و یا گاو قربانی دهد مسئله در حج و عمره جماع عامد و ناسی مفسد است و بقول
شافعی جماع ناسی در حج مفسد نیست مسئله اگر بی وضو طواف رکن کرد یعنی طواف زیارت
گوسپند واجب آید و اگر جنب طواف رکن کرد شتر و یا گاو واجب شود و
طواف را اعاده کند و اگر بی وضو طواف قدوم و یا طواف صدر کرد صدقه واجب
شود مسئله اگر سه شوط و یا زیادت و یا کمتر از طواف رکن ترک کرد گوسپند
واجب شود و اگر چهار شوط و یا بیشتر از ان ترک آورد از طواف رکن
همچنان محرم باشد و اگر بیشتر از طواف صدر ترک آورد و یا در حالت جنابت
طواف صدر آورد یک گوسپند واجب شود و اگر سه شوط و یا کمتر از طواف
صدر ترک آورد صدقه واجب شود از هر شوطی یک درویش را نصف صاع
گندم دهد مسئله اگر بی وضو طواف رکن کرد و طواف صدر در آخر ایام تشریق
با وضو کرد یک گوسپند واجب آید مسئله اگر در حال جنابت طواف رکن کرد در
آخر ایام تشریق طواف صدر در حالت پاکی کرد دو گوسپند واجب شود
و بقول ابی یوسف و محمد رح یک گوسپند واجب شود اگر طواف و سعی برای عمره
بی وضو کرد و بسوی اهل خود باز گشته و طواف و سعی اعاده نکرد یک گوسپند
واجب شود مسئله اگر میان صفا و مروه سعی نکرد و یا پیش از امام از عرفات
افاضت کرد ای باز گشت یک گوسپند واجب شود و بقول شافعی رحمه الله
در افاضت هیچ واجب نشود مسئله اگر بوقوف مزدلفه نکرد یک گوسپند واجب
شود مسئله اگر در هیچ روزی رمی جمار نکرد و یا یک روز رمی نکرد یک گوسپند واجب

و حج فاسد نشود و اگر بعد از وقوف جماع کند
گاو یا بدنه واجب شود

شود و اگر

شود واکر از ایام نحر تاخیر حلق کرد یک کوسپند واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد
هیچ واجب نشود مسئله اکر طواف رکن تاخیر کرد یک کوسپند واجب آید و بقول
ابو یوسف و محمد هیچ واجب نیاید مسئله اکر در حج و عمره در زمین حلال حلق کرد
یک کوسپند واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح هیچ واجب نیاید مسئله
اکر قارن پیش از ذبح حلق کرد دو کوسپند واجب آید فصل اکر محرمی صید
را کشت و یا کشنده او را دلالت کرد جزا بر وی لازم آید و بقول شافعی رح بر دلاله
لازم نشود مسئله جزا قیمت صید است بتقویم دو عدل در موضع قتل یا در موضع نزدیکتر
بود بموضع قتل و بقیمت صید هدی بخرد و ذبح کند اکر بقیمت هدی قربانی ار سد
و یا طعام بخرد و صدقه کند چون صدقه فطر و یا بمقابله طعام هر درویشی یکان
روز روزه دارد اکر کمتر از نصف صاع فاضل آید صدقه دهد بدل آن یا روزه
دارد و بقول محمد و شافعی رحمه الله اکر صید را نظیری است از چهار پایان در منظر
جزا همان بود چنانچه آهو و کوسپند مسئله اکر صید را مجروح کرد یا عضوی از وی ببرید
یا موی بکند نقصان آن ضامن شود و اکر پر صید بکند و یا پایهای او ببرید
و یا صید را دوشید و یا بیضه او بشکست قیمت آن واجب آید و همچنین
اکر بیضه صید بشکست و از وی چوزه مرده برون آمد قیمت چوزه واجب شود
مسئله بکشتن زاغ و غلیواز و کرک و مار و کژدم و موش و سک کزنده و پشه
و مورچه و کیک و کنه و باخه هیچ واجب نیاید و بکشتن سپش و ملخ هر چه خواهد
صدقه کند مسئله بکشتن دده از کوسپند تجاوز نکند و بقول زفر قیمت دده
هر چند که باشد واجب شود اکر بیشتر از کوسپند بود و بقول شافعی رح
هیچ واجب نشود مسئله اکر صید حمله کرد و محرم او را کشت هیچ واجب نشود
و بقول زفر رح جزا ضامن شود مسئله اکر محرم باضطرار صید را کشت جزا آن لازم

مسرول بغدادي
مستانس الفة كيرنده را
موزه دوار پای را

و واجب شود مسئله در احرام ذبح کردن کوسپند و کاو و شتر و مرغ خانکی و بط اهلی جایز بود مسئله اکر محرم کبوتر مسرول و یا اهوی مستانس را ذبح کرد جزا لازم آید و بقول مالک رحمه الله در کبوتر جزا لازم نباید مسئله اکر محرمی صید را ذبح کرد حرام بود و بقول شافعی رح کشنده را حرام بود و دیکران را حلال بود مسئله اکر محرم صید ذبح کرد و بخورد (خوردن او را) قیمت آن ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد هیچ لازم نشود مکر استغفار و اکر محرم دیکر ذبیحه محرم را بخورد بروی هیچ لازم نشود مسئله اکر غیر محرم صید کرفت و ذبح کرد جایز بود که آنرا دیکری محرم بخورد اکر راه ننموده نکرده باشد و صید کردن ننموده و بقول مالک رح اکر حلال برای محرم صید کرد محرم را حلال نبود مسئله اکر غیر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت آن صدقه کند و روزه ندارد و بقول زفر رح روزه نیز روا باشد مسئله اکر با صید حلال در زمین حرم در آمد ارسال کند و نزدیک امام شافعی ارسال بر وی واجب نیست و اکر فروخت اکر باقی مانده باشد بیع فسخ کند اکر نه جزا لازم آید مسئله اکر احرام بست و در خانه او و یا در قفص او صیدست ارسال واجب نشود و بقول شافعی رح ارسال لازم شود مسئله اکر غیر محرم صید را کرفت بعد از احرام بست بعد آن دیکری از دست ارسال کناینده مرسل ضامن شود قیمت او را و بقول ابی یوسف و محمد ضامن نشود مسئله اکر محرمی صید را کرفت دیکری رها کرد رها کننده بالاتفاق ضامن نشود مسئله اکر محرمی صیدی کرفت و محرمی دیکر آن صید را بکشت بر هر یکی جزا لازم شود قیمت او را و کیرنده بدانچه ضامن شده است رجوع کند بر کشنده و بقول زفر رح رجوع نکند مسئله اکر کیاه حرم و یا درخت غیر مملوک و درختی که از جنس آن نهال نکند ببرید قیمت آن ضامن شود مکر آنکه خشک باشد مسئله چرانیدن کیاه حرم و بریدن آن حرام است مکر که چرانیدن اذخر که کیاهیست درست است و بقول ابی یوسف رح چرانیدن کیاه جایزست مسئله چیزی که بسبب آن رمود

دوم لازم

دم لازم شود بر قارن دو دم لازم شود مگر از میقات تجاوز کند محرم شود برای حج
و عمره یک دم واجب شود و بقول زفر رح درین صورت نیز دو دم لازم شود و بقول شافعی رح
در مسئله اول بر قارن یک دم مسئله اگر دو محرم یک صید را کشتند بر هر یکی جزای کامل
شود و بقول شافعی رح بر هر دو یک جزا لازم شود مسئله اگر دو حلال یعنی غیر محرم صید حرم
را کشتند بر هر دو یک جزا لازم شود مسئله اگر محرم صید حرم را بخرد یا بفروشد بیع باطل
بود اگر غیر محرم آهو از حرم بیرون آورد پس از وی بچه زاد و هر دو مردند هر دو لازم آید
و اگر بعد از ادای ضمان آهو بچه آورد ضمان بچه لازم نشود **باب مجاوزة المواقیت** اگر بی احرام
از میقات تجاوز کرد دم لازم شود بالاجماع اما اگر بعده با احرام و تلبیه گویان باز گشت
و نزدیک میقات تلبیه گفت دم باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر با احرام باز
گشت دم ساقط شود اگرچه تلبیه نگفت و بقول زفر رح ساقط نشود اگرچه تلبیه گفت مسئله
اگر از میقات تجاوز کرد بعده احرام برای عمره بست و عمره را فاسد کرد بعده با احرام
از میقات عمره قضا کرد دم ساقط شود و بقول زفر رح ساقط نشود مسئله اگر کوفی
برای حاجتی در بستان بنی عامر در آمد روا بود که در مکه بی احرام در آید و میقات
او و کسی که داخل بستان است بستان بود مسئله اگر در مکه بی احرام در آمد
بعده همدران سال وقت آمد و احرام بست و حج کرد از واجبی که در آن سال
بر وی بوده است جایز بود از حج اسلام و از آنچه بدر آمدن مکه بی احرام لازم
شده است و بقول زفر رح جایز نبود و اگر سال گذشت بعده در سال دوم
از میقات احرام بست برای حج از حجی که بسبب در آمدن مکه بر وی لازم
شده است محسوب نشود **باب اضافة الاحرام الی الاحرام** اگر مکی احرام بست برای
عمره و یک شوط طواف کرد بعده احرام بست برای حج واجب بود که حج
را اندازد و بجای آن حج حج و عمره بر وی لازم شود و قربانی نیز بر وی لازم شود

وبقول ابی یوسف و محمد عمره براندازد و قضا کند و حج تمام کند قربانی لازم آید و اگر
بهر دو تمام کرد جایز بود و بر وی قربانی لازم آید مسئله اگر برای حج احرام بست بعده روز
نحر برای حج دوم احرام بست اگر در حج اول حلق کرده است بعده احرام بسته است
حج دوم لازم شود بی لزوم دم و اگر پیش از فرض بود اگر چه قصر کرده است و یا نکرده
وبقول ابی یوسف و محمد اگر بعد از قصر بود هیچ لازم نشود و اگر پیش حلق احرام بسته است
دم لازم شود مسئله اگر از افعال عمره قصر باقی بود و برای عمره دیگر احرام بست قربانی
لازم شود مسئله اگر برای احرام بست بعده برای عمره پس وقوف بعرفات کرد عمره
نقض کرده باشد بمجرد توجه بعرفات بی وقوف عمره بر نیفتد و اگر برای حج طواف
تحیه کرد بعده احرام بست برای عمره و هر دو تمام کرد دم واجب شود و برافگندن
عمره مستحب بود و اگر حاج روز نحر برای عمره اهلال کرد عمره لازم شود و واجب بود که
عمره براندازد و قضا کند و قربانی دهد و اگر عمره تمام کرد جایز بود و دم شود مسئله اگر
حج فوت شد بعده احرام بست برای عمره یا برای حج هر دو را براندازد

باب الاحصار

سوی حرم اگر بسبب دشمن یا بسبب مرض از حج ماند گوسپند سوی بفرستد یا قیمت
تا ذبح کنند بعده از احرام بیرون آید و بر وی حلق و قصر نبود و بقول ابی یوسف حلق
واجب بود و اگر قارن از حج بسبب دشمن یا بسبب بیماری ماند دو قربانی بجانب
حرم بفرستد تا ذبح کنند و ذبح قربانی احصار بجز حرم جایز نبود فاما پیش از روز
نحر جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز نبود ذبح دم احصار مگر در روز نحر مسئله
اگر محصر از احرام حج حلال شود حج و عمره لازم شود و اگر قارن بود حج و عمره دوم لازم
احرام برای عمره بسته باشد چون حلال شود لازم شود و اگر قارن بود حج و دو
عمره لازم شود و اگر عمره محصر دو گوسپند قربانی فرستاد بعده احصار زایل شد
و بر هدی و حج قادر شد توجه کند و اگر بهدی و حج نرسد توجه لازم نشود و اگر

حج

بر هدی بی حج قادر شد بذبح هدی حلال شود و اگر حج بی هدی قادر شد بی ذبح
هدی از احرام بیرون آید و بقول زفر رح بی ذبح بیرون نیاید مسئله بعد از وقوف
بوقوف احصار نباشد مسئله از مکه بود اگر از طواف و وقوف ممنوع شد احصار ثابت شود
و اگر یکی از ممنوع بود محصر نباشد باب الفوایت اگر بفوت وقوف بعرفه حج فوت شد احلال
بعمره کند یعنی طواف و سعی کند حلال شود و حج قضا کند از میقات اگرچه اول بار
پیش از میقات احرام بسته است و دم لازم نشود و بقول شافعی رح دم نیز لازم شود
مسئله عمره فوت نشود و عمره طواف و سعی است و در تمام سال ادای عمره جایز بود
ادای عمره در روز نحر و عرفه و ایام تشریق مکروه بود مسئله عمره سنت است و بقول
شافعی فریضه است باب الحج عن الغیر نیابت در عبادت مالی در حالت عجز و قدرت
جایز بود و در عبادت بدنیه بهیچ حال جایز نباشد و در عبادت که مرکب است از
مال و بدن در حالت عجز نیابت جایز بود و عجز تا موت شرط است در حج فرض اما
در حج نفل با القدرت هم نیابت جایز بود مسئله اگر نایب را دو کس احرام بست
نفقه ضامن شود و حج از نایب واقع شود مسئله دم احصار بر فرماینده بود و بقول
ابیوسف بر نایب بود اگر دم قران و جنایت بر نایب است مسئله اگر مردی
وصیت بحج کرد و ورثه نایب گرفتند برای حج و نایب در راه مرد از منزل میت
بثلث باقی از مال او حج فرمایند و بقول ابیوسف و محمد رح از آنجا که نایب مرده است
نایب گیرند و بقول محمد اگر از مالی که نایب را داده بودند چیزی مانده است نایب
گیرند و الا وصیت باطل شود و بقول ابیوسف رح آنچه باقی است از ثلث مال
اول و آنچه باقیست از نفقه نایب بدان نایب گیرند مسئله اگر پسر بحج از پدر
و مادر اهلال کرد بعده برای یکی از ایشان تعین حج کرد جایز بود محرم شود باب
الهدی کمترین هدی گوسپند است و هدی بر شتر و گاو و گوسپند واقع شود و آنچه

در اضحیه درست در هدی درست بود و گوسفند در همه جز در دو سبب مگر
در طواف رکن که در حالت جنابت کرده باشد و مگر در وطی بعد از وقوف بعرفه
که در این دو جز بدنه واجب نشود مسئله از قربانی تطوع و متعه و قران بخورد اما دم کفارت
نذر و هدی احصار نخورد و تمام صدقه دهد مسئله ذبح قربانی متعه و قران روا نباشد
مگر بروز نحر مسئله جمله قربانیها جز روا نباشد مگر در حرم جز قربانی نذر و بقول ابی یوسف
بدنه نذر نیز مخصوص نیست بحرم مسئله تصدق هدی بر فقرای حرم جایز بود مسئله بردن هدی
با خود سوی عرفات واجب نیست مسئله جل و مهار هدی صدقه کند و مزد ذبح
کننده از هدی نه دهد و بی ضرورت سوار نباشد و بقول شافعی جایز است که
بی ضرورت سوار شود مسئله هدی راند و شیر دوشد ولیکن آب سرد در پستان او زند تا شیر
کم شود مگر آنکه دور بود و نادوشیدن زیان دارد بدوشد و شیر صدقه کند مسئله اگر
هدی واجب هلاک شد یا معیب گشت بجای او دیگر بیارد و آن معیب هم وی را
بود و اگر هدی تطوع معیب شد نکند و نعل او را بخون او رنگ کند و کوهان او زند
و از آن خود بخورد و توانگران نیز نخورند و بدرویشان صدقه دهد مسئله بدنه تطوع
و متعه و قران را قلاده بندد مسئله قربانی احصار و جنایات را قلاده نبندد مسئله اگر
بر اهل عرفه قومی گواهی دادند بوقوف ایشان پیش از عرفه شنوند و اگر گواهی
دادند بوقوف ایشان در روز نحر شنوند مسئله اگر روز دوم جمره اولی ترک
آورد اگر اول رمی را اعاده کند بعد از آن دو رمی کند بهتر بود و اگر جمره اولی
تنها رمی کند جایز بود و بقول شافعی جایز نبود تا تمام اعاده نکند مسئله اگر حج
پیاده رفتن بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف رکن نکند مسئله اگر
کنیزک محرم بخرید مشتری تواند که کنیزک را از حرم احرام بیرون آرد و وطی کند
و بقول زفر نتواند

باب النکاح

و ... روا باشد و قران جائز نبود و بقول
شافعی قران اولی

نکاح عبارت است از عقدی که بر ملک منفعت بقصد وارد میشود مسئله نکاح سنت است و
بعلت شهوت واجب است و نکاح منعقد شود بایجاب و قبول که هر دو بلفظ ماضی باشند
چنانکه زن گوید نفس خود را بتو بزنی دادم و مرد گوید قبول کردم و اگر لفظ ماضی بود و دوم
مستقبل جایز بود چنانکه مرد گوید نفس خود را بتو بزنی دادم مسئله نکاح جایز نبود مگر بلفظ
نکاح و تزویج و بالفاظی که موضوع است برای تملیک عین در حال چون هبه
و صدقه و تملیک و بقول شافعی منعقد نشود مگر بلفظ تزویج چنانکه گوید زوجت
و نکحت مسئله نکاح منعقد نشود مگر بحضور دو مرد آزاد و یا مرد و دو زن آزاد بشرط آنکه عاقل
و بالغ و مسلمان باشند و بقول ما اگرچه فاسق و محدود در قذف یا نابینا یا پسران عاقدین
باشند و بقول مالک اگر بی شهود نکاح کردند بشرط اعلان جایز و بقول شافعی بحضور
گواهان فاسق و محدود در قذف و نابینا و زنان نکاح منعقد نشود مسئله نکاح مسلمان
با ذمیه یعنی کتابیه بحضور دو ذمی جایز بود و بقول محمد و زفر بحضور دو ذمی جایز نیست مسئله اگر
مردی را فرمود که دختر او را بمردی تزویج کند وکیل تزویج کرد بحضور یک مرد و بحضور پدر صغیره
جایز بود و در غیبت پدر جایز نبود مگر بحضور دو گواه فصل در محرمات حرام است نکاح
مادر و دختر و جدات مادری و پدری اگرچه دورتر اند و نکاح خواهر و خواهرزاده
و برادرزاده و عمه و خاله و خشو و دختر که مادر وی موطوءه بود و زن پدر و جد
اگرچه دورتر بود و زن پسر و نبیره اگرچه فرودتر آید مسئله هرچه در نسب حرام است
در رضاع نیز حرام است مسئله جمع کردن میان دو خواهر بنکاح حرام است مسئله
اگر دو خواهر در ملک یمین اند اگر یکی را وطی کرد دوم را روا نبود که وطی کند تا موطوءه را
از ملک خود بیرون نکند یا بکسی بزنی ندهد اگر خواهر جاریه موطوءه خود را نکاح کرد
درست بود ولیکن هیچ یک را وطی نکند تا موطوءه را بر خود حرام نگرداند بعد تزویج مسئله
اگر دو خواهر را بدو عقد خواست و تقدیم و تاخیر معلوم نشد در هر دو نکاح تفریق کنند

یکی
النکاح
بقیه خواند

ونصف مهر بر هر دو خواهر دهند مسئله اگر دو زن بیک عقد نکاح کرد اگر هر یکی ازین دو
زن مرد بودی نکاح میان ایشان جایز نبودی نکاح هر دو زن جایز نبود و بقول زفر
از یک جانب فرض کنند تا اگر یکی مادر و دوم دختر باشد جمع کردن این زن در
نکاح جایز نبود مسئله بزنا و مس و نظر بشهوه حرمت مصاهرت ثابت شود تا اگر زنی
مرد را او یا مرد زن را بشهوه مس کرد یا مردی بداخل فرج زن بشهوه نظر کرد
روا نباشد که مادر و دختران را نکاح کند و بقول شافعی بزنا و مس و نظر بشهوت حرمت
مصاهرت ثابت نشود و در صورت مذکوره مادر و دختر آن زن اگر نکاح کند درست
بود مسئله اگر خواهر معتده خود نکاح کند جایز نبود و بقول شافعی اگر عدت از طلاق
باین بود یا از سه طلاق بود جایز بود مسئله و حرمت نکاح مولی بکنیزک خود و نکاح بنده بمالکه
خود و نکاح مجوسیه و بت پرست مسئله نکاح کتابیه و صابیه جایز است و بقول
ابی یوسف و محمد صابیه جایز نیست مسئله اگر محرمی محرمه را نکاح کرد جایز بود و
بقول شافعی جایز نیست نکاح کنیزک غیر مسلمه یا کتابیه جایز است اگرچه قادر است بر
نکاح حره و بقول شافعی نکاح حره بکنیزک کتابیه با قدرت بر کنیزک مسلمه جایز نیست مسئله
نکاح حره بر کنیزک جایز نیست و نکاح کنیزک بر حره جایز نیست اگرچه حره در عدت بود
از طلاق باین و بقول ابو یوسف و محمد نکاح کنیزک در عدت حره از طلاق باین جایز
بود و بقول شافعی نکاح کنیزک بر حره بنده را جایز بود و بقول مالک نکاح کنیزک بر
حره برضاء حره جایز بود جایز است که هر چهار زن از حرایر و اما ای نکاح کند
و زیادت بران جایز نیست و بقول شافعی نکاح حره زیادت بر یک کنیزک جایز نیست
مسئله جایز است که بنده دو زن نکاح کند و زیادت بران جایز نیست و بقول
مالک جایز است که بنده چهار زن نکاح کند مسئله نکاح حامل از زنا جایز است
ولیکن وطی بعد از حمل کند و بقول ابو یوسف نکاح فاسد شود مسئله نکاح زنی که حمل وی

از زنا بود

از حلال بود باتفاق جایز نبود مسئله اگر مولی کنیزک خود وطی کرد بعده تزویج کرد درست
بود مسئله اگر مردی زنی را دید که زنا کرده بعد آن زن را نکاح کرد نکاح جایز بود و
تواند که پیش از استبرا وطی کند مسئله اگر دو زن بیک عقد نکاح کرد و نکاح
یکی ازین دو زن حرام است آن زن که نکاح او درست است نکاح او جایز
بود و تمام مهر مسمی مهر او شود و بقول ابو یوسف و محمد بر مهر مثل هر دو زن قسمت کنند
آن زن که نکاح او جایز است هر چه نصیب او آید مهر او همان بود مسئله نکاح
متعه و موقت باطل است و صورت متعه آنست که چند روز نکاح کند باز
بگذارد که مردی بزنی گوید این ده درم قبول کن تو چند روز تمتع گیرم و صورت
موقت آنست که مردی بزنی نکاح کند و بگواهی دو گواه تا ده روز و بقول نکاح
مالک متعه جایز است و بقول زفر نکاح موقت جایز مسئله اگر زنی بر مردی دعوی
نکاح کرد و بینه اقامت کرد و قاضی حکم کرد و در حقیقت میان ایشان نکاح
نبود وطی این زن و تمکین وی برای وطی جایز بود و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی
جایز نی **باب الاولیا و الاکفا** نکاح حره عاقله بالغه بلا ولی نافذ بود اگرچه بکر بود یا ثیبه بود
و بقول محمد و یک روایت از ابی یوسف نکاح موقوف بود با اجازت ولی و بقول مالک
و شافعی بعبارة زنان نکاح منعقد نشود مسئله بکر بالغه را جبر نکنند بر نکاح و بقول
شافعی روا بود که ولی بکر بالغه را جبر کند بر نکاح مسئله اگر ولی از بکر بالغه دستوری
خواست برای نکاح وا و سکوت کرد و یا بخندید و یا بی اذن او تزویج کرد و
خبر نکاح بوی رسید سکوت آورد و یا بخندید در هر دو صورت سکوت و خنده
اذن بود اما غیر ولی از وی دستوری خواست برای تزویج او تا سخن نگوید اذن
نبود مسئله اگر ولی از ثیبه بالغه دستوری خواست اجازت بقول شرط است مسئله
بزوال بکارت بجستن و حیض و جراحت دیر ماندن بی شوهر زنا حکم بکارت زایل

شود وبقول ابي يوسف ومحمد در زنا حكم ثيبه دارد مسئله اگر شوهر گفت که خبر نکاح
بتو رسید وتو سکوت کردی زن گفت رد کردم قول زن معتبر است وبقول زفر
قول شوهر معتبر بود مسئله جایز است که ولی صغیره وصغیره بکر وثیبه را تزویج کند وولی
عصبه است وبقول شافعی ولایت تزویج نیست مگر بدر وجد را ونیز بقول شافعی ولی
را بر صغیره وثیبه ولایه تزویج نیست وبقول مالک ولایه نیست مگر بدر را مسئله ولایت عصبه
بر ترتیب میراث است بوجود ولی اقرب ابعد را ولایت نبود مسئله صغیر وصغیره
را در تزویج غیر بدر وجد بلوغ خیار فسخ است بشرط قضاء قاضی وبقول ابی یوسف
خیار فسخ نیست چنانکه در تزویج اب وجد مسئله اگر بکر را نکاح معلوم شد خیار
او بسکوت باطل شود وخیار مرد بسکوت باطل نشود تا بگوید که رضا دادم
ویا دلیل رضا از وی ظاهر شود الگاه نکاح خیار او باطل شود واگر یکی از ایشان پیش
از فسخ بمرد میراث برند مسئله بنده برآزاد وصغیر بر بالغ ومجنون بر عاقل وکافر بر
مسلمان ولایه ندارد مسئله اگر عصبه ولی نبود ولایه تزویج مادر را بود بعده خواهر
مادر بدری را بعده خواهر بدری را بعده اولاد ام را بعده ذوي الارحام را بعده
قاضی را وبقول محمد غیر عصبه را ولایت نیست مگر قاضی را مسئله اگر ولی اقرب غایب
است بغیبت سفر ولي ابعد تواند که تزویج کند وبقول شافعی سلطان تزویج
کند وبقول زفر هیچ کس نتوانند که تزویج کند مسئله ولي اقرب بعد از تزویج ولي
ابعد از سفر آمد نکاح باطل نشود وبقول زفر باطل شود مسئله ولایه تزویج مجنونه
پسر را بود وبقول محمد بدر را فصل في الكفاءة اگر زني بالغه بغیر کفو خود را بزني
داد ولي تواند که تفریق کند ورضاء بعضي از اولیاء بمنزلة رضاء کل است
وبقول ابی یوسف رضاء بعضی از اولیاء رضاء همه نیست وقبض مهر ومانند
آن رضا بود مسئله اگر ولي بعد از علم نکاح ساکت شد حق او باطل نشود مسئله

[illegible]

کفاره

34

کفاءت در نسب معتبر است پس قریش کفو قریش بود و عرب کفو عرب بود مسئله
کفاءت در حریت و در اسلام معتبر است تا اگر پدر آزاد و مسلمان است کفو نبود کسی را
که پدر و جد او مسلمان و آزاد باشند و بقول ابو یوسف کفو بود مسئله اگر یکی را پدر و جد
آزاد و مسلمان است کفو بود کسی را که پدر و جد و فرجد و بالاتر مسلمان و آزاد
باشند مسئله کفاءت در دیانت معتبر است تا اگر زنی از قومی که صالح اند فاسق را
خواست اولیا را ولایت تفریق بود و نزد محمد کفاءت در دیانت معتبر نیست مسئله
کفاءت در مال معتبر است یعنی باید که شوهر مالک مهر و نفقه بود تا اگر از هر دو
عاجز بود یا از یکی عاجز بود کفو نبود و بقول ابو یوسف اگر شوهر قادر است بر تسلیم
مهر معجل و نفقه هر روزه حاصل میکند کفو بود مسئله کفاءة در حرفه معتبر است و موزه دوز
کفو زراز و عطار نبود و بقول ابو یوسف کفاءت در حرفت معتبر نیست مسئله اگر
زنی شوهر کرد و از مهر مثل نقصان کرد اولیا را ولایة اعتراض بود تا مهر تمام کند
و یا مفارقه کند و بقول ابی یوسف و محمد اولیا را ولایة ولایة اعتراض نیست مسئله
اگر پدر صغیر و یا صغیره را بغیر کفو تزویج کرد و یا در مهر نقصان و زیادت فاحش
کرد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز نبود مسئله تزویج صغیر و صغیره بغبن
بزیان کثیر فاحش و یا بغیر کفو جز پدر و جد نتوانند مسئله جایز است ابن عم را که دختر
عم خود بحکم ولایة برای نفس خود تزویج کند و بقول زفر جایز نیست مسئله اگر زنی مردی
را وکیل گرفت با لنفس این زن برای خود بزنی کند وکیل لنفس این زن
بحضور گواهان بزنی کرد جایز بود و بقول زفر و شافعی جایز نبود مسئله نکاح
بنده و کنیزک بی اذن مولا موقوف است با جازت مولی و بقول مالک نافذ
بود و موقوف نیست مسئله نکاح فضولی موقوف بود یعنی اگر فضولی زنی را بی
اذن او بمردی حاضر تزویج کرد و یا زنی حاضره را برای مرد غایب بزنی

خوست بی اذن او این نکاح موقوف بود باجازت ایشان وبقول شافعی تصرفات فضولی باطل است مسئله زنی بنفس خود بغایبی بزنی براید بحضور دو کواه واز جهة غایب کسی قبول نکرد و یا مردی بحضور دو کواه کفت که فلانه بزنی خواستم وکس از جهة آن زن قبول نکرد این نکاح باطل بود وبقول ابا یوسف موقوف بود باجازت ایشان مسئله اکر وکیل کرفت تا برای او زنی خواهد وکیل دو زن بیک عقد خواست جایز نبود واکر کنیزکی برای زنی خوست جایز بود وبقول ابا یوسف ومحمد جایز

فی باب المهر نکاح بی ذکر مهر جایز بود واقل مهر ده درم است وبقول شافعی آنچه صلاحیت ثمن دارد در بیع صلاحیت مهر دارد مسئله نکاح کرد بده درم نقره یا کم از ده درم نقره بوطی شوهر ویا بموت یکی از زن وشوهر ده نقره واجب آید وبقول زفر در صورتی کم از ده درم بود مهر مثل واجب آید مسئله اکر مهر از ده درم بود وپیش از دخول طلاق کفت پنج درم نقره واجب آید وبقول زفر متعه واجب آید مسئله اکر در نکاح مهر مسمی نبود ویا نفی مهر کردند بدخول وموت مهر مثل واجب آید وبطلاق پیش از دخول متعه واجب آید ومتعه سه جامه است بقدر حال مرد وزن پیراهن ودامنی وچادر است از آن جنس که مثل این زن می پوشد وبقول شافعی در موت پیش از دخول هیچ واجب نیاید وبقول مالک متعه مستحب است مسئله اکر بعد از نکاح مهر تعین کردند ویا زیادت کردند در مهر بعد از وطی وموت مسمی وزیادت تمام واجب آید وبطلاق پیش از دخول مفروض وزیادت متنصف شود وبقول زفر بوطی وموت زیادت لازم نیاید مسئله اکر زن بعد از عقد نکاح از مهر حط کرد جایز بود مسئله خلوت صحیحه حکم وطی دارد وخلوت صحیحه آنست که هیچ یکی از ایشان مریض وصایم بصوم فرض ویا محرم بحج فرض ونفل وعمره نباشد وزن حایضه نباشد تا اکر بعد از خلوت

موکل

زیادت ساقط شود وبقول ... مفروض بعد از عقد بطلاق پیش از دخول منتصف شود وبقول ... بطلاق پیش از دخول

صحیحه طلاق گوید تمام مهر لازم و واجب آید و بقول شافعی نصف مهر واجب آید
مسئله خلوة مجبوب و عنین و خصی نیز حکم دخول دارد مسئله و بقول ابی یوسف و
محمد خلوت مجبوب حکم دخول ندارد مسئله در خلوت صحیحه و فاسده عدت
واجب آید مسئله مستحب است متعه برای هر مطلقه مگر برای مطلقه پیش از دخول
که در نکاح او مهر مسمی نباشد و برای او متعه واجب شود مسئله در نکاح شغار مهر
مثل واجب آید و نکاح شغار آنست خالی از مهر کرد که شخصی دختر و یا خواهر
خود بزنی دهد بزید بشرطی که زید مذکور برین شخص خواهر و یا دختر بزنی دهد
و هر دو مهر عوض یکدیگر باشند هر دو عقد درست است و برای هر یکی از آن زنان
مهر مثل واجب آید و بقول شافعی هر دو عقد باطل شود مسئله که حری زنی خواست
بشرط آنکه مهر او خدمت یکساله و یا تعلیم قرآن بود نکاح جایز بود و مهر مثل واجب
قیمة — آید و بقول محمد خدمت یکساله واجب آید مسئله اگر بنده زنی حره خواست باذن
مولی بر آنک مهر او خدمت یکساله بود نکاح درست بود و مهر خدمت یکساله مهر
بود مسئله اگر بزنی خواست زنی را بمهر هزار درم و زن هزار درم در قبض کرد
بعد از قبض بشوهر بخشید و پیش از دخول مطلقه شد شوهر پانصد درم بر زن
رجوع کند مسئله و اگر هزار درم پیش از قبض بشوهر بخشید و یا پانصد قبض کرد
و آن پانصد مقبوض با آن پانصد دیگر غیر مقبوض تمام هزار درم بشوهر بخشید
و پیش از وطی مطلقه شد شوهر بر زن هیچ رجوع نکند و بقول ابی یوسف و محمد
درین صورت که پانصد قبض کرده است بدویست و پنجاه درم بر زن
رجوع کند مسئله مردی زنی را نکاح کرد بکالائی و پیش از قبض و یا بعد از
زن آن کالای بشوهر — قبض بخشید و پیش از وطی مطلقه شد شوهر بر زن هیچ رجوع نکند و بقول
زفر بقیمت نصف کالا شوهر رجوع کند بر زن مسئله اگر زنی را بهزار درم

نقره نکاح کرد بشرط که از شهر بیرون نبرد و یا زنی دیگر بر سر او نخواهد اگر شرط وفا
کرد هزار درم مهر بود و اگر وفا نکرد مهر مثل واجب آید مسئله اگر زنی را نکاح کرد
بهزار درم بشرط که دردین شهر دارد و اگر برون برد مهر او دو هزار درم اگر شرط
وفا کرد و زن را دران شهر داشت مهر او هزار درم بود و اگر از شهر برون
کرد مهر مثل واجب زیادت بر دو هزار نکنند و نقصان از هزار نکنند و بقول ابیوسف
و محمد در هر دو شرط درست بود اگر در شهر داشت یکهزار مهر بود و اگر برون برد دو
هزار بود و بقول زفر هر دو شرط فاسد بود و مهر مثل واجب آید زیادت بر دو
هزار و نقصان از یک هزار نکنند مسئله اگر زنی را نکاح کرد و مهر او یکی از دو بنده
کردانید و قیمت هر دو بنده مختلف است بمهر مثل حکم شود اگر مثل موافق بنده
اعلی بود اعلی واجب آید و اگر موافق بنده ادنی بود ادنی واجب آید و اگر
کمتر از اعلی است و زیادت بر ادنی مهر مثل واجب آید و بقول ابیوسف و محمد
در همه صورت بنده ادنی واجب آید مسئله اگر زنی را نکاح کرد بر اسپی و یا خری
غیر معین وسط واجب آید یا قیمت وسط بقول شافعی مهر مثل واجب آید مسئله
زنی را نکاح کرد بجامه غیر موصوف مهر مثل واجب آید مسئله زنی را بخمر و یا خوک
نکاح کرد درست بود و مهر مثل واجب آید مسئله اگر کسی را نکاح کرد بر خم
سرکه و خمر ظاهر شد و یا زنی را نکاح کرد بر بنده معین و آزاد مهر مثل واجب
آید و بقول ابی یوسف و محمد در مسئله سرکه بوزن آن خمر سرکه واجب آید و در مسئله
بنده بقول ابی یوسف قیمت بنده واجب آید مسئله زنی را نکاح کرد
و مهر او دو بنده معین کردانید و یکی از ایشان آزاد بود مهر او بنده باقی
بود اگر قیمت او ده درم نقره بود و بقول ابیوسف مهر او بنده باقی بود و قیمت حر
اگر بنده بودی و بقول محمد مهر او بنده باقی بود و مثل مهر تمام کنند اگر مهر مثل بیشتر

بود
خمر

ابنده بو

ازمیده بود مسئله زنی را نکاح کرد بنکاح فاسد و قاضی پیش از دخول و خلوت تفریق
کرد هیچ چیز واجب نباید بوطی مهر مثل واجب آید زیادت نکند از مسمی و بقول زفر
قیمت زیادت واجب آید مسئله در نکاح فاسد نسب ثابت شود و عدت واجب
آید از وقت تفریق مسئله در مهر مثل قیاس بزنی کنند از قوم پدر او باشند
و شرط آنست که در مهر مثل مساوات در میان هر دو زن در عمر و جمال و مال و هم
در زمان و عقل و دین و بکارت و اگر از قوم پدر او مثل موجود نشود بر اجنبیه
قیاس کنند مسئله اگر ولی زن بمهر ضمان شد جایز بود و زن مخیر بود در طلب
مهر از ولی و شوهر مسئله در مهر معجل یعنی دست بهای زن تواند که شوهر را از وطی
و از سفر بردن منع کند اگر چه بعد از دخول بود بقول ابویوسف و محمد اگر دخول
برضای زن بود نتواند که منع کند از وطی مسئله اگر میان زن و شوهر اختلاف
شد در مقدار مهر بحکم مهر مثل کنند یعنی قول هر که موافق مهر مثل بود همان معتبر بود
و بقول ابویوسف قول شوهر معتبر بود مگر که اندکی گوید که در عرف بدان مقدار مهر
نکنند و اگر در این مسئله پیش از دخول طلاق گفت قول شوهر معتبر است تا نصف مهر
مسئله اگر میان زن و شوهر اختلاف شد در تسمیه مهر مثل واجب آید و اگر بعد از
موت زن و شوهر اختلاف شد میان ورثه در اصل مسمی قول منکر معتبر بود و
بقول ابویوسف و محمد بمهر مثل حکم کنند چنانکه در حالت حیوة و شوی همچنین است
و اگر ورثه اختلاف کردند در مقدار قول ورثه شوهر معتبر بود در اندک گویند
در عرف آن مقدار مهر نبود و بقول قول ورثه زن معتبر است تا مقدار مهر مثل
مسئله اگر شوهر برای زن چیزی فرستاد زن میگوید از وجه هدیه بود و شوهر میگوید
از وجه مهر بود و قول شوهر معتبر بود مگر در چیزی که برای خوردن ساخته باشند فصل
اگر ذمی زنی ذمیه را نکاح کرد بمردار و یا بی مهر و در دین ایشان جایز است در وطی و طلاق

و ابن سماعه [illegible] قول ورثه زن معتبر [illegible] مهر

پیش از دخول و بموت هیچ واجب نیاید و بقول ابو یوسف و محمد در موت و دخول مهر مثل واجب
آید اگر در دار حرب حربی حربیه را نکاح کرد بمردار و یا بی مهر و این عقد در اعتقاد ایشان
درست است بدخول و طلاق پیش از دخول و بموت هیچ واجب نباید مسئله اگر ذمی
ذمیه را بخمر معین و یا بخوک معین نکاح کرد و هر دو پیش از قبض مسلمان شدند و
یا یکی پیش از قبض مسلمان شد همان خمر و خوک واجب آید و اگر خمر و خوک معین
نبود در خمر قیمت واجب آید و در خوک مهر مثل و بقول ابی یوسف در معین و غیر معین
مهر مثل واجب آید و بقول محمد در معین و غیر معین قیمت واجب آید باب نکاح
الرقیق نکاح بنده و کنیزک و مکاتب و مدبر و ام ولد جایز نشود مگر باذن مولی
و بقول مالک نکاح بنده بی اذن مولی درست است مسئله اگر بنده باذن مولی زنی نکاح
کرد برای مهر این بنده را بفروشند مسئله اگر مکاتب و یا مدبر باذن مولی نکاح
کردند برای مهر سعایت کنند و فروختن ایشان جایز نبود مسئله اگر بنده بی اذن مولی
نکاح کرد و مولی گفت که طلاق رجعی بگو اجازت بود و اگر گفت طلاق گو و جدائی
کن با وی اجازت نبود مسئله اگر مولی بنده را گفت این زن را نکاح کن این اذن
متناول نکاح صحیح و فاسد بود تا اگر بنده نکاح فاسد خواسته بود و دخول کرد برای
مهر بفروشند و بقول ابی یوسف و محمد این اذن متناول نکاح فاسد نبود و در این
صورت مهر بعد از عتق طلب کنند مسئله اگر مولی برای بنده باذن خود زن نکاح
کرد بمهر مثل و یا کمتر از آن جایز بود و این زن برابر بود با وام داران دیگر مسئله اگر مولی
کنیزک خود را تزویج کرد بر مولی واجب نباید که این کنیزک را شب بر شوهر فرستد
بلکه مولی این کنیزک را خدمت فرماید و هر گاه که شوهر فرصت یابد وطی کند مسئله
مولی تواند که بنده و کنیزک را جبر کند بر نکاح و بقول شافعی مولی نتواند که بنده را
جبر کند بر نکاح مسئله اگر مولی کنیزک را پیش از دخول بکشت مهر از شوهر ساقط شود

و بقول

نشود در

و بقول ابو یوسف و محمد ساقط نشود مسئله اگر حره پیش از دخول بکشت مهر ساقط
نشود و بقول ابی یوسف و زفر و شافعی ساقط شود ولایت اذن در عزل مولی راست
نه کنیزک را اما بقول ابو یوسف و محمد کنیزک را مسئله اگر کنیزک و مکاتبه آزاد شدند توانند
که نکاح بر اندازند اگر چه شوهر او آزاد بود و بقول شافعی کنیزک نتواند که نکاح
بر اندازد اگر شوهر او آزاد بود و بقول زفر مکاتب را اختیار فسخ نکاح نبود مسئله
اگر کنیزک بی مولی شوهر کرد بعده آزاد شد نکاح نافذ بود و نتواند که بر اندازد
و زیرا که نفوذ نکاح بعد عتق حاصل شد و بقول زفر نافذ نبود مسئله اگر کنیزک بی اذن
مولی شوهر کرد آزاد شد و پیش از آزاد شدن شوهر وطی کرد مهر مسمی مولی
را بود و اگر پیش از عتق دخول نکرد مهر کنیزک را بود مسئله اگر پدر کنیزک پسر را
وطی کرد و این کنیزک فرزند آورد و پدر دعوی کرد نسب از پدر ثابت شود
و کنیزک ام ولد او بود و بر پدر قیمت برای پسر واجب آید و مهر کنیزک و قیمت ولد
واجب نیاید و درین صورت اگر پدر نباشد و جد کنیزک نبسه را وطی کند
و دعوی نسب کند نسب او ثابت شود و بقول زفر و شافعی مهر کنیزک بر جد لازم
شود مسئله اگر پسر کنیزک خود پدر را بزنی داد و این کنیزک از پدر او فرزند آورد
نکاح جایز بود و کنیزک ام ولد پدر او نشود و مهر کنیزک بر پدر او لازم آید نه قیمت
کنیزک و فرزند او آزاد شود و بقول شافعی نکاح جایز نیست مسئله اگر حره در نکاح بنده
است و این حره مولی شوهر را گفت که شوهر را آزاد کن از جهت من بهزار درم
و مولی آزاد کرد نکاح فاسد شود و بنده از جهت حره آزاد شود و ولاء او حره
را بود و مهر ساقط شود و بر حره هزار درم برای مولی واجب آید و بقول زفر
نکاح فاسد نشود مسئله اگر گفت زن حره مولی شوهر را که شوهر من از جهت
من آزاد کن و درم ذکر نکرد نکاح فاسد نشود و ولاء مولی را بود و بقول ابو یوسف

کتابی مجوسی
یهودی آتش پرست
ونصاری

نکاح فاسد شود و ولاء حره را بود **باب نکاح الکافر** کافر زنی را الکاح کرد بی شهود و یا
در عدت کافری دیگر و چنین نکاح در دین ایشان جایز است بوده زن و شوهر
اسلام آورد ند همان نکاح مقرر دارند و بقول ابی یوسف و محمد نکاح معتدهٔ کافر جایز
نی و بقول زفر نکاح کافر بی گواه و یا در عدت کافر درست **مسئله** اگر کافری مادر
و یا دختر و یا محرمهٔ دیگر از آن خود را الکاح کرد و زن و شوهر اسلام آورد ند میان
ایشان تفریق کنند **مسئله** جایز نیست که مرتد مسلم را و یا کافر او یا مرتد را شوهر
کند **مسئله** اگر یکی از زن و شوهر مسلمانست فرزند صغیر مسلمان بود و همچنین اگر یکی
از ایشان مسلمان شود و اگر یکی از ایشان کتابی است و دوم مجوسی فرزند
صغیر کتابی بود **مسئله** این ولد و نکاح او مسلمان را اگر دختر باشد حلال بود و بقول
شافعی حلال نبود **مسئله** اگر زن و یا شوهر یکی مسلمان شد بر دوم اسلام عرض کنند
اگر اسلام آورد نکاح قدیم بود و اگر از اسلام امتناع آورد تفریق کنند و امتناع
شوهر از اسلام در حالهٔ عرض اسلام حکم طلاق دارد و بقول ابی یوسف حکم فسخ دارد
و امتناع زن حکم طلاق ندارد اما اگر زن و یا شوهر در دار حرب اسلام آورد
فرقت واقع نشود تا سه حیض نگذرد و بعد از گذشتن سه حیض فرقت واقع شود و بقول
شافعی اگر اسلام پیش از دخول بود در حال فرقت واقع نشود **مسئله** تباین دارین
سبب فرقت است نه سبی یا اگر یکی از زن و شوهر در دار حرب مسلمان شد و بدار
اسلام آمد فرقت واقع شود اگر یکی از زن و یا شوهر بر ده شد فرقت واقع
نشود میان ایشان و اگر هر دو کافر از دار حرب اسیر مسلمان شدند و در دار
اسلام آورد ند فرقت واقع نشود و بقول شافعی در مسئلهٔ اول فرقت واقع نشود و در
دوم فرقت واقع شود **مسئله** اگر زنی از دار حرب هجرت کرد و بدار اسلام
آمد حمل ندارد نکاح این زن پیش از عدت جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز

نوله

نبود مسئله اگر یکی از زن و شوهر مرتد شد در حال نکاح فسخ شود و بقول محمد ارتداد
شوهر حکم طلاق دارد و بقول شافعی اگر رده بعد از دخول است بعد از سه حیض وقت
شود مسئله در ارتداد شوهر بعد از دخول کل مهر واجب شود و پیش از دخول نصف
مهر واجب شود و بارتداد زن پیش از دخول مهر ساقط شود و بعد از دخول
ساقط نشود مسئله اباء حکم ارتداد دارد یعنی اگر بامتناع شوهر از اسلام قاضی تفریق
کرد اگر بعد از دخول بود تمام مهر واجب آید مسئله اگر پیش از دخول بود نصف
مهر واجب شود و اگر قاضی تفریق بامتناع زن کرد از اسلام اگر بعد از الاسلام
دخول کرده مدخول بها باشد مهر ساقط نشود و اگر پیش از دخول بود ساقط شود
اگر زن و شوهر یکبار مرتد شدند و یکبار اسلام آوردند فرقت نشود و بقول
زفر فرقت شود و اگر یکبار مرتد شدند و یکی پیش از دیگری اسلام آورد
فرقت شود باب القسم مردی دو زن آزاد در نکاح کرد و یکی بکر است و دوم
کامله یکی قدیم و دوم جدید قسمت برابر کند و بقول شافعی اگر زن قدیمه دارد و
زن دیگر نکاح کرد و اگر کامله بود سه روز بروی بود و اگر بکر بود هفت روز
بروی بود بعده میان قدیمه و جدیده قسمت برابر کند مسئله اگر یکی زن
حره است و دوم کنیزک حره را دو حصه دهد و کنیزک را یک حصه مسئله زنان را
در سفر بردن حق قسمت نیست و شوهر مخیر است هر زنی که خواهد در سفر
برد و قرعه اولی بود و بقول شافعی قرعه واجب است مسئله اگر زنی
نوبت خود با نباغ بخشید تواند که رجوع کند باب الرضاع رضاع عبارة
از مکیدن کودک است از پستان آدمیه در مدت رضاع مسئله شیر خوردن
بچه در مدت سی ماه حرام شود و آنچه در نسب حرام است در میان سی ماه
یکدو روز هم بخورد باز حرام است و بقول ابویوسف و محمد و شافعی در مدت دو

سال و بقول امام زفر در مدت سه سال مگر مادر برادر رضاعی و خواهر پسر رضاعی شود
شیر دهنده حکم پدر دارد و بقول شافعی حکم پدر ندارد مسئله پسر و دختر شیر دهنده حکم برادر
و خواهر شیرخواره دارد و برادر و خواهر شوهر شیر دهنده شیرخواره عم و عمه شوند مسئله
با خواهر خواهر برادر رضاعی و نسبی نکاح جایز است تا اگر برادر نسبی زید را خواهر
مادری بود جایز بود که زید نکاح کند شیر خوردن اندک و بسیار حرمت رضاع
ثابت شود و بقول شافعی پنج بار مکیدن شرط حرمت رضاع است مسئله اگر دو
بچه شیر زنی خوردند میان ایشان و شیر دهنده و فرزندان وی و کسان او حرمت
ثابت شود مسئله اگر شیر زنی با آب و یا بدارو و یا شیر گوسفند و یا شیر زنی دیگر
خلط کردند حکم غالب را بود و بقول شافعی در شیر مخلوط با آب اگر مقدار پنج
بار مکیدن بود حرمت ثابت شود و بقول شافعی بخوردن شیر زنی مرده اگرچه یک
شیر غالب بود بر شیر دیگر مسئله بخوردن شیر مخلوط بطعام غالب و مخلوط پخته
و نا پخته حرمت ثابت نشود و بقول ابی یوسف و محمد اگر شیر مخلوط غالب
بود و آتش نرسیده باشد حرمت ثابت شود مسئله بخوردن شیر زنی بکر و مرده
حرمت ثابت شود و بقول شافعی بخوردن شیر زن مرده حرمت ثابت نشود
اگر کودکی را از شیر عورتی حقنه کردند حرمت رضاع ثابت نشود و بقول محمد
ثابت شود مسئله بخوردن شیر مرد کودکی حرمت ثابت نشود مسئله اگر زنی
ابناغ زن را شیر داد بر شوهر هر دو حرام شدند اگر شیر دهنده مدخوله بود مهر وی
ساقط شود و برای صغیره نصف مهر بر شوهر واجب شود و شوهر نصف
مهر بر شیر دهنده رجوع کند اگر قصد فساد نکاح شیر داده است و اگر شیر دادن مقصود
فساد نکاح نبوده است شوهر رجوع نکند بر وی اگرچه علم بنکاح صغیره داشت و بقول
محمد و شافعی در هر دو وجه رجوع کند مسئله رضاع ثابت شود بگواهی دو مرد

و بقول محمد و زفر از شیر دو زن از هر دو در هر دو حرمت ثابت شود

و یا مرد و

بیمار بکمر دیده زن و بقول مالک کو هیچ بکر زن موصوفه بصفت علی الرضاع باشد
شود **کتاب الطلاق** طلاق در شرع عبارتست از رفع قیدی که ثابت بود
بنکاح **مسئله** طلاق بر سه نوع است حسن است و احسن است و بدعت است طلاق
حسن آنست که سه طلاق بدر سه طهر خالی از وطی گوید و این را طلاق سنی نیز گویند
و طلاق احسن آنست که یک طلاق گوید در طهری که خالی از وطی بود و بگذارد تا عدت
او بگذرد و طلاق بدعت آنست که سه طلاق بیک کلمه و در یک طهر گوید و در آن
آثم باشد و طلاق واقع شود و بقول شافعی در هر سه نوع طلاق مباح است و بقول
مالک سه طلاق در سه طهر خالی از وطی بدعت است و مباح نباشد مگر یک طلاق **مسئله**
اگر غیر مدخول را گفت ترا سه طلاق سنت است یک طلاق در حال واقع شود اگر چه حائض
بود و بقول زفر طلاق در حالت حیض غیر مدخول را نیز بدعت است **مسئله** اگر زن را
حیض نمی آید بسبب صغر و کبر چون آیسه و صغیره طلاق سنت او سه طلاق است گوید و
بقول زفر طلاق سنت آیسه و بالغه که هرگز حیض ندیده است بعد از وطی یک ماه بکمال
گوید **مسئله** طلاق حامل بعد از وطی جایز بود و طلاق سنی در حق حامل در ماهی یک طلاق
و بقول محمد و زفر سنت در حق حامل یک طلاق است **مسئله** طلاق مدخوله در حالت حیض
بدعت است اگر در حالت حیض طلاق گفت مستحب است که مراجعت کند طلاق حامل بعد از
وطی جایز بود و طلاق سنی گوید و این بقول ابو یوسف و محمد است و بقول ابی حنیفه
اگر طهری که بعد این حیض است طلاق گوید سنی بود **مسئله** اگر مدخوله را گفت
ترا سه طلاق [illegible] هر طهری یک طلاق واقع شود اگر نیت کرد که سه طلاق در یک ساعت
واقع شود و یا سر هر ماهی یک طلاق در حال واقع شود نیت او درست بود و بقول زفر
نیت سه طلاق در یک ساعت جایز نی **مسئله** اگر عاقل و بالغ زن را طلاق
گوید واقع شود اگر چه مکره و یا مست و یا گنگ بود و بقول شافعی رحمه الله

بود در آن کار ماه و هنوز بود و اسلم و صغیره را بعد از وطی در حال طلاق
در هر ماهی بعد از آن یک طلاق [illegible]
دوم طلاق سنی

طلاق کرده واقع شود و در سکران از شافعی دو روایت است مسئله طلاق گنگ باشارت
واقع شود طلاق صبی و مجنون و خفته و طلاق مولی بر زن بنده واقع نیست مسئله
اگر منکوحه حره است شوهر او مالک سه طلاق بود اگرچه بنده است و اگر منکوحه کنیزک است
شوهر او مالک دو طلاق بود اگرچه حره است و یا بنده و بقول شافعی عدد طلاق
معتبر است بحال شوهر تا اگر بنده حره نکاح کرد مالک دو طلاق بود و اگر حری کنیزک را
نکاح کرد مالک سه طلاق بود باب طلاق الصریح طلاق آنست که گوید تو مطلقه
و یا تو را طلاق گفتم و یا تو طلاقی در این الفاظ یک طلاق رجعی واقع شود اگرچه
بیشتر از نیت دارد و یا نیت طلاق باین دارد و یا اصلا نیت طلاق ندارد
مسئله اگر گفت انت الطلاق و یا انت طالق الطلاق و یا گفت طالق طلاقا
یک طلاق رجعی واقع شود لیکن اگر نیت یک طلاق کرد همین یک طلاق واقع شود
و اگر نیت سه طلاق کرد سه طلاق واقع شود و بقول زفر هرچه نیت کند همان واقع
شود مسئله اگر طلاق اضافت کرد بجمله تن زن و یا بعضوی که عبارت از تمام
تن است چون رقبه و عنق و روح و بدن و جسد و فرج و وجه و یا اضافت طلاق
بجزوی شایع از زن چون النصف و ثلث و درین مسایل یک طلاق واقع شود و اگر
اضافت طلاق بید و رجل و دبر کرد هیچ واقع نشود و بقول زفر و شافعی واقع شود مسئله
اگر نصف طلاق و یا ثلث طلاق گفت یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طالقی
از یک تا دو و یا آنچه میان یک است تا دو یک طلاق واقع شود و بقول ابویوسف
و محمد دو طلاق واقع شود و بقول زفر هیچ واقع نشود مسئله اگر گفت تو طالقی از یکی
تا سه دو طلاق واقع شود نزدیک ابی یوسف و محمد سه واقع شود و نزدیک
زفر یکی واقع شود مسئله اگر گفت تو طالقی یکی در دو و یا یکی در سه هیچ نیت
نداشت و یا نیت ضرب و حساب دارد یکی واقع شود و بقول زفر در مسئله

صریح

و با دو طلاق

اول

اول در حال واقع شود و در مسئله دوم سه واقع شود مسئله اگر گفت انت طالق واحدة في ثنتين
و نیت یکی در دو دارد سه طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی دو در دو دو واقع
شود اگر چه نیت ضرب و حساب دارد و بقول زفر سه واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی
از اینجا تا شام یک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی بمکه و در مکه و یا در سرای
یک طلاق در حال واقع شود اگر گفت تو طلاقی چون در مکه در آئی طلاق معلق شود
بدر آمدن مکه مسئله اگر گفت تو طلاقی فردا و یا در فردا وقت طلوع صبح فردا طلاق
واقع شود و اگر در مسئله دوم نیت کرد طلاق بوقت عصر جایز شود و بقول ابی یوسف

فصل

و محمد جایز شود اگر گفت تو طلاقی امروز فردا یا گفت تو طلاقی فردا امروز در مسئله اول
در حال همان روز واقع شود و در مسئله دوم فردا واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی پیش از آنکه
ترا نکاح کنم و یا گفت تو طلاقی دی روز و امروز نکاح کرده است در هر دو مسئله طلاق
واقع نشود و اگر در مسئله دوم پیش از وی نکاح بود در حال واقع شود مسئله اگر گفت
تو طلاقی وقتی که ترا طلاق نگویم و بعد از گفتن مقداری خاموش شد که اگر طلاق
گفتی ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو طلاقی اگر ترا طلاق نگویم طلاق
واقع نشود تا یکی از زن و شوهر نمیرد مسئله اگر گفت انت طالق اذا لم اطلقك و یا
گفت انت طالق اذا ما لم اطلقك در هر دو مسئله در آخر جزو از اجزاء حیات یکی
از ایشان طلاق واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد اگر بعد از گفتن این الفاظ
خاموش شد مقداری که اگر طلاق گفتی ممکن شدی یک طلاق واقع شود
مسئله اگر گفت تو طالقی وقتی که ترا طلاق نگویم و متصل گفت تو طلاقی بگفتن
تو طلاق دوم بار یک طلاق شود و بقول زفر اگر درین زن مدخول بود دو طلاق
واقع شود مسئله اگر گفت انت طالق یوم اتزوجك و در شب نکاح کرد طلاق واقع
شود مسئله اگر گفت امرك بيدك يوم اتزوجك و در شب نکاح کرد امر طلاق بدست

زن شود و نتواند که خود را طلاق کوید مسئله اکر کفت من از تو طلاقم و نیت طلاق دارد
طلاق واقع نشود و بقول شافعی اکر نیت طلاق دارد طلاق شود مسئله اکر کفت
من از تو جدا ام و یا کفت بر تو حرامم یک طلاق باین واقع شود مسئله اکر کفت انت طالق
واحدة او لا یعنی تو طلاقی یکی یا نه طلاق واقع نشود و بقول محمد واقع شود مسئله اکر کفت تو
طلاقی با موت من و یا کفت تو طلاقی با موت خود هیچ واقع نشود مسئله اکر شوهر
زن را مالک شد یا بعضی از آن مالک شد چون ثلث و ربع و نصف و یا زن
شوهر را مالک شد و یا بعضی از شوهر مالک شد درین مسایل نکاح باطل شود مسئله اکر
شوهر زن را خرید و طلاق کفت واقع نشود اکرچه بعد از دخول بود و بقول محمد واقع
شود مسئله اکر کفت تو دو طلاق با آزاد کردن مولی ترا پس مولی آزاد کرد طلاق واقع
شود و شوهر را حق مراجعت باشد مسئله اکر مولی عتق کنیزک معلق کردانید با مدن
فردا و کفت چون فردا بیاید تو آزادی شوهر کفت چون فردا بیاید تو مطلقه بدو
طلاق کنیزک با آمدن فردا آزاد شود و طلاق واقع شود و شوهر مراجعت نتواند کرد
و بقول محمد تواند و بالاتفاق عدت او بسه حیض بود مسئله اکر کفت تو مطلقه همچنین و
اشارت بسه انکشت کرد سه طلاق واقع شود مسئله اکر کفت انت طالق باین
او البتة طلاق باین واقع شود بی نیت و بنیت سه هر سه واقع شود و بقول
ابی یوسف باین واقع نشود مکر به نیت و بقول محمد مدخوله رجعی واقع شود مسئله
اکر کفت تو طلاقی همچو کوه یک طلاق باین واقع شود و بقول ابی یوسف رجعی واقع شود
مسئله اکر کفت تو طلاقی زشترین طلاق یا کفت تو طلاقی طلاق شیطان
یک طلاق باین واقع شود بی نیت و در نیت سه هر سه واقع شود و بقول
محمد یک رجعی واقع شود مسئله اکر کفت تو طلاقی طلاق بدعت یک طلاقی باین
واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رجعی واقع شود مسئله اکر کفت تو طلاقی سخت ترین

طلاق

طلاق بائن

طلاق یک طلاق باین بی نیت واقع شود و به نیت سه هر سه واقع شود **مسئله**
اگر گفت تو طالقی پری خانه یا گفت تو طالقی طلاق سخت یا گفت تو طالقی
دراز یا گفت تو طالقی طلاق پهن درین مسایل یک طلاق باین بی نیت
واقع شود **فصل فی الطلاق** قبل الدخول **مسئله** اگر غیر مدخوله را سه طلاق بیک لفظ
گفت هر سه واقع شوند و اگر سه طلاق بسه لفظ گفت یکطلاق باین واقع شود
مسئله اگر بعد از گفتن انت طالق پیش از گفتن واحدة و یا پیش از گفتن
ثنتین بمرد طلاق واقع نشود **مسئله** اگر پیش از دخول گفت انت طالق واحدة
و واحدة یک طلاق واقع شود و بقول مالک دو طلاق واقع شود **مسئله** اگر پیش از
دخول گفت تو طالقی یکی پیش از یکی یا گفت تو طالقی یک طلاق بعد از یکطلاق
واقع شود **مسئله** اگر گفت تو طالقی یک طلاق بعد از یک طلاق یا گفت تو طالقی
یک طلاق پیش از یک طلاق یا گفت تو طالقی یکی با یکی یا گفت تو طالقی
یکی از یکی درین مسایل دو طلاق واقع شود و بقول ابویوسف در مسئله اخیره یک
طلاق واقع شود **مسئله** اگر گفت در سرای آئی مطلقه باشی یکی و یکی در سرای درآمد
یک طلاق شود و بقول ابویوسف و محمد دو طلاق واقع شود و اگر شرط را موخر
داشت و گفت تو طالقی یکی و یکی در سرای درآیی باتفاق دو طلاق واقع
شود **باب الکنایات** درکنایات طلاق بنیت طلاق و یا بدلالت حال
واقع شود و بی نیت واقع نشود مگر در حالی که گوید که زن طلاق طلبد بی نیت طلاق
واقع شود اگر در لفظ کنایات احتمال رد و دشنام نبود و اگر محتمل رد و دشنام
بود بی نیت واقع نشود **مسئله** اگر زن را گفت اعتدی یعنی شمار کن یا گفت
استبری رحمک یعنی زهدان خود پاک بکن یا گفت انت واحدة
درین سه لفظ کنایت یکطلاق رجعی واقع شود و بقول زفر در مسئله اخیره یکطلاق

درآیی

باین واقع شود وبقول شافعی در مسئلهٔ اخیره طلاق واقع نشود مسئله در کنایات دیگر اگر
نیت یک طلاق ویا دو طلاق دارد یکی باین واقع شود ونیت سه هر سه واقع شوند
وبقول زفر بنیت دو طلاق دو واقع شود وبقول شافعی در کنایات یک
طلاق رجعی واقع شود والفاظ کنایات اینست انتِ باین یعنی تو جدائی انتِ
بَتَّةٌ انتِ بَتْلَةٌ یعنی تو بریده ئی انتِ حرامٌ یعنی تو حرامی انت خَلِیَّةٌ یعنی تو خالی
هستی انت بَرِیَّةٌ یعنی تو بیزاری حَبْلُكِ علی غاربِك یعنی رسن تو بر کوهان
توست اِلْحَقِی باهلِك برسی تو باهل خود وَهَبْتُكِ لِاَهْلِكِ یعنی بخشیدم مر ترا
بخاندان تو سَرَّحْتُكِ یعنی گذاشتم ترا فارقتُكِ جدا کردم مر ترا اَمْرُكِ بیدِكِ
فرمان تو بدست توست اختیاری برگزین انتِ حُرَّةٌ تو آزادی تَقَنَّعِی یعنی
مقنعه بپوش تَخَمَّرِی دامنی البسر کن اِسْتَتِرِی خود را بپوش اُغْرُبِی غریب
شو اُخْرُجِی برون آئی اِذْهَبِی برو قُومِی برخیز اِبْتَغِی الْاَزْوَاجَ شوهران بجو مسئله
اگر سه بار گفت اِعْتَدِّی و باول بار بنیت طلاق کرد و بار دوم وسیوم بنیت
حیض کرد استوار دارند و اگر گفت که دوم وسیوم هیچ نیت نداشتم سه
طلاق واقع شود مسئله اگر گفت تو زن من نیستی و یا گفت من شوی تو نیستم
طلاق شود و بقول ابیوسف و محمد واقع نشود اگر چه نیت بداشت مسئله اگر
طلاق صریح گفت و در عدت نیز طلاق صریح گفت هر دو واقع شوند اگر
طلاق باین گفت و در عدت طلاق باین صریح گفت هر دو واقع شوند اگر
طلاق صریح گفت و در عدت نیز طلاق باین گفت هر دو واقع شوند اگر
طلاق باین گفت و در عدت نیز طلاق باین گفت هر دو واقع نشود
مگر که معلق باشد بشرطی تا اگر زن را گفت اگر درین سرای درائی تو باین
باشی بعده این زن را طلاق باین گفت و زن در عدت در سرای در آمد طلاق

واقع شود و بقول زفر طلاق واقع نشود و بقول شافعی طلاق صریح بباین ملحق نشود
تا اگر بعد از خلع در عدت طلاق صریح گفت بقول او واقع نشود و اگر بعد از خلع در
عدت طلاق باین گفت باجماع واقع نشود زیرا که خلع نزدیک ما طلاق باین است
باب تفویض الطلاق اگر زن را گفت نفس خود را اختیار کن و نیت طلاق دارد
و زن هم در آن مجلس اختیار نفس کرد یک طلاق باین واقع شود و نیت سه
طلاق درین مسئله جایز نشود و اگر زن بعد از تفویض از مجلس برخاست و یا بکاری
مشغول شد اختیار زن باطل شود مسئله ذکر نفس در کلام مرد و یا در کلام زن
و لفظ اختیار شرط است تا اگر مرد گفت زن را اختیار کن و زن گفت اختیار
کردم این کلام باطل است و طلاق واقع نشود و اگر شوهر گفت [illegible] اختیار کن زن
گفت اختیار کردم نفس خود را و یا شوهر گفت اختیار کن نفس خود را و زن
گفت اختیار کردم در هر [illegible] صورت طلاق واقع شود اگر شوهر نیت طلاق داشت
اگر شوهر گفت اختاری اختیارة و زن گفت اخترت نفسی طلاق واقع
شود و اگر شوهر گفت اختیار کن و زن گفت اختیار میکنم نفس خود را
طلاق واقع شود و اگر شوهر گفت سه بار اختاری زن گفت اخترت الاولی او الوسطی
و الاخیرة یا گفت اخترت اختیارة سه طلاق واقع شود بقول ابی حنیفه و بقول
ابی یوسف و محمد در مسئله اولی یکی واقع شود و اگر شوهر سه باری اختاری گفت
زن گفت طلقت نفسی یا گفت اخترت نفسی بطلیقة یک طلاق باین واقع
شود مسئله اگر شوهر گفت امر تو بدست تست در یک طلاق یا گفت اختیار
کن یک طلاق و زن اختیار نفس کرد طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر شوهر
گفت امر تو بدست تست و نیت سه طلاق دارد و زن گفت اختیار کردم
نفس خود را بیکی هر سه واقع شود و اگر زن گفت اختیار کردم طلاق گفتم نفس

خود را یکی ویا گفت اختیار کردم نفس خود را بیک طلاق یک طلاق بائن واقع
شود مسئله اگر گفت امر تو بدست تست امروز وپس فردا شب در نیاید اگر زن
امروز نیز رد کرد رد شود وپس فردا تواند که زن خود را طلاق گوید وبقول زفر
امروز پس فردا نیز رد شود واگر گفت امر تو بدست تست امروز فردا شب نیز در آید
اگر امر امروز رد کرد امروز فردا نیز رد شود وفردا نتواند که طلاق گوید مسئله اگر زن
بعد از تفویض طلاق یک روز هم در ان مجلس توقف کرد وبفعلی مشغول نشد
واز مجلس برنخاست ویا وقت تفویض ایستاده بود ونشست ویا نشسته
بود تکیه کرد ویا در تکیه بود ونشست ویا پدر را برای مشورت بخواند ویا در شهود
را برای اشهاد خواند ویا سوار برفت دابه را ایستانید خیار روی باقی
بود واگر دابه را ایستاده نکرد خیار باطل شود وکشتی درین مسئله نیز حکم خانه
دارد مسئله زن را گفت طلاق گوئی نفس خود را ونیت طلاق نداشت
ویا نیت یک طلاق داشت وزن نفس خود را طلاق گفت یکطلاق
رجعی افتد واگر زن سه طلاق گفت وشوهر نیت داشت سه واقع شوند
مسئله اگر شوهر زن را گفت نفس خود را یکطلاق گوئی وزن طلاق بائن
گفت رجعی افتد واگر درین صورت زن گفت نفس خود را اختیار کردم
نفس خود را طلاق نیفتد مسئله اگر شوهر گفت نفس خود را طلاق گوی نتواند که
ازین تفویض رجوع کند واین تفویض مقید بود بمجلس تا اگر شوهر زن را گفت
نفس خود را طلاق گوی زن از مجلس برخاست خیار او باطل شود
مگر که گوید نفس خود را طلاق گوی هر وقت که خواهی درین صورت زن تواند
که در مجلس وبعد از مجلس خود را طلاق گوید مسئله اگر مردی را گفت که زن مرا
طلاق گوی تواند که در مجلس وبعد از مجلس طلاق گوید طلاق گوی زن مرا اگر خواهی

از نفس خود را

درین صورتها مقید بمجلس بود و بقول زفر در هر دو مسئله در ان مجلس و بعد از مجلس تواند
که طلاق کوید مسئله اگر زن را کفت نفس خود را سه طلاق کوی و زن یک طلاق
کفت یکی افتد و اگر کفت یکطلاق کوی و زن سه طلاق کفت هیچ واقع
نشود و بقول ابی یوسف و محمد یکی واقع شود مسئله اگر زن را کفت نفس خود را
سه طلاق کوی اگر خواهی و زن یکطلاق کفت هیچ نیفتد و بقول ابی یوسف
و محمد یکی افتد اگر زن را بطلاق باین فرمود و او رجعی کفت باین افتد
و اگر بطلاق رجعی فرمود و او باین کفت رجعی افتد اگر زن را تو مطلقه اگر
خواهی زن کفت خواستم اگر تو خواهی مرد کفت خواستم و نیت طلاق داشت
امر طلاق باطل شود و همچنین اگر زن کفت تو طلاقی اگر خواهی زن کفت
خواستم اگر این کار چنین بود و آن کاریست که هنوز بنا مده است معدوم
است امر طلاق باطل شود و اگر کاری بود که کذشته است یکطلاق افتد
اگر کفت انتِ طالق متی شئتِ یا کفت انتِ طالق متی ما شئتِ یعنی تو
طلاقی هرکاه خواهی یا کفت انتِ طالق اذا شئتِ یا کفت اذا ما شئتِ
وزن امر طلاق رد کرد رد نشود و مقید به مجلس نبود و درین مسائل نتواند مکر که
یکطلاق کوید مسئله اگر زن را کفت تو مطلقه هر بار که خواهی زن تواند که سه طلاق
پراکنده کوید و نتواند که بیک لفظ کوید مسئله اگر زن درین مسئله که سه طلاق
متفرق کفت و بعد از شوهر دیکر بشوهر اول بازکشت و بحکم آن تفویض نفس خود را
طلاق کفت نیفتد مسئله اگر کفت تو مطلقه هر جا که خواهی بمشیت زن معلق
شود و مقید به مجلس بود تا اگر از مجلس برخاست خیار باطل شود و اگر زن
را کفت تو مطلقه هر کونه که خواهی یک رجعی طلاق بی مشیت زن افتد
و اگر زن یکطلاق باین و یا سه طلاق در مجلس خواست و شوهر نیت داشت

کفت

انت طالق

در هر دو صورت طلاق افتد و بقول ابي يوسف و محمد هيچ واقع نشود تا آن زن در مجلس نخواهد

مسئله اگر زن گفت تو مطلقه هر چند که خواهي و يا گفت تو مطلقه آنچه خواهي هر چند

که خواهد طلاق گويد و اگر زن اين امر رد كرد رد شود مسئله اگر زن را گفت طلاق گوی

نفس خود را از سه آنچه خواهي تواند که يکي يا دو طلاق گويد و نتواند که سه طلاق گويد

و بقول ابي يوسف و محمد تواند باب التعليق تعليق طلاق و غير آن جايز نبود مگر در

ملک چنانچه زن را گويد اگر زيارت کني مطلقه باشي و نيز تعليق طلاق و غير طلاق

جايز نبود مگر اضافه بملک چنانچه گويد زني بيگانه را اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشي پس

بعد از وجود شرط طلاق واقع شود و بقول شافعي تعليق مضاف بملک جايز نيست

و در مسئله دوم طلاق نيفتد مسئله اگر زني بيگانه را گفت اگر زيارت کردي تو

مطلقه باشي بعده اين زن را نکاح کرد طلاق نيفتد زيرا که نه تعليق مست و نه

مضاف بملک الفاظ شرط اِنْ و اِذَا و اِذَا مَا و کُلّ و کُلَّمَا و مَتٰى و مَتٰى مَا پس در اين الفاظ

چون شرط يکبار موجود شد سوگند بآخر رسد و باقي نماند مگر در لفظ کلما که لفظ

کلما عموم افعال اقتضا کند پس اگر گفت کلما تَزَوَّجْتُ اِمْرَاَةً فَهِيَ طالق يعني هر بار

که زني نکاح کنم او مطلقه باشد هر بار که نکاح کند طلاق افتد چنانچه يک زن را سه بار نکاح

کرد و سه طلاق افتاد و اين زن را بعد از شوهر دوم ديگر نکاح کرد طلاق افتد

مسئله بزوال ملک سوگند باطل نشود و اگر شرط در ملک نکاح موجود شد طلاق

افتد و سوگند باقي نماند و اگر شرط در غير ملک نکاح موجود شد يعني بعد از تعليق

طلاق گفت و عدت گذشت بعده شرط موجود شد طلاق نيفتد و سوگند

باقي نماند تا اگر بعد از وجود شرط نکاح کرد و بار ديگر شرط موجود شد طلاق

نيفتد مسئله اگر ميان زن و شوهر اختلاف شد در وجود شرط قول شوهر

معتبر بود مگر که زن بينه اقامت کند بوجود شرط مسئله اگر تعليق طلاق بر چيزي

بعد و زن را زيارت کرد

بود که وجود این شرط معلوم نشود مگر از زن در این مسئله قول زن معتبر بود در وجود شرط
اگر در حق خود گوید چنانکه شوهر زن را گفت اگر تو حیض بینی تو مطلقه باشی و انباغ
تو با گفت اگر مرا دوست میداری تو و انباغ تو و زن گفت که حیض دیدم
و ترا دوست میدارم این زن مطلقه شود و انباغ او مطلقه نشود مسئله اگر زن را
گفت اگر حایض شوی مطلقه باشی بدیدن خون نیفتد تا سه روز مستمر نشود چون
سه روز مستمر شد طلاق افتد از گاه دیدن خون مسئله اگر گفت آن حیضه فانت
طالق چون از حیض پاک شود طلاق افتد مسئله زن را گفت اگر پسر آری مطلقه باشی
بیک طلاق و اگر دختر آری بدو طلاق پسر و دختر آورد معلوم نه که اول پسر یا دختر
آورده قاضی بیک طلاق حکم کند و در تنزه دو طلاق افتد و عده هم بدین ولادت
بگذارد مسئله اگر طلاق بدو شرط منعقد کرده وجود ملک نکاح برای وجود شرط آخر شرط است
تا اگر گفت اگر سخن گویی با ابی عمرو و ابی یوسف تو مطلقه باشی بسه طلاق پیش
از انکه با ایشان سخن گوید یک طلاق گفت و عده گذشت بعده با ابا عمرو سخن گفت
بعده شوهر دیگر کرد و بعده از گذشتن عده شوهر دوم بشوهر اول بازگشت و بعد از نکاح
شوهر اول با ابا یوسف سخن گفت سه طلاق افتد با آن یک طلاق اول و بقول زفر واقع
نشود تنجیز سه طلاق مبطل تعلیق است تا اگر زن را گفت اگر در سرای درآیی مطلقه
به سه طلاق پیش از انکه در سرای درآید سه طلاق گفته بود گذشتن عده و تزوج و دخول
و عده شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد و زن در سرای درآمد هیچ واقع نشود و بقول زفر طلاق
واقع شود و در قول او تنجیز مبطل تعلیق نیست مسئله اگر زن را گفت اگر جماع کنم تو مطلقه
باشی بسه طلاق و با کنیزک گفت اگر ترا جماع کنم تو آزاد باشی و جماع کرد و بعد از
ادخال زمانی درنگ کرد سه طلاق افتد و کنیزک آزاد شود باتفاق و بسبب درنگ
مهر واجب نشود و در هردو مسئله بقول ابی یوسف مهر واجب آید و الا کم از سه طلاق

مطلقه

طلاق

النوع الثالث الطلاق بغیر الحال

بجماع معلق کرده است و در جماع بعد از ادخال درنگ کرد مراجعت نشود و بقول ابی یوسف مراجعت
در طلاق رجعی مراجعت شود و اگر بار دیگر ادخال کرد باتفاق در طلاق رجعی
شود مسئله شوهر گفت اگر بر تو زنی نکاح کنم آن زن مطلقه باشد و زن قدیم
را طلاق باین گفت و در عدت وی زنی دیگر نکاح کرده طلاق نیفتد مسئله
اگر گفت تو مطلقه اگر خدای خواهد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت تو مطلقه ان شاء الله
و پیش از گفتن ان شاء الله زن مرد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت تو طلاقی یک یا سه
دو یک طلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاقی مگر دو یک طلاق افتد و اگر گفت تو سه طلاق
مگر سه طلاق هر سه طلاق افتد **باب طلاق المریض** اگر شوهر در مرض موت طلاق
رجعی یا باین گفت و در عدت وی شوهر بمرد زن میراث برد و بقول شافعی
میراث نبرد و اگر بعد از عدت وی شوهر بمرد میراث نبرد مسئله اگر شوهر بطلب زن
سه طلاق گفت و یا زن و یا شوهر خلع کرد و یا زن بتفویض شوهر نفس خود را
طلاق گفت و شوهر در عدت زن بمرد میراث نبرد و اگر زن از شوهر در مرض
طلاق رجعی طلب کرد و شوهر سه طلاق گفت میراث برد مسئله اگر زن را در
مرض موت بطلب وی سه طلاق گفت بعده اقرار بدین کرد برای زن و یا وصیت
کرد برای زن آنچه کمتر است از میراث و از دین در صورت اقرار همان واجب شود
و در صورت وصیت کمتر از میراث و وصیت واجب شود و بقول زفر تمام
وصیت و دین واجب شود مسئله اگر شوهر در مرض موت گفت ترا در صحت سه
طلاق گفته ام و زن تصدیق کرد و عدت گذشت بعده اقرار بدین برای
زن و یا وصیت کرد برای زن آنچه کمتر است از میراث و دین همان واجب
شود و در صورت اقرار و در مسئله وصیت نیز هر چه کمتر است از میراث و وصیت
همان دهند و بقول ابی یوسف و محمد و زفر اقرار و وصیت درست بود مسئله اگر

درصف قتال با دشمن مقابله و یا در قصاص ورجم پیش فرستاده اند برای کشتن
درین حالت زن را سه طلاق کفت زن میراث برد اکر شوهر هم بدان سبب هم
بمیرد و یا کشته شود و اکر در حصار محبوس است و یا در صف قتال افتاده است
وزن را سه طلاق کفت میراث نبرد مسئله اکر در حالت صحت طلاق معلق کرد
بامدن وقتی معین و بامدن آن وقت شوهر بیمار شد و در عدت بمرد
زن میراث برد و بقول زفر و محمد میراث نبرد مسئله اکر در صحت کفت اکر در سرای
درائی تو مطلقه باشی زن در سرای در آمد و شوهر بیمار شد و در عدت بمرد
زن میراث نبرد مسئله اکر در حالت تعلیق طلاق بآمدن وقت ظهر و یا بکذاردن
نماز اجنبی و یا بدر آمدن اجنبی در سرای شوهر بیمار بود و در حالت وجود شرط نیز بیمار
بود زن میراث برد اکر شوهر در عدت او بمیرد مسئله اکر در صحت تعلیق طلاق بفعل
زن کرد و زن را ازین فعل چاره نیست و در حالت وجود شرط شوهر بیمار بود
و در عدت مرد میراث برد و بقول محمد و زفر میراث نبرد و اکر در مرض تعلیق
طلاق بفعل زن کرد و زن ازین فعل چاره دارد و شرط نیز در مرض موجود شد
میراث نبرد مسئله اکر تعلیق طلاق بفعل خود کرد در جمیع احوال میراث برد اکر هم
تعلیق در صحت بود و شرط در مرض و یا هر دو مرض و یا تعلیق بفعل کند که
ازو چاره دارد یا ندارد و اکر مریض سه طلاق کفت بعده صحیح شد باز بیمار
شد و در عدت بمرد زن میراث نبرد و بقول زفر میراث برد مسئله اکر
طلاق در مرض بکفت بعده زن مرتد شد بعده اسلام آورد و شوهر هم بدان مرض
در عدت زن بمرد میراث نبرد مسئله اکر بعد از طلاق کفتن شوهر در مرض این
زن پسر شوهر را در زمان مطاوعت کرد میراث برد مسئله اکر در صحت
زن را قذف کرد و در مرض لعان کرد و در عدت مرد زن میراث

برد وبقول محمد میراث نبرد واگر قذف کرد در مرض باتفاق میراث ببرد مسئله اگر در صحت
ایلا کرد ودر مرض بسبب ایلا طلاق افتاد میراث نبرد واگر ایلا نیز در مرض بود میراث
ببرد اگر در عدت وی بمیرد **باب الرجعة** رجعت عبارتست از استدامت ملک
نکاح است در عدت مسئله اگر زن را یک طلاق رجعی ویا دو طلاق رجعی گفت ودر
عدت مراجعت کرد جایز بود اگرچه بی رضاء زن بود وبعد از گذشتن عدت رجعت
جایز نبود واگر سه طلاق گفت مراجعت نتواند کرد ومراجعت آن بود که زن را
گوید بتو باز گشتم ویا گوید بزن خود باز گشتم ویا مراجعت کرد بوطی وبقبله ویا بلمس
بشهوة ویا بنظر در داخل فرج زن کند بشهوة وبقول شافعی اگر قادر بود بر قول
مراجعت بفعل جایز نبود مسئله مستحب است که در حالت مراجعت دو گواه گیرد وبقول مالک
وشافعی بی اشهاد مراجعت جایز نبود مسئله اگر بعد از گذشتن عدة گفت که در
عدة مراجعت کرده ام وزن تصدیق کرد مراجعت بود واگر زن تصدیق نکرد
مراجعت نبود مسئله اگر شوهر گفت زن را بتو مراجعت کردم وزن جواب داد عدت
من گذشته است مراجعت درست نبود وبقول ابو یوسف ومحمد درست بود واگر شوهر
کنیزک میگوید پس از گذشتن عدة مراجعت کردم ومالک کنیزک تصدیق کرد و
کنیزک تکذیب میکند قول کنیزک معتبر بود وبقول ابو یوسف ومحمد قول کنیزک معتبر
بود مسئله اگر کنیزک میگوید که عدت من گذشت وشوهر ومولا میگویند نگذشته است
قول کنیزک معتبر بود مسئله اگر زن از سیوم حیض بده روز پاک شود ولایت مراجعت
منقطع شود اگرچه غسل نکرده است واگر چون حیض سیوم کم از ده روز منقطع
شد بعد از غسل ویا بعد از گذشتن وقت صلوة مراجعت منقطع شود وبقول زفر
بگذشتن وقت صلوة منقطع شود واگر تیمم کرد ونماز گذارد مراجعت منقطع
شود وبقول محمد بمجرد تیمم مراجعت منقطع شود بی آنکه نماز گذارد مسئله اگر غسل کرد

116

از حیض سیوم کم از ده روز و مقداری از آن بقدر موی نشسته است اگر عضو کامل آب
دیا زیاده از عضو مراجعت منقطع نشود واگر کم از عضو است آب منقطع شود مسئله اگر زن آزاد
طلاق گفته و زن حامله است و یا از و ولد آورده است و شوهر میگوید که دخول نکرده ام
تواند که مراجعت کند و اگر شوهر با زن خلوت کرد و گفت وطی نکرده ام بعد طلاق گفت
نتواند که مراجعت کند و اگر بعد از خلوت و بعد از انکار از وطی رجوع کرد و زن فرزند آورد
کم از دو سال بیک روز آن رجوع درست بود مسئله اگر تعلیق طلاق بولادت زن کرد
بعد زن فرزند آورد و بار دیگر حامله شد و فرزند آورد مراجعت ثابت شود اگر اقرار بانقضای عدت
نکرده است زن را گفت هر بار که فرزند آوری تو مطلقه باشی پس سه فرزند آورد بسه
حمل فرزند دوم و سیوم مراجعت بود مسئله جایز است که مطلقه رجعیه خود را بیارآید و
مستحب است که شوهر مطلقه رجعیه را اعلام نماید مسئله شوهر مطلقه رجعیه را بسفر نبرد تا مراجعت
نکند و بقول زفر جایز است که بی مراجعت بسفر برد مسئله بطلاق رجعی وطی حرام نشود و بقول
شافعی حرام شود مسئله اگر یک طلاق و یا دو طلاق باین گفت جایز بود که نکاح کند شوهر
اول در عدت و بعد از عدت و اگر سه طلاق گفت زنی آزاد را و یا کنیزک غیری را که در نکاح
اوست و گفت نتواند که شوهر اول نکاح کند مگر بعد از گذشتن عدت از شوهر دوم
از نکاح صحیح وطی کرده باشد مسئله اگر کودکی مراهق مطلقه ثلثه را بنکاح وطی کرد و طلاق
گفت و عدت گذشت جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول مالک جایز نبود مسئله بوطی
مولی حلاله نشود مسئله اگر مطلقه ثلثه را شوهری دوم نکاح میکند بشرط آنکه حلال شود بشوهر
اول این نکاح مکروه بود و درین صورت بعد از وطی و طلاق شوهر دوم و بعد از
گذشتن عدت وی جایز بود که شوهر اول نکاح کند و بقول ابو یوسف نکاح بشرط تحلیل فاسد
بود و بشوهر اول حلال نشود و بقول محمد نکاح بشرط تحلیل جایز بود فاما حلال نشود بشوهر اول مسئله
اگر زن حره را یک طلاق و یا دو طلاق گفت بعد از گذشتن عدت شوهر دیگر کرد و بعد از

طلاق و عدت شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد شوهر دوم را مالک سه طلاق شود و بقول محمد اگر
شوهر اول دو طلاق گفته بود مالک یک طلاق بود مسئله اگر مطلقه ثلثه میگوید که بعد از گذشتن
عدة شوهر اول شوهر دوم کرده ام و بعد از وطی مطلقه شده و عدة شوهر دوم سپری گشته
و مدت محتمل دو عدت هست اگر شوهر اول را ظن غالب است بصدق او جایز بود که تصدیق
کند باب الایلا ایلا سوگند است بترک وطی و زنی مدة چهار ماه یا بیش مسئله اگر زن را
گفت بخدایی که نزدیک تو نروم اگر در درون مدت چهار ماه وطی کرد کفارت سوگند واجب شود
و ایلا ساقط شود و اگر چهار ماه گذشت و وطی نکرد یک طلاق باین افتد و یمین ساقط
و اگر چهار ماه سوگند خورده است و بقول شافعی بتفریق قاضی میانه شود مسئله اگر سوگند خورد برابد
بطلاق ایلا ساقط نشود تا اگر نکاح کرد حکم ایلا باز آید اگر وطی کرد در مدت چهار ماه کفارت
واجب آید اگر چهار ماه گذشت و وطی نکرد طلاق دوم واقع شود و اگر بار دوم نکاح کرد
و چهار ماه خالی از وطی گذشت طلاق سوم واقع شود و اگر وطی کرد کفارت سوگند دهد
و چون بعد از شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد و چهار ماه خالی گذشت از وطی طلاق نیفتد و بقول زفر
طلاق افتد فاما اگر وطی کرد طلاق نیفتد و بقول زفر افتد فاما اگر وطی کرد کفارت سوگند
دهد زیرا که سوگند باقیست مسئله اگر کم از چهار ماه سوگند خورد ایلا نبود مسئله زن را
گفت بخدایی نزد او وطی نکنم دو ماه و یک روز باز گشت کرد و بعد از آن گفت بخدایی با او وطی
نکنم دو ماه بعد از آن دو ماه اول ایلا بود مسئله اگر زن را گفت بخدای نزد او وطی نکنم
یک سال مگر یک روز ایلا نبود زیرا که استثنا روز منکر است فلا یصح تفریقه مسئله اگر مردی در
بصره گفت بخدای که در مکه در نیایم و زن وی در مکه است ایلا نبود مسئله زن را گفت
که اگر نزد او وطی کنم بر من حج اسلام بود و یا گفت بر من روزه و یا بر من صدقه بود و یا بنده
من آزاد و یا گفت اگر نزد او وطی کنم تو مطلقه باشی در این ایلا بود مسئله اگر مطلقه رجعیه را
گفت بخدای نزدیک تو نروم ایلا بود و اگر مطلقه باینه و یا اجنبیه را گوید بخدای نزد او وطی

نکنم تا بود

حکم ایلا نبود مسئله مدت ایلاء کنیزک دو ماه است مسئله اگر سوگند خورد از وطی بسبب
مرض نبود و یا بسبب مرض زن عاجز شد و یا از زن صغیره سوگند خورد و یا زن بستر
ندام نهانی است و در موضع وطی استخوانی است که بدان سبب وطی ممکن نیست و یا
میان زن و شوی بعد مسافت است که در مدت ایلا نتواند رسید درین مسایل
رجوع از ایلا بقول بود که گوید بازگشتم بتو و بازگشتم بدین زن و بقول شافعی رجوع
از ایلا جایز نبود مگر بوطی و اگر در مدة ایلا فاسد بوطی شود مسئله اگر زن را گفت تو بر من
حرامی اگر نیت تحریم دارد و یا هیچ نیت ندارد ایلا بود و اگر نیت ظهار دارد ظهار
بود و اگر نیت دروغ داشت دروغ بود و اگر نیت طلاق داشت یکطلاق باین
افتد و اگر نیت سه طلاق داشت سه طلاق افتد و بقول محمد در نیت ظهار ظهار نبود
مسئله در فتاوی مذکور است اگر زن را گفت تو بر من حرامی و حرام نیز دری طلاق است
و نیت طلاق ندارد طلاق افتد و گردانیده شود نیت کننده از روی عرف
باب الخلع جدایی است از نکاح بخلع طلاق باین واقع شود و اگر شوهر طلاق
بر مال گفت و زن قبول کرد یک طلاق باین افتد و مال لازم آید و بقول شافعی
خلع فسخ نکاح است نه طلاق تا اگر بعد از دو طلاق خلع کرد بی حلاله شوهر اول نتواند
که نکاح کند و بقول شافعی بی حلاله تواند که نکاح کند و در خلع و طلاق بمال مال لازم
شود مسئله اگر بعوض مالی از جهت منکوحه بود مکروه نبود ستدن مال از زن و اگر نشوز
از جهت شوهر بود مکروه بود که عوض طلاق و بدل خلع از زن ستاند مسئله هرچه
مهر دارد صلاحیت بدل خلع دارد مسئله اگر خلع کرد و یا طلاق گفت بمقابله خمر و
خوک و یا بمقابله مردار این هر سه بدل خلع واجب نیاید و در خلع طلاق باین افتد
و در طلاق بمقابله خمر و خوک و مردار یکطلاق رجعی واقع شود مسئله اگر زن با
شوهر گفت که خلع کن با من بر آنچه در دست منست و شوهر خلع کرد و بدست

زن هیچ نبود هیچ واجب نیاید و اگر گفت خلع کن با من بر آنچه در دست منست از
مال تو بر آنچه بدست منست از دراهم و بدست وی هیچ نبود اگر مهر شده است رد کند
بر شوهر و در صورت اول زن مهر رد کند بر شوهر و در صورت دوم سه درم واجب آید
مسئله اگر خلع کرد بر بنده زن که گریخته است بدان شرط که زن از ضمان بنده بیزار
نشود و تسلیم بنده بر زن لازم نشود اگر قدرت بود و اگر عجز بود از تسلیم بنده قیمت بنده
لازم شود مسئله اگر زن شوهر را گفت سه طلاق ده بهزار درم و شوهر یک طلاق گفت
یک طلاق باین افتد و بر زن سیصد و سی و سه درم و سیوم حصه یکدرم واجب آید
و اگر گفت سه طلاق گو مرا بر هزار درم و شوهر یکی گفت بر زن هیچ واجب نشود
و یکطلاق رجعی افتد و بقول ابی یوسف و محمد یکی باین افتد و بر زن سیصد و سی و
سه درم و سیوم حصه یکدرم واجب آید مسئله اگر زن را گفت نفس خود را سه
طلاق بگو بهزار درم و یا گفت بر هزار درم و زن یک طلاق گفت هیچ نیفتد مسئله
اگر زن را گفت تو طالقی بهزار درم و یا بر هزار درم و زن قبول کرد هزار درم
لازم شود و یکطلاق باین افتد زن را گفت تو طالقه و بر تو هزار درم است و بنده
را گفت تو آزادی و بر تو هزار درم است طلاق افتد و بنده آزاد شود مسئله و بر
هر دو هیچ واجب نشود قبول کردند یا نکردند و بقول ابی یوسف و محمد اگر قبول کردند
بر هر یک هزار درم واجب شود یک طلاق بر زن افتد و بنده آزاد شود و اگر
قبول نکردند بر هر یک هزار درم واجب نشود و یکطلاق بر زن نیفتد و بنده آزاد
نشود شرط خیار در خلع از جانب زن جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد جایز نبود و از
جانب شوهر شرط خیار در خلع باتفاق جایز نبود مسئله زن را گفت دی روز
ترا بهزار درم طلاق گفته ام و تو قبول نکردی زن گفت قبول کرده ام قول تصدیق
کنند مسئله شخصی را گفت این بنده را بدست تو دی روز بیع کرده ام بهزار درم و تو قبول

...ردي او گفت قبول کرده ام قول مشتري معتبر بود مسئله خلع و مبارات ساقط کند هر
...ی از حقوق نکاح که یکی را بر دیگری بود تا اگر زن با شوهر خلع و مبارات کرد بمالی
معلوم از مال بر زن براي شوهر واجب آید و هیچ یکی بر دیگري دعوي باقي نماند اگر چه
مهر قبض نکرده است و یا کرده است و خلع و مبارات پیش از دخول است و یا بعد از
دخول و بقول محمد ساقط نکند الا آنچه ذکر کنند و ابو یوسف در خلع با محمد است و در مبارات
با ابی حنیفه مسئله اگر پدر صغیره بمال صغیره خلع کرد با شوهر وی خلع بر مال صغیره نبود
و بدل خلع بر مال صغیره لازم نشود و مهر از ذمه شوهر نشود و طلاق نیفتد مسئله اگر
پدر صغیره با شوهر وی خلع کرد بهزار درم از جهت صغیره برانکه پدر صغیره بدین هزار
درم ضامن بود طلاق شود و هزار درم بر پدر صغیره لازم آید باب الظهار ظهار عبارة
از مانند کردن منکوحه است بزنی که حرام است بروي بحرمت موبده مسئله اگر زن
را گفت تو بر حرامي چون پشت مادر من وطی و لمس و قبله او حرام شود و بعد ادا
کفارت حرمت بر افتد و بقول شافعی لمس و قبله حرام نشود و اگر پیش از
کفارت وطی کرد توبه و استغفار کند و چیزي دیگر واجب نشود مسئله کفارة
بر عود واجب شود و مراد از عود عزم است بر وطی تا اگر بعد از مدتی بگذشت و شوهر
عزم وطی نبود و زن بمرد کفارت از شوهر ساقط و بقول شافعی عود عبارت
از امساک زن است بعد از ظهار تا اگر زمانی گذشت و طلاق نگفت بقول او
کفارت لازم آید اگر زن بمیرد مسئله زن را گفت سر تو همچو پشت مادر منست و یا
روي تو همچو پشت مادر منست و یا فرج تو و یا گردن تو همچو پشت مادر منست ظهار
بود و همچنین اگر گفت نصف تو و یا ثلث تو همچو پشت مادر منست ظهار بود
و همچنین اگر گفت تو همچو پشت مادر مني و یا گفت همچو ران مادر مني و یا گفت
تو همچو فرج مادر مني ظهار بود مسئله اگر منکوحه را مانند کرد بخواهر رضاعی و یا بعمه و یا

بمادر رضاعی ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کرده است یا ظهار و یا طلاق کراهت
داشته است هر چه نیت داشت همان بود و اگر هیچ نیت نداشته است هیچ واجب نشود و بقول
محمد ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من حرامی همچو پشت مادر من و نیت طلاق و ایلا داشت
ظهار بود و بقول ابو یوسف اگر نیت طلاق و ظهار داشته است هر دو بود و بقول محمد در
نیت ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من حرامی همچو مادر من و نیت ظهار یا طلاق طلاق
داشت نیت معتبر بود مسئله ظهار جایز نبود مگر از منکوحه تا اگر کنیزک را ظهار کرد ظهار
نبود و بقول مالک ظهار بود مسئله اگر زنی را نکاح کرد بغیر اذن او و از این زن ظهار
کرد بعده زن اجازت نکاح کرد ظهار باطل بود مسئله اگر چهار زن را گفت شمان
بر من همچو پشت مادر منید از هر چهار زن ظهار بود برای هر یک کفارت دهد و
بقول مالک یک کفارت بسنده بود مسئله کفارت ظهار را آزاد کردن بنده است
اگر قادر بود روا نبود از کفارت ظهار آزاد کردن نابینا و یا دو دست بریده و
یا آزاد کردن دیوانه و یا مدبر و یا ام ولد و یا مکاتبی که از مال کتابت چیزی ادا
کرده باشد و اگر مکاتبی را آزاد کرد که بدل کتابت هیچ نداده است جایز بود و
بقول زفر و شافعی جایز نبود مسئله اگر نیمه بنده آزاد کرد به نیت کفارت ظهار و
نیمه دیگر نیز به نیت کفارت ظهار آزاد کرد و یا ذو رحم محرم خرید به نیت کفارت ظهار جایز
بود و بقول شافعی آزاد کردن ذو رحم محرم از کفارت ظهار جایز نیست مسئله اگر
از کفارهٔ ظهار نیمه بنده مشترک آزاد کرد و باقی را ضمان داد و یا نصف بنده آزاد
کرد و وطی کرد زنی را که از وی ظهار کرده است بعده نصف دیگر از کفارهٔ ظهار بعده
آزاد کرد و بعده وطی کرد زنی را که از وی ظهار کرده است از ظهار جایز نبود و بقول از
صاحبین جایز بود مسئله اگر آزاد کردن بنده عاجز است دو ماه پیوسته روزه
دارد که در آن ماه ماه رمضان و دو عید و سه روز تشریق نبود اگر درین دو ماه

49

زنی را که از وی ظهار کرده است وطی کرد در شب بقصد و یا در روز بنسیان و یا افطار
کرد روزه از سر گیرد و بقول ابو یوسف اگر وطی کرد شب بعمد او یا روز بفراموشی از
سر نگیرد و همین دو ماه تمام کند مسئله در ظهار بنده جایز نبود مگر روزه و اگر مولا از
کفارت بنده آزاد میکند و یا طعام میدهد جایز نبود مسئله اگر مظاهر بر روزه
قدرت ندارد شصت درویش را طعام دهد چنانچه در صدقه فطر و یا قیمت طعام
دهد و اگر دیگری را فرمود که از ظهار وی طعام دهد و او داد درست بود و بقول
شافعی قیمت جایز نیست مسئله اباحت در طعام کفارة و فدیه روزه جایز بود بیرون زکوة
و صدقه فطر و عشر جایز نیست و بقول شافعی اباحت جایز نبود مسئله شرط اباحه اینست
که دو وقت اول روز و یا دو وقت آخر روز و یک وقت اول روز طعام دهد
یا آخر وقت طعام دهد مسئله اگر یک درویش را دو ماه پیوسته طعام داد از کفارت
جایز بود و بقول شافعی جایز نبود مسئله اگر در یک روز طعام شصت درویش بیک درویش
داد جایز نبود مگر یک روز مسئله اگر میان طعام دادن وطی کرد از سر نگیرد مسئله اگر از دو
کفارة ظهار شصت درویش را طعام داد هر یکی را یک صاع گندم از یک کفارت جایز
بود جایز [illegible] بقول محمد از هر دو محسوب بود مسئله اگر از کفارت ظهار و افطار
رمضان شصت درویش یکان صاع گندم داد و یا از دو ظهار دو بنده آزاد
کرد هر بنده برای هر کفارة معین نکرد از هر دو کفارت جایز بود و همچنین از دو
کفارت ظهار چهار ماه روزه داشت و یا صد بیست درویش را طعام داد
جایز بود و اگر از دو ظهار یک بنده آزاد کرد و یا دو ماه روزه داشت از هر کدام
که تعیین کند جایز بود و بقول زفر جایز نبود مسئله اگر از کفارت ظهار و قتل یک
بنده آزاد کرد از هیچ یک جایز نبود و بقول شافعی تواند که یکی تعیین کند

باب اللعان

لعان عبارة از گواهیهائی که موکد کرده است بسوگند پیوسته بذکر لعنت در

طعام سیر دهد

حق مرد بمنزله حد قذف و در حق زن بمنزله حد زنا و بقول شافعی لعان سوگندیست موکد
بلفظ شهادت مسئله اگر منکوحه خود را بزنا دشنام داد شوهر و زن صلاحیت دارند و
زن از نهمات است که بر قاذف وی حد واجبست و یا گفت این فرزند از من
نیست و زن حکم قذف را مطالبه کند لعان واجب شود و اگر شوهر از لعان امتناع
آرد حبس کنند تا لعان کند و یا خود را دروغ زن گفت پس قذف زنند و چون شوهر
لعان کرد بر زن نیز لعان واجب شود و اگر زن از لعان امتناع آورد حبس کنند تا
لعان کند و یا شوهر را تصدیق کند و اگر شوهر صلاحیت گواهی ندارد یعنی بنده و یا
کافر و یا محدود قذف بود شوهر را حد قذف زنند و اگر شوهر از اهل شهادتست
و زن از آن نیست که بر قذف او حد واجب نیست یعنی صبیه و یا مجنونه و یا زانیه
بود بر شوهر حد و لعان واجب نیاید و صفت لعان در قرآن مسطورست یعنی قاضی
ابتدا از شوهر کند چهار بار بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها
به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدائی که من از راست گویانم در آنچه قذف کرده ام
او را بزنا و هر بار بزن اشارت کند و پنجم بار بگوید لعنت خدا بر وی باد اگر از دروغ
گویانست در آنچه قذف کرده است او را بزنا بعده زن چهار بار بگوید گواهی میدهم
بخدائی که او از دروغ گویانست بر آنچه دشنام گفته است مرا و پنجم بار بگوید
خشم خدای بر آن زن باد اگر او راستگویانست در آنچه دشنام گفته است
مرا بزنا و چون زن و شوی لعان کردند فرقت واقع شود میان ایشان
بتفریق قاضی و بقول زفر بلعان هر دو فرقت واقع شود بی تفریق قاضی و بقول
شافعی بلعان شوهر فرقت واقع شود پس از لعان زن مسئله اگر بنفی نسب از ولد
دشنام گفت و لعان کردند قاضی نسب فرزند از پدر نفی کند و فرزند بمادر الحاق
کند مسئله اگر شوهر بعد از لعان گفت که دروغ گفته بودم حد قذف زنند و جائز

گواهی

ست که این زن را نکاح کند و بقول ابی یوسف جایز نبود مسئله و همچنین اگر زنی دیگر را
دشنام داد حد قذف زدند و یا زن زنا کرد و حد زنا زدند این زن را نکاح کند تواند
مسئله اگر کنک زن را دشنام داد لعان واجب نیاید و بقول شافعی واجب آید بنفی حمل لعان
نکند و بقول ابی یوسف و محمد کنند اگر کمتر از شش ماه از گاه نفی فرزند آورده است و
بقول شافعی بنفی حمل در حال لعان کنند مسئله اگر زن را گفت که زنا کردی و این حمل
از زنا است لعان واجب شود و قاضی نسب بعد از ولادت و یا حمل از شوهر نفی
نکند و بقول شافعی نفی کند مسئله نفی نسب فرزند بوقت تهنیت و خریدن چیزها
که در ولادت کار آید جایز بود و بعده نفی جایز نبود و بقول ابی یوسف و محمد نفی فرزند در
مدت نفاس جایز بود و لعان در هر دو ثابت شود مسئله اگر نفی ولد در وقت
تهنیت کرد لعان واجب شود اگر بعده نفی کرد لعان نکند و نسب ثابت شود مسئله
اگر دو بچه بیک شکم زاده اند اول را نفی کرد و بدوم اقرار کرد حد قذف واجب آید
و اگر باول اقرار کرد و دوم را نفی کرد لعان واجب آید و در هر دو صورة نسب ثابت
شود باب العنین عنین کسی است که وطی نتواند کرد و یا کسی که بر بکر قادر نبود
اگر بر کامله [illegible] قادر بود مسئله اگر زن شوهر خود را مجبوب یافت در حال تفریق کنند
و اگر عنین و خصی یافت یکسال مهلت دهند اگر وطی کرد و اگر نه تفریق کنند فیها
بطلب زن و بتفریق قاضی فرقت واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد بقول زن
فرقت شود بی تفریق قاضی و بقول شافعی بمنزله فسخ بود بی تفریق قاضی مسئله تفریق
قاضی بمنزله طلاق باین بود و بقول شافعی بمنزله فسخ بود مسئله اگر شوهر میگوید که
وطی کرده ام و زن انکار می آرد بزنان دیگر نمایند اگر گویند که بکر است زن
مخیره بود که شوهر را اختیار کند و یا از [illegible] تفریق کند و اگر کامله بود در وطی میان
زن و شوی اختلاف شد قول شوهر معتبر بود با سوگند و اگر زن شوهر را اختیار

المجبوب مقطوع الذکر والخصیتین [illegible] وهو القطع ١٥١٢

کند حق زن در طلب تفریق باطل شود مسئله اگر در زن و یا شوهر عیبی ظاهر شد
هیچ یکی را اختیار فسخ نکاح نبود و بقول شافعی شوهر تواند که زن را به پنج عیب
رد کند بجنون و جذام و رتق و قرن و برص و بقول محمد اگر زن در شوهر جنون و یا
جذام و یا برص یافت تواند که نکاح رد کند **باب العدة** عدة عبارة از انتظاری
ست که بر زن واجب شود مسئله عدة زن آزاد بطلاق و یا فسخ نکاح سه حیض ست
و بقول شافعی سه طهر ست مسئله اگر زن حیض نمی بیند بسبب صغر و یا کبر و یا غیر
آن او سه ماه ست مسئله عدة وفات چهار ماه و ده روز ست مسئله عدت
کنیزک دو حیض ست و یا یک نیم ماه اگر حیض نمی بیند در طلاق و فسخ نکاح و در
وفاة دو ماه و پنج روز ست مسئله عدة زن حامل در فسخ و طلاق و وفات
بوضع حمل ست اگر در مرض موت طلاق باین گفت و در عدة وی این زن چهار
ماه و ده روز ست که در آن سه حیض آید و بقول ابو یوسف سه حیض ست مسئله
اگر کنیزکی که در عدة از طلاق رجعی آزاد شد عدة او سه حیض واجب شد
اما اگر در عدت سه طلاق و یا در عدة طلاق باین گفت و یا در عدت
وفاة آزاد شد همان عدت کنیزکان تمام کند مسئله اگر آیسه بماهی داشت
و در میان عدة بر عادت خود حیض دید عدة او بحیض شود مسئله عدت
از نکاح فاسد و از وطی بالشبهه در فرقت و موت سه حیض ست مسئله اگر
ام ولد آزاد شد و یا مولی او بمرد عدت او سه حیض ست و بقول
شافعی یک حیض ست مسئله عدة وفات زنی حامل که شوهر او صغیر بود
بوضع حمل ست و بقول شافعی و ابو یوسف چهار ماه و ده روز ست مسئله
اگر زن صغیره بعد از موت او حامل شد عدت وی چهار ماه و ده
روز ست و نسب حمل در هر دو صورة ثابت نشود مسئله حیضی که در آن طلاق

بمجرد عدة

آیسه عدت

افتاد

افتاد آن حیض نشمرند مسئله اگر معتده را بشبهه وطی کردند عدة دیگر واجب آید و در هر دو
عدة تداخل بود و هر حیضی که بعد از وطی بیند از هر دو عدة محسوب بود و چون عدة
اول تمام کرد عدت دوم هم تمام کند و بقول شافعی تداخل نبود و ابتداء عدة در طلاق
و موت بعد از طلاق و موت بود و در نکاح فاسد ابتداء عدة بعد از تفریق و بعد از
عزم شوهر بترک وطی بود و بقول زفر از آخر وطی ابتدا کند مسئله اگر زن گفت که عدة
من گذشته است و شوهر منکر است قول زن معتبر بود با سوگند مسئله اگر معتده
خود را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق گفت مهر کامل واجب آید و عدة از سر
گیرد و بقول محمد عدت اولی تمام کند و نصف مهر واجب شود و بقول زفر اصلا
عدة واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رح واجب آید فصل معتده مسلمه
بالغه از طلاق باین و از وفات سوگ دارد بترک زینت و خوشبوئی و سرمه
و روغن مگر بعذر و بترک حنا و جامه رنگین بعصفر و زعفران و بقول شافعی معتده
از طلاق باین سوگ ندارد مسئله معتده عتاق و معتده نکاح فاسد سوگ ندارد
نشاید که معتده را خطبه کنند و تعریض در خطبه درست است و تعریض آن بود که
گوید تو جمیله من میخواهم که زنی نکاح کنم مسئله معتده طلاق از خانه بیرون نیاید
و معتده وفات جایز بود که روز بیرون آید و یا بعضی از شب برون فاما
در شب هم بمنزل خود باز آید و معتده طلاق و وفات عدة دارند در منزلی که در وی
عدة واجب شده است مگر آنکه بیرون کنند و یا منزل خراب شود مسئله اگر
زنی را در سفر مطلقه شد با طلاق باین و یا شوهر بمرد اگر از آنجا تا خانه شوهر وی کم
از سه روزه راه است باز گردد بشهر خود و اگر تا مقصد کم از سه روزه راه است
برود و اگر تا شهر وی و تا مقصد سه روزه راه است اختیار بدست او بود بشهر
خود باز آید و یا بجانب مقصد رود با محرم بود یا نبود و اگر از هر جانبی سه گان روزه

اگر زوج مر زن را طلاق گفت عدة واجب نشد

محرم

راه است و در شهر است همان جا عدة دارد و بیرون نیاید اگرچه دارد و بقول ابو یوسف
و محمد رح اگر با او محرم بود روا باشد که بیرون آید ولی محرم بیرون نیاید **باب ثبوت النسب**
اگر زن را گفت ترا اگر نکاح کنم تو مطلقه باشی پس نکاح کرد و از وقت نکاح بشش
ماه فرزند آورد نسب فرزند از وی ثابت شود و مهر واجب آید **مسله** اگر معتده
از طلاق رجعی فرزند آورد نسب او از شوهر ثابت شود اگرچه بیشتر از دو سال بود
تا اقرار نکرده است بگذشتن عدة و مراجعت ثابت شود و اگر کم از دو سال
آورد نسب ثابت شود و مراجعت نشود **مسله** اگر معتده بطلاق بائن فرزند
آورد و اقرار نکرده است بگذشتن عدة و اگر کم از دو سال بود نسب از شوهر
ثابت شود و اگر بدو سال یا بیشتر از دو سال نسب ثابت نشود مگر شوهر دعوی
نسب کند **مسله** اگر مراهقه را طلاق بائن و یا رجعی گفت و این مراهقه کم از نه ماه فرزند
آورد از انگاه طلاق نسب ثابت شود و اگر بنه ماه آورد نسب ثابت نشود و بقول
ابو یوسف رح در طلاق بائن تا دو سال نسب ثابت شود و در رجعی تا بیست و هفت
ماه نسب ثابت شود و اگر بیشتر ازین هر دو مدت فرزند آورد نسب ثابت نشود
و این مسله جائی است که اقرار نکرده است بگذشتن عدت **مسله** اگر معتده
وفات فرزند آورد نسب او از شوهر ثابت شود تا دو سال اگر اقرار
بگذشتن عدة نکرده است و بقول زفر اگر بعد از گذشتن عدة وفات بشش
ماه فرزند آورد نسب ثابت شود **مسله** اگر معتده وفات اقرار کرد بگذشتن
عدة و بکم از شش ماه از وقت اقرار فرزند آورد نسب ثابت شود و اگر
بیشتر از شش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود و بقول شافعی رح ثابت شود
اگر بشش ماه آورده است **مسله** اگر معتده طلاق بائن یا وفات فرزند آورد
و یا ورثه از ولادت منکر شدند و کم از دو سال آورده است و اقرار بگذشتن

یا زیاده از نه ماه

عدة نکرده است

عدة نکرده است اگر دو مرد ویا یک مرد ودو زن بولادت گواهی دهند ویا
حبل ظاهر شده ویا شوهر اقرار بحمل کرده باشد ویا ورثه تصدیق کنند نسب
مسئله اگر زنی را نکاح کرد وکم از شش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود واگر شش ماه
وزیادت از ان آورد از وقت نکاح نسب ثابت شود اگرچه ساکت بود
واگر شوهر از ولادت منکر شود بگواهی یکزن بولادت نسب ثابت شود و
اگر بعد از ولادت میان زن وشوهر اختلاف افتاد شوهر میگوید که مدت چهار
ماه کم از شش ماه شده ترا نکاح کرده ام وزن میگوید شش ماه شده است که مرا
نکاح کرده قول زن بولادت معتبر بود ونسب از شوهر ثابت شود مسئله اگر تعلیق
طلاق بولادت زن کرد ویکزن گواهی داد بولادت این زن را طلاق نیفتد
وبقول ابو یوسف ومحمد طلاق افتد مسئله اگر در تعلیق طلاق بولادت زن شوهر
اقرار کرده است بحمل بی گواهی دایه طلاق افتد وبقول ابو یوسف ومحمد گواهی
دایه برای ولادت وقوع طلاق شرط است مسئله اکثر مدت حمل دو سال است
وبقول شافعی چهار سال مسئله اقل مدت حمل شش ماه است تا اگر کنیزک
را نکاح کرد وبعد طلاق گفت پس بخرید واز وقت خریدن کم از شش ماه فرزند
آورد نسب ثابت شود از وی واگر شش ماه آورد نسب ثابت نشود مگر که دعوی
کند مسئله اگر کنیزک خود را گفت اگر در شکم تو فرزند بود از من بود پس یک زن
بولادت این گواهی داد کنیزک ام ولد او شود مسئله اگر کودکی را گفت این
پسر من است وبعد از موت او مادر کودک میگوید که من زن او بودم
وکودک پسر اوست هر دو میراث برند واگر حریت این زن معلوم نبود ووارثه
میگوید که تو ام ولد پدر مائی این زن میراث نبرد باب الحضانة مادر او
است بفرزند پس از توقیق و بعده جده مادری او سزاوار است بعده جده پدری
ولعد از توقیق

بعده خواهر مادر وپدري بعده خواهر مادري بعده خواهر پدري بعده خاله مادري بعده خاله پدري بعده
عمه مادري وپدري بعده عمه مادري بعده عمه پدري وهر که از ایشان شوهر کند اگر
غیر محرم ولد بود حق او ساقط شود وبعد از فرقت او باز گردد وبقول زفر خاله
اولی است از جده پدري مسـ اگر زنان نباشند عصبه اقرب اولی است مادر
وجده اولیتر پسر تا مستغنی شود وجدا استغنا بقدر هفت سال است مادر وجده بدختر
اولی است تا حیض بیند وبقول محمد تا حد شهوة رسد ودختر مادر وجده او
است بدختر تا حد شهوة رسد مسـ ام ولد را حق حضانت نیست تا آزاد نشوند
مسـ ذمیه اولی است بفرزند مسلمان تا آن زمان که دین شناخته است مسـ
فرزند را اختیار نیست وبقول شافعی فرزند مخیر است بعد از هفت سال
اگر ممیز باشد مسـ زن مطلقه نتواند که فرزند را سفر برد مگر بوطن خود که نکاح وی
بر آن بود باب النفقه نفقه وکسوه زن بر شوهر واجب است بقدر حال زن
وشوی یعنی اگر هر دو توانگر اند نفقه توانگران دهد واگر هر دو درویش اند نفقه درویشان
دهد واگر زن درویش است وشوهر توانگر است نفقه او کمتر از توانگران
وبالاتر از درویشان دهد وبقول شافعی باندازه حال شوهر واجب آید
مسـ اگر زن منع نفس از وطی میکند برای طلب مهر نفقه واجب آید اگر
پیش از دخول بود وبقول ابي یوسف ومحمد اگر منع بعد از دخول است نفقه او واجب
نیاید مسـ اگر زن ناشزه یعنی بیفرمان ویا صغیره است که وطی آن ممکن نبود
ویا برای دین محبوسه است ویا کسی ویرا غصب کرده است ویا بی محرم
برای حج میرود ویا بیمار است وتسلیم نکرده است نفقه واجب نیاید وبقول شافعی
برای مغصوبه ودر زنی که برای حج میرود نفقه واجب آید مسـ اگر شوهر
توانگر است نفقه خدمتکار زن نیز واجب آید مسـ اگر شوهر از نفقه زن

عاجز شد تفریق نکنند و بقول شافعی تفریق کنند بطلب زن اگر شوهر از نفقه عاجز
است زن را بفرمایند تا وام کند بر شوهر و اگر شوهر درویش بود و نفقه درویشانه
میداد بعده توانگر شد تمام کنند اگرچه بنفقه درویشانه حکم شده است مسئله اگر
مدتی گذشت و نفقه نداد واجب نشود مگر که قاضی نفقه فرض کرده باشد و یا
زن بمقدار آن با شوهر صلح کرده باشد و بقول شافعی نفقه گذشته واجب شود
مسئله اگر زن و یا شوهر بمرد نفقه گذشته ساقط شود اگرچه حکم شده باشد
و بقول شافعی ساقط نشود مسئله اگر زن نفقه آینده بستد و شوهر بمرد رد
نکند و بقول محمد و شافعی نفقه روزها آینده اگر موجود بود باز ستانند اگر
بی استهلاک او هلاک شد هیچ نستانند مسئله اگر بنده باذن مولی زنی را
نکاح کرد بنده را برای نفقه زن بفروشند مسئله اگر کنیزک شخصی را نکاح کرد
اگر مولی کنیزک را بشوهر تسلیم کرد نفقه بر شوهر واجب شود مسئله بر شوهر
واجب است که زن را ساکن گرداند در منزلی که خالی بود از اهل هر دو
شوهر تواند که اهل زن را از درآمدن منزل خود منع کند فاما از نظر و
سخن منع نتواند کرد مسئله مردی غایب است و او را مالی است بدست
شخصی از دراهم و دینار و یا طعام و یا جامه از جنس کسوة او و آن شخص
معترف است بمال و نفقه زوجه قاضی فرض کند در آن مال نفقه زن آن غایب
و نفقه فرزندان صغار و مادر و پدر او و قاضی از زن میانجی بستاند و بقول
شافعی از مال ودیعه ندهند و بفرماید تا بر شوهر وام کند مسئله اگر زن را طلاق
گفت نفقه عدت و سکنی بر شوهر واجب آید اگرچه طلاق باین گفته است
و یا طلاق رجعی و بقول شافعی در طلاق باین نفقه عدة واجب نیاید مسئله
برای معتده وفات نفقه واجب نیاید مسئله هر فرقتی که از جهة زن شود

نفقه توانگرانه

تفصیل الی زوج

بسبب معصیت زن چون رده و غیر آن نفقه ساقط شود مسئله اگر زن مطلقه بائن در عده
از بدا او آورد نفقه عده ساقط شود و اگر بعد از طلاق پسر شوهر را بکشن کرد براهی وطی نفقه
عده ساقط نشود و بقول زفر ساقط شود مسئله نفقه طفل درویش بر پدر واجب باشد
و مادر او را برای دادن شیر جبر نکنند بلکه بر پدر واجب است که دایه مزدور گیرد تا طفل
را شیر دهد نزدیک مادر و مادر او را اجیر گرفتن جایز نیست اگر در نکاح پدر طفل بود و یا
معتده بود و اگر مادر بعد از گذشتن عده یا اجرة مثل شیر میدهد همو اولی بود و بقول
مالک اگر مادر شریفه بود جبر نکنند تا شیر دهد مسئله نفقه مادر و پدر و اجداد و جدات
اگر درویش باشند واجب آید اما نفقه ایشان با خلاف دین واجب نباشد
مسئله نفقه زن و فرزندان با خلاف دین واجب آید و کسی شریک نبود با پدر
در نفقه فرزند و پسر کسی شریک نبود با فرزند در نفقه مادر و پدر مسئله نفقه ذی رحم محرم فقیر
که عاجز است چون نابینا و جای مانده بود بر او اگر بقدر میراث واجب آید مسئله نفقه
دختر بالغه بر پدر دو حصه و بر مادر یک حصه واجب آید و بقول شافعی نفقه واجب نیست
مگر مادر و پدر را برای فرزند و بر فرزند برای مادر و پدر مسئله اگر پسر غایب است و پدر متاع
پسر برای نفقه خود میفروشد جایز بود و بقول ابو یوسف و محمد جایز نبود فاما عقار
پسر غایب برای نفقه باتفاق جایز نیست مسئله اگر پسر غایب زر امانت بر مادر و پدر داد نفقه
بکنند بی امر قاضی ضامن شوند مسئله اگر مادر و پدر مال پسر غایب که بر ایشان است
نفقه کردند ضامن نشوند مسئله اگر قاضی نفقه مادر و پدر و قرابت ذی رحم محرم فرض کرد و مدت
گذشته نفقه نرسید ساقط شود مگر که قاضی او را وام کردن فرموده باشد مسئله نفقه مملوک
بر مالک واجب است اگر امتناع آورد مملوک از نفقه ممنوع کسب کند و از نفقه کسب و اگر
کسب نتواند کرد قاضی مولی را بفرماید تا بفروشند والله اعلم کتاب الاعتاق
عتاق قوتی شرعی که ثابت میشود در محل از جهت عاقل بالغ بوقت زوال رق و ملک از مملوک

ود مسئله عتق ثابت شود بدین الفاظ انت حرّ و انت عتیق و انت محرر وا
عتق یعنی تو آزادی و بر آزادی شود باضافت عتق باین الفاظ حر کنک
ا عتقتک یعنی ترا آزاد کردم و بدین آزاد شود باضافت عتق بلفظی که معتبر از تمام
ن است چون رقبتک حرّ یا وجهک حرّ یا گویند رقبتک حرّ یا گویند فرجک حرّ یا گویند
راسک حرّ یعنی سر تو یا گردن تو یا فرج تو یا بن تو آزاد و درین الفاظ آزاد شود اگر چه نیت
آزادی نبود مسئله اگر گفت لا ملک لی علیک و یا گفت لا رق لی علیک و یا گفت
لا سبیل لی علیک یعنی مرا بر تو هیچ ملکی و رقی و راهی نیست درین الفاظ که
آزاد نشود مگر آنکه نیت کند آزاد شود مسئله اگر گفت هذا ابنی و یا گفت هذا ابی
یعنی این پسر من یا پدر منست و کنیزک را گفت هذا امی یعنی این مادر منست و یا گفت
هذا مولائی و یا مولای یعنی این مولا منست و یا گفت یا حرّ یا عتیق آزاد شود و بقول
ز در لفظ مولائی و یا مولای آزاد نشود مگر بنیت مسئله اگر گفت یا ابنی ای پسر من و یا گفت
یا اخی ای برادر من و یا گفت لا سلطان لی علیک یعنی نیست حجتی مرا بر تو درین الفاظ
آزاد نشود مسئله اگر کنیزک را گفت انت طالق و یا انت باین و یا تخمری و بدین
الفاظ نیت آزادی دارد آزاد نشود و بقول شافعی اگر نیت عتق دارد آزاد شود
مسئله اگر بنده را گفت تو مثل آزادی آزاد نشود و آزاد شود بدین لفظ ما انت
الا حرّ یعنی نیستی تو مگر حر مسئله اگر ذی رحم محرم را مالک شد آزاد شود اگر چه مالک
و یا مسلمان و یا مجنون و یا صغیره بود و بقول شافعی در ذی رحم محرم غیر ولاد آزاد نشود
مسئله اگر بنده را آزاد کرد و برای خدای تعالی و یا برای شیطان و یا برای بت آزاد
شود مسئله اگر با اکراه بنده آزاد کرد و یا در حالت مستی بنده را آزاد کرد آزاد شود و بقول
شافعی آزاد نشود مسئله اگر اضافت عتق بملک کرد چنانکه بنده خریدم را گفت
ار بخرم آزاد باشی و یا اضافت عتق بوجود شرط کرد چنانکه بنده خود را گفت

و یا دبر تو

و یا گفت یا مولائی

و لو کان له ابن ... فنزلنا علیه و لو کان لا یوجد ... عتق فی قول ... الاول ... الاول لا یعتق ... فی ... صلبه

و قال الشافعی لا یعتق علیه الا الوالدان والمولودان

اگر در سرای درآئی تو آزاد باشی درین هر دو صورة چون بخرد و یا در سرای درآید آزاد
شود و بقول شافعی در اضافه بملک آزاد نشود مسئله اگر کنیزک حامل را آزاد کرد حمل وی نیز
آزاد شود و اگر آزاد کرد مجرد حمل را آزاد شود و مادر او آزاد نشود مسئله فرزند تبع مادر
مادر است در ملک و آزادی و رقیت و در تدبیر و استیلاد و کتابة مسئله اگر کنیزک
از مولی فرزند آورد حر بود باب العبد یعتق بعضه اگر بعضی از بنده آزاد کرد همان
مقدار آزاد شود و تمام آزاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی تمام آزاد شود
مسئله اگر جزوی از بنده آزاد کرد همان مقدار را آزاد کرد و تمام آزاد نشود و بقول ابی یوسف
و محمد و شافعی تمام آزاد شود و در باقی برای مولی سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد
سعایت نکند مستسعی بمنزله مکاتب است و بقول ابی یوسف و محمد بمنزله حر مدیون است
مسئله اگر از بنده مشترک نصیب خود آزاد کرد شریک دوم یا سعایه فرماید و یا
آزاد کند و یا شریک اول را تضمین کند اگر شریک اول توانگر بود و اگر شریک دوم
آزاد کرد یا سعایه فرمود ولاء بنده هر دو شریک را بود و اگر شریک دوم شریک اول
را تضمین کند شریک اول بر بنده رجوع کند و ولاء بنده شریک اول را بود و
بقول ابی یوسف و محمد شریک دوم نتواند مگر که تضمین کند اگر شریک اول توانگر بود
یا سعایه فرماید اگر شریک اول درویش بود مسئله اگر بنده ایست مشترک میان دو
شریک و هر یکی بر دیگری گواهی باعتاق نصیب او میدهد برای هر یکی نصیب او
سعایه کند و بقول ابی یوسف و محمد اگر هر دو شریک توانگر اند سعایه نکند و اگر
یکی توانگر است و دوم درویش برای توانگر سعایه نکند مسئله اگر شریک گفت
اگر زید در سرای در نیاید در فلان روز این بنده آزاد و شریک دوم گفت
اگر زید در سرای درآید در فلان روز این بنده آزاد و آن روز گذشت و
دخول زید و عدم دخول او معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف

نشود
و شافعی
کرد
بنده دو

دیکر

دیگر برای هر دو شریک سعایة کند و بقول محمد در جمیع قیمت سعایة کند و اگر در مضورة سوگند خورد بعتق بنده خود بعدم دخول زید در ان سرای هم در ان روز بیچ بنده آزاد نشود مسئله اگر دو کس بنده خریدند و این بنده پسر یکی بوده است نصیب او آزاد شود و ضامن نشود و شریک وی نصیب خود آزاد کند و یا سعایة فرماید و بقول ابی یوسف اگر پدر توانگر است نصف قیمت پسر ضامن شود برای شریک و اگر درویش است پسر سعایة کند در نصف قیمت خود برای شریک و اگر اول اجنبی نصف بنده خرید بعده پدر نصف دیگر خرید و پدر توانگر است شریک بیگانه مخیر بود بنده را تضمین کند و یا بنده را سعایة فرماید و بقول ابو یوسف و محمد بیگانه مخیر نشود و پدر بنده در نصف قیمت تضمین کند اگر توانگر باشند و اگر درویش باشد پسر او را سعایت فرماید مسئله اگر پدر نصف پسر خود خرید از کسی که تمام در ملک او بود برای بایع ضامن نشود و بقول ابو یوسف و محمد اگر پدر توانگر است نصف باقی برای بایع ضامن شود مسئله بنده است مشترک میان سه شریک یکی مدبر کرد بعد شریک دوم آزاد کرد و هر سه توانگر اند شریک سوم مدبر را تضمین کند در نصیب خود و معتق را تضمین نکند و شریک که مدبر است معتق را تضمین کند در ثلث قیمت مدبر نه بدان چیز که خود ضامن شده است و بقول ابو یوسف و محمد تمام بنده مدبر شود و اعتاق شریک دوم باطل بود و شریک مدبر برای هر دو شریک در ثلث قیمت بنده ضامن شود اگرچه درویش بود مسئله کنیزکی مشترک میان دو شریک است یک شریک دوم را گفت که این کنیزک ام ولد توست و او منکر شد این کنیزک یک روز منکر را خدمت کند و یک روز توقف کند و بقول ابو یوسف و محمد اگر منکر خواهد کنیزک را در نصف قیمت سعایت فرماید بعده آزاد شود مسئله ام ولد را قیمت نیست تا اگر ام ولد مشترک است میان دو کس یکی آزاد کرد و او توانگر است ضامن نشود و بقول ابو یوسف

و سیوم ساکت بد

و محمد نصف قیمت ام ولد ضامن شود مسئله مردی سه بنده دارد و هر دو در آمدند گفت یکی
از شما آزاد یکی برون آمده و سیوم بنده در آمد باز مولی گفت یکی از شمان آزاد
یکی برون آمده و مولی پیش از بیان مرد بنده که اول در آمده بود و برون نرفت سه
ربع او آزاد شود و نصف هر یکی از دو بنده دیگر آزاد شود و بقول محمد بنده که آخر
در آمد ربع او آزاد شود و اگر این مسئله در مرض موت بود و تمام ترکه همین سه بنده
است ثلث مال و این یک بنده است یک بنده مجاناً آزاد شود و میان این بنده
هفت سهم شود بنده که اول در آمده است و ثابت بوده است سه سهم او آزاد
شود و در چهار سهم سعایه کند و از دو بنده دیگر هر بنده دو کان سهم آزاد شوند
و هر یکی در پنجگان سهم سعایه کند مسئله اگر دو بنده دارد گفت یکی از شمان آزاد و یکی از این
دو بنده فروخت و یا یکی بمرد و یا یکی آزاد کرد و یا مدبر کرد دوم آزاد شود و اگر دو
کنیزک را گفت یکی از شمان آزاد و یکی را وطی کرد کنیزک آزاد شود و بقول شافعی
و ابی یوسف و محمد آزاد شود و اگر دو زن را گفت یکی از شمان مطلقه است و یکی
را وطی کرد و یا بمرد زن دوم مطلقه شود مسئله کنیزک را گفت اول فرزند آری
اگر پسر بود تو آزاد باشی و این کنیزک پسر و دختر زاد به یک شکم و معلوم نیست که
اول پسر زاد و یا دختر پسر بنده بود و نصف از مادر و دختر آزاد شود مسئله دو مرد
گواهی دادند بر مردی که یکی از دو بنده خود آزاد کرده است و یا گواهی دادند
که یکی از دو کنیزک آزاد کرده است گواهی نشنوند و بقول ابی یوسف و محمد شنوند
و جبر کنند تا یکی را تعیین کند مسئله اگر گواهی دادند که یکی را در مرض موت یکی از
دو بنده را آزاد کرده است و یا گواهی که یکی از دو زنان را طلاق گفته است
مسموع بود باب الحلف بالعتق اگر گفت من در سرای در آیم پس هر بنده که
آن روز مرا بود آزاد هر بنده را که بعد از بو کند ملک شد بدر آمدن سرای

زدر
بعده
را
دوم
دادند

56

آزاد شود واگر آن روز نگفت آزاد نشود مسئله لفظ مملوک متناول حمل نیست تا اگر کنیزک خود را گفت هر مملوکی که مراست آزاد و کنیزکی حامله دارد پسر آورد آزاد نشود مسئله اگر گفت هر بنده که مراست پس فردا آزاد و یا گفت هر مملوکی که مالک شوم من پس فردا آزاد و او یک بنده دارد و بنده دیگر خرید و پس فردا شد همان بنده که در حالت سوگند در ملک او بوده است آزاد شود و بنده دیگر که بعد از آن خرید آزاد نشود مسئله اگر گفت هر مملوکی که مراست بعد از موت من آزاد و هم چنین اگر گفت هر بنده که من مالکم بعد از من آزاد و در حالت سوگند یکی بنده دارد و بنده دیگر بعده خرید و بمرد و هر دو بنده از ثلث مال آزاد شوند باب العتق علی الجعل بنده را بر مالی مقدار آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و اگر عتق بنده معلق کردانید باداء مال بنده ماذون شود چون بنده مال پیش مولی حاضر آورد بنده آزاد شود و مولی را جبر کنند بر قبض مال یعنی در شرع او را قابض دارند و بقول زفر جبر نکنند بر قبض مال مسئله اگر گفت تو آزادی بعد از مرگ من بهزار درم قبول بنده بعد از موت معتبر بود تا اگر بنده بعد از موت مولی هزار درم قبول کرد آزاد شود و هزار درم واجب آید مسئله اگر بنده را بر خدمت یک ساله آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و خدمت یک ساله واجب آید و اگر مولی پیش از خدمت بمرد قیمت او واجب آید و بقول محمد خدمت یک ساله واجب شود مسئله مردی گفت این کنیزک را بهزار درم آزاد کن بشرطی که مرا تزویج کنی مولی آزاد کرد و این معتقه را از نکاح امتناع آورد کنیزک آزاد شود و بر فرمایند هیچ واجب نشود و اگر مولی را گوید که این کنیزک را از من جهته آزاد کن بهزار درم بشرطی که با من تزویج کنی مولی آزاد کرد کنیزک از نکاح امتناع آورد کنیزک آزاد شود و هزار درم قسمت کنند بر قیمت و بر مهر مثل او

فوت

الجعل بالضم ما جعل للعامل علی عمله ازبر بهبنا ما یکون عوضا عن العتق نقدا او جنسا حالا کان

بنده قیمه

آنچه حصه قیمة آید فرماینده بمالک کنیزک را دهد و حصه مهر ساقط شود باب التدبیر تدبیر معلق
گردانیدن عتق است بمطلق موت چنانکه گوید چون بمیرم پس تو آزاد باشی و یا گفت هر
آن روز که بمیرم تو آزادی یا گوید تو آزادی پس مرگ من و یا گوید تو مدبری یا گوید
ترا مدبر کردم درین مسائل مدبر شود فروختن و بخشیدن او روا نباشد و بقول
شافعی فروختن و بخشیدن مدبر جایز بود مسئله جایز بود که مولی مدبر را خدمت
فرماید و بمزدوری دهد و جایز بود که مولی کنیزک مدبره را وطی کند و یا تزویج کند و چون
مولی مدبر بمیرد از ثلث مال آزاد شود یعنی اگر ترکه میت دو ثلث قیمة مدبر بود مدبر تمام
آزاد شود و اگر مولی بجز مدبر مال دیگر ندارد است مدبر دو حصه قیمت سعایة کند برای
ورثه و اگر مولی وام دار دین دارد که مستغرق قیمت مدبر است در کل قیمت سعایة
کند مسئله اگر مولی گفت اگر درین مرض و یا درین سفر بمیرم و یا تا ده سال بمیرم
تو آزاد باشی مدبر مقید بود و همچنین اگر گفت تو آزادی بعد از مرگ فلان
این مدبر مقید بود فروختن و بخشیدن او جایز بود اگر مولی هم بران صفة بمیرد
آزاد شود چنانچه مدبر آزاد می شود یعنی از ثلث مال آزاد شود چنانچه تعلیق
عتق بمرگ فلان چون بمیرد نیز آزاد شود باب الاستیلاد مسئله اگر کنیزک از مولی
فرزند آورد ام ولد شود فروختن و ملک گردانیدن او جایز نبود و جایز بود که
مولی وطی کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا تزویج کند و چون
ام ولد بار دیگر فرزند آورد نسب از مولی ثابت شود بی دعوی مولی اگر بفرزند
اول اقرار کرده باشد و اگر مولی بفرزند اول اقرار نکند و فرزند دوم را نفی کند
نفی شود و اول بار بی اقرار مولی نسب ثابت نشود مسئله چون مولی بمیرد ام ولد
از کل مال آزاد شود و اگر مولی مدیون بود برای وام در آن سعایة نکند مسئله
اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد در جمیع قیمت برای نصرانی سعایة کند و بمنزله مکاتبه

مدبر آنرا گویند که مولی گوید بعد موت من آزاد

مدبره

و در مسئله

فلان

و در آن

بود باقی

بود تا قیمت ادا نکند آزاد نشود و بقول زفر در حال آزاد شود و سعایه بمنزله دین بود
بر ام ولد مسئله اگر مردی کنیزک شخصی نکاح کرد و از وی فرزند آورد بعده شوهر مالک
کنیزک شد ام ولد او شود و بقول شافعی ام ولد نشود مسئله اگر کنیزک مشترک
فرزند آورد و یکی ازین دو شریک دعوی نسب کرد ثابت شود و کنیزک ام ولد او
شود و برای شریک نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود و قیمت
فرزند ضامن نشود و بقول ابو حنیفه نصف ام ولد شود بعده نصف شریک مالک
شود بسبب ضمان و اگر هر دو شریک بیکبار دعوی نسب کردند فرزند از هر دو
ثابت شود و کنیزک ام ولد هر دو شود و بر هر یکی نصف عقر کنیزک واجب شود
و بطریق مقاصات ساقط شود و این پسر از هر یکی میراث یک پسر کامل برد و ایشان
هر دو ازین پسر میراث یک پدر برند و بقول شافعی درین مسئله رجوع بقول قائف
کنند هر که قائف این پسر را الحاق کند پسر او باشد مسئله اگر مولی کنیزک مکاتبه خود را
وطی کرد و از وی فرزند زاد و مولی دعوی نسب فرزند کرد اگر مکاتبه تصدیق کرد نسب
از مولی ثابت شود و بر مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند برای مکاتبه واجب آید و کنیزک ام
ولد او نشود و اگر مکاتبه تکذیب کرد نسب از مولی ثابت نشود و بقول ابو یوسف
تصدیق مکاتبه معتبر نی کتاب الایمان یمین عبارت از تقویت یکی از دو طرف
خبر است منقسم به مسئله سوگند بر سه نوع است نوع اول را غموس گویند و آن سوگندیست
بر کاری گذشته با قصد دروغ و درین سوگند بزه گار شود و کفارت واجب نیاید
و توبه و استغفار کند و بقول شافعی سوگند غموس که منعقد است و کفارت واجب
آید مسئله نوع دوم سوگند لغو است و آن سوگندیست بر کاری گذشته بگمان صدق
و حال برخلاف آن بود و درین سوگند امید است که عبد الله تعالی ماخوذ نشود و بقول شافعی
لغو سوگندیست که بی قصد در زبان رود چنانکه در حالت خشم و لجاج گوید لا والله

با والله بی قصد سوگند مسئله نوع سیوم سوگندیست که آنرا منعقد گویند و آن سوگندست
که بر کاری آینده خواهد که گوید بخدای این کار بکنم و یا بخدای این کار نکنم و درین سوگند
اگر بر خلاف آن کار کرد کفارت واجب آید مسئله اگر باکراه و یا بفراموشی سوگند
خورد و بر خلاف آن کرد کفارت واجب آید و بقول شافعی کفارت واجب نیاید
مسئله اگر سوگند خورد که فلان کار بکنم و بکرد باکراه و یا بنسیان و یا بقصد واجب آید
مسئله کلماتی که درین سوگند جایز بود است بالله و بالرحمن و بالرحیم و بعزة الله و بجلال الله
که بدان ~~سوگند~~ بود دیگر یا الله و اقسم و احلف و اشهد الا آنکه متصل کند بکلمه بالله لعمر الله
ایم الله یعنی سوگند بخدای لعهد الله یعنی میثاق الله علی نذر و نذر الله یعنی بر منست عهد
خدای بقول زفر در احلف و اشهد الا اتصال بکلمه بالله الا سوگند نشود مسئله اگر
چنین کار کند او کافر بود و این کار کرد کفارت سوگند واجب آید اگر میداند که
بدین سخن سوگند کافر نمی شود و اگر میداند که بکردن این کار درین سوگند کافر شود کافر شود
و بقول شافعی سوگند نشود مسئله اگر سوگند خورد بعلم خدای و یا بغضب خدای یا بسخط
خشم خدای و یا برحمة او و یا سوگند بعامر د یا بقرآن آن و یا بکعبه خورد جایز نبود و همچنین
اگر گفت بحق الله این کار بکنم سوگند نبود و بقول ابو یوسف سوگند بود مسئله اگر چنین
کار کنم پس بر من غضب خدای یا سخط خدای یا من زانیم یا بیمار قمار باز یا شارب خمرم یا
خورنده ربا ام سوگند نبود مسئله حروف قسم سه است و آن با و واو و تا است
چنانکه بالله و والله و تالله و جایز بود که حرف قسم را اضمار کند گویند الله لا فعلن
کذا یعنی بخدا که این کار بکنم مسئله کفارت سوگند آزاد کردن بنده است و یا طعام
دادن ده درویش و یا پوشانیدن جامه ده درویش را اندکترین جامه آنست
که ستر اندام پوشیده بود تا اگر هر یکی را ازار داد صحیح است که جایز بود
و اگر ازین سه چیز عاجز بود سه روز متصل روزه دارد و بقول شافعی مخیر بود متتابع

روزه دارد

روزه دارد ویا متفرق مسئله آزاد کردن بنده وطعام دادن چنانچه در ظهار درست
در کفارهٔ یمین نیز درست است مسئله پیش از آنکه حانث شود اگر کفارة میدهد جایز
نبود وبقول شافعی کفارهٔ مال پیش از حنث جایز بود مسئله اگر سوگند خورد بر معصیة
خورد چنانکه سوگند خورد نماز نگذارد ویا با پدر و مادر سخن نگوید ویا مسلمانی را
بکشد باید که سوگند بشکند برخلاف آن کند وکفارت دهد مسئله اگر کافر سوگند
خورد وخلاف آن کرد در کفر ویا بعد از اسلام کفارت واجب نیاید وبقول شافعی
سوگند کافر صحیح است ودر حنث کفارت بمال واجب شود مسئله اگر مملوک خویش بر خود
حرام گرداند حرام نشود وچون بران اقدام کند کفارت واجب شود وبقول شافعی
کفارت واجب نشود مسئله اگر گفت همه حلال بر من حرام بر طعام وشراب واقع شود
ای جملة الملک المباح باقدامه علیه
فاما فتوی برین است که در برین سوگند طلاق باین افتد بی نیت ونزدیک امام زفر همچنین
که فارغ شود حانث شود مسئله اگر نذر مطلق کرد وفا بنذر واجب آید واگر نذر معلق
بشرط کرد اگر شرط موجود شد وفا بنذر واجب آید مسئله اگر سوگند خورد ومتصل ان شاء الله
گفت سوگند باطل شود باب الیمین فی الدخول والخروج والسکنی والاتیان والرکوب
وغیر ذلک اگر سوگند خورد که در خانه نیایم اگر در کعبه یا مسجد ویا در کلیسا یا بیعة آید
ویا در
ویا کنشت جهودان ویا در دهلیز ویا در سایباط ویا در رباط ویا در صفه در آید حانث
نشود مسئله اگر گفت در سرای در نیایم ودر سرای خراب در آمد حانث شود
مسئله اگر سوگند خورد درین سرای در نیایم وبعد از خراب شدن در می آید حانث شود
همچنین اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم وآن خراب شد وصحرا گشت وآنجا سرای
دیگر بنا کردند بعده در آمد حانث شود واگر سرای را بستان ویا مسجد ویا حمام ویا خانه
ساختند بعده در آمد حانث نشود مسئله سوگند خورد که درین خانه در نیایم وان خانه
خراب شد وصحرا گشت ودر آمد حانث نشود وهمچنین اگر آنجا خانه دیگر بنا کردند بعده

در آمد حانث نشود مسئله سوگند خورد که درین سرای در نیایم و بر سقف او بایستاد حانث
شود و اگر در طاق بایستاد حانث نشود اگر جامه پوشیده است و سوگند خورد که
این جامه نپوشم و در حال کشید حانث نشود و اگر زمانی توقف کرد حانث شود
مسئله اگر سوگند خورد که برین دابه سوار نشوم و در ان سوار است و در حال فرود
آمد حانث نشود و اگر فرود نیاید و زمانی گذشته حانث شود و اگر سوگند خورد که
درین سرای و یا درین خانه و یا درین محلت ساکن نشود و خود برون آمد و متاع
و اهل خود هم آنجا گذاشت حانث نشود و بقول شافعی حانث شود مسئله اگر گفت
بخدائی که برون نیایم و او را برگرفته برون آوردند بفرمان وی حانث شود و اگر
با اکراه برون آوردند و یا بی فرمان او گرفته برون آوردند ولیکن رضا داشت
حانث نشود مسئله سوگند خورد که برون نیایم مگر برای جنازه و برای جنازه برون
آمد و بحاجتی دیگر نیز رفت حانث نشود مسئله اگر گفت لا یخرج و لا یذهب الی
مکه یعنی برون نیاید سوی مکه و یا گفت نرود سوی مکه و بنیت مکه برون آمد و از
راه بازگشت حانث شود مسئله اگر گفت لا یاتی مکة یعنی در مکه نیاید و برون آمد
به نیت مکه و بازگشت از اثنا در راه حانث نشود تا در مکه در نیاید مسئله سوگند
خورد که در بصره آید و بمرد و در بصره نیامد در آخر جزو از اجزاء حیات حانث شود مسئله
سوگند خورد که فردا بر فلان بیایم اگر توانم این استطاعت صحت باشد تا اگر بیمار
و یا منع سلطان و یا منع دیگر نشود و فردا گذشت و نیامد حانث شود و اگر نیت استطاعة
قدرة داشت تصدیق کنند مسئله سوگند خورد که زنی وی برون نیاید مگر بدستوری
او برای هر خروجی اذن شرط است مسئله اگر گفت لا تخرج الا ان اذن لک یعنی برون
نیائی مگر آنکه دستوری دهم و یا گفت برون نیائی تا دستوری دهم اول بار
بدستوری برون آمد بار دیگر بی دستوری برون آمد حانث نشود مسئله اگر زن هم وقت

بیرون آمدن زنی را گفت که اگر بیرون آمدی تو طلاق و یا بوقت ضرب زن
زن را گفت اگر بزدی تو طلاق سوگند مقید شود بزدن و بیرون آمدن آن وقت
تا اگر وقت دیگر بیرون آمد و یا بزد طلاق نیفتد مسئله اگر گفت بیا بنشین و چاشت
بخور او گفت اگر چاشت خورم بنده من آزاد سوگند مقید شود بدین طعام معین
که میخوانند تا اگر در منزل خود رفت و چاشت خورد بنده آزاد نشود و بقول زفر و شافعی
آزاد شود مسئله اگر سوگند خورد که بر دابه سوار نشود و بر دابه بنده ماذون زید سوار
شد اگر موسا نیست قیمت دابه بنده نیز دانست و بنده مدیون نیست بدین مستغرق
قیمت وی و کسب او موسا حانث شود و بقول ابو حنیفه اگر بنده بدین مستغرق است حانث
نشود اگر چه نیت کرده است و اگر مستغرق نیست و یا مدیون نیست حانث نشود
مگر نیت و بقول ابو یوسف در جمیع صورت حانث شود والله اعلم باب الیمین فی
الاکل والشرب واللبس والکلام مسئله اگر گفت ازین درخت خرما نخورم اگر میوه آن
درخت خورد حانث شود مسئله اگر گفت خرما تر نخورم و بعد از پخته
شدن میخورد حانث نشود اگر گفت این خرما تر نخورم و بعد از خشک شدن
میخورد حانث نشود و یا گفت این شیر نخورم و شیرازه وی میخورد حانث نشود
مسئله اگر گفت با این کودک سخن نگویم یا گفت با این جوان سخن نگویم بعد
ازان بزرگ شدند با ایشان سخن میگوید حانث شود مسئله اگر گفت گوشت
این بره نخورم بعد از آنکه گوسپند بزرگ شد گوشت وی بخورد حانث نشود
مسئله اگر گفت خرما تر نخورم و خوشه خرما بسر که ذنب او خرما تر است میخورد و یا گفت
خرما تر و بسر نخورم و خوشه خرما تر که ذنب او خرما بسر است میخورد و یا گفت نه خرما
بسر و نه خرما تر خورم و خوشه خرما بسر که ذنب او خرما تر است میخورد در جمیع مسایل حانث
شود و بقول ابو یوسف حانث نشود مسئله اگر گفت خرما تر نخورم و خوشه خرما بسر
خرید نخورد

بنید

الشیرازه اللبن الذایب اذا استخرج من ماءه والذایب الخاثر

البسرة غوره و ناگهان شده و هم تر و تازه

که در ذمت خرما تر بود خرید حانث نشود مسله اگر گفت گوشت نخورم و ماهی خورد حانث
نشود و بقول شافعی و مالک حانث شود مسله اگر گفت گوشت نخورم و گوشت
خوک و یا گوشت آدمی خورد و یا جگر و یا شکنبه خورد حانث شود مسله اگر گفت پیه
نخورم و گوشت پشت خورد که در وی پیه بود حانث نشود و بقول ابیوسف و محمد
حانث شود مسله اگر گفت گوشت و یا پیه نخورم و گوشت سرین را خورد حانث نشود
مسله اگر گفت ازین گندم نخورم و از نان او بخورد حانث نشود و بقول ابیوسف
و محمد حانث شود مسله اگر گفت ازین آرد نخورم و از نان وی خورد حانث شود
اگر همان آرد را خشک بخورد حانث نشود مسله اگر گفت نان نخورم بر آنچه متعارف
اهل شهر است که نان وی بخورد واقع شود مسله اگر گفت بریان نخورم بر گوشت بریان
واقع شود مسله اگر گفت طبیخ نخورم بر گوشت با آب پخته واقع شود مسله اگر گفت سر بریان
نخورم بر سر بریانی که در شهر میفروشند واقع شود مسله اگر گفت فاکهه نخورم بخوردن
سیب و خربزه و زردالو حانث شود و بخوردن انگور و انار و خرما تر و خیار و بادرنگ
حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد بخوردن انگور و انار و خرما حانث شود مسله اگر
سوگند خورد که نان با ناخورش نخورد و ناخورش چیزی را گویند که نان بدان رنگ
گیرد پس نان با سرکه و نمک و روغن زیت خورد حانث شود و بخوردن گوشت و بیضه
و پنیر حانث نشود و بقول محمد حانث شود مسله غدا خوردن است از طلوع صبح تا وقت ظهر
و عشا از وقت ظهر تا نیم شب و سحر از نیم شب تا طلوع مسله اگر گفت و یا بیاشامم
و یا بپوشم بنده من آزاد و چیزی معین از ماکولات و مشروبات نیت داشت
تصدیق نکنند هر چه بخورد و یا بیاشامد و یا بپوشد بنده او آزاد شود و بقول شافعی
دیانةً مصدق باشد مسله اگر گفت ان لبست ثوبا و یا گفت ان اکلت طعاما
ان شربت شرابا فعبدی حر نیة اگر جامه بپوشم و یا طعام بخورم و شراب بیاشامم و طعامی

اگر بخورم

ملبوسات

و یا گفت

60

معین و با جامه معین و باشد از معین و آنست تصدیق کنند در دو باب شود قضا
مسئله اگر گفت از دجله بیاشامم اگر بدهن آب دجله خورد حانث شود و اگر آب
دجله از دست و یا از کوزه و یا از سبو خورد حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد حانث
شود مسئله اگر گفت از آب دجله بیاشامم بهر طریق که بیاشامد پس اینجا به
حانث شود مسئله اگر گفت آبی درین کوزه است امروز اگر بیاشامم پس بنده من
آزاد و کوزه خالی است و یا آب کوزه ریخته شد هم دران روز و روز گذشت
و یا مقید بروز نکرد و در وی آب نبود حانث نشود و اگر در کوزه آب بود و بریخته شد
حانث شود و بقول ابو یوسف در مسئله مقید بروز حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که بر آسمان
برآیم امروز این سخن را در کردانم در حال حانث شود و بقول زفر منعقد نشود مسئله
سوگند خورد با زید سخن نگویم و زید را آواز داد در حالی که زید خفته بود و شنید از کرد او بر او حانث شود
مسئله اگر گفت که با وی سخن نگویم مگر باذن وی و او اذن کرد و معلوم ندانست
با سخن گفت حانث شود و بقول ابو یوسف و محمد حانث نشود مسئله سوگند خورد که
یکماه با او سخن نگویم از وقت سوگند شمار مسئله سوگند خورد که سخن نگویم و قرآن خواند
یا تسبیح گفت حانث نشود مسئله اگر گفت یوم اکلم فلانا فعبده آزاد یعنی آن
روز که با فلان سخن گویم بنده او هست باشد بر شب و روز واقع شود و اگر مراد
روز دارد راست تصدیق کنند مسئله سوگند خورد اگر شب با فلان سخن گویم بنده وی هستی آزاد
این سوگند بر شب واقع شود مسئله اگر گفت ان کلمت فلانا الا ان یقدم زید
یا گفت حتی یقدم زید یا گفت الا ان یاذن زید یا گفت حتی یاذن زید [illegible]
فامراته کذا یعنی اگر با فلان سخن گویم مگر آنکه زید از سفر باز آید یا گفت تا زید از سفر
باز آید یا گفت مگر آنکه زید اذن کند یا گفت تا زید اذن کند پس زن وی حتی
بود و پیش از قدوم و یا اذن زید با فلان سخن گفت حانث شود و اگر بعد از

نیند
سوگند
گند
گوید

بقدوم واذن زید سخن گفت حانث نشود واگر زید بمرد سوگند ساقط شود وبقول
ابویوسف ساقط نشود مسئله اگر گفت طعام زید نخورم ویا در سرای زید در نیایم ویا گفت
جامه زید نپوشم ویا گفت بر دابه زید سوار نشوم ویا گفت با بنده زید سخن نگویم
اگر بهر یکی ازین اشیا اشارت کرد وملک زید درین اشیا زایل شد واین شرط موجود
شد حانث نشود وبقول محمد وزفر حانث شود واگر اشارت نکرد وبعد از زوال ملک
این شروط موجود شد حانث نشود باتفاق واگر زید این اشیا را بعد از سوگند مالک
شد واین شروط موجود شد حانث نشود اگر سوگند اشارة کرده است بدین اشیا
واگر اشاره نکرده است حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که با این دوست زید
ویا با این زن زید سخن نگوید وبعد از زوال محبت ونکاح سخن گفت حانث
شود واگر اشاره نکرد حانث نشود وبقول محمد شود واگر زید زن را بعد از سوگند
نکاح کرد واین حالف با او سخن گفت واشاره نکرده است حانث شود وبقول محمد حانث
نشود مسئله اگر گفت با صاحب این طیلسان سخن نگویم وبعد از بیع طیلسان با او سخن گفت
حانث شود مسئله اگر گفت لا یکلمه الزمان والحین او لا یکلمه زمانا او حینا یعنی با فلان
سخن نگویم زمانا ویا هنگامی بر شش ماه واقع شود مسئله اگر گفت لا یکلمه الدهر یا گفت
لا یکلمه دهرا او یا گفت لا یکلمه الابد ویا گفت لا یکلمه العمر بجمیع عمر است وحکم وی معلوم
نیست وبقول ابویوسف ومحمد در لفظ دهر بی الف ولام بر شش ماه واقع شود مسئله اگر گفت
لا یکلمه الایام یا گفت لا یکلمه ایاما کثیرة ویا گفت لا یکلمه الشهور ویا گفت لا
یکلمه السنین بر ده ماه وده روز وده سال واقع شود وبقول ابویوسف ومحمد در ایام بر یک
هفته ودر شهور بر یکسال ودر سنین بر تمام عمر واقع شود واگر بی الف ولام گفت
ونیت ندارد باتفاق بر ثلاث واقع شود باب الیمین فی الطلاق والعتاق
اگر زن را گفت اگر فرزند آری ترا طلاق وفرزند مرده آورد طلاق افتد اگر کنیزک را

در

ابیوسف حانث

نگفت

61

زند

کفت اکر فرزند زاید او آزاد باشد و فرزند مرده زاد بعده فرزند زنده زاد و زنده
آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد آزاد نشود مسـ اکر کفت اول بنده که مالک
شوم آزاد پس بنده را مالک شد آزاد شود و اکر دو بنده را یکی مالک شد بعده
بنده دیکر را مالک شد هیچ کدام آزاد نشود و اکر کفت هر بنده یکی نه که اول مالک شوم آزاد
بعده دو بنده را یکبار مالک شد بعد از آن یک بنده را مالک شد این بنده سیوم
آزاد شود مسـ اکر کفت آخر بنده که مالک شوم آزاد بعده بنده را مالک شد بعد
از آن بنده دیکر را مالک شد بعده مالک مرد بنده آخر آزاد شود الا کاهی که در
ملک آمده است و بقول ابی یوسف و محمد از وقت مرک آزاد شود اکر از ثلث مال بیرون
آید مسـ اکر کفت هر بنده که بشارت دهد مرا بفلان چیز آزاد باشد و سه بنده
پس یکدیکر بشارة دادند اول بشارة دهنده آزاد شود و اکر هر سه بنده یکبار
بشارة دادند همه آزاد شوند مسـ اکر پدر خود را بنیت کفارة خرید از کفارت
محسوب بود و بقول زفر و شافعی محسوب نبود مسـ اکر بنده را کفت اکر ترا بخرم
تو از کفارة سوکند من آزاد باشی و بخرید آزاد شود از کفارة محسوب نبود مسـ
سوکند اکر کنیزکی را سریت کنم آزاد باشد و کنیزک که در ملک او بود سریت کرد آزاد
شود و اکر بعد از سوکند کنیزکی خرید و سریت کرد آزاد نشود و بقول زفر آزاد شود
مسـ اکر کفت هر مملوکی که مراست آزاد بندکان او و مدبران و امهات اولاد بهم
آزاد شوند فاما مکاتب بدین سوکند آزاد نشود مسـ زنان خود را کفت هذه
طالق او هذه و هذه زن اخیره مطلقه شود و در دو زن پیشینه شوهر مخیر بود
هر کرا تعین کند هم مطلقه شود مسـ اکر کفت هذا حر او هذا و هذا بنده آخر آزاد
شود و در دو بنده دیکر پیشینه مولی مخیر بود هر کدامی که تعین کند هم آزاد شود
و همچنین اکر کفت لزید علی الف او لعمرو و بکر برای بکر پانصد درم واجب آید

از

خورد

وبالصد دیگر برای زید وعمرو واجب آید ومیان ایشان مناصفه بود **باب الیمین في**
البیع والشراء والتزویج والصوم والصلوة وغیر ذلك اگر سوگند خورد که نفروشم
ویا نخرم ویا اجاره ندهم ویا استیجاره نکنم ویا صلح از مال نکنم وقسمت نکنم وخصومت نکنم
وفرزند نزنم ودرین تصرفات دیگر را وکیل گرفت ووکیل آن تصرفات کرد حانث
نشود **مسئله** اگر سوگند خورد که زن نکاح نکنم وطلاق وخلع نکنم وآزاد نکنم وبنده را مکاتب
نکنم وصلح از قصاص نکنم وبنا نکنم ونبخشم وصدقه ندهم ووام ندهم ووام نستانم
وبنده را نزنم وذبح نکنم وبنا نکنم ونذر نکنم وامانت بر کسی ننهم واز کسی نستانم وعاریه
ندهم ونستانم ووام نگذارم ووام قبض نکنم وجامه نپوشم وبار نکشم اگر این تصرفات خود کرد
ویا دیگر را برای این تصرفات وکیل کرد در هر دو صورت حانث شود **مسئله** اگر گفت
ان بعت لك هذا یعني اگر این جامه برای تو بفروشم ویا گفت ان اشتریت لك
یعني اگر این جامه برای تو بخرم ویا گفت ان آجرت لك یعني اگر برای تو اجاره دهم
ویا گفت ان صبغت لك یعني اگر برای تو رنگ کنم ویا گفت ان خطت لك
یعني اگر بدوزم برای تو ویا گفت ان بنیت لك یعني اگر بنا کنم برای تو این زمین را
وتصرفات بفرمان محلوف علیه برای او کرد حانث شود اگرچه از کالا محلوف علیه نباشد
واگر گفت ان بعت ثوبا لك اگر جامه مملوک محلوف علیه بفروشد با مروی ویا
امر وی بعلم وی ویا بی علم وی حانث شود وشرا واجاره وصبغ وخیاطت و
بنا همین حکم دارد واگر جامه ملك محلوف علیه نباشد حانث نشود واگر گفت ان دخلت
الدار لك ویا گفت ان ضربت ولدا لك ویا گفت ان اکلت طعاما لك ویا ان اکلت
لك طعاما گفت در هر دو صورت حکم برابر است واگر در مسئله ان بعت لك
ثوبا نیت ان بعت ثوبا لك دارد تصدیق کنند در انچه بر وی تحقیق بود
مسئله اگر گفت این بنده را بفروشم ویا بخرم آزاد بود وبشرط خیار فروخت

نکویم

الثوب

نباشد لك

ویا گفت ان زنیت ثوبا لك

ویا فروخت

ویا خرید آزاد شود وهمچنین اگر بعقد فاسد خرید فروخت نیز آزاد شود اگر بنده بدست
بایع بود واگر بدست مشتری بود آزاد نشود وبعقد موقوف نیز آزاد شود وبعقد
باطل نیز آزاد نشود مسئله اگر گفت این بنده را الفو شتم زمن چنین بود واین بنده
آزاد و مدبر گردد حانث شود مسئله اگر زن شوهر را گفت بیکبر سر من زنیا نکاح
کرده شوهر گفت کل امراة لی طالق هر زنیکه مرا است طلاق این زن سوگند
دهنده نیز مطلقه شود وبقول ابی یوسف این زن مطلقه نشود مسئله اگر گفت علی
المشی الی بیت الله او الی الکعبة یعنی بر منست رفتن سوی خانه خدا ویا گفت
بر منست رفتن سوی کعبه حج ویا عمره پیاده لازم شود واگر سوار رود قربانی دهد و
اگر گفت علیّ الذهاب او الخروج الی بیت الله یعنی بر منست بیرون آمدن
سوی خانه خدا ویا بر منست رفتن سوی خانه خدا هیچ واجب نشود وهمچنین اگر
گفت علیّ المشی الی الحرام ویا گفت علی المشی الی الصفا والمروة یعنی بر منست
رفتن سوی صفا و مروه هیچ واجب نشود وبقول ابو یوسف و محمد در مسئله علی المشی
الی الحرام حج یا عمره واجب شود مسئله اگر سوگند خورد اگر امسال حج نکنم بنده
وی آزاد وگفت حج کرده ام ودو مرد گواهی دادند که مرد امسال در کوفه اضحیه داده
است بنده وی آزاد نشود وبقول محمد آزاد شود مسئله اگر گفت لا یصوم وساعتی
بنیت صوم امساک کرد حانث شود واگر گفت لا یصوم یوما ویا گفت لا یصوم
صوما با مساک ساعتی حانث نشود مگر آنکه تمام روز بنیت صوم امساک کند حانث
شود مسئله اگر لا یصلی گفت لا یصلی وقیام و قرات در رکوع کرد حانث نشود و بیک
رکعت حانث شود واگر گفت لا یصلی صلوة بگذاردن دو رکعت حانث شود مسئله
زن را گفت اگر از رشته تو پوشم پس آن هدیه بود و پنبه خرید و زن برشت
آن جامه پوشید هدیه شود وبقول ابو یوسف و محمد اگر وقت سوگند پنبه را مالک

و مروه یا گفت بر منست رفتن بصفا

ستوقه غالب الغش . نبهرجة بارده التجار . مستحقة التي وجبت عليه

يعني تتصدق به لكنه لانه اسم لما يهدي الهاء

بوده است هدي مسئله اکر سوکند خورد که پیراهن نپوشم و انکشترین زر و یا رشته مروارید
بپوشید حانث شود و بقول ابی حنیفه بپوشیدن رشته مروارید حانث نشود مسئله
اکر سوکند خورد که بر زمین ننشیند و بر بساط و یا بر بوریا نشست حانث نشود
مسئله اکر کفت برین بستر نخسپم و برین بستر بستری دیکر انداخت و بران خفت حانث
نشود و اکر بر بستر جامه انداخت و بکسترد و بران خفت حانث شود مسئله
اکر کفت برین تخته ننشینم و بر تخته بساط و یا بوریا انداخت و یا کسترد و بران
نشست حانث شود و اکر بران تخته تخته دیکر انداخت و بر نشست حانث
نشود و بقول ابی یوسف اکر بر بستر بستری دیکر کسترد و خفت حانث شود
باب الیمین فی الضرب والقتل وغیر ذلک اکر سوکند خورد که زید را
نزنم و یا بپوشانم و یا با وی سخن کویم و یا بر وی در آیم یعنی او را زیارت کنم این
سوکند مقید بحیات زید بود و اکر سوکند خورد که زید را بشویم و یا بر دارم
و یا مس کنم و بعد از وفات زید را بشست و یا بر داشت و یا مس کرد
حانث شود مسئله سوکند خورد که زن را نزنم و موی بکشید و یا خفه کرد و یا بکزید
حانث شود و بقول شافعی حانث نشود مسئله سوکند خورد که اکر فلان را نکشم
بنده من آزاد و فلان مرده است اکر در وقت سوکند مردن او عالم بود
حانث شود و اکر بموت او عالم نبود بنده آزاد نشود و بقول ابی یوسف اکر چه
بموت عالم نبود نیز بنده آزاد نشود مسئله اکر سوکند خورد که دین فلان بدهم
قریب ادا کنم کم از یکماه واقع شود مسئله و اکر کفت بعید ادا کنم یکماه
و زیاده از ماه واقع شود مسئله اکر سوکند خورد که دین وی امروز ادا کنم و ادا
کرد و آن دراهم زیوف و یا نبهرجه و یا مستحقه بوده است حانث نشود
و اکر دراهم ارزیز و یا ستوقه بود حانث شود و اکر سوکند خورد که دین

دین امروز

وی امروز نگذارم و بدان دینی کالایی بدست داین فروخت و داین قبض
کرد حانث نشود و اگر داین این دین تمام بوی بخشد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد
که دین خود را درمی بی درم دیگر قبض نکنم و چیزی قبض کرد حانث نشود تا تمام دین
متفرق قبض کند آنگاه حانث شود و تفریق ضروری حانث نشود یعنی اگر دین بدو وزن
قبض کرد و میان این دو وزن اگر بکاری مشغول شد حانث نشود مسئله اگر گفت بیش مرا
بجز در عمل وزن
مملوک مگر صد درم مالک باشد بنده من حر پس اگر صد درم و یا کمتر از صد درم مالک
باشد حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که فلان کار نکنم هرگز [illegible] آنکار ترک آرد
اگر سوگند خورد که فلان کار نکنم اگر یکبار کرد سوگند برخاست شود و از عهده آن
بیرون آید مسئله اگر والی شخصی را سوگند داد تا هر فاسقی یا هر جاسوسی که در شهر در آید
اعلام کند این سوگند مقید بود بحالت امارت و ولایت وی بقول ابو یوسف بعد
از عزل وی خبر اعلام واجب نشود مسئله اگر سوگند خورد که نبخشد بنده بفلان و او بخشید
و فلان قبول نکرد حانث نشود و بقول زفر حانث شود و اگر سوگند خورد که نفروشد
بنده بدست فلان و فروخت و فلان قبول نکرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که
ریحان نبویم و گل را و یا یاسمن را و یا گل بنفشه را ببوید حانث نشود و اگر سوگند خورد
که گل بنفشه را و گل را نبویم برگ گل واقع شود مسئله اگر سوگند خورد که زن نکنم
و فضولی برای او زن خواست و او اجازت بقول کرد حانث شود و اگر اجازت
بفعل کرد حانث نشود و بقول شافعی بفعل نیز حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که در
سرای زید در نیاید و در سرای مملوک زید در آید حانث نشود و اگر بسرای که زید
با جارت ساکن است در آید نیز حانث شود و بقول شافعی این سوگند بسرای مملوک
زید واقع شود و بقول شافعی این سوگند در غیر مملوک حانث نشود و اگر سوگند خورد که
هیچ [illegible] ندارد و او را دینی است بر مدیون مفلس و یا بر مدیون توانگر حانث نشود
رجل ظلم الشافعی یا فلانه

التقبض کله دینه لا متفرقه

و یا گفت اگر نه صد درم

لان الولی انما [illegible] لدفع [illegible] و [illegible]

کتاب الحدود حد عقوبتی است مقدر و حق است برای خدا و زنا عبارت از وطی است
در قبل از ملک و شبهه ملک مسئله زنا ثابت شود بگواهی چهار مرد که گواهی دهند بصریح زنا نه
بلفظ وطی و نه بلفظ جماع و امام از گواهان پرسد از ماهیت و کیفیت زنا که چه و از مکان
و زمان زنا و از زنی که بوی زنا کرده است از گواهان سوال کند پس اگر بیان کردند و گفتند
دیدیم که زنا کرد و وطی کرد بفلان چون سرمه چوب در سرمه دان و گواهان را تعدیل
کنند در نهان و آشکار بعده حکم بزنا کند مسئله زنا ثابت شود باقرار چهار بار
بچهار مجلس هر بار که اقرار کند قاضی رد کند و بپرسد از ماهیت و کیفیت زنا چنانچه از
شهود پرسیده است و چون بیان کرد حد زنند و بقول شافعی چهار بار اقرار شرط نیست
بلکه بیک اقرار حد زنند مسئله مقر پیش از اقامت حد از اقرار رجوع کرد یا در میانه
حد رجوع کرد مقبول بود حد ساقط شود و بقول شافعی بر حد اقامت کنند مسئله مستحب است
که امام مقر را بر رجوع تلقین دهد بگوید که شاید بوسه زده باشی یا لمس کرده باشی یا بشبهه
وطی کرده باشی مسئله اگر زانی محصن بود در صحرا رجم کنند تا بمیرد و در رجم ابتدا گواهان
کنند بعده امام رجم کند بعده مردان دیگر و آنکه اقرار کرده است ابتدا امام کند بعده
مردان و بقول شافعی ابتدا از شهود شرط نیست مسئله اگر شهود از رجم امتناع
آورند حد ساقط شود مسئله اگر زانی غیر محصن است صد تازیانه زنند اگر حر است
و اگر بنده بود پنجاه تازیانه زنند و باید که در تازیانه گره و چار نباشد و چوب دو سر
نه نیک سخت و نه نیک سست زنند و در وقت حد زدن جامه از او دور کنند
و تازیانه بر اندام پراگنده زنند مگر سر و روی و فرج نزنند و بقول ابی یوسف
بر سر نیز زنند و بقول شافعی بجز نیست بر اندام دیگر زنند مسئله مرد را در حد ایستاده
زنند و بر زمین نخوابانند و از تن جامه بکشند برای حد زدن مگر پوستین و لباده و جبه
و زن را نشسته حد زنند و در زمین نخوابانند و اگر زن را رجم کنند حفره بکاوند و در آن

رجوع

حفره تا سینه فرو برند برای مرد حفره نکاوند مسئله مولی بنده را حد نزند بی اذن امام و بقول
شافعی تواند که بی اذن حد بنده زند مسئله احصان رجم حریت و عقل و بلوغ و اسلام — امام
و وطی بنکاح صحیح بود در حالتی که زن و شوی موصوف باشند بصفت احصان و بقول ابی
یوسف و شافعی اسلام در احصان شرط نیست مسئله میان جلد و رجم جمع نکنند و میان — زن
جلد و نفی نیز جمع نکنند و بقول شافعی میان جلد و نفی جمع واجب است مسئله اگر امام مصلحت
بیند بکر را تغریب کند بقدر آنکه امام مصلحت بیند مسئله اگر بیمار زنا کرد اگر محصن باشد
رجم کنند و اگر محصن نبود جلد نکنند تا از مرض صحت یابد مسئله اگر زنی حامله زنا کرد حد
نزنند تا ولادت نشود و از نفاس بیرون نیاید اگر او جلد بود باب الوطی — حد
الذی یوجب الحد و الذی لا یوجبه اگر در محل شبهه بود زنا حد واجب نیاید اگر چه
گمان حرمت بود چنانکه کنیزک فرزند و یا پسر را وطی کرده و با معتده بطلاق
کنایات را وطی کرد مسئله اگر شبهه در فعل بود چنانکه معتده ثلاثه را در عده وطی
کرد و یا کنیزک مادر و پدر را و یا کنیزک منکوحه و یا کنیزک مولی را
وطی کرد اگر عالم است بحرمت وطی حد واجب آید و اگر بگمان حلال وطی کرد حد
واجب نیاید و در مسئله اولی نسب ثابت شود و در مسئله ثانی نسب ثابت نشود
مسئله اگر کنیزک برادر و یا عم را وطی کرد حد واجب آید اگر چه بگمان حل بود مسئله اگر زنی را — بگمان آنکه زن اوست
در بستر خود یافت و وطی کرد حد واجب آید مسئله اگر اجنبیه را در شب زفاف آوردند
و گفتند که این زن تست و او وطی کرد حد واجب نیاید و مهر واجب آید مسئله اگر زنی را
از محارم نکاح کرد و وطی کرد و یا اجنبیه را در غیر فرج وطی کرد حد واجب نیاید و بقول ابو یوسف
و محمد و شافعی در وطی محارم بنکاح اگر عالم باشد بحرمت حد واجب آید و بلواطت حد
واجب نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد حد واجب آید مسئله بوطی بهایم یا بمرده و یا
در دار حرب و یا در دار بغی حد واجب نیاید و بقول شافعی حد واجب آید مسئله اگر

حربی در دار الاسلام بامان در آمد و با ذمیه زنا کرد بر حربی حد واجب نباید و بقول آخر
از ابی یوسف حد واجب آید مسئله بر نابالغ و یا مجنون با عاقله و بالغه حد واجب نباید
و بقول زفر و شافعی و یک روایت از ابی یوسف بر زن حد واجب آید اگر عاقل
و بالغ بصبیه و یا مجنونه زنا کرد بر زانی حد واجب آید مسئله اگر زنی را استیجار کرد
برای زنا و با او زنا کرد حد واجب نباید و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی حد واجب
آید مسئله اگر باکراه زنا کرد حد واجب نباید مسئله اگر اقرار کرد بزنا با زنی معینه و زن گفت
که مرا نکاح کرده است و یا زنی اقرار کرده است بزنا بفلان مرد او گفت که مرا نکاح
کرده ام در هر دو صورت حد واجب نباید مسئله اگر کنیزکی را زنا کرد و بعده بکشت
او را لفعل زنا حد و قیمت کنیزک واجب آید و بقول ابی یوسف حد واجب نباید
مسئله خلیفه بقصاص و اموال مواخذ است و بحد مواخذ نی والله اعلم باب
الشهادة علی الزنا والرجوع عنها اگر گواهان گواهی دادند بحدی متقادم
که بعد ایشان مانع نبود از ادای شهادة شهادة مقبول نبود مگر در حد قذف و بقول
شافعی مقبول بود مسئله اگر در دزدی گواهی دادند بعد از مدتی قطع نکنند و ضمان
سرقه لازم آید مسئله اگر گواهی دادند بزنا با زن غایبه حد زنند و اگر گواهی دادند که از
فلان غایب دزدیده است قطع نکنید مسئله اگر گواهان بر مردی گواهی دادند بزنا
با زنی که او را گواهان نمی شناسند آن زن را حد زنند و اگر اقرار کرد بزنا با زنی
مجهوله حد زنند مسئله دو گواه گواهی دادند بزنا با زنی معین که آن زن را اکراه کرده است
بزنا و دو گواه گواهی دادند که آن زن طایعه بوده است بر هر دو حد واجب
نباید و بقول ابی یوسف و محمد بر مرد حد واجب شود مسئله اگر دو گواه گواهی دادند
که زید با فلانه زنا کرده است در کوفه و دو گواه گواهی دادند که زید با فلانه
زنا کرده است در بصره بر هر دو حد واجب نباید و بقول زفر بر گواهان حد واجب

مسئله اکر چهار کواه کواهی دادند که زید با فلانه زنا کرده است بوقت طلوع شمس در فلان
محلت وچهار کواه کواهی دادند که زید با آن زن بوقت طلوع آفتاب هم دران
روز در محلهٔ دیکر زنا کرده است از همه حد ساقط شود مسئله اکر دو کواه کواهی دادند که
با فلانه در فلان خانه در فلان کوشه زنا کرده است و دو کواه کواهی دادند بکوشهٔ
دیکر ازان خانه بر هر دو حد واجب آید مسئله اکر چهار کواه کواهی دادند بزنا با زنی
معینه و آن زن بکرست یا کواهان فاسق اند از همه حد ساقط شود مسئله اکر چهار مرد
کواه فرع بر زنا کواهی دادند حد نزنند و اکر کواهان اصیل نیز کواهی دادند بمعاینه
نیز حد نزنند مسئله اکر چهار کواه نابینا و یا محدود در قذف بزنا کواهی دادند بر کواهان
حد قذف واجب آید و مشهود علیه را حد نزنند و اکر سه کواه بزنا کواهی دادند
حد اقامت شد بعده یکی از کواهان بنده و یا محدود در قذف ظاهر شد بر کواهان
حد قذف واجب شود و ارش ضرب هدر بود نه بر کواهان واجب شود
و نه در بیت المال و اکر درین مسئله رجم کردند دیت در بیت المال واجب آید و بقول
ابی یوسف و محمد ارش ضرب در بیت المال واجب آید مسئله اکر بعد از رجم
یکی از چهار کواه رجوع کرد بر راجع حد قذف واجب آید و ربع دیت ضامن شود
و بقول زفر حد نزنند و بقول شافعی کشتن واجب آید نه مال اکر پیش از رجم یک کواه
رجوع کرد همه کواهان را حد قذف زنند و بقول زفر هر که رجوع کرد همو را حد
زنند مسئله اکر پنج کواه کواهی دادند بزنا و یک رجوع کرد بر راجع هیچ واجب
نباید و اکر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف واجب آید و ربع دیت ضامن
شوند مسئله اکر کواهان بعد رجم و بعد از تزکیه مزکی بنده ظاهر شوند مزکی دیت
مرجوم ضامن شود یعنی اکر تزکیه رجوع کند و بقول ابی یوسف و محمد دیت مرجوم در بیت المال
واجب آید مسئله اکر چهار کواه کواهی دادند بزنا بر مردی و قاضی رجم فرمود و مردی

بعد از

اور ا انکشت بعد کواهان بنده بید اشدند بر قاتل دیه مقتول زاني واجب آید واکر بعد
از رجم شهود بنده شدند دیه مرجوم در بیت المال بود مسـ اکر شهود زنا کفتند بقصد
نظر کرده ایم کواهي مسموع بود مسـ اکر مشهود علیه احصان را منکر شد و یک مرد و دو زن
با حصان کواهي دادند و یا از ایشان از نیت از وي فرزند آورده است رجم کنند
و بقول زفر کواهي زنان در احصان نشنوند باب حد الشرب اکر مردي خمر خورد و بکرفتند
و بوي خمر موجود است و یا بخوردن نبیذ مست شد و دو کواه کواهي دادند که
شرب خمر و نبیذ باختیار بوده است و یا یکبار اقرار کرد حد زنند بعد از زوال
مستي و بقول ابیوسف دو بار اقرار شرط مسـ اکر اقرار کرد بعد از رفتن بوي
و یا کواهي دادند حد نزنند و بقول محمد حد زنند واکر بعد از رفت بوي یا سکر زایل
شد باتفاق حد نزنند مسـ اکر از نکهت بوي خمر موجود شد و یا خمر را قي کرد و یا
اقرار کرد بشرب خمر و رجوع کرد و یا مستي که عقل وي زایل شد اقرار کرد
بشرب خمر درین مسایل حد نزنند مسـ مستي که بروي حد واجب آید کسي است که
عقل از وي زایل شود و بقول ابیوسف و محمد اکر بیهوده کوید و سخن مختلط بود
حد مستي واجب شود مسـ حد مستي و شرب خمر هشتاد تازیانه است و بقول
شافعي چهل تازیانه است مسـ حد مستي بر اندام پراکنده زنند چنانکه حد زنا
باب حد القذف حد قذف هشتاد تازیانه است چنانکه حد مستي و بنده را چهل تازیانه
وان بدو کواه و یا بیک اقرار ثابت شود مسـ اکر مردي محصن یا زني محصنه
را قذف کرد بزنا و مقذوف طلب حد کرد حد بوي زنند پراکنده بر اندام با جامه
مکر که پوستین و یا جبه دور کنند مسـ احصان مقذوف آنست که عاقل و بالغ
و مسلمان و عفیف از فعل زنا بود مسـ اکر کفت لست لابیک یعني نیستي مر پدر
خود را او مادر او محصنه است حد زنند مسـ اکر بخشم کفت که تو پسر زن بد نهاد او را

نبيذ را

بسبب

زانیه

پسر زید مخوانند حد زنند و اگر بخشم شود حد نزنند مسئله اگر نفی نسب از جد کرد یعنی
گفت تو پسر جد نه و زید جد شود حد نزنند مسئله اگر کسی بار اگفت یا نبطی و یا ابن ماء
السماء و یا نسبت بعم و یا بخال و یا بشوی مادر حد نزنند مسئله اگر شخصی را گفت ای
پسر زانیه و مادر مقذوف مرده است و محصنه بوده پسر آن زن و یا برادر
طلب حد کرد حد زنند مسئله اگر پدر پسر خود را قذف مادر کرد و یا مولا بنده خود را
قذف مادر کرد و مادر بنده حره و مسلمانست و ایشان طلب حد کردند حد نزنند
مسئله بمردن مقذوف حد باطل شود و بقول شافعی باطل نشود مسئله اگر اقرار
بقذف و رجوع کرد و یا مقذوف عفو کرد حد باطل نشود و بقول ابی یوسف
و شافعی رحمهما الله باطل شود مسئله اگر گوید زنأت فی الجبل و مراد برآمدن بر
کوه دارد حد واجب شود و بقول محمد واجب نشود مسئله اگر خودی را گفت ای
زانی او گفت نی بلکه توئی بر هر دو حد واجب آید مسئله اگر زن خود
را گفت ای زانیه و او گفت نی بلکه توئی بر زن حد واجب آید و لعان
واجب نشود مسئله اگر زن خود را گفت ای زانیه و زن گفت با تو
زنا کرده ام نه حد واجب آید و نه لعان مسئله اگر اقرار بفرزند کرد و بعده
نفی کرد لعان کنند اگر اول نفی کرد بعده اقرار کرد حد واجب آید و در هر دو
صورة نسب از وی ثابت شود مسئله اگر زن را گفت این فرزند نه پسر
منست و نه پسر تو حد و لعان باطل شود مسئله اگر زنی را قذف کرد و آن
زن فرزند دارد و پدر فرزند معلوم نی و یا شوهر با وی شخصی آورده و لعان
کرده است حد واجب نشود مسئله شخصی را قذف کرد که در غیر
ملک وطی کرده است و یا کنیزک مشترکه را وطی کرده است و یا مسلمانی
را قذف کرد که در حالت کفر زنا کرده است و یا مکاتبه را قذف کرد که بمرده است

نرد

ولد

الانبط قیل من الناس مختص بالاخلاق الذمیمة و عدم الفصاحة

دیوث ابن القحبه زندیق مواجر ناکس منکوس یاضحکه

و وفا بدل کن بتکذ اشته است درین مسائل که درحالهٔ کفر زنا کرده است و یا مکاتبه را قذف کرد که بمرده است و وفا بدل کن بتکذ اشته درین مسائل حد واجب نشود مسئله اگر مردی را قذف کرد که کنیزک مجوسیه را وطی کرده است و یا زن را درحالهٔ حیض وطی کرده است و یا مکاتبه را وطی کرده است حد واجب شود و بقول ابی یوسف وزفر در وطی مکاتبه احصان ساقط شود و بر قاذف حد واجب نباید مسئله اگر مسلمانی را قذف کرد که در حالهٔ کفر مادر خود را نکاح کرده است حد زنند و بقول ابی یوسف و محمد نزنند مسئله اگر حربی در دار اسلام با امان درآمد و مسلمانرا قذف کرد حد زنند مسئله اگر شخصی بارها قذف کرد و یا شراب خورد و یک حد زدند همه محسوب بود و بقول شافعی اگر مقذوف مختلف بود یعنی جماعتی را قذف کرد برای هریکی حد زنند فصل فی التعزیر اگر مملوکی و یا کافری را بزنا قذف کرد و یا مسلمانی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا منافق یا لوطی گفت بر قاذف تعزیر واجب شود و همچنین اگر مسلمانی را لاعب الصبیان یا ربا خوار یا شارب خمر یا دیوث یا مخنث یا خاین یا ابن قحبه یا زندیق یا قرطبان یا ماوی الزانی یا ماوی اللصوص یا حرام زاده گفت تعزیر واجب شود مسئله اگر شخصی را گفت ای سگ ای خوک ای خر ای گاو ای مار و یا گفت یا تیس یا حجام یا بغا یا مواجر یا ولد الحرام یا عیار یا ناکس یا منکوس یا سخره یا ضحکه یا کشخان یا ابله یا موسوس در جمیع الفاظ تعزیر واجب نشود مسئله اکثر تعزیر سی ونه سوط است و اقل او سه سوط و بقول ابی یوسف و زفر هفتاد و نه سوط اگر تعزیر است و بروایتی از ابی یوسف اکثر او هفتاد و پنج سوط است مسئله اگر امام بعد از ضرب حبس کند جایز بود مسئله سختترین ضرب تعزیر است

بود حد زنا بعد از ان حد شرب بعد از ان حد قذف مسله اگر بسبب صد یا تعذیر بمرد دیة
وی بعد بود یعنی هیچ واجب نباید و بقول شافعی دیة در بیت المال واجب شود مسله
اگر شوهر زن را تعذیر کرد بسبب ترک زینت و یا بسبب ترک اجابة بسوی
فراش و یا بسبب ترک نماز و یا ترک غسل و یا بسبب بیرون آمدن از خانه و
زن بمرد دیة واجب شود کتاب السرقة سرقه عبارت از گرفتن عاقل و بالغ
ده درم نقره مضروب ست بطریق خفیه از حرز بمکان و یا بحافظ مسله اگر سرقه
ثابت شد بگواهی دو مرد و یا بیک اقرار قطع واجب شود و بقول شافعی
نصاب سرقه ربع دینار است و بقول مالک سه درم ست اگر جماعتی سرقه
کردند همه را بقول مالک قطع کنند و بقول ابو یوسف در اقرار دو بار در دو مجلس مختلف
شرط است مسله اگر جماعتی دزدی کردند و یکی از ایشان مال بگرفت اگر بهر
از ایشان ده درم قیمت رسد بر همه قطع واجب شود و بقول شافعی هر که
متاع گرفت هم او را قطع کنند مسله بدزدیدن چوب و گاه و نی و مرغ و شکار و ماهی
و زرنیخ و آهک و میوه تر و یا بر درخت و شیر و گوشت و کشتی که نعدوده باشند
و یا از بربط و طنبور و مصحف اگر چه با پیرایه بود قطع واجب نباید و بقول شافعی
و یک روایة از ابی یوسف قطع واجب آید مسله بدزدیدن چیپا از زرد
و شطرنج و نرد و در مسجد و بدزدیدن کودک آزاد اگر چه باو پیرایه بود قطع نکنند
و بقول ابو یوسف اگر زینه نصاب سرقه رسد قطع کنند مسله بدزدیدن بالغ
بنده و دفاتر قطع نکنند مگر در دفاتر حساب و اگر کودک خورد ساله که بنده
است آنرا دزدیده قطع کنند و بقول ابو یوسف قطع نکنند مسله بدزدیدن
سگ و یوز و دف و طبل و بربط و نای و بخیانت کردن و لنت کردن
در ربودن و از گور کفن دزدیدن و دزدیدن از بیت المال قطع نکنند

آمدن

گنجایش نه طریق او همه عنده مال

و ماهی

گل سرخ

و هو ان یخرج المدفوع في بره [illegible]

وبقول شافعی وابویوسف اگر کفن دزد قطع واجب آید مسله اگر یکی از شریکان
دزدید قطع نکنند مسله اگر مثل دین خود از مدیون بدزدید قطع نکنند مسله اگر کالائی
سرقه کرد و قطع کردند و آن کالا بمالک رد کردند باز آن کالا را بار دیگر دزدید قطع
نکنند و اگر آن کالا متغیر شده است وبقول ابا یوسف و شافعی قطع کنند
مسله بدزدن چوب ساج و نی نیزه و آبنوس و صندل و نگینهای سبز و یاقوت
ومروارید و اوندها چوب و درها که از چوب ساخته اند قطع کنند
[illegible] اگر از قرابت محرم دزدید قطع نکنند وبقول شافعی قرابه و اولاد
وبقول ابی یوسف قطع نکنند مسله اگر زن از شوی دزدید و یا شوهر از زن
دزدید قطع نکنند وبقول شافعی قطع کنند مسله اگر بنده کالای مولی و یا کالای
مولی و یا کالای مالکه خود دزدید قطع نکنند وبقول ابا یوسف و محمد اگر
مسله اگر از مکاتب خود و یا از داماد خود و یا از خسر خود کالائی دزدید قطع نکنند
وبقول ابویوسف و محمد اگر خسر از خانه داماد و یا داماد از خانه خسر دزدید قطع
کنند مسله اگر از غنیمت و یا از حمام و یا از خانه که بدر آمدن دران خانه ماذون است
قطع نکنند مسله اگر از مسجد کالائی دزدید و مالک کالا نزدیک وی بود قطع کنند
مسله اگر مهمان از خانه که دران خانه مهمان طلبیده اند کالائی دزدید قطع نکنند
مسله اگر دزد درآمد کالای دزدید و از سرای بیرون نیاورد قطع نکنند و اگر از
حجره آورد تا صحن سرای قطع کنند مسله اگر از اهل حجرات حجره را غارت کرد
و از آن حجره کالائی دزدید قطع کنند مسله اگر دزد خانه را سوراخ کرد و درآمد و
کالائی در کوچه انداخت بعده بیرون آمد و آن کالا بستد و یا در خر کالا بر خر
بار کرد و براند و خر را بیرون آورد در هر دو صورة قطع کنند وبقول زفر در مسله
اول قطع نکنند مسله اگر دزد در خانه سوراخ کرد و درآمد و کالا گرفت و بدزدی

حرز دزدید

بیرون

دیگر اگر

دیگر که بیرون خانه است داد هر دو را قطع نکنند و بقول ابی یوسف اگر دزد درونی
دست برون آورد و کالا بر دزد بیرونی داد درونی را قطع کنند و اگر دزد بیرونی دست
درون کرد و از دست دزد درونی کالا بستد هر دو را قطع کنند مسئله اگر خانه را
سوراخ کرد و دست درون کرد و کالا برون آورد قطع نکنند و بقول ابی یوسف
مسئله اگر در آستین کره برون آمده و شخصی از برون برید قطع نکنند
[illegible]سف قطع کنند مسئله از قطار شتری یا باری دزدید قطع نکنند مسئله
[illegible] پاره کرد و از وی متاع بستد و یا جوالی با متاع دزدید و صاحب جوال
[illegible] جوال بود و یا بر جوال بود و یا بر جوال خفته بود قطع کنند مسئله اگر دست
[illegible] وق و یا جیب و یا در آستین کسی آورد و مال کشید قطع کنند
کیفیة القطع و اثباته دست راست دزد از بند دست قطع
[illegible] و بریان کنند و اگر بار دوم دزدی کند پای چپ ببرند و اگر سیوم بار
دزدی کند حبس کنند تا توبه کنند و قطع نکنند و بقول شافعی بار سیوم دست
چپ ببرند و بار چهارم راست پای ببرند مسئله اگر نر انگشت دست چپ
دزد پیش از دزدی بریده شده است و یا شل است و یا دو نر و یا دو انگشت
و نر انگشت بریده و یا شل است و یا پای راست او بریده است درین
مسایل قطع نکنند مسئله اگر قطع دست راست دست چپ برید ضامن نشود — مامور
و بقول ابی یوسف و محمد در عمد ضامن شود و بقول زفر در خطا و یا در عمد ضامن شود
مسئله طلب قطع از صاحب مال شرط قطع است مسئله اگر کالا از مودع و یا
از غاصب و یا از صاحب ربوا دزدید بمطالبه ایشان قطع کنند و اگر درین صورة
مالک طلب قطع کرد و بقول زفر و شافعی قطع نکنند مگر بطلب مالک مسئله اگر کالا از — قطع کنند
دزد بعد از قطع دیگری دزدید دزد دوم را قطع نکنند اگر مالک و یا سارق اول طلب — دزد

بکنند قطع کنند مسئله اگر کالائی دزدید و پیش از خصومت بمالک رد شد یا بعد از حکم بقطع دزد مالک شد و یا دزد دعوی ملکیت کرد بعد از ثبوت سرقه و یا قیمت کم از نصاب شد درین مسایل قطع نکنند و بقول ابی یوسف در صورت رد بمالک پیش از حکم قطع کنند و بقول زفر و شافعی و روایتی از ابی یوسف در صورت مالک شدن سارق قطع کنند و در مسئله نقصان قیمت از نصاب بقول زفر و شافعی و بروایتی از محمد قطع کنند مسئله اگر دو مرد بر دزدی اقرار کردند بعد یکی مسروق مال منست هر دو را قطع نکنند مسئله اگر دو کس سرقه کردند و یکی غایب شد و بر حاضر بینه قایمه کردند بر حاضر قطع واجب شود مسئله اگر بنده مهجور اقرار کرد بر دزدی ده درم معین و آن ده درم بمالک رد کنند و بقول ابی یوسف اگر مالک غلام تکذیب کند آن ده درم بمالک غلام دهند مسئله اگر دزد مال را اهلاک کرد و قطع کردند ضمان لازم نشود مسئله اگر قطع کردند و کالای مسروق موجودست بمالک رد کنند مسئله اگر از جائی دزدید و یا بارها سرقه کرد و برای بعضی قطع کردند از همه دزدیها قطع واقع شود برای هیچکس ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد برای همه ضامن شود مگر برای سرقه که بدعوی آن قطع کردند مسئله اگر دزد در سرای در آمد و جامه دزدید و دو پاره کرد بعد از آن بیرون آورد و قیمت آن ده درم نبود قطع کنند و بروایتی از ابی یوسف قطع نکنند مسئله اگر گوسپندی دزدید و ذبح کرد بعد و بیرون آورد قطع نکنند مسئله اگر زر و یا نقره دزدید و دراهم و دنانیر ساخت قطع کنند و دراهم و دنانیر بمالک دهند و بقول ابی یوسف و محمد ندهند اگر جامه دزدید و رنگ سرخ کرد و قطع کردند رد نکنند و ضامن نشود و بقول محمد جامه بمالک رد کنند و از

گفته که این

کالا

مالک قطع

مالک قیمت آنچه در رنگ زیاده شده است بستانند واگر رنگ سیاه کرد بمالک رد
کنند **باب قطع الطریق** اگر جماعتی قصد قطع طریق کردند و پس از قطع طریق گرفتار
شدند حبس کنند تا توبه کنند واگر مالی معصوم بستدند دست راست و پای
چپ ببرند واگر کسی را کشتند و مال نستدند بحکم بکشند اگرچه اولیاء مقتول عفو کنند
وبقول شافعی بحکم قصاص بکشند واگر هم کشتند وهم مال بستدند دست وپای
ببرند بعده بکشند ویا بردار کنند ویا بکشند وبردار نکنند ویا زنده بردار کنند
وبقول ابی یوسف ومحمد بکشند وقطع نکنند **مسئله** اگر بردار کنند باید که زنده
بردار کنند وشکم وی نیزه زنند تا بمیرد وسه روز بردار بدارند **مسئله** چون
قطاع طریق را بکشند ضمان مال بر ایشان لازم نشود **مسئله** اگر بعضی از قطاع
طریق مباشرت قتل کردند وبعضی نکردند حد بر همه واجب شود وبقول
شافعی کسی که قتل نکرده بروی حد واجب نشود **مسئله** کشتن قطع طریق
بعصا وسنگ وتیغ برابر است **مسئله** قطاع طریق مال نستدند وجراحت
کردند دست وپای ایشان ببرند وجراحت باطل شود واگر جراحت کردند
ومال نستدند در جراحتی که قصاص واجبست قصاص کنند ودر آنچه
ارش واجبست ارش بستانند واگر قطاع طریق بعد از قتل عمد و
توبه گرفتار شدند اولیاء مخیراند بکشند ویا عفو کنند واگر میان قطاع مقتول
طریق کودک ویا مجنون ویا ذی رحم محرم مقطوع علیه باشند حد ساقط شود
واولیاء مقتول در عفو وقصاص مخیرند **مسئله** اگر بعضی از قافله بر بعضی قطع طریق
کردند حد واجب نشود وولی مقتول مخیر بود در عفو وقصاص **مسئله** اگر در
شهر قطع طریق کردند شب ویا روز ومیان دو شهر قطع کردند حد واجب
نشود وولی مقتول مخیر بود در عفو وقصاص وبقول شافعی حد واجب شود

اگر چه در دیه باشند وبقول ابی یوسف اگر بیرون شهر قطع طریق کرده اند حد واجب شود بروایتی
از ابی یوسف اگر قطع بروز کردند اگر چه بدیه باشد بروز کردند در شهر بسلاح ویا
بسنگ ویا چوب حد واجب آید اگر مردی در شهر بارها خفه کرد بکشند کتاب
السیر جهاد فرض کفایت است در ابتدا اگر بعضی جهاد کردند از همه ساقط
شود اگر همه ترک جهاد گرفتند بزهکار شوند مسئله جهاد بر کودک و بنده و زن و نابینا
و جای مانده و دست بریده واجب نیست مسئله اگر کفار بر دار اسلام هجوم
کردند جهاد بر همه فرض عین شود پس زن بی اذن شوهر و بنده بی اذن
مولی بیرون آیند مسئله جعل دادن با وجود غنیمت مکروه بود اگر غنیمت موجود
نبود جعل دادن مکروه نبود مسئله چون مسلمان در دار حرب روند و کفار را
محاصره کنند اول دعوة باسلام کنند اگر اسلام آوردند ترک قتال گیرند و اگر
امتناع آوردند جزیه طلب کنند اگر قبول کردند آنچه برای مسلمان واجب
شود برای ایشان واجب شود و کسی را که دعوة اسلام نکرده باشند پیش از دعوة
مقاتله نکنند دعوة اسلام مستحب بود پیش از مقاتله کسی را که یکبار دعوة اسلام
کرده اند و اگر کفار از قبول جزیه امتناع آوردند مسلمان از خدای تعالی اعانت
طلبند و با کفار جنگ کنند بنصب کردن منجنیق و بسوختن و غرق کردن و
بریدن درختان و فاسد کردن زرعها و اگر کفار مسلمان اسیر را سپر سازند
روا بود که بر ایشان تیر فرستند ولیکن در تیر فرستادن قصد کفار کنند مسئله
اگر در ترک خوف هزیمت بود مصحف و زن نبرند مسئله مسلمانان در غنیمت خیانت
نکنند و عهد نشکنند و مثله نکنند و مثله آنست که بعضی اعضا ببرند و روی سیاه
کنند مسئله از کفار زن و کودک و شیخ فانی و نابینا و جا مانده را نکشند مگر کسی
که صاحب رای بود در جنگ و یا ملک بود وبقول [illegible] فی شیخ فانی و جا مانده و نابینا

را کشتن

راکشتن جایز است مسئله اگر مسلمانی با پدر مشرک در جنگ مقابله شد از کشتن
پدر امتناع آرد دیگری او را بکشد مسئله اگر امام بصلح مصلحت بیند روا بود که کفار
صلح کند بمال و غیر آن و اگر در شکستن صلح منفعت بیند شکستن صلح خبر کند و صلح
بشکند و اگر ملک کفار بعد از صلح باتفاق ایشان خیانت کرد مقاتله کند با ایشان
بی آنکه صلح بر اندازد مسئله اگر با مرتدان صلح کرد بی مال روا بود و اگر مال بستد رد
نکند نشاید مسلمانان را که سلاح بدست کافر فروشند مسئله اگر حری و یا حره از
مسلمانان کافری را و یا جماعتی از کفار و یا اهل حصار را امان داد درست بود
و کشتن ایشان جایز نبود فاما اگر درین امان دادن فساد بود امام آنرا بر اندازد
و ایشان را خبر کند مسئله امان ذمی دادن و اسیری که بر کفار مانده است و تاجری
که در دار حرب است اسلام و بنده که محجور است از جنگ درست نیست و بقول محمد
شافعی ... درست است و ابو یوسف بروایتی با محمد است و بروایتی با امام اعظم
است باب الغنایم و قسمتها چون امام شهری بقهر و غلبه فتح کرد مخیر بود یا قسمت
کند میان مسلمانان و یا اهل شهر را مقرر دارد و بر ایشان و بر زمین های
ایشان جزیه و خراج وضع کند فاما بقول محمد بر ایشان رد کنند و بقول شافعی
رد عقار جایز نبود مسئله در کفاری که اسیر شدند نیز مخیر است بکشند یا برده
کنند و یا بگذارند و یا آزاد کنند و ذمی مسلمانان باشند اما ستدن فدیه
و رد کردن اسیران بدار حرب جایز نبود و نیز منت نهادن بر اسیران
... ببدل اسیران کفار روا بود مسئله چون امام از دار حرب بازگشت و
... او مواشی است و آوردن او بدار اسلام ممکن نه ذبح کند و بسوزد
و دست و پای ایشان ببرد و نگذارد و بقول شافعی بگذارد و بقول مالک
دست و پای ایشان ببرد و بگذارد مسئله قسمت غنیمه در دار حرب جایز نبود مگر

برای نگاه داشتن وآوردن بدار اسلام وبقول شافعی جایز بود که در دار حرب
از غنیمت قسمت کنند مسئله بیع غنیمت پس از قسمت جایز نبود وبقول شافعی
مسئله یاری ده شریک است در غنیمت وبا جنگ کننده برابرست مسئله اگر پس از
بیرون آوردن غنیمت از دار حرب مدد رسید در غنیمت شریک شوند وبقول
شافعی اگر بعد از مدد رسید شریک نشوند مسئله بازاری در غنیمت شریک نشوند
مگر که مقاتله کنند وبیک قول از شافعی شریک شوند مسئله اگر از غانمان کسی در دار
حرب مرد نصیب او بورثه او دهند وبقول شافعی هر که بعد استقرار غنیمت مرد
نصیب او میراث شود مسئله جایزست که لشکر از دار حرب انتفاع گیرد در دار
حرب از غنیمت بعلوفه مرکب وبخوردن طعام وبسوختن هیزم وبکار بستن سلاح
وچوب کردن بروغن بی قسمت فاما فروختن هیچ چیز از غنیمت جایز نبود پس از قسمت
وبعد از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب انتفاع جایز نبود وآنچه از غنیمت
بعد از انتفاع فاضل ماند رد کنند مسئله اگر حربی در دار حرب مسلمان شد
واو را فرزند خرد است او را نگه شند وبرده نکنند ومالی که در قبض او ست
یا ودیعه نزدیک مسلمان وذمی بود غنیمت نکنند فاما فرزندان کبار وزن او
وحمل زن وی وعقار او وبنده او که جنگ کنند غنیمت شوند وبقول شافعی
ومحمد عقار مسلمان در دار حرب نیز غنیمت نشود وبقول شافعی حمل زن
وی غنیمت نشود **فصل فی السهام** پیاده را یک سهم دهند وسوار را دو سهم
اگرچه دو اسپ دارد وبقول ابی یوسف ومحمد وشافعی سوار را سه سهم است
مسئله سوار را نصیب یک اسپ دهند اگرچه اسپان بسیار دارد
وبقول ابو یوسف نصیب دو اسپ دهند مسئله اسپ عربی وعجمی در قسمت برابرست
وشتر واستر را سهم ندهند مسئله اگر سوار در دار حرب درآمد واسپ او بمرد

نبود

جنگ

بغنیمت

سهم سوار

71

سهم سوار برد واگر پیاده در دار حرب درآمد بعده اسب خرید سهم پیاده برد و بقول
شافعی اگر بعد از مردن اسب کارزار پیاده کرد سهم پیاده برد مسئله اگر زن یا بنده
یا کودک و یا ذمی جنگ کردند سهم تمام ندهند فاما اندکی که امام مصلحت بیند آن
را بدهند مسئله چون امام خمس از غنیمت جدا کرد سه بهره کند یک سهم یتیمان را و
یک سهم مساکین را و یک سهم ابن السبیل را دهند و درین سهام درویشان
خویشاوندان پیغامبر را بر یتیمان و مساکین و ابن السبیل مقدم دارند و توانگران
خویشاوند پیغامبر را از غنیمت حق نیست و بقول شافعی قرابتان پیغامبر را از خمس
خمس غنیمت دهند و توانگر و درویش ایشان برابر است و زن را یک
حصه دهند و مرد را دو حصه و خویشی بنی هاشم و بنی عبد المطلب است قرابات دیگر اند
مسئله ذکر خدای تعالی در قرآن برای تبرک است و سهم پیغامبر علیه السلام بنقل وی
ساقط شد چنانکه صفی بنقل او ساقط شده است و صفی چیزی بود که پیغامبر
علیه السلام برای خود از غنیمت برگزیدی چون زره و یا تیغ و یا جاریه و بقول شافعی سهم
پیغامبر علیه السلام بخلیفه دهند مسئله اگر جماعتی با منعت و شوکت بی اذن امام
در دار حرب درآمدند و چیزی بیرون آوردند خمس ستانند و اگر یکی یا دو
مرد در دار حرب بی اذن امام درآمدند و چیزی آوردند خمس نستانند مسئله
جایز است که امام در حالت قتال لشکر را تحریض و تنفیل بر قتال کند و گوید هر که
کسی را بکشد جامه و سلاح و نیزه و مرکب وی و مال او که با او و یا بر دابه او باشد
قاتل را بود و یا دیگری را گوید که ربعی از غنیمت بعد از خمس شما را تعیین کردم مسئله
بعد الاحراز غنیمت بدار الاسلام تنفیل روا نبود مگر از خمس و اگر امام تنفیل نکرد جامه
و سلاح مقتول و مال او از غنیمت بود و بقول شافعی قاتل را بود باب استیلاء
الکفار اگر کافران بر روم غالب شدند و روم را برده کردند و مال ایشان

ای ان غلب الکفار
علی ان [illegible]

صفی

ستدند مالک شوند واگر مسلمانان نیز مالک شوند واگر ترک بر مسلمانان غالب شدند و
اموال مسلمانان در دار خود بردند مالک شوند و بقول شافعی مالک نشوند باز چون
مسلمانان بر ترک غالب شدند هر مسلمانی که ملک خود یابد پیش از قسمت غنیمه
بی عوض بستانند بعد از قسمت باید بقیمت بستانند واگر بازرگانی در دار حرب
رفت و کالاء مسلمانی که کفار از دار اسلام برده اند بخرید و در دار اسلام
آورد مالک قدیم مخیرست بهای که بازرگانان خریده است بستد و یا ترک گیرد
واگر بنده از دار اسلام اسیر کفار شد و بازرگان مسلمان از دار حرب خرید
و بدار اسلام آورد و خصم چشم بنده کشید مولا ازش بستد مالک قدیم مخیر
مخیرست تمام بها بستاند و ترک آرد و نتواند که از ثمن نقصان کند مسئله اگر بنده مسلمان
اسیر کفار شد و تاجر مسلمان از دار حرب بهزار درم خرید و بدار اسلام
آورد و این بنده بار دوم اسیر کفار شد تاجر دیگر از دار حرب بهزار درم
خرید و در دار اسلام آورد مالک قدیم نتواند که از مشتری دوم بستاند و مشتری
اول تواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند بعده مالک قدیم
اگر خواهد بدو هزار درم بستاند مسئله اگر کفار از دار اسلام آزاد را و یا مدبر را
و یا مکاتب را و یا ام ولد را در دار حرب برده اند مالک نشوند واگر مسلمانان
از دار حرب آزادی و بار او یا مدبر را و یا مکاتب و یا ام ولد و بار او در دار اسلام
آوردند مالک شوند مسئله اگر مشتری از دار اسلام بدار حرب رفت
و اهل حرب گرفتند مالک شوند مسئله اگر بنده مسلمانی گریخته در دار حرب
رفت و یا گرفتند مالک نشوند و بقول ابی یوسف و محمد مالک شوند مسئله اگر بنده
مسلمانی با اسب و متاع گریخته در دار حرب رفت و گرفتار حربیان شد
و مردی بنده را با اسب و متاع خرید و بدار اسلام آورد مالک قدیم بنده.

انجانابی عوض بستانند و اسب و متاع را بهایی که خریده است بستانند و بقول ابی یوسف
و محمد بنده را نیز بها ستانند اگر حربی از دار اسلام با مال در آمد و بنده مسلمان
خرید و در دار حرب برد آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد آزاد نشود مسئله اگر بنده
حربی در دار حرب مسلمان شد و بدار اسلام آمد و یا مسلمانان بر دار حرب غالب
شدند در هر دو صورة آزاد باشد و بقول ابی یوسف و محمد آزاد نشود باب المستامن
اگر مسلمانی بتجارة در دار حرب با مال در آمد حرام است تعرض او بچیزی از اموال
و اولاد و خونهاء ایشان و اگر از ان حربیان چیزی بر دل آورد و در دار اسلام
در آمد مالک شود ملکی خبیث پس تصدق کند مسئله اگر بازرگانی با مال در دار حرب
در آمد و بدست حربی بوام فروخت و یا حربی بدست او بوام چیزی فروخت و یا
از حربی غصب کرد و یا حربی از و غصب کرد و هر دو در دار اسلام در آمدند میان
ایشان بدین معاملات حکم نکنند و همچنین اگر دو حربی در میان خود این معاملات
کرده بوده در دار اسلام در آمدند میان ایشان نیز حکم نکنند و اگر هر دو حربی
مسلمان شدند و بدار اسلام آمدند بوام حکم کنند و بغصب حکم نکنند مسئله اگر
دو مسلمان در دار حرب با مال در آمدند یکی مر دیگری را کشت بعمد او یا بخطا بر کشنده
دیت واجب شود در مال او و در خطا کفارت بر او واجب شود و اگر دو
مسلمان اسیر کفار شدند و یکی مر دیگر را کشت بر قاتل هیچ واجب نشود مگر
کفارة در خطا و بقول ابی یوسف و محمد در خطا و عمد بر قاتل دیه واجب شود و بقول
شافعی در عمد قصاص و در خطا دیت واجب شود و اگر مسلمانی در دار حرب
مسلمانی را کشت که در دار حرب مسلمان شده است بر قاتل هیچ واجب
نشود مگر کفارت در خطا و بقول شافعی در عمدا قصاص و در خطا دیت فصل لا یمکن
اگر حربی در دار اسلام با مال در آمد نگذارند که یک سال ساکن شود و بگویند

با مال

واجب شود

که اگر در دار ما یکسال اقامت کردی جزیه بر تو وضع شد اگر یک سال بماند ذمی
شود و بگذارند که در دار حرب باز رود و همچنین اگر حربی در دار اسلام با مان
در آمد و زمین خراجی خرید و خراج بر وی وضع شد ذمی شود و همچنین اگر حربیه در
دار اسلام با مان در آمد و ذمی وی را نکاح کرد این حربیه نیز ذمیه شود و اگر در دار اسلام
با مان در آمد و ذمیه را نکاح کرد ذمی نشود مسئله اگر حربی در دار اسلام با مان در آمد
و بر مسلمان و یا ذمی امانت نهاد و یا مسلمانی و یا ذمی او را وام داد و باز در دار
حرب رفت خون وی مباح شود و اگر اسیر شد بدست مسلمان و یا مسلمانان
بر دار حرب غالب شدند و او کشته شد دین ساقط شود و امانت غنیمت
شود و اگر کشته شد و مسلمانان بر دار حرب غالب نشده اند و یا مرد امانت
و دین او بوارثه او رسد مسئله اگر حربی در دار اسلام با مان در آمد و مسلمان شد
و او را در دار حرب زنیست و فرزندان خورد و بزرگ و مالی که ودیعت نهاده است
بدست مسلمان و ذمی و حربی و مسلمانان بر دار حرب غالب شده اند زن و فرزندان
و مال او همه غنیمت شوند و اگر در دار حرب مسلمان شد بعده بدار اسلام
آمد و مسلمانان بر دار حرب غالب شده اند فرزندان خورد او مسلمان باشند
و اماناتی که بدست مسلمان و یا بدست ذمی نهاده است ملک وی بود و مالی که بدست
حربی امانت است غنیمت شود مسئله اگر مسلمانی که وارث ندارد و یا حربی در دار
اسلام با مان در آمد و مسلمان شد و هر دو کشته شدند بخطا دیه ایشان بر عاقله
کشنده بود برای امام و اگر بعمد کشته شده اند امام قاتل را بکشد و یا دیه
بستاند و نتواند که عفو کند باب العشر و الخراج مسئله زمین عرب تمام عشری است
و زمینی که اهل او اسلام آوردند و یا زمینی که بقهر و غلبه فتح شد و میان غانمان
قسمت شد این هر دو زمین عشری بود مسئله سواد عراق و زمینی که بقهر و

اهل کتاب
یهودی ونصاری
توریت انجیل

غلبه فتح شود واهل وی را بدان مقرر دارند ویا با اهل زمینی صلح کنند هر سه زمین
خراجی بود مسئله اگر زمین موات را احیا کرد اگر نزدیک زمین عشری است عشری
بود واگر نزدیک زمین خراجی است خراجی بود وزمین بصره عشری است وبقول محمد
اگر زمین موات باب چاهی که خود حفره کرده است ویا باب چشمه که بیرون آورده
است ویا باب دجله وفرات وجوئی که ملک کسی نیست ترکد عشری بود واگر باب
اسمان ترکد ویا باب جوئی که عجمیان حفره کرده اند چون جوی ملک وجوی یزدجرد
ترکد خراجی بود مسئله خراج موظف از هر جریبی که صالح زراعت بود یکصاع ویکدرم
است واز جریب تره کاری پنج درم ودر جریب انکور ودر خرمای فراهم متصل
یکدیگر ده درم واگر انچه موظف است ادا نتوانند کرد از خراج جایز بود که امام نقصان
کند واگر زیادت کند جایز نبود وبقول محمد جایز بود وقت زیاده شدن زراعت
مسئله اگر بر زمین خراجی آب غلبه کرد ویا منقطع شد ویا بآفت سماوی چنین
زراعت هلاک شد خراج ساقط شود واگر صاحب زمین زمین را معطل کرد زراعت
ویا مسلمان شد ویا مسلمانی زمین خراجی بخرید خراج واجب شود مسئله در خارج زمین
خراجی عشر واجب نباید وبقول شافعی واجب آید فصل فی الجزیة اگر جزیه تراضی
وضع شد عدول نکنند وزیادت ازان جایز نبود واگر امام شهری بقهر وغلبه
فتح کرد وبر اهل وی جزیه وضع کرد بر فقیر در سال دوازده درم معین کنند وبر
متوسط الحال بیست چهار درم وبر توانگر چهل هشت درم وبقول شافعی از هر بالغ
یک دینار ویا کالای بقیمت یک دینار بستانند ودرین حکم توانگر با فقیر برابرست مسئله
جزیه بر اهل کتاب ومجوسی وبت پرست عجم وضع کنند وبقول شافعی از بت پرست
عجم جزیه نستانند بل که بکشند مسئله بر کودک وزن وبنده ومکاتب وما
نده وبت پرست عرب ومرتد ونابینا ودرویشی که کسب نکند وراهبی که

از کفار

نام پادشاه

الراهب ستون فراغا
بیع لیتفی فراغا عن الاشتغال
الملک وهو سبع فرقت
ص البزکوة

از

با مردمان اختلاط نکنند جزیه وضع نکنند و بقول شافعی از فقیر که کسب نکند جزیه ستانند
و بقول ابی یوسف و در روایت محمد از ابی حنیفه رح اگر راهب قادر است بر کسب جزیه
بر او وضع کنند مسئله اگر بر ذمی دو ساله جزیه جمع شد تداخل کنند و یک ساله ستانند
و یک ساله ستانند و بقول ابو یوسف و محمد تداخل نکنند و دو ساله ستانند مسئله
اگر ذمی آخر سال مسلمان شد و یا مرد جزیه ساقط شود مسئله جایز نیست نو پیدا کردن
کلیسیا و یا کنشت در دار اسلام و اگر کلیسیا قدیم خراب شد و بنا کنند جایز
بود مسئله اهل ذمه زنار ببندند تا تمیز کنند از مسلمانان در لباس و مرکب و زن
پس ذمی بر اسب سوار نشود و سلاح بکار نه بندد و کشتیج را اظهار کنند و چون سوار
شود زین مثل پالان بندد مسئله اگر ذمی از ادای جزیه امتناع آورد و یا زنی
مسلمان را زنا کرد و یا مسلمانی را بکشت و یا پیغامبر علیه السلام را دشنام
داد عهد او نشکند و بقول شافعی به دشنام پیغمبر علیه السلام عهد بشکند مسئله عهد
ذمی نشکند مگر برسید در دار حرب و یا اینکه ذمیان بر موضع غالب شوند برای
جنگ و بدین سبب بمنزله مرتد شوند مسئله از مرد تغلبی و از زن تغلبیه دو چند
زکوة ستانند و بقول شافعی و زفر از تغلبیه جزیه نستانند مسئله مولی تغلبی همچو
مولی قرشی است یعنی بر مولی تغلبی جزیه و خراج زمین وضع کنند و بقول زفر
از مولی تغلبی دو چند زکوة ستانند مسئله آنچه جمع کند امام از خراج و جزیه و مال تغلبی
و هدیه اهل حرب و آنچه از اهل حرب بی جنگ حاصل شد در مصالح مسلمانان
صرف کنند چنانچه بستن سرحد و برآوردن پل و کفایه قضاة و نفقه عمال
و کفایت علماء و غزاة و فرزندان ایشان و هر که در نیمه سال از ایشان فوت
شد از این عطا محروم شود **باب المرتدین** بر مرتد عرض اسلام و کشف شبهه
او کنند و سه روز حبس کنند و اگر اسلام نیاورد بکشند و اسلام مرتد است

الا عند حاجتنا الی الاستعانة فی الحرب بل یرکب الحمار والبغل

از جمله و بیعهای باطل شمرده شود و بدین اسلام ایمان آرد و بر ملکیه رفته است شمرده شود
مسئله کشتن مرتد پیش عرض اسلام مکروه بود و اگر کسی پیش عرض اسلام مرتد را کشت مر
قاتل ضمان لازم نشود و مرتده را نکشند بلکه حبس کنند تا اسلام آرد مسئله ملک مرتد از موالی
زایل شود در زوالی موقوف تا اگر اسلام آورد ملک شود و باز گردد اگر در ردة بمرد یا کشته شد
انچه در حالت اسلام حاصل کرده است وارث مسلمان بود بعد از ادای دیون اسلام و مالی که در حالت
ارتداد حاصل کرده است غنیمت بود بعد از اداء دیون ارتداد و بقول ابو یوسف و امام محمد هر مالی
در حالت اسلام حاصل کرده است و ردة وارث دهند و بقول امام فیء ... و غنیمت بود مسئله اگر مرتد در
دار حرب رفت و قاضی بلحوق او حکم کرد مدبر و ام ولد او آزاد شوند و دینی مؤجل که
بروی است حال شود و انچه خریده و فروخته آزاد کرده و بخشیده باشد موقوف بود
اگر اسلام آورد نافذ بود و اگر هلاک شد باطل شود و بقول ابو یوسف و امام محمد
موقوف نبود جایز بود مسئله اگر مرتد بعد از حکم قاضی بلحوق او مسلمان شد
و بدار اسلام آمد هر مالی که بدست وارث یابد بستاند و انچه از ملک وارث
زایل شده باشد نطلبد مسئله اگر مرتد جاریه نصرانیه در حالة اسلام وی است
وطی کرد و این جاریه بشش ماه از ارتداد فرزند آورد و مرتد دعوی نسب کرد
نسب او ثابت شود و جاریه ام ولد او شود و فرزند آزاد بود و میراث
میراث از مرتد یابد و اگر جاریه مسلمان بود و مرتد در ردة مرد و یا بدار حرب
ملحق شد فرزند او میراث برد مسئله اگر مرتد با مال خود بدار حرب رفت و اهل
اسلام بود از حرب غالب شدند مال او غنیمت بود و اگر مرتد از دار حرب باز گشت
و مال خود از دار اسلام بدار حرب برد و اهل اسلام بر دار حرب غالب شدند ورثه
او ان مال را پیش از قسمت غنیمت یافتند بی ورثه او را دهند مسئله اگر بعد از
رسیدن مرتد بدار حرب قاضی حکم کرد بلحوق و بنده او را که پسر او داد و ...
بدین جمله را مکاتب کردانید و مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد مال کتابت و ولاء ... او بود
میراث

مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت و ملحق شد بدار حرب و کشته شد دیت این مقتول در مالی بود که مرتد در حالت اسلام حاصل کرده است و بقول ابو یوسف و محمد دیت از مال حالت اسلام و ارتداد واجب آید مسئله اگر دست مسلمانی بعمداً بریده شد و بعده نعوذ بالله منها مرتد گشت و بسبب قطع در حالت ارتداد بمرد و یا بدار حرب رفت بعده مسلمان شده و بدار الاسلام در آمد و از آن سبب قطع بمرد نصف دیت در مال او واجب آید برای ورثه مقطوع و اگر بدار حرب نرفت و بعد از مسلمان شدن بمرد بسبب آن قطع بر قاطع تمام دیت واجب آید مسئله اگر مکاتب مرتد شد نعوذ بالله منها و بدار حرب رفت و مالی کسب کرد و با مال گرفتار شد و از اسلام امتناع آورد و کشته شد بمقدار مال بدل کتابت بمولی او دهند و باقی بمال ورثه مکاتب برند مسئله اگر زن و شوی مرتد شدند والعیاذ بالله منها و بدار حرب رفتند و زن حامله شد و فرزند آورد و فرزند آن فرزند را فرزند شد و اهل الاسلام بر ایشان غالب شدند هر دو فرزند غنیمت شوند و ولد اول را جبر کنند بر اسلام و ثانی را جبر نکنند مسئله ارتداد صبی عاقل و اسلام او صحیح است و جبر کنند بر اسلام و نکشند و بقول ابی یوسف ارتداد او معتبر نیست و اسلام او صحیح است و بقول زفر و شافعی هر دو معتبر نی

باب البغاة

اگر جماعتی از مسلمانان بر شهری غالب شدند و از اطاعت امام بیرون آمدند امام ایشان را دعوت کند بسنت و جماعت و شبهه ایشان دور کند و جایز است که امام ابتدا کند بقتال ایشان اگر ایشان لشکر و بی قوت گیرند و بقول شافعی جایز نشود جریح را بکشند و آنکه بروی گردانیده است اتباع او کنند و اگر متفرق شده اند و جمعیت نکنند جریح ایشان را نکشند و اتباع او نکنند و بقول شافعی هر دو حال کشتن جریح و اتباع مولی گریخته جایز نشود و فرزندان ایشان را برده نکنند

بکنند و مال ایشان حبس بکنند تا توبه کنند و اگر مسلمانی را بسلاح ایشان و یا
باسب ایشان حاجت شود بستانند و جنگ کنند و بقول شافعی روا نبود که
بستانند مسئله اگر باغی باغی دیگر را کشت و امام بر ایشان غلبه کرد بر قاتل هیچ
واجب نشود مسئله اگر باغیان بر شهری غالب شدند و شهری دیگر کشت و مسلمانان
برین شهر غالب شدند قاتل را بکشند مسئله اگر عادل باغی را و یا باغی عادل
را کشت و گفت من بر حق بوده ام و اکنون نیز بر حقم و قاتل وارث او است
میراث برد و اگر گفت من بر باطل بوده ام نبرد و بقول ابو یوسف و شافعی در
هر دو وجه میراث نبرد مسئله فروختن سلاح بدست اهل فتنه مکروه است و اگر
خرنده از اهل فتنه نمی باشد مکروه نبود **باب اللقیط** برگرفتن لقیط مندوب
است اگر خوف ضایع شدن بود برگرفتن لقیط واجب بود مسئله لقیط آزاد
است و نفقه او در بیت المال بود و اگر لقیط بمرد و مالی گذاشت مال او در بیت المال بود
و جنایت لقیط در بیت المال بود و هر که لقیط را برداشت دیگری نتواند که از وی
بستاند مسئله اگر یکی دعوی نسب لقیط کند نسب از وی ثابت شود و اگر دو
کس دعوی نسب لقیط کردند و یکی نشانی درین لقیط و آن نشانی در وی
موجود است او اولی بود و اگر هیچکس نشانی نگفت نسب لقیط از هر دو
ثابت شود مسئله اگر در شهر و یا در دیه مسلمان لقیط موجود شد و ذمی دعوی
نسب کرد نسب از ذمی ثابت شود و لقیط مسلمان بود مسئله اگر بنده دعوی
کرد که لقیط پسر منست نسب ثابت شود و لقیط آزاد بود مسئله اگر مردی دعوی
کرد که لقیط بنده منست نشنوند مگر که بینه اقامت کند مسئله اگر با لقیط مالی
بسته یافتند لقیط را بود مسئله جایز نیست که ملتقط لقیط را تزویج کند و یا در مال
او تصرف کند ملتقط لقیط را با موختن حرفه فرستد مسئله ملتقط را جایز نیست که

کار را

اگر شهر در

اگر خوف ضایع شدن بودن

گفته

نفقه لقیط ... ۲۶

بردارنده لقیط ۱۳

کتاب اللقطه

لقیط را بفروشند و یا اجاره دهند مسئله اگر کسی لقیط را چیزی بخشید ملتقط قبض کند

مسئله اگر کالائی افتاده یافت و بوقت برگرفتن گواه گرفت که این برای مالک میگیرم تا بوی رد کنم درین صورت لقطه امانت بود و لقطه از زمین حرم وغیر آن برابرست و در لقطه اشهاد کند و تعریف کند تا آنگاه که بداند که مالک او نخواهد گرد بعده تصدق کند اگر بعد از صدقه دادن مالک لقطه آمد مالک مخیر بود تا تنفیذ صدقه کند و یا ملتقط را تضمین کند مسئله التقاط در چهارپای جایزست و بقول مالک و شافعی اگر چهارپای در صحرا یافت گذاشتن او فاضل ترست مسئله اگر ملتقط بر چهارپای بی اذن قاضی انفاق کرد متبرع بود و اگر باذن قاضی انفاق کرد دین بود بر مالک لقطه و اگر پیش قاضی در باب لقطه مرافعت کردند نظر کنند اگر چهارپای منفعت است اجاره دهند و از اجرت بروی نفقه کند و اگر منفعة نباشد بفرماید تا بفروشند و بهای آن نگاه دارد اگر مالک حاضر شد و باذن قاضی بر لقطه نفقه کرده است تواند که ندهد تا نفقه بستاند مسئله اگر شخص دعوی لقطه کرد ملتقط لقطه بوی ندهد تا بینه اقامت نکند و اگر بعد مدعی علامتی در لقطه گفت و آن علامت موجودست روا بود که لقطه بوی بدهد فاما جبر نکنند و بقول شافعی جبر کنند مسئله اگر ملتقط درویش است باکی نبود که بلقطه انتفاع گیرد و اگر توانگرست روا نبود بلکه صدقه کند بر درویش بیگانه یا بر پدر و مادر و زن و فرزند اگر درویش باشند و بقول شافعی جایز بود که ملتقط منفعت گیرد و اگر چه توانگر بود کتاب الآبق گرفتن برده گریخته بهترست اگر قادر بود بر گرفتن اگر برده گریخته را از سه شبانروز راه آورد چهل درم نقره بر مالک واجب شود برای آرنده اگر چه قیمت وی کم از چهل درم باشد و بقول محمد اگر قیمت برده کم از چهل درم باشد بوی دهد مگر یکدرم و بقول شافعی چهل واجب نباشد مگر

و نفقه او بر لقطه با اذن قاضی انفاق او متبرع بود

نزد درمی

نزد امانی

76

مسئله — بشرط سابق اگر برده را کم از سه شبانروز راه آورد از جعل بحساب آن کم کنند مثلاً اگر یک شبانروز
راه آورد سیزده درم و سیوم حصه درم دهد اگر ام ولد را یا مدبر گریخته را از سه
مسئله — شبانروز راه آورد در حساب مالک جعل چهل درم بدهد اگر بنده بعد از گریختن در وقت
گرفتن گواه گرفته است که این بنده را میگیرم تا مالک رد کنم گیرنده ضامن نشود
مسئله — جعل بنده مر او را بر هر راهی بود باید که در وقت گرفتن گواه گیرد که این بنده
میگیرم تا مالک رد کنم حکم در بنده گریخته چون حکم نفقه لقطه لقط والله اعلم بالصواب

کتاب المفقود

مفقود غایبی است که حیات و موت او معلوم نبود
قاضی نصب کند کسی را تا مال مفقود نگاه دارد و حقوق او استیفا کند و بر مال او قیام
نماید و بر زن مفقود و کسی که او قرابت ولادت دارد از مال او نفقه کند
میان زن مفقود و میان مفقود تفریق نکنند و بقول مالک بعد از گذشتن نود سال
قاضی حکم کند بموت زن عدت وفات دارد و مال او میان ورثه او که در آن وقت
موجود اند قسمت کنند و اگر کسی پیش از حکم موت میرد میراث نشود و مفقود نیز از او
میراث نبرد اگر وارثی با وجود مفقود میراث نمی برد او را میراث نه دهند و
اگر با وجود مفقود نصیب او کم میشود آنچه با وجود مفقود میرسد همان مقدار دهند
و باقی نگاه دارند اگر پدر بمرد دو دختر گذاشت و یک پسر مفقود و پسر پسر و دختر
پسر و ترکه او بدست اجنبی است دو دختران میراث مطلبند نصف مال بدختران
و نصف دیگر موقوف دارند و بفرزندان پسر ندهند اگر میت زن حامله گذاشت
هر وارثی که با حمل میراث میبرد و نصیب نقصان نمیشود نصیب او بدهند و اگر با حمل
احتمال دارد که ساقط شود میراث توقف دارند تا ولادت شود و اگر احتمال
نقصان بود آنچه کمتر است همان دهند

کتاب الشرکه

شرکت در مال بر دو نوع است شرکت املاک و شرکت عقود و شرکت
املاک آنست که دو کس مالک کالای شوند بسبب ارث و یا بسبب شرا

مالک شوند و هر یکی از این شریکان در نصیب شریک دیگر بمنزله اجنبی است

شرکت عقود آنست که دو کس شریک شوند و یکی دیگری را گوید شریک گشتم
با تو چندین درم و شریک دوم قبول کند و شرکت عقود بر انواع است یکی مفاوضه است
و درین شرکت هر دو شریک برابر باشند در مال و تصرف و در دین تا اگر حر و
بنده و یا کودک و بالغ و یا مسلمان و کافر شرکت مفاوضه بستند درست نشود و آن شرکت
متضمن وکالت و کفالت است و هر چه یک شریک بخرد مشترک بود مگر طعام و جامه که برای
اهل خود بخرد و هر وامی که بر شریک مفاوض لازم شود بسبب تجارت و غصب و کفالت
بر شریک دوم نیز لازم شود اگر یک شریک از جنس مال شرکت بخشیده یافت و یا
میراث رسید شرکت مفاوضه باطل شود و اگر عروض بخشیده یافت و یا میراث رسید باطل
نشود شرکت مفاوضه و عنان جایز نیست مگر بدراهم و دنانیر و فلوس نافقه و در زر
و نقره ناپخته که مردمان بدان معامله کنند   اگر خواهند که بعروض شرکت
بندند هر شریک نصف عروض خود بنصف عروض شریک دوم بفروشد بعده عقد شرکت
بندند

نوع دوم شرکت عنان است و درین شرکت هر یکی وکیل دیگری
باشد اما هر یکی کفیل یکدیگر نباشد و شرکت عنان جایز بود و اگر چه مال مساوی
بود یا متفاضل و یا ربح متفاضل و یا ربح متساوی و یا بکل مال شرکت
بندند و یا ببعض و بقول زفر و شافعی اگر مال متساوی بود و ربح
متفاضل شرکت جایز نشود   اگر شرکت عنان بستند
از جهت یکی دراهم است و از دیگری دنانیر جایز بود و بقول زفر و شافعی
جایز نشود   در شرکت عنان خلط مال شرط نیست و بقول زفر و شافعی
خلط شرط است   اگر یکی مالی از مال شرکت خرید از شریک دوم بهای طلب
نکند

مسئله

مقدر

طلب بکند و اگر مشتری از مال خود داد بر شریک بحصه او رجوع کند از ثمن مسئله اگر پس از انکه
کالائی بخرید مال هر دو شریک هلاک شد و یا مال یکی هلاک شد شرکة باطل شود
مسئله اگر یک شریک بمال خود کالائی برای شریک خرید و مال شریک دوم هلاک شد کالا
میان هر دو شریک مشترک بود و بشریک بحصه او از ثمن رجوع کند مسئله اگر برای یک
شریک چند درم ربح شرط کردند شرکت فاسد بود مسئله هر یکی از شریکان در شرکت
مفاوضه و عنان تواند که مال هر یکی بضاعت دهد و یا اجیر گیرد برای عمل و یا
ودیعت نهد و یا دیگر را مضارب کرد و یا وکیل کند برای تصرف در مال شرکة
مسئله مال مشترک بدست شریک امانت است مسئله نوع سیوم شرکة تقبل است
و شرکة تقبل انست که دو درزی و یا یکی درزی و دیگر رنگ‌ریز انباز شریک شوند
بجهت انکه از خلق عمل قبول کنند و آنچه بر کسب حاصل شود میان ایشان باشد
جایز بود و بقول زفر اگر درزی و یا رنگریز شریک شدند جایز نبود پس هر که
عمل قبول کرد از ایشان بر هر دو لازم شود و اگر یکی کسب کرد میان هر دو
باشد مسئله نوع چهارم شرکة وجوه است و شرکة وجوه آنست که دو مرد بی
مال شریک شوند بدانکه بخرند و بفروشند بوجاهت یکدیگر جایز بود و هم
وکیل دیگری باشند در خریدن و فروختن و اگر شرط کردند که آنچه بخرند
میان ایشان مناصفه و یا مثالثه باشد ربح نیز همچنان باشد و اگر
یکی را ربح زیادت شرط کردند شرط باطل بود و بقول شافعی شرکة مفاوضه
و شرکة وجوه و تقبل جایز نبود فصل شرکة در هیزم چیدن و صید کردن
و آب دادن جایز نبود و آنچه از کسب حاصل شود کاسب را بود و در
شریک دیگر اجر مثل لازم شود مسئله در شرکة فاسد ربح بقدر مال قسمت کنند
و اگر چه ربح زیادت شرط کردند مسئله اگر یک شریک بمرد و یا مرتد شد

ویا بدار حرب رفت شرکه باطل شود مسئله شریک نتواند که زکوة مال شریک دیگر دهد مگر
باذن او مسئله اگر هر دو شریک یکدیگر را اذن کردند بدادن زکوة و هر یک زکوة
مال خود داد و اگر متعاقب دادند ثانی زکوة دیگری ضامن شود و اگرچه ندانسته بود
که شریک زکوة خود داده است و بقول ابیوسف و محمد اگر ندانست که شریک زکوة
مال خود داده است ضامن نشود و اگر هر دو شریک برابر زکوة دادند هر یکی
برای شریک دوم ضامن شود مسئله اگر یک شریک مفاوض باذن شریک دوم کنیزکی
برای وطی خرید بهای آن از مال شرکه داد کنیزک ملک مشتری باشد و برای
شریک ضامن نشود و بقول ابیوسف و محمد حصه شریک ضامن شود کتاب
الوقف وقف عبارة از حبس عین است بر ملک واقف و تصدق بمنفعه
و بقول ابی یوسف و محمد وقف حبس عین است بر حکم ملک خدای تعالی مسئله
در وقف ملک زایل شود بحکم قاضی و در ملک کسی در نیاید و هم چنین بحکم حاکم
در وقف ملک زایل نشود مگر که تعلق بموت کند و گوید چون بمیرم این سرای وقف
کردم و بقول ابیوسف و شافعی بمجرد قول ملک زایل شود و بقول محمد ملک واقف
زایل نشود تا وقف را بمتولی تسلیم نکند و بقولی از شافعی وقف در ملک موقوف
علیه در آید مسئله وقف تمام نشود مگر بقبض متولی و اقرار از ملک و بیان
کردن جهتی که منقطع نشود و بقول ابی یوسف قبض و اقرار و بیان کردن جهتی
غیر منقطع شرط نیست مسئله اگر زمینی وقف کرد با ستوران و بایندگان
کشاورز درست بود مسئله درست است وقف مشاع که بجواز او حکم شده است
و نیز درست است وقف منقول که در و تعامل است و بقول محمد وقف مشاع
که محتمل قسمه بود جایز نیست و بقول ابی یوسف وقف منقول جایز نیست
چون درست افتاد تملیک و قسمت او جایز نبود و اگرچه وقف بر اولاد بود

آنچه از وقف حاصل شود اول در عمارة وقف خرج کنند اگرچه واقف شرط نکرده است
مسئله اگر سرائی را وقف کرد بر سکنی فرزند خود عمارت آن سرای بر فرزند بود
واگر فرزند از عمارت امتناع آورد و یا عاجز شد قاضی آن سرای را اجارة
دهد و از اجرت آن عمارة کند و اگر سرای وقف خراب شد و عمارت کرد الا
صرف کنند و اگر حاجة نیست نگاه بدارند تا وقت حاجة بکار آید و میان مستحقان
قسمت نکنند مسئله اگر واقف اجرت وقف را برای خود معین کرد و یا ولایة وقف
برای خود شرط کرد درست بود و بقول محمد و شافعی تعین اجرت برای خود
جایز نبود مسئله اگر واقف ولایة برای خود شرط کرد و او خاین است قاضی از دست
وی بستاند اگرچه در وقف شرط کرده است که هیچ سلطانی و قاضی از دست من
نستاند مسئله اگر وصی خاین بود قاضی او را از وصایة دور کند مسئله اگر مسجدی بنا
کرد ملک مالک از وی زایل نشود تا از ملک خود افراز نکند راهی علیحده و تا مردمان را
اذن نکند بنماز و چون در ان مسجد یکی نماز بگذارد ملک مالک زایل شود
و بقول ابو یوسف اگر گفت این زمین را مسجد کردانیده ام ملک او زایل شود
پیش از انکه نماز گذارد و بروایتی از محمد برای زوال ملک نمازی بجماعت شرط
است مسئله اگر مسجدی را بنا کرد و در زیر مسجد سردابه کرد و یا بالای مسجد خانه بر آورد
و در مسجد بطرف راه جداگانه و یا میانه سرای مسجد کرد و مردمان را بدر آمدن اذن
کرد در هر دو صورت فروختن این مسجد جایز بود و بعد از موت او میراث
شود مسئله اگر سقایه و یا کاروانسرای و یا رباطی و مقبره را بنا کرد ملک
مالک زایل نشود تا حاکم حکم نکند و بقول ابی یوسف بمجرد ملک زایل شود و بقول
محمد چون مردمان از سقایه آب خورند و در کاروانسرای و رباط ساکن
شوند و در مقبره دفن کنند آنگاه ملک زایل شود مسئله اگر حجری از راه داخل

[illegible]

کرد

حاکم

سقایه
حوض خورد

مسجد کنند و یا چیزی از مسجد در شارع در آرند جایز بود **کتاب البیوع**
بیع عبارة از مبادله مال بمال بتراضی بایع و مشتری است و بایجاب و قبول و بتعاطی
لازم شود و هر کدام که از مجلس پیش از قبول برخاست ایجاب باطل شود **مسئله**
بیع بدراهم غیر مشار الیه که قدر و وصف او بیان کرد لازم شود **مسئله** اگر بدراهم معین
مشار الیه بیع کرده بود اگرچه قدر و وصف این بیان نکند **مسئله** بیع بثمن حال و موجل
باجل معلوم جایز بود **مسئله** اگر بدراهم مطلق فروخت بر دراهمی واقع شود که غالب در شهر
نقد میکنند اگر نقود در مالیت و در رواج مختلف بود و هیچ کدام غالب نبود بیع فاسد
بود مگر که یکی از دراهم بیان کند **مسئله** جایز است بیع طعام و حبوب بشرط کیلی
و مجازفه و بوزن سنگی معین که قدر او معلوم نبود **مسئله** اگر ارس گندم فروخت
هر صاعی بدرمی در یکصاع بیع جایز بود **مسئله** اگر رمه گوسفندان فروخت هر گوسفندی
بدرمی و جامه فروخت هر گزی بدرمی بیع در همه فاسد شود و اگر مقدار همه گوسفندان
و مقدار تمام جامه در مجلس بیع بیان کرد در تمام رمه و جامه جایز بود و بقول ابو یوسف
و محمد اگرچه کل رمه و یا کل جامه بیان نکرد بیع جایز بود **مسئله** اگر ارس گندم خرید
بشرط آنکه صد پیمانه است بصد درم و کم از ان یافت بحصه آن از ثمن بستاند و یا
بیع فسخ کند و اگر زیادت یافت زیادت بایع را بود و اگر جامه خرید و یا زمین
خرید بدانکه صد گز است بصد درم و کم از ان یافت بتمام بها بستاند و یا بگذارد
و اگر زیادت یافت مشتری را بود و بایع را اختیار نبود **مسئله** اگر جامه و یا زمینی
فروخت بدانکه صد گز است بصد درم هر گزی بدرمی و کم از ان یافت مشتری
مخیر بود هرچه موجود بود بحصه ان از ثمن بستاند و یا بیع فسخ کند و اگر زیادت
یافت هر گزی بدرمی تمام بستاند و یا بیع فسخ کند **مسئله** اگر از سرائی ده گز بده درم
فروخت بیع فاسد بود و اگر ده سهم بده درم فروخت جایز بود و بقول ابو یوسف

و محمد بیع نه به ده درم غیر جایز بود مسئله اگر تنگی جامه خرید بدانکه در وی ده جامه است یا نه
جامه و یا یازده جامه یافت بیع فاسد بود و اگر بهای هر جامه معین کرده است در فصل
نقصان بقدر آن درست بود و مشتری مخیر بود هر جا آنجا که معین کرده است
بستاند و یا بیع فسخ کند و در فصل زیادت بیع فاسد بود مسئله اگر جامه
خرید که ده گز است بده درم هر گزی بدرمی و ده نیم گز یافت بده درم بستاند
بی خیار و اگر نه نیم گز یافت بنه درم بستاند و یا فسخ کند و بقول ابی یوسف رحمه الله
فصل اول اگر خواهند بیازده درم بستانند و در فصل دوم اگر خواهند بده درم
بستانند و بقول محمد در فصل زیادة اگر خواهد بده نیم درم بستاند و فصل نقصان
اگر خواهد بنه نیم درم بستاند فصل در بیع سرای بنا و مفاتیح اغلاق در آید
و در بیع زمین درخت بی ذکر در آید اما در بیع زمین و درخت زراعت داخل
نبود مگر که در بیع ذکر کند مسئله اگر درخت میوه دار فروخت میوه بایع را بود
مگر آنکه میوه در بیع ذکر کند و بایع را گفتند که میوه باز برد دار و درخت بمشتری
تسلیم کن و بقول شافعی بگذارند تا میوه برسد بعده ببرد مسئله اگر میوه بر
درخت فروخت جایز بود اگر صلاح وی ظاهر بود و یا نبود و مشتری
در حال میوه ببرد و اگر شرط کرد که میوه بر درخت بگذارد بیع فاسد بود
مسئله اگر میوه بر درخت فروخت و چند رطل معلوم استثنا کرد جایز بود
مسئله اگر گندم در خوشه و یا باقلی در پوست فروخت جایز بود و بقول
شافعی رحمه الله بیع باقلی سبز جایز نبود مسئله اجرت کیال بر بایع است و اجرت
کسی که دلی و وزن کرد ثمن بر مشتری است مسئله اگر کالای بکالای فروخت
هر دو برابر تسلیم کنند و اگر کالای بثمن فروخت اول تسلیم ثمن کنند بعده تسلیم
مبیع باب خیار الشرط شرط خیار جایز است بایع و مشتری را مسئله اگر یکی از

بایع و یا مشتری و یا هر دو خیار شرط کردند سه روز یا کمتر از این درست بود و بیشتر
از سه روز درست نبود و بقول ابی یوسف و محمد زیاده از سه روز نیز جایز
بود اگر معلوم باشد مسئله اگر زیاده از سه روز خیار شرط کرد و در سه روز بیع
اجازه کرد جایز بود و بقول شافعی و زفر جایز نشود مسئله اگر کالائی فروخت
بشرطی که اگر در مدة سه روز ثمن نقد نکند میان ایشان بیع نباشد جایز بود
و زیادت از سه روز جایز نبود و بقول محمد جایز بود و بقول زفر سه شرط سه
روز نیز جایز نبود و اگر در سه روز ثمن نقد کرد باتفاق جایز بود اگر خیار بایع
را بود مبیع از ملک وی بیرون نیاید اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد بر دست
وی قیمت واجب آید مسئله اگر خیار مشتری را بود مبیع از ملک بایع بیرون
آید و مشتری مالک نشود و اگر مشتری قبض کرد و مبیع بر دست وی هلاک
شد ثمن واجب آید و بقول شافعی قیمت واجب آید و بقول ابی یوسف
و محمد بخیار مشتری مبیع از ملک بایع بیرون آید و ملک مشتری بود مسئله
اگر خیار مشتری راست و مبیع در قبض وی معیب شد ثمن واجب آید
مسئله اگر زن خود را بشرط خیار خرید نکاح باقی بود و بعد از وطی تواند
که رد کند و بقول ابی یوسف و محمد نکاح فاسد شود و بعد از وطی نتواند که
رد کند مسئله اگر صاحب خیار در غیبت متعاقد دوم بیع اجازه کرد جایز
بود و فسخ جایز نبود مگر بحضور او و بقول ابی یوسف و شافعی فسخ نیز در غیبت جایز بود
مسئله بگذشتن مدة خیار و بموت صاحب خیار و بازاد کردن بنده و مدبر و مکاتب
کردانیدن مشتری در مدة خیار بیع تمام شود و بقول شافعی در موت
خیار بوارث منتقل شود و بقول مالک بگذشتن مدت بی اجازه
و موت صاحب خیار بیع باطل شود مسئله اگر صاحب خیار مشتری است و ...

مدة

شفعه جوار خانه بستد بیع تمام شود مسئله اگر مشتری خیار دیگر شرط کرد جایز بود و هر کدام
اجازت و یا فسخ کند جایز بود و بقول زفر بیع فاسد شود مسئله اگر خیار
نایب مشتری راست و یکی اجازت کرد و دوم فسخ کرد سابق اولی بود
و اگر هر دو برابراند فسخ اولی بود مسئله اگر دو بنده فروخت بهزار درم بدانکه
در یکی خیار بود و اگر بهای هر بنده جداگانه معین کرد جایز بود و اگر خیار و بهای
هر بنده معین نکرد جایز نبود مسئله اگر دو یا سه جامه خرید بدانکه مشتری را اختیار باشد
هر کدام که خواهد بده درم اختیار کند بیع جایز بود و در چهارم جامه جایز نبود
و بقول زفر و شافعی در هر دو مسئله بیع فاسد بود مسئله اگر دو کس کالائی
خریدند بشرط خیار و یکی اجازت کرد دوم نتواند که فسخ کند و بقول ابو یوسف
و محمد تواند مسئله اگر بنده خرید بشرط آنکه نان پز و یا نویسنده است و بخلاف
آن بود مشتری مخیر بود به تمام بها بستاند و یا بیع فسخ کند باب خیار الرؤیة
خریدن کالائی که ندیده است جایز بود و چون ببیند تواند که رد کند اگرچه
پیش از دیدن رضا داده باشد و بقول شافعی بیع پیش از دیدن جایز
نباشد مسئله خیار نیست مر کسی را که فروخت چیزی که ندیده بود و این وارثی
باشد که چیزی را وارث ندیده بود و پیش از رؤیت فروخت مسئله خیار
رؤیت باطل شود بدانچه خیار شرط باطل شود مسئله اگر در ظاهر راس غله و یا روی
بنده و کنیزک و یا روی و سرین دابه و یا ظاهر جامه پیچیده و یا درون سرای
دید در حال آنکه بنگرد خیار رؤیت ساقط شود و بقول و بقول زفر پس درآمد
درون سرای و باز کردن جامه شرطست برای سقوط خیار رؤیت و نظر
رسول مشتری مسئله نظر وکیل بقبض همچو نظر موکل است در سقوط خیار رؤیت
... رسول مشتری خیار را و باطل نشود و بقول ابو یوسف و محمد نظر وکیل بقبض

و خیار نیز در بنده معین کرد

خیار رویت ساقط نشود مسئله اگر نابینا چیزی خرید جایز بود و خیار وی ساقط
شود بمالیدن اگر بمالیدن معلوم شود و آنچه ببوی معلوم شود خیار نابینا ببوی
ساقط شود و آنچه چشیدنیست خیار نابینا بچشیدن ساقط شود و در عقار
چون پیش نابینا صفت بیان کردند و ره دنکرد خیار وی ساقط شود و بقول
ابی یوسف اگر نابینا را دست گرفته در موضع خانه ایستاده کنند اگر نابینا
در سرای ایستاده اگر بینا بودی بدیدی و گفتی رضا دادم خیار وی ساقط
شود مسئله اگر یکی از دو جامه پیش از خریدن دید و هر دو جامه را خرید بعده دوم
را دید تواند که هر دو جامه رد کند مسئله بمردن مشتری خیار رویت ساقط شود و
میراث نشود مسئله اگر چیزی را خرید که پیش از خریدن دیده بود اگر هم بران صفت
یافت نتواند که رد کند و اگر متغیر یافت تواند و اگر میان بایع و مشتری در تغیر
مبیع اختلاف شد قول بایع معتبر بود و اگر میان ایشان در رویت اختلاف
شد قول مشتری معتبر بود مسئله اگر تنگی جامه خرید و پیش از رویت یک جامه از آن
فروخت و یا بخشید و تسلیم کرد نتواند که بخیار رویت و یا شرط جامها باقی
رد کند و بخیار عیب تواند که رد کند باب خیار العیب اگر در مبیع عیبی یافت
بتمام بها ستاند و یا رد کند مسئله هرچه بسبب او نقصان ثمن شود نزدیک
تجاران عیب بود چون گریختن و بمول در بستر کردن و دزدی و دیوانگی و گند
دهن و بغل و زنا کردن و ولد فرزند زنا در کنیزک عیب است و در غلام عیب
نیست و نزدیک شافعی مطلقا عیب است یعنی در کنیزک و غلام چنانچه دزدی
و گند در غلام و کنیزک عیب است و نا دیدن حیض و استحاضه و سرفه قدیم مدام و موی
و آب در چشم عیب است مسئله اگر نزدیک مشتری عیبی دیگر حادث شد مشتری
بر بایع رجوع بنقصان کند و یا برضا بایع رد کند مسئله اگر مشتری بعد از دیدن

ده و حقنه و یا بعد از رنگ کردن جامه بر عیبی مطلع شد و یا بعد از تر کردن سویق بروغن
بر عیبی مطلع شد رجوع بنقصان کند مسئله اگر این جامه و سویق را بعد از آنکه بعد از دوختن
و رنگ کردن و بروغن تر کردن عیب یافت بدست دیگری فروخت رجوع بنقصان
کند مسئله اگر بنده را خرید و آزاد کرد بر مالی و یا مولی او را بکشت و یا طعام
خرید و تمام یا بعضی از آن بخورد بعده عیب یافت درین مسایل رجوع بنقصان
نکند و بقول ابویوسف اگر مشتری بنده را بکشت بر بایع رجوع بنقصان کند و
در مسئله طعام بقول ابویوسف و محمد رجوع بنقصان کند و باقی طعام رد کند
مسئله اگر بنده خرید و آزاد کرد و یا بنده بمرد بعده مطلع شد بر عیب رجوع
بنقصان کند و بقول شافعی در عتق رجوع نکند مسئله اگر بیضه یا خیار و یا جوز و یا
خربوزه خرید و بشکست و فاسد یافت و اگر در وی انتفاع تواند گرفت رد نکند رجوع
بنقصان کند و اگر منفعت نتواند گرفت رد کند و کل ثمن رجوع کند و بقول شافعی
اگر برای آن شکست تا روشن کند در مسئله اول نیز تواند که رد کند مسئله اگر
مشتری مبیع را فروخت و بروی رد شد بسبب عیب اگر بحکم قاضی رد شد مشتری
تواند که بر بایع خود رد کند اگر برضای وی رد شد بی حکم قاضی نتواند که بر بایع اول
رد کند مسئله اگر بنده را خرید و قبض کرد بعده دعوی عیب کرد مشتری را جبر نکنند
برای دفع ثمن تا آنگاه که مشتری بینه اقامت کند و یا بایع سوگند خورد و اگر مشتری
میگوید گواهان من در شام اند بایع را سوگند دهند و ثمن کنند مسئله مشتری دعوی
میکند که این بنده گریخته است بایع را سوگند ندهند مگر که مشتری بینه اقامت کند
که بنده نزدیک وی گریخته بود بایع را سوگند بالله دهند که نزدیک تو نگریخته است
اگر کنیزک مسئله کنیزک را خرید و قبض کرد و ثمن تسلیم کرد بعده مشتری در آن کنیزک عیب
یافت و بایع میگوید که این کنیزک را با کنیزک دیگر فروخته ام مشتری میگوید
که بیع این کنیزک را تنها خریده ام قول مشتری معتبر بود مسئله اگر دو بنده را
بیک صفقه خرید و یکی قبض کرد و در دوم عیب یافت مشتری مخیر بود یا

و در یک بیع

هر دو بنده قبول کند یا هر دو رد کند مسئله اگر مشتری بعضی مکیل و یا موزون را معیب یافت
تمام رد کند یا تمام قبول کند و اگر مکیل را و یا موزون را مستحق بهما استحقاق بود مشتری را
نتواند که باقی را رد کند و اگر بعضی جامه مستحق یا استحقاق بود مشتری مخیر بود جامه باقی
رد کند بر بایع و تمام بها رجوع کند و یا باقی جامه نگاه دارد و بحساب آن ثمن رجوع
کند مسئله اگر مشتری جاریه معیبه ملاقات کرد و یا جامه معیب بپوشید و یا
بر دابه معیب سوار شد در حاجت خود نتواند که رد کند و رضا بود بعیب و اگر سوار شد
تا دابه را آب دهد و یا برای او علف بخرد و یا بر بایع رد کند رضا نشود و تواند
رد کند اگر بنده را در قبض مشتری دست ببریدند بسبب دزدی که پیش از
بیع کرده بود و مشتری را معلوم نبود آنرا بنده را رد کند و تمام بها بستاند
و بقول ابو یوسف و محمد رح بنده را بی عیب دزدی و با عیب دزدی قیمت
کنند آنچه نقصان شود آنرا از ثمن رجوع کند مسئله اگر بایع بشرط
برائت جمله عیوب کرد جایز بود و مشتری نتواند که بسبب عیبی رد کند
اگر چه جمله عیوب نشمرد و بقول شافعی این برائت درست نباشد باب

البیع الفاسد

فروختن مردار و خون و خوک و آزاد و مدبر و ام ولد و مکاتب
روا نباشد و اگر این اشیا بدست مشتری هلاک شد بر ضمان نشود و بقول ابو یوسف
و محمد رح مدبر و ام ولد بر مشتری ضمان واجب آید مسئله روا نباشد فروختن ماهی پیش از گرفتن
و فروختن مرغ در هوا و فروختن حمل کنیزک و گوسفند و غیر آن و فروختن آنچه خواهند
زاد پیش از آنکه حمل شود و شیر در پستان و مروارید در صدف و صوف بر پشت
گوسفندان و بروایتی از ابی یوسف اگر گفت این صوف که بر پشت گوسفند است بفروختم
روا باشد مسئله روا نباشد فروختن شتری که در سقف است و فروختن یک گز از جامه
اگر صیاد گفت که آنچه این بار از دام صید حاصل شود فروختم
نشود اگر ... که ... فروختم و مشتری خرید روا
برابر روا نباشد و این را بیع ... گویند و بقول شافعی روا باشد
در کالای راضی شد بدانکه بایع ... مسئله اگر دو کس
این بیع بود ... بیع ... بایع ... بالقا ... گویند

فروختن

82

و حلّی سگ جانور از دو جانب و فروختن لگام خر اگر ماده با اجازت دادن آن جایز نبود مسئله

و حلّی فر شوران انگبین جایز بود و بقول محمد و شافعی اگر جمع کرده باشد جایز بود مسئله

فروختن کرم قز بی و بیضهٔ وی جایز بود و همچنین یک قول است و بقول ابو حنیفه جایز نبود و بقول

ابو یوسف بیع کرم قز آن در وقت ظاهر شده است جایز بود و فروختن بنده که گریخته روا نباشد مگر

بنده به ملک مشتری بود مسئله فروختن شیر زنی در قدح جایز نبود و بقول شافعی

جایز بود و بقول ابو یوسف اگر شیر کنیزک بود روا باشد مسئله و فروختن موی خوک جایز بود

اما انتفاع گرفتن به موی خوک درد و حلّی موزه و جز آن جایز بود مسئله فروختن

موی آدمی و منفعت گرفتن به وی و فروختن پوست مردار پیش از دباغت

جایز نبود فاما فروختن پوست مردار بعد از دباغت و منفعت گرفتن پاک

شده است و فروختن استخوان مردار و پی و پشم و سرو ابان آن و انتفاع بدین اشیا

مسئله اگر خانه زید با لا سقف و [illegible] فروخته و بالا خراب شد زید بعد از افتادن

دیوار بنا کردن با لا سرای فروشد جایز نبود مسئله اگر کنیزک بیافروخت و او غلام بود

بیع جایز نباشد و بقول زفر منعقد شود مسئله اگر جاریه به هزار درم خرید و قبض کرد

پیش از تسلیم ثمن بدان بایع به پانصد درم فروخت جایز نبود و بقول شافعی

جایز بود مسئله اگر جاریه را به پانصد درم خرید و قبض کرد از اداء ثمن این جاریه

از بایع خریده است جایز بود و در آن جاریه که خریده است جایز نبود مسئله

مسئله اگر روغن خرید بشرط آنکه این روغن با او بدهیم و زن

کنند و بدان او بدهند پنجاه رطل کم کنند آن بیع فاسد بود و اگر

شرط کرده [illegible] او بدهد او زن کم کنند جایز بود مسئله اگر روغن

در انبان خرید و مشتری بر بایع رد کرد و وزن وی ده رطل است

و بایع گفت این انبان دیگر است و زن آن پنج رطل است قول مشتری معتبر بود

مسئله اگر مسلمانی ذمی را فرمود بخریدن خمر و یا فروختن خمر جایز بود و بقول ابو یوسف جایز نبود
مسئله اگر کنیزکی فروخت بشرط آنکه مشتری آزاد کند و یا مدبره و یا مکاتبه و یا ام ولد گرداند
بیع فاسد بود و بقول شافعی بیع بشرط اعتاق جایز بود مسئله اگر کنیزک حامله را جز حمل
وی خرید بیع فاسد بود مسئله اگر بنده را فروخت بشرط آنکه یکماه بایع را خدمت کند و یا
سرای فروخت بشرط آنکه یکماه بایع ساکن بود و یا بشرطی که مشتری قرض بایع
قرض دهد و یا بشرطی که مشتری چیزی هدیه ببایع دهد و یا بشرطی که بایع مبیع
تا یکماه تسلیم کند در جمیع صورت بیع فاسد بود مسئله اگر جامه خرید بشرط آنکه
بایع ببرد و بدوزد بیع فاسد بود و اگر نعل خرید بشرطی که بایع بر پای
کند و بند کند نعل جایز بود و بقول زفر جایز نبود مسئله اگر کالای فروخت
ببهای موجل تا نیروز و مهرجان و صوم نصاری و فطر جهودان اگر بایع
و مشتری را معلوم نبود بیع فاسد بود مسئله اگر کالا فروخت
تا آمدن حاجیان و تا درودن و پاک کردن و کوفتن غله گشت
و تا وقت انگور بریدن جایز نبود و اگر تا این اوقات
میانجی شود جایز بود و اگر پیش از رسیدن این
اوقات مهلت برانداخت بیع جایز بود و بقول زفر جایز نبود
مسئله اگر آزاد و بنده را و یا گوسفند مذبوح و مردار را
بیک بیع فروخت بیع هر دو جایز نبود و بقول ابو یوسف
و محمد اگر بهای هر یکی معین کرده است در مدبر و مدبره بیع
جایز بود و در آزاد و مردار باطل بود مسئله اگر بنده و مدبر

را و یا بنده

83

مدبر را و یا بنده خود را یا بنده دیگر فروخت و یا ملک وقف را بیک بیع
فروخت بیع در بنده خود و ملک جایز بود بحصه ثمن و در مدبر بنده دیگری و در
وقف بیع جایز بود و بقول زفر در همه بیع فاسد بود فصل فی البیع احکام
الفاسد اگر مشتری در بیع فاسد مبیع قبض کرد باذن بایع و هر دو عوض مال بود مشتری
مالک شود و قیمت بر او واجب آید و هر یکی را ولایت فسخ بیع بود مگر که مبیع از ملک
مشتری بیرون آید و یا آزاد کند و بقول ابی یوسف و محمد بنا را خراب کند و یا بنا کند و برای
بایع رد و در فسخ بیع بایع نتواند که پس از تسلیم ثمن مبیع از مشتری ستاند مسئله
اگر جاریه را بشرط فاسد خرید و در هر دو بدل تقابض شد و مشتری این جاریه را بدست
دیگری بربح فروخت ربح را صدقه کند و اگر بایع در ثمن ربح کرد
بایع را حلال بود مسئله اگر بر شخصی مالی دعوی کرد و آن شخص مال داد و مدعی از این
مال ربح حاصل کرد بعده هر دو اتفاق کردند که هیچ مالی یافته نبود و مدعی را
داده نبود مدعی را سود حلال بود مسئله بیع نجش مکروه است و نجش آن بود
که در ثمن زیادت کند و مقصود خریدن ندارد و نیز مکروه است خریداری
کردن بر خریدن دیگر زیادت کردن ثمن و نیز مکروه است تلقی جلب یعنی
شخصی از شهر بیرون رود برکاروانی که طعام سوی شهر آورده اند و از ایشان
بخرد و اگر اهل شهر را زیان ندارد مکروه نبود مگر نرخ از سوداگران که می آیند بر
اهل شهر پوشیده کند و نیز مکروه است فروختن شهری بدست بیابانی اگر اهل
شهر محتاج باشند و نیز مکروه است فروختن بوقت بانگ نماز جمعه مسئله باکی نیست در
بیع من یزید یعنی هر که زیادت کند بخرد مسئله در میان دو مملوک خورد و ذی رحم محرم
تفریق نکند و همچنین اگر یک خورد باشد نیز تفریق نکند و اگر تفریق کرد مکروه بود
و بقول ابی یوسف بیع جایز نبود در والده و ولد و تفریق میان زن و شوهر مکروه نبود

تلقی جلب ای الجلوب غلّه او غیره ما بلد الی بلد للتجارة

بالعود فروختني — الاقالة فسخ البيع

واگر هر دو بزرگ کنند تغلیق مکروه نبود والله اعلم **باب الاقالة** اقالت فسخ است در حق بایع و مشتری بیع است در حق ثالث و اقالت درست باشد بمثل ثمن اول واگر زیادت از ثمن اول و یا کم ازان شرط کردند ثمن اول واجب آید و شرط باطل بود و بقول ابی یوسف اقالت بیع است مگر که بیع داشتن ممکن نبود الا که فسخ بود و بقول محمد اقالة فسخ است مگر که فسخ نتوان داشت الا که بیع بود واگر بیع نتوان داشت باطل شود مسئله اگر در مبیع بعد حدوث عیب اقالة بکمتر از ثمن اول میکند جایز بود مسئله اگر اقالت بغیر جنس ثمن کردند فسخ بود و ثمن اول لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بیع بود مسئله هلاک ثمن اول مانع اقالت نبود و هلاک مبیع مانع اقالة است واگر بعض آن مبیع هلاک شد در باقی اقالت جایز بود

باب التولیة تولیه عبارة از بیع است بثمن اول و مرابحه عبارة از بیع است بمقدار ثمن اول با زیادت ربح شرط مرابحه و تولیت آنست که اول مثلی بود مسئله جایز بود که بایع مزد گازر و رنگرز و علم کش و مزد تافتن ریسمان و برداشتن طعام و مزد رمه بانان گوسفندان بر اصل مال ضم کند و گوید که این کالا مرا این مقدار شده است و نگوید که بدین مقدار خریده ام فاما مزد شبان و تعلیم و اجرت خانه که مبیع دران نگاه داشته است بر اصل مال ضم نکند مسئله اگر بایع در مرابحه خیانت کرد مشتری مخیر است تمام بها بستاند و یا رد کند مسئله اگر بایع در تولیت خیانت کرد مشتری مقدار خیانت کم کند و بقول ابا یوسف در مرابحه و تولیت کم بکند و بقول محمد در هر دو صورت مخیر بود مسئله اگر مشتری جامه که بده درم خریده است بعد از قبض به پانزده فروخت و تقابض شد باز بده درم خرید اگر مرابحه فروشند پنج درم را بکوید و بگوید که این کالا مرا به پنج درم ایستاده است و نگوید که به پنج درم خریده واگر بده درم خرید باز به بیست درم فروخت بعد از قبض یعنی

بازبوده

بنده درم خرید مرابحه فروختن جایز نبود و بقول ابیوسف و محمد در هر دو صورت مرابحه
درم جایز بود مسئله اگر بنده ماذون مدیون جامه را بده درم خرید و بعد از قبض بدست
لی بپانزده درم فروخت مولا بده درم مرابحه فروشد و همچنین اگر مولا جامه را بده درم
د و بعد از قبض بپانزده درم بدست بنده ماذون مدیون خود فروخت بنده ماذون
ده درم مرابحه فروخت مسئله اگر بدست مضارب ده درم است بنصف ربح و بدین
ده درم جامه را خرید و برب مال بپانزده درم فروخت رب مال اگر مرابحه فروشد
دوازده نیم درم فروشد و بقول زفر بیع مضارب بدست رب مال مضارب
جایز نبود مسئله اگر جاریه کامله را خرید و کور شد و یا مولا وطی کرد جایز بود اگر بی بیان
مرابحه فروشد و اگر مولا جاریه کامله را کور کرد و یا بیگانه چشم جاریه کشید و مولی تاوان
بستد و یا جاریه بکر را مشتری وطی کرد درین صورت بی بیان مرابحه نفروشد
و بقول ابیوسف و شافعی در مسئله اول جایز نبود که بی بیان مرابحه فروشد مسئله
اگر غلامی را بهزار درم موجل خرید و بربح صد درم فروخت و بیان نکرد بعده مشتری
را معلوم شد مشتری مخیر بود بتمام ثمن قبول کند و اگر مشتری غلام را هلاک کرد
بعده دانست هزار و صد درم لازم شود و اگر بتولیت فروخت و بیان نکرد که
بمهلت خریده ام بعده مشتری را معلوم شد مخیر بود یا بتمام ثمن قبول کند و یا
رد کند و اگر تلف کرد بعده معلوم شد بر مشتری هزار درم مال واجب شود
و بقول ابی یوسف مشتری قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بایع ستاند مسئله
اگر کالائی بدست مردی بتولیه فروخت برانچه او را حاصل شده است و مشتری
را معلوم نیست که بایع را بچند حاصل شده است بیع فاسد بود و اگر مشتری را
در مجلس معلوم شد مخیر بود فصل بیع غیر منقول پیش از قبض جایز بود و بقول محمد
جایز نبود فصل بیع منقول پیش از قبض جایز نیست مسئله اگر مکیل را بشرط کیل و یا خوردنی

بدست

و باز رد کند

مشتری

غیر منقول بیع عقار مانند خانه و زمین و باغ و غیره

را بشرط وزن و یا معدود را بشرط عدد خرید پس از پیمودن و سنجیدن و شمردن فروختن
و خوردن جایز نبود و بشرط ذرع جایز بود که پس از گزدن نبود و بقول ابو یوسف
و محمد فروختن معدود پیش از شمردن جایز بود مسئله تصرف در ثمن پیش از قبض جایز
بود مسئله جایز است که مشتری در ثمن زیادت کند پس از قبض و یا بایع در مبیع
زیادت کند و یا در ثمن نقصان کند و استحقاق بجمیع متعلق است و بقول زیاده
شافعی در مبیع و ثمن جایز نیست هر دین حال که موجل کند موجل نشود مگر قرض باب
الربوا ربوا عبارة از افزونی مال است که بی عوض بود در مبادله مال بمال و علت ربوا
قدر و جنس است یعنی کیل در مکیلات و وزن در موزونات و بقول شافعی علت
ربوا طعم در مطعومات و ثمنیت در اثمان و در قول مالک علت ربوا اقتیات
و ادخار است مسئله بیع مکیل بجنس خود و بیع موزون بجنس خود برابر دست بدست
جایز بود و با فزونی و مهلت جایز نبود و بیع مکیل بمکیل غیر جنس و بیع موزون
بموزون غیر جنس با فزونی دست بدست جایز بود و مهلت جایز نبود
مسئله بیع مکیل چون گندم و جو و خرما و نمک و موزون چون زر و نقره با فزونی و مهلت
جایز بود مسئله آنچه منسوب است بر طل بیع او بجنس خود برابر جایز بود و
با فزونی جایز نبود مسئله بیع جید با ردی در جمیع صور برابر بود و با فزونی حرام بود و در
غیر صرف تعین شرط است نه تقابض و بقول شافعی در بیع طعام بمثل او تقابض
شرط مسئله جایز است بیع یک حفنه بدو حفنه و یک سیب بدو سیب و یک بیضه
بدو بیضه و یک جوز بدو جوز و یک خرما بدو خرما و یک فلس بدو فلس بشرط
که هر دو معین باشند و بقول شافعی بیع یک حفنه بدو حفنه و مثل آن جایز نبود
و بقول محمد بیع یک فلس بدو فلس جایز نبود مسئله اگر گوشت گوسفند بگوسفند
و یا گوشت گاو بگاو و یا گوشت گوسفند بگاو و یا گوشت شتر بگوسفند بیع کرد

الفرق بین القرض والدین … فالدین ما وجب فی الذمة … بالبیع والقرض … بیع العین …

الحفنة قدر ملاء الکف وما دون نصف الصاع فهو حکم الحفنة وعند الشافعی لا یجوز

در جمیع صورت جایز نبود و بقول محمد گوشت گوسفند بگوسپند و گوشت ستور
بستور جایز نبود مگر که گوشت بقر زیادت بود و زیادت گوشت بمقابله سر بود
و پاچه و پوست و غیر آن مسئله بیع کرباس به پنبه جایز بود باجماع مسئله بیع خرما تر
بخرما تر جایز است و بقول شافعی جایز نیست مسئله فروختن خرما خشک
بخرما تر برابر بپیمانه و بیع انگور بمویز برابر جایز است و بقول ابی یوسف و محمد خرما تر بیع
بخرما خشک جایز نبود مسئله فروختن گوشت گوسفند بگوشت گاو میش نیز
بزیادت جایز بود مسئله بیع شیر گوسفند بشیر ماده گاو بزیادت جایز بود
و بقول شافعی جایز نبود مگر برابر مسئله فروختن سرکه خرما بسرکه انگور بزیادت
جایز بود مسئله فروختن پیه شکم به پیه سرین و یا بگوشت جایز بود مسئله فروختن بزیادة
نان گندم بگندم و یا آرد گندم بزیادت جایز بود و فتوی برین است و بروایت
ابی حنیفه جایز نبود مسئله فروختن گندم بآرد گندم و بست گندم جایز نبود مسئله
فروختن حبوب زیتون بروغن زیت و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست
نباشد مگر که روغن زیادت بود از ان روغنی که در کنجد و زیتون است
مسئله وام بستدن نان بوزن جایز بود و بشمار جایز نبود و این قول ابی یوسف
است و فتوی بر این است و بقول ابی حنیفه بهر دو طریق جایز نبود و
بقول محمد بهر دو طریق جایز بود مسئله میان بنده و مولا و میان مسلمان و حربی
در دار حرب ربوا نبود و بقول ابی یوسف و شافعی رحمهما الله میان مسلمان
و حربی در دار حرب ربوا حرام است **باب الحقوق** بخریدن منزل مرتبه
که بالا از آنست در بیع در نیاید مگر که ذکر کند در بیع بکل حق که مر او راست
در ان خانه یا بمنافع بکل حق هو لها بالقلیل و الکثیر که مر او راست در ان یا از ان
خانه هر اکی بیت خرید و در بیع بکل حق ذکر کرد بالای ان در بیع در نیاید تا

ذکر بالا در بیع بتصریح نکند مسله اکر سرای خرید نا ودان در بیع در آید و بالاء آن سرای نیز در آید مسله ساباط در خریدن سرای در نیاید مکر که ذکر کند بکل حق که مراو در آنست در خانه یا بمنافع او بقلیل و یا کثیر که مراو راست درو و یا ازو و بقول ابی یوسف و محمد اکر ساباط درون سرای است بی آنکه ذکر بکل حق کند ساباط در بیع در آید مسله اکر از سرای بیت و یا منزل و یا مسکن خرید طریق و مسیل و شرب در بیع در نیاید مکر که بکل حق هوله او بمرافقه ذکر کند مسله اکر از سرای خانه و یا منزل و یا مسکن اجارت داد طریق و مسیل در آید بی آنکه حقوق و مرافق ذکر کند باب الاستحقاق اکر مردی جاریه خرید و قبض او فرزند آورد و مردی استحقاق جاریه آورد ببینه ثابت کرده جاریه را با فرزند برد و اکر مشتری اقرار کند بجاریه برای او کرد فرزند در اقرار در نیاید زیرا که حجتی متعدیه است نه اقرار مسله تناقض در دعوی ملک مانع است و در دعوی حریت و طلاق و نسب تناقض مانع نیست تا اکر بنده مشتری را کفت مرا بخر من بنده ام و بخرید و این بنده آزاد پدید آمد اکر بایع حاضر بود و یا غایب بود و معلوم بود که کجاست مشتری را برین بنده هیچ نرسد و اکر بایع معلوم نبود که کجاست مشتری بر بنده بثمن رجوع کند و بنده بر بایع رجوع کند و بقول ابی یوسف رحمه الله در هر دو صورت مشتری بر بنده رجوع نکند مسله اکر بنده کفت مرا کرو ستان که من بنده ام و ببرد کرو ستد و این بنده آزاد بود زیرا بر بنده هیچ حالی بوام رجوع نکند و بقول ابی یوسف در رهن نیز بر بنده رجوع نبود مسله مردی در سرای حقی مجهول دعوی کرد و صاحب سرای بصد درم صلح کرد و بعض ازین سرای مردی دیکر باستحقاق برد بر مدعی هیچ رجوع نکند و اکر دعوی تمام سرای کرده بود و صلح کرد مدعی علیه بحصه آن از مال صلح بر مدعی اول رجوع کند مسله اکر مردی ملک غیری

مدعی علیه

بلا اذن او

بی اذن او فروخت مالک مخیر بود در اجازت و فسخ و در اجازت بقاء مبیع و بقاء متعاقدین
شرطست و بقاء ثمن نیز در اجازت شرطست اگر جنس عروض باشد و بقول شافعی
بیع فضولی اصلا منعقد نشود مسئله اگر مردی بنده زید را غصب کرد و فروخت و مشتری
آزاد کرد بعده زید بیع غاصب را اجازت کرد عتق درست باشد و بقول محمد و زفر
درست نباشد و اگر مشتری از غاصب قبض کرد و بدست دیگری فروخت و
مالک بیع اول را اجازت کرد بیع دوم جایز نشود و اگر دست بنده مغصوب
نزد مشتری ببریدند مشتری ارش بستد و مولی بیع غاصب را اجازت کرد
ارش مشتری را بود و آنچه از ارش زیادت بر نصف ثمن بود صدقه دهد مسئله
اگر بنده غیری را فروخت بی اذن او مشتری بینه اقامت کرد بر اقرار بایع
و یا بر اقرار مولی که بیع نفرموده است و می خواهد که مبیع را رد کند بینه مشتری قبول نشود
و اگر بایع پیش قاضی اقرار کرد که بی اذن مولی فروخته است و مشتری طلب فسخ
کرد بیع باطل شود اگر سرای غیری را فروخت و مشتری سرای را در بنا خود داخل
کرد بایع ضامن نشود و بقول محمد و قول ابویوسف بایع ضامن شود باب السلم
هر چیز که ضبط صفت او ممکن بود و مقدار او معلوم شود سلم در و جایز بود و آنچه ضبط
صفت او و معرفت مقدار او ممکن نشود سلم در و جایز نشود و سلم در مکیل و موزون و
در دراهم و دنانیر و در عددی متقارب چون جوز و بیضه و فلس و خشت خام و پخته بکالبد
معلوم و در مذروع چون جامه بشرط بیان مقدار گز و صفت جایز بود و سلم در دراهم
و دنانیر و حیوان و در اطراف او و گوشتها معدود و در پوستها … و در دستها
و در جواهر و مهره جایز نشود و جمله سلم جایز است در چیزی که از وقت عقد سلم تا وقت حلول
اجل موجود بود تا اگر مسلم فیه بوقت عقد سلم موجود بود و بوقت تمام شدن مهلت موجود نشود
یا در وقت عقد سلم منقطع شود و در آن مهلت موجود بود سلم جایز نشود و بقول شافعی اگر در وقت

بند که مولی
ارزان
جوز نارجیل
صنعت

حلول اجل موجود شود جایز بود مسئله در ماهی تازه جایز نبود و در ماهی تازه در وقت وی بودن
معلوم جایز بود مسئله در ماهی شور بوزن معلوم سلم جایز بود مسئله سلم در گوشت جایز
نبود و بقول ابویوسف و محمد اگر جنس گوشت و نوع او و سن حیوان و صفت او و موضع
بریدن گوشت و مقدار او بیان کند جایز بود مسئله اگر هم سلم بست به پیمانه معین که مقدار او معلوم
نبود و یا بگزی معین که قدر او معلوم نبود و یا سلم بست در گندم دهی معین و یا در خرما
معین جایز نبود مسئله در سلم بیان جنس و نوع و صفت و اندازه و مهلت و اقل او یکماه است
و مقدار سرمایه از جنس کیل و یا موزون و یا معدود بود و جای تسلیم مسلم فیه بود چون حمل و
مؤنت باشد و اگر در مسلم فیه حمل و مؤنت نیست در مکان عقد تسلیم کند و قبض سرمایه
پیش از آنکه هر دو عاقد جدا شوند شرط است و بقول ابویوسف و محمد چون سرمایه معین
بود بیان او و بیان مکان او تسلیم شرط نیست در سلم مسلم فیه را در موضع عقد تسلیم
کند مسئله اگر صد و بیست درم با یک خروار گندم سلم بست صد درم وام بود در ذمت
مسلم الیه و صد درم نقد داد سلم در حصه صد درم دین باطل بود و صد درم درست
بود و تصرف در سرمایه و مسلم فیه پیش از قبض جایز نبود ما اگر دیگری را در مسلم فیه شریک کند
و یا مسلم فیه را تولیت فروشد جایز نبود مسئله اگر در سلم اقاله کردند رب السلم نتواند
که بدل سرمایه از مسلم الیه چیزی بستاند مسئله اگر مسلم الیه خروار گندم خرید و رب السلم را
فرمود تا از بدل مسلم فیه قبض کند و او همچنان کرد یعنی یکبار برای او پیمانه کرد و یار دوم برای خود
پیمانه کرد جایز بود و اگر یک خروار گندم خرید و زید را فرمود که بدل قرض خود قبض کند
جایز بود مسئله اگر در خروار گندم سلم بست و رب السلم مسلم الیه را فرمود تا بظرف رب
السلم کیل کند و مسلم الیه بغیبت رب السلم بظرف او کیل کرد قبض نبود و اگر طعام معین
بخرید و بایع را فرمود تا بظرف مشتری کیل کند و بایع در غیبت مشتری بار داد اگر کیل
کرد قبض بود و اگر بجاریه خروار حنطه سلم بست و مسلم الیه جاریه را قبض کرد بعده اقاله

اگر در مسلم فیه

کردند

87

کردند پس جاریه بدست مسلم الیه مرد و یا پس از اقالت جاریه مرد اقالت باقی
بود در مسئله اول و درست باشد و در دوم مسئله قیمت جاریه واجب آید بر
مسلم الیه و اگر جاریه خرید بهزار درم بعده اقالت کردند بعده جاریه بدست مشتری
بمرد اقاله باطل شود و اگر بعد از موت جاریه اقاله کردند نیز اقالت باطل
بود مسئله اگر مسلم الیه میگوید که ردی شرط کرده ام و رب سلم میگوید که هیچ شرط نکرده ام
قول مسلم الیه معتبر بود و اگر رب سلم دعوی شرط ردی میکند و مسلم الیه منکر است
قول رب سلم بود و بقول ابی یوسف و محمد قول مسلم الیه معتبر بود مسئله اگر رب
سلم دعوی اجل میکند مسلم الیه منکر است قول رب سلم معتبر بود باتفاق و اگر
مسلم الیه دعوی اجل میکند و رب سلم منکر است قول مسلم الیه معتبر بود و بقول
ابی یوسف و محمد قول رب سلم معتبر بود و همچنین قول مدعی صفت معتبر است
نه قول منکر صفت مسئله جایز است سلم و استصناع در موزه و طشت و امثال آن
و چون فرماینده به بیند مخیر بود و پس از آنکه خرنده بیند صانع تواند که بدست
دیگری فروشد و صورت استصناع آنست که مردی موزه دوزرا
گوید که موزه ادیم خود اندازه پای من بدوز بچندین مهلت بچندین درم
و یا زرگررا گوید که انگشترین برای من از نقره بساز بچندین مهلت بچندین
درم و در استصناع موجل حکم شود و بقول ابی یوسف و محمد حکم سلم ندارد

پای بنماید

سلم

الیبیع المتفرقات بیع سگ و یوز و دد کال و هر نده کان جایز است و بقول
... فیع جایز نیاید و بروایتی از ابی یوسف فروختن سگ گزنده جایز نبود
مسئله حکم ذمی در بیع خمر و خوک چون حکم مسلمان است در بیع و گوسپند مسئله اگر گفت
بنده خود بدست رسید بهزار درم بفروش بدانکه من میانجی ام برای تو پانصد درم
بر هزار درم و او فروخت بیع جایز بود و بر میانجی هیچ واجب نیاید و اگر گفت بنده

خبر

خود بدست زید بهزار درم بفروش پس آنکه من میانجی ام برای تو بصد درم از بهاء
بنده جز هزار درم و بفروخت هزار درم بر مشتری واجب شود و صد درم بر میانجی
لازم آید مسئله اگر کنیزکی را خرید و پیش از قبض تزویج کرد و شوهر وطی کرد وطی شوهر
منزله قبض مشتری بود و نکاح حکم قبض ندارد مسئله اگر بنده را بخرید و مشتری پیش از
قبض و تسلیم ثمن غایب شد و از قاضی و بایع بینه اقامت کرد بر غیبت
مشتری پیش از تسلیم ثمن و از قاضی طلب بیع بنده کرد برای ثمن اگر
غیبت معروفست بیع بنده جایز نبود و اگر مکان مشتری معلوم نبود بیع بنده
برای دفع ثمن جایز بود مسئله و اگر از شریک دو خریده یکی پیش از قبض مبیع
و تسلیم ثمن غایب شد مشتری حاضر تواند که تمام ثمن بایع دهد و تمام مبیع
قبض کند و چون شریک غایب حاضر آید نتواند که نصیب خود از مبیع قبض کند
پیش از دفع نصیب خود از ثمن و بقول ابا یوسف اگر حاضر تمام ثمن ادا
کرد نتواند که نصیب خود از ثمن غایب قبض کند و در نصیب غایب از ثمن
متبرع بر شریک رجوع نکند مسئله اگر کنیزکی را فروخت بهزار مثقال زر و نقره
بر مشتری بالف مثقال زر و بالف نقره واجب آید مسئله اگر در دراهم جیاد
داد دینی داشت و زیوف داد و این را معلوم نشد تا تلف کرد دین استیفا
شده باشد و بر مدیون هیچ واجب نباید و بقول ابا یوسف و این تواند
که مثل دیون بمدیون رد کند و دراهم جیاد بستاند مسئله اگر مرغی در زمین غیری
جوزه و یا بیضه نهاد و یا آهو در زمین یکی پنهان شد هر که بگیرد ملک او شود
و این حکم جایی بود که صاحب زمین زمین خود را برای صید مهیا کرده باشد
و اگر زمین را برای صید مهیا نکرده باشد این هم صاحب زمین را باشد
مسئله آنچه بشرط فاسد باشد باطل شود و تعلیق آن بشرط جایز نباشد آنست

بیع وقسمت واجارت ومراجعت وصلح از مال وابرا از دین وعزل وکیل واعتکاف
ومزارعت ومعامله در اشجار واقرار ووقف وتحکیم مسئله آنچه بشرط فاسد باطل
نشود اینست قرض وهبه وصدقه ونکاح وطلاق وخلع وعتق ورهن وایصا
ووصیت وشرکت ومضاربت وقضا وامارت وکفالت وحواله ووکالت واقاله وکتابت
واذن بنده در تجارت ودعوی نسب فرزند وصلح از دم عمد وصلح از جراحت
وعقد ذمه وتعلیق ودیعت ویا بخیار شرط وعزل قاضی

باب الصرف

صرف عبارت از بیع زر بزر ویا زر بنقره است مسئله اگر زر بزر ویا نقره بنقره میفروشند روا
بود اگر مستوی است وقبض هردو عوض در مجلس صرف شرطست اگرچه یکی جید
ودوم ردی بود ویا یکی ساخته ودوم ناساخته بود مسئله اگر زر بنقره میفروشند
قبض هردو عوض در مجلس شرطست وتفاضل جایز بود پس اگر زر بنقره بگزاف
بفروشند بی آنکه وزن کنند جایزست بشرطی که هردو عوض در مجلس قبض کنند
مسئله تصرف در ثمن صرف پیش از قبض جایز نبود مسئله اگر کنیزکی را با طوق نقره فروخت
بدو هزار درم وقیمت جاریه هزار درم نقره است وقیمت طوق نیز هزار درم
نقره است ومشتری در مجلس هزار درم بابایع داد واز مجلس متفرق شدند هزار
درم مقبوض بهای طوق بود وهمچنین اگر جاریه با طوق نقره بدو هزار درم خرید هزار
بحال وهزار بمهلت بیع جایز بود وهزار درم حالی بهای طوق بود مسئله اگر تیغی با حلیه
فروخت بصد درم وحلیه پنجاه درم نقره است واز بها پنجاه درم بابایع داد بیع
درست باشد وپنجاه درم مقبوض حصه حلیه بود اگرچه بیان نکرد که این پنجاه درم حصه
حلیه است وهمچنین اگر گفت این پنجاه درم از بهای هردو چیز است نه پنجاه درم
حصه حلیه بود وبیع جایز بود واگر هردو عاقد متفرق شدند وهیچ قبض نشد بیع
در تیغ درست بود ودر نقره فاسد اگر نقره از تیغ جدا میشود بی ضرر واگر بی ضرر

جدا نشود مگر بقرب بیع در هردو باطل شود واگر آوند نقره فروخت ضربی از ثمن قبض
کرد واز مجلس متفرق شدند بمقداری که ثمن قبض نشده است بیع باطل شود ودر
مقداری که ثمن قبض شده است بیع جایز بود و آوند میان هردو مشترک بود واگر
بعضی از آوند مستحق باستحقاق برد مشتری مخیر بود باقی بحصه ثمن بستاند ویارد کند مسئله
اگر قطعه نقره فروخت وبعضی ازان قطعه مستحق باستحقاق برد مشتری باقی بحصه ثمن
بستاند بی خیار مسئله اگر دو درم نقره ویک دینار زر بدو دینار زر ویکدرم نقره فروخت
جایز بود ودو درم مقابل دینار بود وبقول زفر وشافعی جایز نبود وهمچنین اگر خروار
گندم ویک خروار جو بدو خروار گندم وبدو خروار جو فروخت جایز بود هر جنسی
مقابل خلاف جنس بود وبقول زفر وشافعی جایز نبود مسئله اگر یازده درم ویک
دینار زر فروخت بیع جایز بود مسئله اگر یکدرم صحیح ودو درم مغشوش بدو درم
صحیح ویکدرم مغشوش فروخت جایز بود مسئله اگر زید از عمرو ده درم یافته دارد
وعمرو بدست زید دینار زر فروخت بمقابله ده درمی که بر عمرو بود ویا بده درم مطلق
فروخت وعمرو دینار زر بزید داد ودر هردو نوع بیع جایز بود وده درم از ذمه عمرو
بطریق مقاصات ساقط شود مسئله درم ودینار که در وی نقره وزر غالب بود
حکم زر ونقره خالص دارد تا اگر دراهم خالص بدراهم مغشوش که نقره غالب دارد
میفروشند ویا درم مغشوش بدرم مغشوش ویا دینار بدینار مغشوش میفروشند اگر
برابر بوزن میفروشند جایز بود وبزیادت ونقصان جایز نبود مسئله اگر دراهم
ودنانیر بوام میستانند جایز نبود مگر بوزن واگر در درم ودینار غش غالب است
حکم درم ودینار ندارد تا اگر بجنس خود متفاضل فروشند جایز بود واگر بوزن رواج
دارند بیع واستقراض بعدد جایز بود واگر بهردو رواج است بیع واستقراض
بهردو طریق جایز بود ومادام که رواج دارند بیع متعین نشوند مسئله اگر دراهم ودنانیر

غش برابر است در بیع و شرا و استقراض حکم دراهم و دینار اند که در ایشان غش غالب
بود در صرف حکم غالب غش دارند مسئله اگر بدراهم مغشوش و یا بفلوس رایجه چیزی خرید
و کاسد شد بیع باطل شود و بقول ابو یوسف بر مشتری قیمت دراهم و فلوس روز
بیع واجب آید و بقول محمد قیمت دراهم و فلوس بآخرین روزی که تعامل کرده اند
واجب آید مسئله بیع بفلوس نافقه جایز بود اگرچه تعیین نکند و بیع فلوس کاسده جایز
نبود مگر که تعیین کند مسئله اگر بفلوس نافقه بیع کرد بعده کاسد شد بیع باطل شود و اگر
فلوس ~~نافقه~~ بوام ستده بعده کاسد شد بیع باطل نشود مثل آن فلوس رد کند
و بقول ابو یوسف قیمت فلوس روز قبض واجب آید و بقول محمد قیمت فلوس روز
کاسد واجب آید مسئله اگر بنصف درم فلوس چیزی خرید درست بود و بر مشتری
واجب شود آنچه از فلوس نیم درم میدهند مسئله اگر مردی درم بصراف داد و گفت
که بدین درم نیم درم را فلوس ده و نیم درم کم از حبه ده جایز بود باب الکفالة
کفالة عبارت از ضم ذمه بذمه دیگر است در مطالبه و کفالة بنفس جایز است بلفظ کفلت
بنفس فلان یعنی میانجی شدم بنفس فلان اگرچه متعهد شود تا اگر از نگیرد و دو مرد
و یا سه مرد میانجی شوند بنفس او جایز بود و نیز کفالة بنفس جایز بود بلفظی که معبر است از
بدن او چون رقبه و روح و جسد و راس و وجه و نیز کفالة منعقد شود بکفالة بدن
فلان و بلفظ ضمنته فلانا و بلفظ علیّ و الیّ و بلفظ انا زعیم و قبیل به یعنی من میانجی
بنفس فلان مسئله اگر گفت من ضامن ام بمعرفة او میانجی نبود مسئله اگر در کفالة شرط
کرد که مکفول به در وقت معین تسلیم کند لازم شود احضار وی بدان وقت اگر مطالبه
کند و اگر از احضار عاجز آید قاضی میانجی را حبس کند اگر مکفول بنفسه غایب شد
قاضی کفیل را آمدن و رفتن مهلت دهد اگر آن مدت گذشت و حاضر
نیاورد کفیل را حبس کند و اگر مکفول بنفسه غایب شد و مکان او معلوم نیست کفیل را مطالب

شود و اگر کفیل مکفول عنه را حاضر آورد در مکانی که مکفول له تواند که با وی خصومت کند چنانچه
در شهر تسلیم کند کفیل بنفس از کفاله بری شود و اگر شرط کرد که در مجلس قاضی تسلیم کند لازم
شود که در مجلس قاضی تسلیم کند مسئله کفاله بنفس باطل شود بموت مطلوب و بموت کفیل فاما
بموت طالب باطل نشود مسئله اگر میانجی بنفس مطلوب بی طلب تسلیم کرد از ضمانت بری شود
اگرچه در حواله براءة بتسلیم مطلوب شرط نشوده است اگر مکفول به نفس خود را تسلیم کرد از جهت
کفیل بری شود اگر کفیل و یا رسول کفیل مطلوب بطلب تسلیم کرد کفیل بری شود مسئله اگر کفیل
بنفس شد بشرط که اگر مکفول به را فردا تسلیم نکنم ضامن باشم بر آنچه بر وی است جایز
بود اگر فردا مکفول به تسلیم نکرد و یا مطلوب بمرد مال را ضامن شود و بقول شافعی این
کفاله جایز نبود مسئله اگر بر یکی دعوی صد دینار کردند و مردی میانجی شد و گفت اگر
فردا مدعی علیه را بتو تسلیم نکنم صد دینار بر من بود و مدعی طلب کرد و میانجی مدعی علیه
را تسلیم نکرد صد دینار لازم شود مسئله در حدود و قصاص جبر نکنند بر میانجی دادن
بنفس و بقول ابی یوسف و محمد در حد قذف و قصاص بر میانجی دادن بنفس جبر
کنند مسئله در حدود و قصاص حبس نکنند مگر بگواهی دو مستور و یا بگواهی یک
عدل که قاضی بعدالت عالم بود مسئله کفاله بمال جایز است اگرچه مال مجهول بود چون دین
صحیح باشد چنانچه گوید میانجی شدم از وی بهزار درم و یا گوید میانجی شدم از وی
بهزار درم بر آنچه ترا بر وی است و یا گوید میانجی شدم از وی بر آنچه برسد ترا در
بیع و یا گفت آنچه با فلان خرید و فروخت کنی بر من است و یا گفت آنچه ترا بر وی
واجب شود بر من بود و یا گفت آنچه فلان از تو غصب کند بر من است پس در این
مسایل طالب مخیر بود در کفیل و یا اصیل بدان مطالبه کند مگر که در کفاله شرط براءة
اصیل کرده باشد پس حواله بود چنانچه حواله بشرط عدم براءة محیل کفاله است مسئله اگر
طالب از کفیل مطالبه کند تواند که از اصیل نیز مطالبه کند و اگر از اصیل نیز مطالبه کرد نیز

توانند کرد

تواند که از کفیل مطالبه کند مسئله تعلیق کفاله بشرط ملایم جایز است و آن شرطیست که بدان
امکان استیفا بود چنانکه گوید اگر زید از سفر آید من ضامنم و زید مکفول عنه است یا شرطی
که بدان استیفا متعذر شود چنانکه گوید اگر باد بوزد من ضامنم درین صورت کفاله درست
بود و مال در حال لازم شود مسئله اگر گفت کفیل شدم بر آنچه ترا بر وی است و بینه قائم
کرد به هزار درم بر کفیل لازم شود و اگر بینه اقامت نکرد کفیل مصدق بود بر آنچه اقرار
کند با سوگند و اگر مدیون بزیادت ازان اقرار کند بر کفیل لازم نشود مسئله اگر بامر مطلوب
ضامن شد بر آنچه ادا کرد بر مطلوب رجوع کند و اگر بی امر مطلوب ضامن شد بر آنچه
ادا کرد بر مطلوب نتواند که رجوع کند مسئله ضامن پیش از ادای مال بر اصیل
مطالبه نکند و اگر مدعی بر ضامن ملازمت کند ضامن نیز بر اصیل ملازمت کند
و اگر اصیل مال ادا کرد ضامن بری شود و اگر طالب اصیل را بری گرداند از دین کفیل نیز بری
شود و اگر طالب اصیل را مهلت داد بر کفیل نیز مؤجل شود و اگر طالب کفیل را
بری گرداند و یا از کفیل تاخیر کرد اصیل بری نشود و بروی تاخیر نشود مسئله اگر کفیل با اصیل
بامر مال از هزار درم بپانصد درم صلح کرد از پانصد درم هر دو بری شوند مسئله اگر
بامر اصیل ضامن شده است و طالب او را گفت ضامن را ابرا کردم یا گفت بری است
ضامن بر مطلوب رجوع نکند مسئله تعلیق براءة از کفاله بشرط باطل است مسئله کفاله بنفس
حد و قصاص و مبیع و مرهون و امانت باطلست کفاله بثمن و مغصوب و مقبوض برای
ثمن و مبیع فاسد جایز است مسئله اگر دابه را استکرا کرد اگر معین بود کفاله بدان جایز نبود
مسئله اگر بنده استکرا کرد برای خدمت و مردی بخدمت آن بنده ضامن شد جایز نبود
مسئله کفاله بنفس و بمال جایز نبود مگر بقبول طالب در مجلس عقد کفاله و بقول ابو یوسف اگر بعد از
مجلس طالب راضی شد و اجازت کرد جایز بود مسئله اگر در غیبت طالب بامر مریض وارث
را گفت که کفیل شو از من بدینی که بر منست وارث ضامن شد جایز بود مسئله

اگر مدیون از شهر غایب شود من ضامنم
مسئله تعلیق کفاله بخروج ... جایز بود

اگر مدیون مفلس دو مردی از وی میانجی شد برای غرما جایز نبود و بقول ابو یوسف
و محمد جایز بود مسئله اگر جامه مردی بامر او بیع کرد و ثمن از مشتری میانجی شد برای موکل و
یا مضارب مال مضاربه فروخت و ثمن از مشتری برای رب مال میانجی شد جایز
نبود مسئله اگر او و شریک کالای مشترک فروختند بیک عقد و یک شریک حصه
دوم از ثمن میانجی شد جایز نبود اگر بنده را فروخت و مردی ضمان عهده شد جایز نبود مسئله
ضمان خلاص باطل است و تفسیر وی آنست که اگر در مبیع استحقاق آرند تخلیص کند
و بقول ابو یوسف و محمد ضمان خلاص جایز است و این عبارت از [illegible] است
بمنزله ضمان درک مسئله کفاله بمال کتابت جایز نبود فصل اگر مدیون دین بکفیل
داد پس از آن از کفیل نتواند که باز ستاند و اگر کفیل در آن مال ربح حاصل کرد ربح
کفیل روا بود و اگر دینی است که بتعیین متعین میشود چنانکه گندم بهتر آنست که ربح
بمطلوب رد کند و بقول ابو یوسف و محمد رد نکند مسئله اگر کفیل بامر مطلوب از شخص
جامه خرید بوام پانزده درم و قیمت جامه ده درم است شرا جامه بر کفیل واقع شود
و ربح پنج درم بر کفیل لازم شود مسئله اگر از مردی میانجی شد برایج واجب شود بر وی
و یا برایج حکم شود بر وی لعبده مطلوب غایب شد و مدعی بر کفیل بینه آورد که هزار
درم از زید یافت دارد این مرد بامر او میانجی شده است قاضی بهزار درم بر وی
حکم کند و اگر اثبات کفاله بی امر زید کرد بهزار درم بر کفیل حکم شود نه بر زید و در مسئله
اول کفیل بر زید بر آنچه ادا کرد رجوع کند و بقول زفر رجوع نکند مسئله اگر برای ضمان درک
مبیع شد این کفالت تسلیم کرد تا اگر ضمان درک دعوی ملکیت این مبیع کند جایز نبود
و اگر همچنین در بیع گواهی نبشت و مهر کرد میانجی نشد تسلیم نبود و نتواند که دعوی ملکیت
کند مسئله اگر از مردی میانجی خراج شد و یا بدان رهن داد و میانجی بود و نوایب وی
قسمت شد جایز بود مسئله اگر مردی گفت که برای تو میانجی شده ام از فلان بصد درم

نامهلت

91

بمهلت یکماه وطالب ومقوله گفت که صد درم حال است قول ضامن معتبر بود مسئله اگر کنیزیکی
را خرید ومردی ضمان درک شد واین کنیزک را مستحق باستحقاق برد نتواند که مشتری
کفیل را بگیرد تا حکم نشود بایع بثمن برای مشتری باب کفالة الرجلین اگر دو مرد دین
دادنی دارند وهر دو میانجی یکدیگرانند ویکی مقداری از دین ادا کرد نتواند که بیرون
دوم رجوع کند مسئله اگر دو مرد از شخصی میانجی شدند وهر دو میانجی یکدیگر شدند هرچه
یکی از ایشان ادا کند بنصف آن بر شریک رجوع کند واگر خواهد بتمام بر اصیل رجوع
کند اگر طالب یکی میانجی را بری کردانید تواند که دوم را بتمام دین مطالبه کند
مسئله اگر دو شریک مفاوض از شرکت جدا شدند ودوامی دادنی دارند غریم
تواند که از هر که خواهد تمام دین بستاند وهر یکی از ایشان بر شریک دوم رجوع نکند
مگر که زیادت از نصف ادا کند مسئله اگر دو بنده را بیک عقد کتابت مکاتب کردانند
هر دو مکاتب از یکدیگر میانجی شدند هرچه یکی از ایشان مال کتابت ادا کند بنصف
آن بر شریک رجوع کند واگر مولی بعد از ادای یکی از ایشان را آزاد کرد مولی
تواند که حصه مکاتب دوم از هر که خواهد بستاند واگر مولی حصه مکاتب آزاد رجوع
کند بر مکاتب واگر از مکاتب بستند مکاتب نتواند که آزاد رجوع کند مسئله اگر مولی از
بنده خود میانجی شد بمالی که بر وی لازم نیست مگر بعد از عتق وحال وغیر حال
بلفظ مال حال لازم شود مسئله اگر زید بر عمرو دعوی رقبه کرد که در قبض بکر است
ومردی بنصف بنده میانجی شد وبنده مرد ومدعی بر ملکیه بنده بینه اقامت
کرد میانجی قیمت بنده را ضامن شود مسئله اگر بنده دعوی مال ومردی بنفس میانجی
شد وبنده بمرد میانجی بری شود مسئله کر بنده از مولی باذن او میانجی شد وبعد
از عتق مال ادا کرد ویا مولی از بنده خود باذن او میانجی شد وبعد از عتق او
مال ادا کرد هیچ یکی بر دیگری رجوع نکند کتاب الحواله حواله عبارت از نقل

تا زیادت داد از نصف ادا کرد زیاده بر شریک رجوع کند

زمن دار

دوم از او بستد

سفاتج
هندوی هندی

دین است از ذمه بذمه دیگر مسئله حواله در عین جایز نیست و در دین جایز است برضای
محتال یعنی خداوند دین و برضا محتال علیه یعنی کسی که حواله قبول کرد چون حواله تمام شد یعنی
حواله کننده از دین بری شود و محتال بر محیل رجوع نکند مگر نتوی یعنی بهلاک حق وآن
وقتی بود که محتال علیه حواله را منکر شود و سوگند خورد و محتال را بینه نبود و یا محتال
علیه مفلس بمرد و در هر دو صورت محتال بر محیل رجوع کند و بقول ابی یوسف و محمد
اگر قاضی با فلاس محتال علیه حکم کرد نیز محتال بر محیل رجوع کند مسئله اگر محتال علیه از محیل
آنچه بسبب حواله داده است طلب کرد محیل گوید که بر تو حواله کرده ام دینی که مرا
بتو یافت بوده است و محتال علیه منکر است بر محیل واجب آید مثل آنچه محتال علیه
ادا کرده است و گفت که ترا حواله کرده ام تا برای من قبض کنی و محتال میگوید که مرا
بر تو دینی یافت بوده است و بدان حواله کرده و محیل از دین منکر است قول معتبر
بود مسئله اگر هزار درم بر یکی امانت نهاد و بر آن حواله کرد جایز بود و اگر آن هزار
درم هلاک شد محتال علیه بری شود مسئله سفاتج مکروه است و این وامی
است که بکسی دهد تا متوض از خوف راه ایمن شود کتاب القضا
هر که اهل شهادت است اهل قضا است و فاسق اهلیت شهادت دارد
ولیکن نشاید که فاسق را قضا دهند مسئله اگر قاضی عادل بستدن رشوة فاسق
شد از قضا معزول نشود فاما مستحق عزل بود و اگر قضا برشوة بستد قاضی
نشود و بقول شافعی گواهی فاسد نشنوند و قضا فاسق جایز بود مسئله فاسق
صلاحیة فتوی دارد و بقولی صلاحیة ندارد و لیکن باید که قاضی در شت خوی و جبار
و ستیزه کار نبود و باید که در پارسائی و صلاحیة قاضی و در عقل و فهم و علم از
احادیث و آثار و وجوه فقه و ثوق بود و اجتهاد قاضی شرط اولیه است
یعنی اولی است که قاضی مجتهد بود و باید که معتمد بر دین او صاف معروف بود اگر قاضی

خورد

مسئله اگر محیل از محتال طلب کرد از آنچه او ادا کرده

يف بر نفس خود از ظلم بود مکروه بود که قضا قبول کند و اگر ایمن است قبول قضا
وه بود ولیکن شاید که در خواست کند مسئله جایز است قبول قضا از سلطان
دل و ظالم و اهل بغی مسئله بعد از قبول قضا تفحص حال دیوان قاضی ماضی
د و دیوان عبارت از خریطهائی است که در آن نسخه سجلات و صکوک
حاضر و غیر آنست و در حال محبوسان نظر کند پس هر که اقرار کند بحق و یا بینه
ردی اقامت کند الزام کند و اقرار نکرد و بینه حاضر نشد بفرماید تا ندا
ند هر روز تا خصم حاضر شود و در ودیعتها و اجرت و وقف عمل کند بینه و یا
رار و بقول قاضی معزول عمل نکند مگر که ذو الید اقرار کند که قاضی معزول این
ات و یا وقف و یا اجرت آن بدو تسلیم کرده است انگاه قول قاضی
ال قبول کند و حکم در مسجد و سرای خود و بقول شافعی در مسجد نشست برای
حکم مکروه است مسئله هدیه رد کند مگر از قریب خود و یا از کسی که پیش از قضا
هدیه قبول میکرد و در دعوة خاصه حاضر نشود و در نماز جنازه حاضر شود و
بیمار را بپرسد و هر دو خصم را برابر دارد در نشستن و پیش آمدن و در نظر
یکی از دو خصم تبسم و مزاح نکند و بیکی از دو خصم بخوشی نظر نکند و با یکی از
دو خصم تبسم و مزاح نکند و بیکی از دو خصم اشاره و تلقین حجة نکند و نیز یکی
از ایشان ضیافت نکند و گواه را تلقین نکند و بقول ابی یوسف تلقین
شاهد جایز بود اگر متهم نباشد فصل چون حق مدعی پیش قاضی ثابت شد
مدعی علیه را بفرماید تا حق بمدعی دفع کند و اگر امتناع آرد حبس کند در بهای
شائی که خرید کرده باشد و در بدل قرض و در مهر و در آنچه بسبب کفاله
لازم شود فاما در غیر آن اگر مدعی علیه گوید که من فقیرم حبس نکند مگر که مدعی
اثبات کند که او توانگر است انگاه حبس کند بمدتی که قاضی مصلحت بیند بعد از تفحص

کنند

اگر مالی ظاهر نشد رها کند و غرما او را از وی جدا نکنند یعنی غرما با او ملازمت کنند. مسئله
اگر مدعی علیه پیش از حبس بینه افلاس اقامت کرد قبول نکنند و اگر بعد از حبس مدعی علیه
بینه افلاس اقامت کرد و مدعی بینه غنی آورد بینه مدعی اولی بود. مسئله اگر قاضی
از حال محبوس تفحص کرد و غنی او ظاهر شد حبس او مؤبد کند با امتناع از نفقه زن، مرد
حبس کند به رد برای دین فرزند حبس نکنند و اگر از نفقه فرزند امتناع آورد
حبس کند. کتاب القاضی الی القاضی اگر قاضی بجانب قاضی دیگر در حقوق نامه
نویسد جایز بود و در حد و قصاص اگر نامه نویسد جایز نبود. مسئله اگر پیش قاضی
گواهان بحضور خصم گواهی دادند حکم کند و حکم نامه نویسد و آن را سجل میخوانند
و اگر پیش قاضی در غیبت خصم گواهی دادند حکم نکند و نامه بجانب قاضی دیگر نویسد
و در آن نامه ذکر شهادت نویسد تا قاضی مکتوب الیه حکم کند بدان نامه و این
را نامه حکمی گویند و در حقیقت این نامه نقل شهادت است و چون نامه بر قاضی
فرستد باید که پیش گواهانی که بر آن قاضی خواهند رفت نامه بخواند و مهر کند و بگواهان
تسلیم کند و بقول ابویوسف خواندن نامه و مهر کردن پیش گواهان شرط نیست
ولیکن این مقدار شرط است که پیش گواهان گوید این نامه و مهر منست و چون
نامه قاضی بقاضی دیگر رسد باید که قاضی در مهر نامه در غیبت خصم و شهود قبول
نکند. مسئله اگر گواهان گواهی دادند که این نامه فلان قاضی است و در مجلس حکم بما تسلیم
کرده است و پیش ما خوانده است و مهر کرده قاضی آن را بگشاید و پیش خصم بخواند
و آنچه در نامه مسطور است خصم را الزام کند و نامه قاضی بموت قاضی کاتب بقول او
و بموت و عزل قاضی مکتوب الیه باطل شود مگر که قاضی در مکتوب نوشته باشد
که این نامه بجانب فلان قاضی است و بجانب هر قاضی از قضاة مسلمانان
این نامه بدو رسد اگر درین صورت قاضی مکتوب الیه بمرد نامه باطل نشود و بموت

خصم نامه قاضی باطل نشود مسئله حکم زن در همه چیز جایز است مگر در حدود و قصاص مسئله
قاضی خلیفه نگیرد مگر که والی بدو تفویض کرده باشد فاما امور با قامت جمعه را جایز
بود که خلیفه گیرد بی اذن امام مسئله اگر پیش قاضی حکم قاضی سابق رفع کردند اگر
مخالف قرآن و حدیث مشهور و اجماع نبود کند مسئله حکم قاضی بگواهان دروغ در
عقد و فسوخ ظاهرا و باطنا نافذ بود فاما در املاک مرسله یعنی در ملک مطلق حکم
قاضی بگواهان دروغ ظاهرا نافذ شود و باطنا نافذ نشود و بقول ابو یوسف و محمد
حکم قاضی بگواهان دروغ در عقود و فسوخ در ظاهر نافذ بود و در باطن نافذ نبود مسئله
حکم قاضی بر غایب جایز نبود مگر بحضور وکیل و یا موصی غایب و یا دعوی بر غایب
سبب دعوی بر حاضر بود پس حاضر بجای غایب خصم شود چنانکه زید دعوی متاعی
کرد که در قبض عمرو است بسبب شرا از بکر غایب و عمرو منکر شد و بینه شرا و ملکیه
بکر اقامت کرد و بکر بعد از حکم حاضر شد و از شرا منکر شد انکار وی معتبر بود
مسئله جایز است که قاضی مال صغیر وام دهد و صک قرض نویسد اما پدر و وصی
نتواند که مال صغیر را وام دهد باب التحکیم اگر دو کس مردی را حکم گرفتند تا
میان هر دو حکم کند پس حکم ببینه و یا باقرار و یا بنکول حکم کرد جایز بود مسئله حکم
گرفتند در حدود و قصاص جایز نبود مسئله در قتل خطا حکم گرفتند و او بدیه بر عاقله
حکم کرد جایز نبود مسئله حکم در اهلیت قضا شرط است تا اگر کافر و یا بنده یا ذمی
و یا محدود قذف را حکم گرفتند جایز نبود مسئله هر یک از خصمان تواند که پیش
حکم از حکم رجوع کنند و چون حکم حکم کرد لازم شود بر هر دو خصم مسئله اگر حکم حکم پیش
قاضی رفع کردند امضا کند اگر موافق مذهب بود و اگر مخالف بود ابطال
کند مسئله باطل است حکم حکم و حاکم برای پدر و مادر و فرزندان و زن خود و حکم حکم
و حاکم بر پدر و مادر و فرزند و زن جایز بود مسائل شتی اگر از خانه یک علو

متعدد

دار و دیگری سفل صاحب سفل نتواند که در دیوار میخ زند و یا روزنه سوراخ کند
بی رضا صاحب علو و بقول ابا یوسف و محمد اگر زیان ندارد تواند که بکند مسئله
اگر کوچه ایست دراز از ان کوچه سربسته بر آمده است اهل کوچه دراز نتواند که در ین
کوچه سربسته دری کشایند فاما اگر کوچه مدور است که هر دو طرفا متصل است هر یکی
بتواند که درین کوچه مدور در کند مسئله اگر زید بر عمرو دعوی هبه سرای کرد که در دست
عمرو است و گفت که عمرو این سرای را در فلان وقت بمن بخشیده است قاضی
بینه طلب کرد گفت بعد از انکه عمرو از هبه منکر شده بود ان خریده ام و بینه
بر شرا اقامت کرد بتاریخ سابق از بینه مقبول نبود و اگر تاریخ شرا موخر بود از
هبه مقبول بود مسئله اگر بر مردی دعوی کرد که این جاریه از من خریده و او منکر
شد اگر بایع ترک خصومت گرفت تواند که این جاریه از من خریده و او منکر
شد تواند که این جاریه را وطی کند مسئله اگر اقرار کرد که از فلان ده درم قبض
کرده ام بعده میگوید که ده درم زیوف بود تصدیق کند مسئله اگر گفت که ترا
بر من هزار درم است وی اورد کرد بعده تصدیق کرد هیچ واجب نباید مسئله اگر بر زید
دعوی مالی کرد و زید گفت ترا بر من هیچ وقت چیزی نبود و مدعی بینه بهزار
درم آورد و زید بینه بر اداء او یا ابرا آورد مقبول بود و بقول زفر مقبول نبود
و اگر زید دعوی زیادت کرد در جواب دعوی گفت ترا بر من هرگز نبوده
است و من ترا می شناسم و مدعی بینه بهزار درم آورد و زید بینه بر اداء او یا ابرا
آورد نشنوند مسئله اگر بر زید دعوی کرد که کنیزک بدست من فروخته و زید گفت
بر دست تو کنیزک نفروخته ام و مدعی بینه بر شرا آورد و بعده مدعی در کنیزک عیبی
یافت و دعوی رد کرد و زید بینه می آرد که مدعی از جمله عیوب ابرا کرده
است بینه زید نشنوند مسئله اگر مردی صک اقرار بدیوان بنبشت و در آخر ذکر

94

...ذکر کرده که هرکه این صک بیرون کرد و طلب کند انچه در ولیت از جهت او دارد
...بل بود و متصل بنشت ان الله تعالی و با در حیلت شد انتشت که اگر بر
... با مدعی دعوی استحقاق کند خلاص ولیکن بر من بود ان الله
... باطل شود و بقول ابو یوسف و محمد اقرار اخر که متصل هست با ان او
... باطل شود و اقارین معترم باطل شود مسئله اگر زن ذمی بعد از موت شوهر
... گوید که من بعد از موت او اسلام اورده ام و ورثه ذمی میگویند که
... پس از موت او اسلام اورده است قول ورثه معتبر بود و قول
... زن معتبر نبود مسئله مردی بمرد و بر شخصی مالی و ودیعت گذاشت
... میگوید زید پسر این میت است نخرای و وارث
... بر وی دفع کند و اگر مودع دیگر بدیگری را میگوید
... این میت است و اول تکذیب کرد مال برای اول حاکم شود مسئله
... وارث میان ورثه و با میان غرما قسمت کردند ان غریم و وارث
... بستاند و بقول ابو یوسف و محمد قاضی میانجی بستاند مسئله
... ذالید دعوی برای کرد میت ارث از پدر برای خود و برای
... در حق غایب و بینه اقامت کرد نصف برای او بستاند
... نصف دیگر بر ذالید گذارند و بقول ابو یوسف و محمد اگر ذو الید
... ارث نصف دیگر از وی بستانند و بر امین نهند
... منکر نبوده است بدست او بگذارد مسئله اگر گفت
... من درم کسی صدقه بود و یا گفت انچه من مالکم و ذو شان

صدقه بود مالی کند که دران زکوة واجب بود و نزدیک امام زو
روایت از اصحاب ما السنت که بکل مال واقع شود لما فی ا
اگر وصیت بثلث مال کرد هر مالی که دارد ثلث ان وصیت بود
اگر کسی را وصی کردانید واو را از وصیت معلوم نبود تا خبری از نزد
وصی بود و بیع جایز بود اما اگر وکیل کرفت و وکیل پیش از علم کالا مو
فروخت جایز نبود و بقول ابو یوسف و در وصیت نیز پیش از علم
نبود مسئله تصرف وکیل با علم عدل و با مستور جایز است
وکیل ثابت نشود مگر با علم یک عدل و یا دو مستور و نو
ابو یوسف و محمد عزل وکیل بخبر یکی ثابت شود عدل و غیر عدل بر
است مسئله همچنین خلاف است اگر مولی را بخیانت بنده یکی
خبر کرد و مولی بنده را ازاد کرد مختار فدا نبود مگر بخبر یک عدل
یا دو مستور و همچنین خلاف است اگر شفیع را یکی غیر عدل خبر کرد
شفیع ساکت بماند شفعه باطل نشود مگر بسکوت بعد از
یک عدل و یا دو مستور همچنین خلاف است اگر خبر تزویج
رسید از غیر عدل سکوت او رضا نه بود مگر بخبر یک عدل
یا دو مستور و همچنین خلاف است اگر مسلمانی را که در دار حرب
اسلام اورده است یکی غیر عدل الشرایع خبر کرد لازم نشود
یک عدل و دو مستور مسئله اگر قاضی و یا امین را بنده دا ان

...ار و رخت و مال بستد و بدست او هلاک شد و بنده را باستحقاق ببرند

...صی و امین او ضامن نشود و مشتری بثمن رجوع کند و اگر قاضی وصی فرمود

...رد فاش بنده برای غرما پس بنده را مستحق بود و بایدت و جبر

...لک شد مشتری بر وصی رجوع کند و وصی بر غرما رجوع کند

...ا قاضی عدل عالم میگوید که برین شخص سنگسار کردن حکم

...رده ام و یا بقطع حکم کرده ام و یا بضرب حکم کرده ام و

...را میگوید که در فراق خالی با قامت رسان کردن ان کار جایز

...لا و بقول هم بعد کردن این کار جایز نبود تا گواه معاینه نکنند مسله

اگر قاضی معزول گفت زید را هزار درم حکم برین تو کرده ام باز تو ستده

...به زید داده و زید میگوید بظلم ستده قول معتبر بود اگر زید معترف است

...در حال قضا شده است و همچنین اگر قاضی قاطع معزول گفت

...را که ببرید دست تو در حق حکم کرده ام و زید گفت ظلم کرد

...زید معترف است در حالت قضا بوده است و قول قاضی معزول معتبر

...کتاب الشهادت شهادت اخبار است از چیزی که

...معاینه و مشاهده کرده است نه آنکه بگمان گوید مسله ادای شهادت

...گواه فرض است اطالب مدعی و در حدود ستر افضل است

...در سرقه گواهی دهند که مال ستده است و نگویند که دزدی

...اده است مسله در زنا گواهی چهار مرد شرط است

و در حدود و دیگر و قصاص گواهی دو مرد شرط است و در ولادت و بکارت

و در عیبهای زنان که مرد را اطلاع نشود گواهی یک زن مقبول است و بقول شا

گواهی چهار زن شرط است مسئله در حقوق دیگر گواهی دو مرد یا یک مرد

و دو زن مقبول است و بقول شافعی گواهی زنان با مردان مقبول

نیست مگر در اموال و توابع آن چون اجل و شرط خیار مسئله در جمیع

مسائل لفظ شهادت و عدالت گواهان شرط است تا اگر

گواه گفت میدانم و یا گفت یقین دارم که این کار چنان است گواهی

او نشنوند تا نگوید گواهی میدهم مسئله اگر مردی وجیه و صاحب

مروت است در میان مردمان ولیکن فاسق است گواهی او نشنو

و بقول ابو یوسف بشنوند گواهی معروف و با مروت اگرچه فاسق

است بشنوند مسئله از حال شهود در سایر حقوق بنهان

و اشکار التفحص کنند و بقول ابو حنیفه حکم بر ظاهر عدالت مسلمان اختیار

کند مسئله از تزکیه شهود دو ترجمه شهادت و در رسالت یکی

بسنده است مسئله در بیع و اقرار و حکم حاکم و غصب و قتل اگر خود

شنیده است و یا دیده جایز است که گواهی دهد اگرچه استشهاد

نکرده است مسئله گواهی جرح بی استشهاد جایز نبود مسئله اگر گواه

قاضی در روی حادثه یاد ندارند ناحق خط عمل نکنند و بی معاینه

نفسی مع

بسامع شهادت جایز نبود مگر در نسب و موت و نکاح و دخول و
ولایت قاضی و اصل وقف پس درین مسایل اگر گواه از کسی شنید
و اعتماد دارد جایز بود که گواهی دهد مسئله اگر چیزی بدست یکی دید
جایز بود گواهی دهد برای خبر ازان اوست مگر در بنده و کنیزک و
قول از ابویوسف شرط است غالب بود بر ظن گواه که این داده
ازان خود الید است اگر درین مسایل گواهان پیش قاضی بیان کردند
بتسامع و یا بسبب معاینه قبض گواهی می دهیم قبول نکنند اگر گواه
بگویند که من در دفن فلان حاضر بوده ام و یا بگویند که نماز جنازه
فلان گذارده ام و این گواهی معاینه بود اما اگر گواه پیش قاضی
بیان کرد مقبول بود باب من یقبل و من لا یقبل مسئله
گواهی نابینا و مملوک و صبی نشنوند اگر کودک در حالت صغر تحمل شهادت
کرد و بنده در حالت رقیت تحمل شهادت کرد بعد ازان بلوغ و حریت
گواهی میدهد بشنوند و بقول زفر گواهی نابینا در آنچه بتسامع روا
القبول است بشنوند و بقول ابویوسف و شافعی نابینا در وقت
تحمل شهادت بینا بوده است بشنوند مسئله گواهی محدود در قذف
نشنوند اگرچه توبه کرده باشد و بقول شافعی بعد از توبه بشنوند

مسئله اگر کافری محدود در قذف اسلام آورد گواهی او بشنوند مسئله گواهی

فرزند برای مادر و پدر و گواهی نبیره برای اجداد و برای نبیره (گواهی اجداد) و گواهی زن

برای شوهر و گواهی شوهر برای زن و گواهی شریک برای شریک در ما

امتناع مشترک و گواهی مخنث و نوحه گر و سرود گوی نشنوند و بقول ا

شافعی گواهی شوهر برای زن و گواهی زن برای شوهر بشنوند مسئله

گواهی دشمن اگرچه عداوت دنیاوی دارد و گواهی مدمن شرب لهو و گواهی

بازی گر برای مردمان سرود میگوید و کسی که گناه موجب حد کرده

و کسی که در حمام بی ازار در آید و گواهی رباخوار و مقامر نرد و شطرنج

نشنوند مسئله گواهی کسی که باشتغال نرد و شطرنج نماز فو

کند نشنوند مسئله کسی که در راه بول کند یا در راه نان خو

و کسی که دشنام سلف اظهار کند گواهی او نشنوند

گواهی برادر و عم و پدر و مادر رضاعی و خسو و خسر و داما

و زن پسر اول و مادینه ر و اهل هوی بشنوند و بقول شافعی

و گواهی هر بنشنوند مسئله گواهی خطابیه نشنوند و ایشان قومی

اند که گواه مدعی اعتماد کنند و برای او گواهی دهند مسئله گواهی

ذمی بر ذمی و گواهی حربی بر حربی بشنوند و گواهی حربی بر ذمی نشنو

بقول

بقول مالک گواهی ذمی بر ذمی نشنوند مسئله اگر شخصی گناه صغیره میکند و از کبایر محترز است و حسنات او بیشتر از سیئات است گواهی او شنوند مسئله گواهی ختنه ناکرده و حرامزاده بشنوند و بقول مالک گواهی حرامزاده نشنوند مسئله گواهی خائن و عاملان سلطان و گواهی آزاد کرده برای آزاد کننده شنوند مسئله اگر دو مرد گواهی میدهند پدر ایشان زید را وصی کرده است و زید دعوی میکند شنوند و اگر زید از وصیت او منکر است نشنوند مسئله اگر دو مرد گواهی میدهند پدر غایب ایشان زید را بقبض کردن وکیل کرده است و وکیل دعوی وکالت میکند و یا منکر است نشنوند مسئله قاضی گواهی بر جرح نشنوند مسئله اگر گواه بعد از شهادت در حال گفت که در بعضی بعض گواهی غلط کرده ام شنوند اگر عدل بوده باشد بخلاف گفتار شهادت اگر گواهی موافق دعوی بوده شنوند و اگر مخالف بوده نشنوند مسئله اگر دعوی میراث کرد بسبب میراث و یا خرید ملک مطلق گواهی دادند نشنوند و اگر دعوی ملک کرد و گواهان ملک بسبب شرا او یا خرید گواهی دادند شنوند مسئله اتفاق گواهان در لفظ و معنی شرط است اگر یکی هزار درم گواهی داد و دوم دو هزار نشنوند و بقول ابو یوسف و محمد اگر مدعی دو هزار دعوی میکند گواهی شنوند

بیع داد کردن گواه را گواه که ... ایمن ... حرمت ... گواهی ...

مسئله اگر یکی بهزار گواهی داد و دوم بهزار و پانصد و مدعی بهزار و پانصد دعوی
کرد گواهی بهزار بشنوند مسئله اگر گواهی بهزار درم دادند و یک گواه گفت
مدیون پانصد اداء کرده است گواهی بهزار بشنوند و گواهی یک گواه نشنوند
گواه دیگر بهزار اداء گواهی دهد بر روایتی از ابو یوسف بپانصد حکم کنند
و درین مسئله گواه اداء پانصد گواهی ندهد تا مدعی بمقبوض اقرار کند مسئله
اگر بهزار درم قرض دو گواه گواهی دادند و یکی از ایشان گفت
گذارده است گواهی بر هزار بشنوند و بقول زفر نشنوند مسئله اگر دو
گواهی دادند که زید را روز نحر در مکه کشته است و دو گواه دیگر گواهی
دادند که زید را همان روز در مصر کشته است گواهی هر دو بینه نشنوند
و اگر بیک بینه حکم شد بعد از بینه دیگر حاضر شدند بینه دوم باطل بود
اگر دو گواه بر مردی گواهی دادند که گاوی دزدیده است و در لون
اختلاف کردند قطع کنند و بقول ابو یوسف محمد قطع نکنند و اگر
یک گواه گفت که نر بوده است و گواه دیگر گفت که ماده بوده است
قطع نکنند و اگر بغصب گاو گواهی دادند در لون او اختلاف
کردند باتفاق گواهی نشنوند اگر یک گواه گواهی داد که زید
عمرو بهزار درم خرید و گواه دوم گواهی بهزار و پانصد داد نشنوند مسئله

اهان در بدل کتابت و در بدل خلع اختلاف کردند نشنوند و اگر در مقدار
اختلاف کردند چنانک یک گواه گفت که هزار نکاح کرده است و گواه
هزار و پانصد گفت گواهی دو هزار شنوند و نکاح بهزار ثابت شود و
قال ابو یوسف و محمد گواهی شنوند مسئله سرای است در قبض زید
عمرو دعوی کرد که این سرای ملک بکر پدر عمرو بوده است و بکر عاریت
اجارت بزید داده بود و بکر وفات یافت عمرو سرای از زید
... و بتکلیف نکشید تا بینه کرد بر آنک بکر مرد و سرای را میراث
گذاشت فاما اگر دعوی کرد که سرای ملک پدر او بوده است بینه آورد
و دعوی عاریت و اجارت نکرد و گواهان میگویند که سرای ملک پدر
مدعی او بوده است و پدر او مرد و این سرای برای مدعی میراث گذاشت
این مدعی حکم کنند و بقول ابو یوسف شرط نیست که گواهان گویند
پدر او مرد و این سرای میراث گذاشت مسئله اگر گواهان گواهی
دهند درین مسئله که این سرای ملک پدر عمرو بوده است تا روز وفات
و یا گواهی دهند این سرای در دست او بوده است تا روز وفات یا گواهی
دهند این سرای در دست مستعیر او بوده است تا روز وفات
درین صورت برای وارث حکم کنند مسئله اگر گواهان گواهی دادند
که این سرای در دست زید بگیاه بوده است و زید زنده است نشنوند

و بروایتی از ابو یوسف شنوند مسئله اگر مدعا علیه اقرار کرد که آن سرا را
بدست مدعی بعمرست و یا گواهان گواهی دادند که مدعی علیه اقرار کرده
که سرای بدست مدعی بود است در هر دو صورت سرای بمدعی دهند باب الشهاده
علی الشهادات گواهی گواهان فرع در آنچه بشبهه ساقط شود مقبول است
و حدود و قصاص لشبهت ساقط شود اگر دو گواه فرع بر گواهی دو گواه
گواهی دارند مقبول بود دو گواه اصل گواهی دهند از هر اصلی دو فرع
مقبول بود و اگر یک گواه فرع از یک گواه اصل گواهی دهد نشنوند و نزد
مالک شنوند مسئله صفت اشهاد آنست که گواه اصل گواه فرع را گو
گواهی ده بر گواهی من گواهی میدهم که فلان نزدیک من بچندین درم برای فلا
اقرار کرده است مسئله صفت اداء گواهی فرع آنست که گواه فرع
که گواه فرع گوید گواهی میدهم که فلان مرا گواه گرفته است بر گواهی
خود که زید نزدیک او بچندین درم برای عمرو اقرار کرده است و فلان گفته
است مرا که گواهی ده بر گواهی من بر اقرار زید مسئله گواهی گواهان
فرع نشنوند مگر که گواهان اصل مرده و یا بیمار باشند بیماری که د
مجلس قاضی نتوانند آمد و یا در سفر باشند بمسافت سه روز یا بیشتر
بقول از ابو یوسف اگر شهود اصل غایب اند از شهر بمسا
که اگر بامداد برای اداء شهادت در مجلس قاضی آیند و شب

وا خانه

...خانه اسند گواهی گواهان فرع شنوند مسئله اگر شهود فرع شهود اصل
را تعدیل کردند جایز بود و اگر از تعدیل شهود اصل شهود فرع ساکت اند
قاضی از حال شهود اصل تفحص کند و بقول محمد اگر شهود فرع اصل
را تعدیل نکنند گواهی شهود فرع نشنوند مسئله اگر شهود اصل از
گواهی شهود فرع نشنوند مسئله اگر شهود فرع با قرار فلان بنت
فلان وارثه برای فلان ابن فلان بهزار درم گواهی دادند و گفتند که
شهود اصل ما را اختیار کردند که فلانه مذکوره را می‌شناسند و زنی را پیش
ما آوردند و لیکن ما نمیدانیم که این زن فلانه مذکوره است یا نی قاضی از مدعی
دو گواه برای تصدیق فلانه مذکوره طلب کند و همچنین اگر نامه قاضی بقاضی
دیگر رسید و در ان مذکور بود که پیش من فلان بن فلان گواهی دادند
که فلان بن فلان را بر زید بن فلان چندین مال است و زید حاضر شد که من
این زید بن فلان نیستم لیکن نام بر من بجهت نشود تا گواه دیگر گواهی
ندهند که این زید بن فلان است مسئله اگر در گواهی فرع گویند و یا در نامه
قاضی بسوی قاضی نویسند که فلانه بنت فلان تمیمیست روا نباشد
تا نسبت بقبیله خاص نکنند مسئله اگر گواه اقرار کرد که گواهی دروغ
است داده تشهیر و تعزیر کنند و بقول شافعی و ابو یوسف
و محمد ضرب و حبس کنند **باب الرجوع عن الشهادت**
و از گشتن از گواهی جایز نشود مگر بحضور قاضی اگر گواهان پیش از حکم
قاضی رجوع کردند حکم نکنند قاضی اگر بعد از گواهی دادن للحکم رجوع

کردند حاکم فسخ نشود و بر شهود تاوان آنچه بدان گواهی داده‌اند بر این شهود علیه
واجب آید اگر مدعی مال قبض کرده باشد عین و یا دینی بود مسئله اگر یک گواه رجوع
کرد بعد از حکم و قبض مدعی نصف مال ضامن شود و در رجوع بعد
معتبر است رجوع راجع تا اگر سه گواه گواهی داده‌اند و یکی رجوع کرد
هیچ ضامن نشود اگر دوم رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان وا
شود و اگر یک مرد و دو زن گواهی داده‌اند و یک زن رجوع کرد ربع مال تاوان
دهد و اگر دوم زن نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان واجب شود و اگر
یک مرد و ده زن گواهی داده‌اند برجوع ضمان واجب نشود و اگر بعتق بنده
گواهی داده‌اند برجوع قیمت واجب شود و اگر بقصاص گواهی داده‌اند برجوع
دیت واجب آید و گواهان را نکشند و بقول شافعی گواهان را بکشند
مسئله اگر گواهان فرع رجوع کردند تاوان دهند و اگر شهود اصل گفتند
که شهود فرع را گواه نگرفته‌ایم تاوان نه دهند و اگر گفتند که اشهاد
کرده‌ایم ولیکن غلط کرده‌ایم بدو تاوان نه دهند و بقول محمد تاوان
دهند مسئله اگر گواهان اصل و فرع رجوع کردند بر گواهان فرع تاوان
واجب شود نه بر گواهان اصل و بقول محمد شهود علیه مخیر بود در تضمین
گواهان فرع و اصل مسئله اگر گواهان فرع گفتند که گواهان اصل
دروغ گفته‌اند و یا غلط کرده‌اند بقول التفات

نکنند

کنند مسئله اگر مزکی از تزکیه رجوع کرد ضامن نشود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن
شود مسئله اگر دو گواه گواهی دادند که زید بدخول سرای سوگند خورده است
و دو گواه بر دخول گواهی دادند و گواهان سوگند خورد شرط رجوع گواهان سوگند
تاوان دهند نه گواهان شرط تا اگر دو گواه گواهی دادند که زید عتق بنده
یا طلاق زن پیش از دخول بر دخول از ایشان در سرای معلق کرده
است و دو گواه بدر امدن ایشان در سرای گواهی دادند و هر دو
طایفه رجوع کردند گواهان سوگند تاوان دهند نه گواهان وجه شرط مسئله اگر گواهان
گواهان زنا تاوان دهند نه گواهان احصان **کتاب الوکالة** التوکیل عبارتست
از ایستادن دیگری است بجای خود در تصرف مسئله هر عقدی که موکل تواند کرد
جایز بود که وکیل کند و شرط است که وکیل عاقل بود بعقل تا اگر بنده محجور
را و یا کودک عاقل در بیع و شرا وکیل کرد جایز بود و حقوق عقد بدان متعلق
نشود بلکه بموکل متعلق شود توکیل جایز بود از کسی که مالک التصرف
باشد مسئله وکیل گرفتن جایز است بخصومت در حقوق برضای
خصم مگر انکه موکل بیمار و یا غایب بود بمسافت سفر و یا در غربت
روان کردن بود و یا موکل مخدره بود درین مسایل توکیل بخصومت بنا رضای
خصم در جمیع مسایل جایز بوده است مسئله وکیل گرفتن برای دادن
و ستدن حقوق جایز است مگر در استیفاء حدود و قصاص در غیبت
موکل از مجلس قاضی توکیل جایز نیست مسئله عقودی که وکیل بخود اضافت
کند چون بیع و اجارت و صلح از اقرار حقوق ان بوکیل متعلق شود

اگر وکیل محجور نباشد پس در بیع و شرا تسلیم و قبض مبیع و قبض ثمن
و رجوع ثمن در وقت استحقاق و خصومت در عیب بر وکیل بود و توا
ت فی بر موکل متعلق شود مسئله اگر در مبیع باشد موکل
شود تا اگر وکیل عیب چیز را خرید برای موکل آزاد شود مسئله عقود
که بموکل اضافت کنند چون نکاح و صلح از دم عمد و غیر عمد و خلع
و صلح از انکار حقوق اینجا عقود موکل متعلق شود پس مطالبه مهر و تسلیم
رنوصه بر وکیل نبود مسئله اگر موکل از مشتری بها طلب کرد تواند مشتری
و اگر داد جایز بود و وکیل بار دوم مطالبه نکند والله اعلم باب
الوکالت بالبیع والشرا اگر وکیل گرفت برای خریدن جامه هروی
برای خریدن اسپ و درازگوش جایز بود اگرچه تعیین ثمن نکرد مسئله اگر وکیل
برای خریدن بنده و یا سرای اگر ثمن تعیین کرد جایز بود و اگر تعیین ثمن نکرد
جایز نبود مسئله اگر وکیل گرفت برای خریدن جامه و یا دابه اگر
تعیین ثمن کند جایز نبود مسئله اگر وکیل گرفت برای خریدن طعام
گندم وارد گندم واقع شود مسئله اگر مبیع بدست وکیل بود تواند که
عیب رد کند و اگر موکل تسلیم کرد نتواند که رد کند مگر بفرمان
مسئله اگر وکیل بها از مال خود داد تواند که از مشتری مبیع حبس کند
ثمن اگر در این حال مبیع بیش از حبس بدست وکیل هلاک شد
از مال موکل هلاک شود و ثمن از ذمه موکل ساقط شود و ا

مبیع

مبیع بعد از حبس وکیل هلاک شد حکم او حکم هلاک مبیع در دست بایع بود
پس ثمن از ذمه موکل ساقط شود و بقول ابو یوسف حکم او حکم هلاک
رهن است مرتهن بود یا اگر ثمن بیشتر از مبیع نبود و وکیل بزیادت
بر موکل رجوع کند و بقول زفر وکیل نتواند که برای استیفای ثمن
مبیع را حبس کند و اگر حبس کرد غاصب شود و بعد از آن هلاک
زمان غصب بر وکیل لازم شود یعنی تمام قیمت بر وکیل لازم شود
مسئله اگر برای عقد صرف کرد یا برای عقد سلم وکیل گرفت
و وکیل عقد صرف کرد و موکل پیش از قبض عوضین از مجلس
رفت و وکیل در مجلس صرف قبض تسلیم کرد صرف باطل نشود
و اگر وکیل کرد برای خریدن ده رطل گوشت بیک
درم و وکیل بیکدرم بیست رطل خریدار از گوشتی که ده رطل از آن
بیک درم فروشند بر موکل ده رطل به نیم درم لازم شود و بقول
ابو یوسف و محمد بیست رطل بر موکل بیک درم لازم شود مسئله
اگر وکیل گرفت بخریدن کالا معین وکیل نتواند که کالا معین
را برای خود بخرد اگر بمال معین بود و وکیل بمقابله متاع خریدن
شرا برای وکیل واقع شود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده غیر
معین و وکیل بنده خرید شرا برای وکیل واقع شود مگر که وکیل گوید
در وقت خریدن نیت برای موکل کرده ام و یا بمال موکل خریده باشد

یعنی اضافت عقل بود اهم موکل کرده باشد انگاه شرا برای موکل واقع
شود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده بهای معین وکیل گفت این
بنده برای تو خریده ام و موکل منکر بود که برای خود خریده قول موکل معتبر
بود اگر بها نداده است و اگر بها داده است قول وکیل معتبر بود و بقول ابو یوسف
و محمد اگر بها وکیل نداده است هم قول وکیل معتبر بود مسئله اگر زید عمرا
گفت که بنده بدست بکر بود بستان و عمر فروخت و زید از وکالت
منکر شد بکر نتواند که بنده از زید بستاند مگر که بکر از توکیل منکر
شود و اگر بعد از انکار بکر زید بنده به بکر تسلیم کرد و بکر قبض کرد
این تسلیم منزل بیع دوم بود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده
معین بی تعین ثمن و وکیل یکی ازین دو بنده خرید برای موکل درست
باشد مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده بهزار درم و
قیمت هر دو بنده برابر است و یکی از دو بنده خرید بپانصد درم
و یا بکمتر ازان جایز بود و اگر بزیادت از پانصد درم خرید جایز
نبود مگر که بنده دوم را پیش از خصومت بباقی از هزار بخرد
بیع هر دو بنده برای موکل واقع شود و بقول ابو یوسف و محمد
اگر زیادت از پانصد چنین قدر بود که مقدار ثمن سه ناده درم حاصل
شود جایز بود مسئله اگر هر یکی هزار درم یافت داشت و وکیل

اف

وقت مدیون را تا بدان بنده معین برای موکل بخرد و وکیل خرید جایز بود و اگر بنده را معین
کرد و وکیل بنده خرید برای وکیل نافذ شود تا اگر بعضی از قبض موکل بنده بمرد از مال مشتری
شود و بیاید درم او باقی بود و بقول ابو یوسف و محمد در هر دو خبر شرا برای
موکل واقع شود مسئله اگر هزار درم بوکیل داد و گفت بدین هزار درم جاریه برای من
بخر و وکیل خرید موکل میگوید که بپانصد خریده و وکیل میگوید که بهزار درم خریده ام
قول وکیل معتبر بود و اگر هزار درم نداده است قول موکل معتبر بود مسئله اگر وکیل گرفت
بخریدن بنده معین بی تعین ثمن و وکیل خرید و گفت بهزار درم خریده ام و بایع تصدیق
کرد و موکل میگوید که بپانصد خریده هر دو سوگند خورند مسئله اگر بنده مر زید را گفت
که مرا از مولی برای من بخر بهزار درم و بوی هزار درم داد و زید گفت بمولی بنده
این را برای نفس او خریده ام و بایع ام بدین فروخت بنده آزاد شود و ولا او
مولی را بود و اگر زید گفت این بنده را خریدم و بدین زیادت نکرد مسئله
مشتری را بود و هزار درم که بنده داده است بایع را بود و بر مشتری هزار درم
دیگر لازم شود مسئله اگر بنده را گفت بنفس خود برای من از مولی خود بخر و بنده مولی
را گفت که نفس مرا برای فلان بهزار درم بفروش و مولی فروخت بیع برای
آن واقع شود و اگر بنده مولی را گفت که مرا بفروش و نگفت برای فلان در این
صورت بنده آزاد شود فصل وکیل بیع و شرا نتواند که با کسی بیع و شرا
کند که گواهی او برای وکیل روا نشود چنانچه پدر و جد و غیر آن و بقول ابو یوسف
و محمد جایز بود که بدین کسان بمثل قیمت بفروشد مگر بدست بنده و مکاتب خود

مسئله وکیل بیع نو اند گر باندک و بسیار و بغیر نقود و بمهلت از فروشد و بقول ابو
یوسف و محمد بغیر نقود و بغبن فاحش جایز نبود مسئله وکیل بشرا اگر بمثل قیمت
و یا بغبن فاحش بخرد جایز بود و بغبن فاحش خریدن جایز نبود و غبن فاحش آنست
که در قیمت مقومان در اید و غبن فاحش انکه در قیمت مقومان در نیاید مسئله اگر و
کرد بود و خاص بنده و وکیل نیم بنده فروخت جایز بود و بقول ابو یوسف و محمد جا
نبود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده و وکیل نصف بنده خرید موقوف بود
تا خریدن نصف دیگر مسئله اگر مشتری مبیع را بر وکیل بایع بسبب عیب بینه
و یا بنکول رد کرد وکیل نیز بر موکل رد کند و همچنین اگر وکیل اقرار کرد بعیب قدیم
چون انگشت و دندان زاید وکیل بر موکل رد کند مسئله اگر وکیل بنده فروخت و موکل
میگوید که بنقد فرموده ام و وکیل میگوید که مطلق ثمن فرموده قول موکل معتبر بود
اگر رب المال میگوید که بنقد فرموده ام و مضارب میگوید که مال بمضاربه دادی
نگفتی قول مضارب معتبر بود و اگر وکیل ثمن رهن بستد و بدست او هلاک شد ضامن نشود
و همچنین اگر بثمن میانجی بستد و مال بر کفیل هلاک شد یعنی اگر پیش قاضی دعوی کرد
قاضی براءة اصیل حکم کرد بمجرد کفالت صاحب مضرب مالک است و کفیل مقام
وکیل ضامن نشود مسئله اگر دو وکیل گرفت یک وکیل در غیبت دوم تصرف
نکند مگر در خصومت و طلاق بی عوض و اعتاق بی بدل و رد ودیعت
و رد قرض و بقول زفر یکی در غیبت وکیل دوم خصومت کند مسئله وکیل
نتواند که دیگری را وکیل کند مگر باذن موکل و یا گفت وکیل را اعمل برائک و اگر وکیل

اول دیگری را بی اذن موکل وکیل گرفت و وکیل دوم بحضور وکیل اول تصرف کرد
جایز بود و بقول زفر جایز نبود مسئله اگر اجنبی و یا وکیل دوم در غیبت وکیل اول
تصرف کرد و وکیل اول اجازت داد جایز بود مسئله اگر بنده یا مکاتب
یا ذمی دختر خود صغیره حره مسلمان را تزویج کرد و یا برای این دختر از مال
او خریدند و یا فروختند جایز نبود مسئله باب الوکالة بالخصومة وکیل بخصومت بقبض کردن
مال نتواند و گر قبض کند و این قول زفر است و فتوی همین است و بقول علماء ثلاثه
داند که قبض کند مسئله وکیل بقبض دین وکیل است با خصومت تا اگر غریم
بحضور وکیل بینه اقامت کرد باستیفا موکل و یا با ابرا او شنوده شود و بقول
ابو یوسف و محمد وکیل بقبض دین وکیل نیست بخصومت …
وکیل بقبض عین وکیل نیست بخصومت تا اگر …
اقرار وکیل که موکل تو بدست من فروخته است بینه برای اثبات …
شنوده و برای دفع خصومت مسموع پس توقف کنند تا موکل حاضر شود و
همچنان اگر زن و یا بنده بر وکیلی که …
بطلاق و یا باعتاق اقامت کردند بینه برای اثبات طلاق و عتق
مقبول نشود اما برای آنکه باز داشت وکیل از ایشان کوتاه شود مسموع
بود مسئله اگر وکیل مدعی و یا وکیل مدعا علیه پیش قاضی اقرار کرد بر موکل
جایز بود و در غیر مجلس قاضی جایز نبود و بقول زفر و شافعی و قول اول
ابو یوسف در هر دو وجه جایز نبود و بقول آخر ابو یوسف در هر دو
وجه جایز بود مسئله اگر مباشر حال را وکیل کرد برای قبض دین از مدیون
جایز نبود مسئله اگر مردی دعوی کرد بر زید که من وکیلم از فلان برای قبض دین
که در ذمه تو است و زید تصدیق کرد لازم باشد تا زید دین به وکیل تسلیم کند

والعقد

غایب

پس اگر غایب حاضر شد و وکالت تصدیق کرد از دین بری شود و اگر غایب آمد و وکالت منکر شد رب مال بار د[یگر]
آن دیگر را بطلب دین دهد و بر وکیل رجوع کند بر آنچه اول بار داده است و اگر دین در دست وکیل
موجود بود و اگر دین هلاک شده است نیز [illegible] بر وکیل رجوع کند مگر که وکیل ضامن
شده باشد [illegible] دین بر داد کرده است و اگر مدیون وکالت تصدیق نکرد [illegible]
دعوی دین بدو داد و موکل از وکالت منکر شد و دین از مدیون بستد درین صورت مدیون
بر وکیل نیز رجوع کند مسئله اگر دعوی وکالت بقبض ودیعت کرد و مودع تصدیق وکالت
و دفع ودیعت بوکیل نکند و هم چنان اگر مودع دعوی خرید و ودیعت از مالک کرد و مودع تصدیق
کرد نیز و دفع ودیعت بمدعی نشود و اگر دعوی کرد که مودع مرد و ودیعت برای مدعی میراث است
و مودع تصدیق کرد ودیعت بمدعی دهد مسئله اگر وکیل بقبض مال از غریم مطالبه کرد و غریم
گفت که رب مال استیفا کرده است غریم مال بوکیل دهد و رب مال را سوگند دهد
مسئله اگر وکیل مشتری با بایع دعوی عیب جاریه کرد و بایع گفت که مشتری بعیب رضا داده
است جاریه بر بایع رد نکنند تا مشتری سوگند نخورد مسئله اگر ده درم بمردی داد تا برای
او انفاق کند و مامور ده درم از خود بر اهل موکل انفاق کرد آن ده درم بمقابلهٔ آن
ده درم شود باب عزل الوکیل اگر وکیل را عزل موکل معلوم شد وکالت باطل شود و
تا خبر وکیل بعزل معزول نشود اگر چه عزل باو رسید مسئله اگر وکیل یا موکل بمرد
یا دیوانه مطلق و یا مرتد شد و بدار حرب ملحق شد وکالت باطل شود و قول محمد
اگر وکیل و یا موکل بعد از ارتداد ملحق شده از حرب مسلمان باز آمد وکالت باز آید
مسئله عقد [illegible] از شرکت وکالت باطل شود مسئله اگر مکاتب بعجز رقیق
محجور شد وکالت باطل شود مسئله اگر موکل در آنچه وکیل کرد بنفس خود تصرف کرد وکالت
باطل شود کتاب الدعوی عبارت از اضافت چیزی است بنفس خود در حالت خصومه
و مدعی کسی است که اگر ترک دعوی کند ترک کرده شود و مدعا علیه کسی است که اگر ترک
خصومت کند مجبور باشد بر جواب دعوی [illegible] مسئله دعوی جایز نشود تا جنس
ذکر نکند [illegible] و قدر او معلوم بود مسئله اگر کالا دعوی کرد اگر در دست
است مدعی علیه را حاضر کنند تا کالا حاضر کند [illegible] و اگر حاضر کردن مشکل است [illegible]
کنند دادن مدعا علیه [illegible] اشارت کنند و اگر دعوی در چیزی است که احضار آن متعذر
قیمت آن ذکر کنند و اگر دعوی عقار کرد حدود آن ذکر کنند و اگر سه حد گفت بس
بود بقول [illegible] دعوی جایز نشود تا هر چهار حد ذکر نکند و در ذکر حد نام صاحب و نام
پدر و جد او [illegible] اگر صاحب حد مشهور است بنام او بسنده کند [illegible] دعوی ذکر [illegible]

عقار

عقار و غیر آن بدست مدعا علیه و اگر مدعا علیه را اقرار کرد که عقار در قبض اوست و مدعی تصدیق
ثابت شود و یا مدعی بیّنه اقامت بکند که عقار بدست مدعی است و یا قاضی را قبض مدعا
علیه معلوم بود و قبض بقول متصادقین ثابت نشود و نیز در دعوی ذکر کند که مدعی از مدعا علیه طلب کالا
میکند و اگر دعوی دین بود باید صفت دین بگوید و نیز در دعوی ذکر کند که مدعی طلب میکند
او را دعوی درست شد قاضی از مدعا علیه بپرسد از حال دعوی اگر مدعا علیه اقرار کرد و یا منکر
شد مدعی بیّنه اقامت کرد حکم کند بر مدعا علیه و اگر مدعی از اقامت بیّنه عاجز آمد و سوگند
مدعا علیه طلب کرد مدعا علیه را سوگند دهد اگر بر مدعا علیه سوگند عرض کرد مدعا علیه نکول الانکار
آرد و گفت سوگند نمی خورم و یا خاموش شد قاضی بر مدعا علیه حکم کند و عرض کرده سوگند سه بار
مندوب است مسئله سوگند بر مدعی رد نکنند و بقول شافعی اگر مدعی بیّنه نیارد و یا یک
گواه آورد قاضی مدعا علیه را سوگند دهد و اگر نکول آورد مدعی را سوگند دهد اگر مدعی
سوگند خورد حکم کند بر مدعا علیه برای مدعی کرده است مسئله در دعوی ملک مطلق بیّنه قابض
مقبول نیست و اگر قابض و خارج هر دو بیّنه آوردند بیّنه خارج اولی بود و بقول شافعی بیّنه
ذو الید اولی بود مسئله اگر مردی بر زنی دعوی نکاح کرد و زن منکر شد و یا زنی بر مردی دعوی
کرد که مرا نکاح کرده و مرد منکر شد در هر دو صورت منکر را سوگند ندهند و همچنان اگر شوهر
بر زن بعد از عدت دعوی مراجعت کرد مدعا علیه منکر شد سوگند ندهند و همچنان اگر
شوهر بر زن و یا زن بر شوهر دعوی میکند که در مدت چهار ماه رجوع کرده شد و مدعا
علیه منکر شد سوگند ندهند و همچنان اگر کنیزکی بر مولی دعوی میکند که از مولی فرزند
آورده است و مولی منکر است سوگند ندهند همچنان اگر بر مجهول النسب دعوی کرد که
[illegible] اوست و او منکر شد و یا مجهول النسب بر شخصی دعوی کرد که من بنده تو ام
منکر را سوگند ندهند و همچنان اگر مجهول النسب بر شخص دعوی کرد که
پسر منست و یا مجهول النسب بر شخصی دعوی کرد که من پسر تو ام
منکر را سوگند ندهند و همچنان اگر معروف بر مجهول دعوی اعتاق
[illegible] منکر شد و یا مجهول بر معروف دعوی کرد که مرا آزاد کرده

و بامین عقد بنکول لازم شود منکر را سوگند نه دهند و بقول ابو یوسف در هر شش مسئله مذکوره منکر را
دهند و در دعوی حدود و لعان منکر را بالاتفاق سوگند نه دهند و دعوی لعان چنانست که زن بر
دعوی کند که مرا بزنا قذف کرده است و مرا لعان واجب است و شوهر منکر شود سوگند نه دهند و
امام فخر الدین رحمة الله در جامع صغیر گفته است که درین شش چیز فتوی بقول ابو یوسف و
است مسئله در دعوی دزدی منکر را سوگند دهند اگر نکول آورد مال ضامن شود و دست
مسئله اگر شوهر پیش از دخول طلاق دعوی کرد و شوهر منکر شد سوگند دهند و بنکول نصف
مهر ضامن شود مسئله در دعوی قصاص منکر را سوگند دهند اگر نکول آورد اگر دعوی
قصاص در نفس است حبس کنند تا اقرار کنند و یا سوگند خورد و اگر دعوی در اطراف
بنکول قصاص کنند و بقول ابو یوسف و محمد بنکول در دعوی نفس و اطراف مال لازم
شود مسئله اگر مدعی گفت بینه من حاضر است و سوگند خصم طلب نمیکند سوگند نه دهند
خصم او را گویند که میانجی نفس تا سه روز بده اگر میانجی نه دهد با مدعی ملازمت کند
یعنی هرجا که مدعی رود و مدعا علیه عزب بود بمقدار مجلس قاضی ملازمت کند مسئله سوگند
بالله دهند و بطلاق و عتاق سوگند نه دهند مگر که مدعی الحاح کند و سوگند را تغلیظ
کنند که او صاف خدای تعالی و سوگند را بزمان و مکان مخصوص نکنند و بقول شافعی
اگر در دعوی مقدار بیست مثقال بود اگر در مکه است در مکه سوگند دهند میان
و مقام و اگر در مدینه بود نزدیک منبر پیغامبر صلی الله علیه وسلم سوگند دهند و در شهرها
در مسجد جامع نه بود در مسجد محلت سوگند دهند و بعد از نماز دیگر روز
سوگند دهند مسئله جهود را سوگند دهند بخدای که توریت بر موسی
علیه السلام فرستاد و ترسا را سوگند دهند بخدای که انجیل را بر عیسی
علیه السلام فرستاد و مجوس را سوگند دهند بخدای که آتش را بیافریده و
بت پرست را سوگند دهند بخدای که این بت را بیافریده و آنان در جای

سبادت سوگند نه نهند مسئله سوگند بر حاصل بیع در دعوی مبیع سوگند دهند بخدای که میان شما
بیع قایم نیست این زمان و در دعوی نکاح سوگند دهند که میان شما نکاح قایم نیست
این زمان و در دعوی طلاق سوگند دهند که این زن تو مبانه نیست این زمان مسئله
اگر دعوی شفعه بود بسبب جوار و یا زن مطلقه بطلاق باین دعوی نفقه علت
کند و مدعا علیه شافعی مذهب است که شفع جوار و نفقه مبتوته نزد وی لازم نی
نمیدارد درین دو مسئله سوگند بر سبب دهند مسئله در میراث سوگند بر علم دهند
یعنی اگر شخصی را میراث رسید و دیگری دعوی ملکیت بنده میکند و مدعی بینه
ندارد و طلب میکند وارث را سوگند دهند بخدای که نمی دانی که این بنده
ملک فلانست مسئله اگر مردی بنده را بخرید و یا بخشیده باشند و قبض کرد و دیگری
دعوی ملکیت این بنده کرد و بینه ندارد و سوگند طلب کرد سوگند بر قطع و
ثبات دهند یعنی بگوید که بنده من او نیست مسئله اگر دعوی مال کرد و
بینه ندارد و سوگند طلب کرد و مدعا علیه سوگند را بمال باز خرید و یا سوگند صلح
میکند بر چیزی جایز بود و مدعی نتواند که بعد از صلح و فدا سوگند دهد باب
الاختلاف اگر بایع و مشتری را اختلاف شد در مقدار ثمن و یا
در مقدار مبیع اگر بینه اقامت کردند هر که زیادت اثبات کند مقبول
بود و اگر هر دو از احضار بینه عاجز آمدند مشتری را گویند [illegible] که بایع دعوی
میکند رضا بده [illegible] و الا بیع فسخ کنیم و بایع را گویند که مشتری
از مبیع دعوی میکند تسلیم میکنی و الا بیع فسخ کنیم اگر رضا ندادند
هر یکی را سوگند دهند و ابتدا از سوگند مشتری کنند و هر دو چون
سوگند خوردند و یکی طلب فسخ کند و هر که از ایشان نکول آورد

و در [illegible] سوگند [illegible] بخدای [illegible]

دعوی دیگر ثابت شود مسئله اگر در مهلت و یا در شرط خیار و یا در قبض بعض از ثمن و بعد
از هلاک کل مبیع و یا در قبض بعد از هلاک بعضی از مبیع اختلاف کردند
و یا در بدل کتابت و بعد از اقالت عقد سلم در رأس مال اختلاف کردند تحالف
نکنند و قول با منکر کند معتبر بود و قول زفر آنکه اختلاف کردند در نفی اجل
در اثبات او و یا در سلم در قدر اجل تحالف کنند و بقول شافعی و
با اختلاف در مقدار ثمن بعد از هلاک مبیع تحالف کنند و فسخ شود
قیمت هالک و در هلاک بعضی از مبیع یعنی در هلاک یک بنده از دو
بنده مبیع بقول ابو یوسف تحالف کنند و در بنده زنده فسخ
شود و در قیمت بنده هالک قول مشتری معتبر بود و بقول محمد
در هر دو بنده تحالف کنند و بنده را رد کنند و با قیمت بنده هالک
و بقول ابو یوسف و محمد و شافعی در بدل کتابت تحالف کنند و کتابت
فسخ شود مسئله اگر اختلاف شد در مقدار ثمن بعد از قبض مبیع
و بعد از اقالت هر دو سوگند خورند و بیع اول باز آید مسئله اگر میان زن
و شوی در مقدار مهر اختلاف شد هر که بینه اقامت کند برای او حکم
شود و اگر هر دو بینه آورند گواه زن اولی بود و اگر هر دو از بینه عاجز شدند
هر دو را سوگند دهند و نکاح فسخ نشود بلکه تحکیم مهر مثل کنند اگر مهر مثل
آن است که شوی بر او اعتراف کرد و یا کمتر از آن است بقول شوی حکم کنند
و اگر مهر مثل آن است که زن دعوی کرده است و یا بیشتر از آن بقول
زن حکم کنند و اگر مثل بیشتر از آن است که شوی بر او اعتراف کرد و کمتر
از آن است که زن دعوی کرد مهر مثل حکم شود مسئله اگر در اجارت
پیش از استیفاء منفعت اختلاف شد تحالف کنند و اگر

بعد از

بعد از استیفاء منفعت اختلاف شد تحالف نکنند و قول مستاجر معتبر بود
و اگر بعد از استیفاء بعض منفعت اختلاف شد هر دو سوگند خورند و در ما بقی اجارت
فسخ شود و در گذشته قول مستاجر معتبر بود مسله اگر زن و شوهر اختلاف کردند در
متاع خانه صلح مرد است چون دستار و قبا و کلاه و طیلسان و سلاح و
مرچه لایق است قول مرد معتبر بود و آنچه صلح زن است چون چادر و دامنی قول زن
معتبر بود و آنچه هر دو را صلح است چون اوانی شوهر را بود اگر یکی از زن
و شوهر بمرد و وارث او با زنده اختلاف کردند در متاع خانه و آنچه صلح مرد
است مرد را بود و آنچه صلح زن است زن را بود و آنچه هر دو را صلح است
وارث او بود و قول ابی حنیفه و آنچه صلح هر دو است از آن مرد بود مسله اگر یکی از زن و شوهر مرد
و وارث میت بر زنده دعوی کرد پس از آنچه صالح هر دو است زنان را
مر کسی است که زنده بود از آن او و بر قول ابو یوسف دفع کرده شود
بسوی زن آنچه جهاز مثل زن است و باقی شوهر را بود با سوگند و بر قول
آنچه صالح است مر مردان را مرد را بود و یا او را بعد از طلاق و موت برابر است
اگر یکی از زن و شوهر مملوک بود و در متاع اختلاف کردند تمام متاع
آزاد را بود اگر هر دو زنده اند و اگر یکی از ایشان بمرد و وارث را بود یا زنده
قول ابی یوسف و محمد بنده ماذون و مکاتب نیز که آزاد است

فصل

قسمت دیگر خصا اگر مدعا علیه میگوید که این کالا را فلان غایب
ودیعت داده است و یا میگوید که اجارت و عاریت داده
است و فلان غایب بدست من رهن کرده است و یا از فلان غصب
کرده ام و برین گفتار اقامت بینه کرد میان مدعی و مدعا علیه
خصومت نباشد و ابو یوسف میگوید اگر مدعا علیه صالح خصومت

دفع شود واگر معروف بحیله خصومت دفع نشود واگر گفت که خریدم از غایب
پس او خصم باشد مسئله اگر مدعی گوید سرقت منه وذو الید میگوید فلان غایب
بمن ودیعت نهاده است واقامت بینه کرد دعوی دفع نشود و بقول محمد
دفع شود مسئله اگر مدعی میگوید از فلان غایب خریدم وذو الید میگوید
همو بمن ودیعت نهاده است دعوی ساقط شود باب

ما یدعیه الرجلان

اگر کالای که بدست زید بود دو کس دعوی کردند و هر یکی بینه کرد که تمام ملک
من است برای هر دو بمناصفه حکم شود مسئله اگر دو مرد بر زنی دعوی نکاح کردند
و هر یک بینه اقامت کرد هر دو بینه ساقط شود و هر که را زن تصدیق
و یا تاریخ او سابق بود نکاح او ثابت شود مسئله اگر دو کس دعوی
کردند و هر یک بینه آورد که کالا از ذو الید خریده ام و هر یکی مخیر بود
نصف کالا بنصف ثمن بستاند و یا ترک گیرد و اگر یکی از ایشان بعد از
حکم از نصف امتناع آورد مدعی دوم نتواند که کالا بگیرد و اگر هر دو تاریخ بیان
کردند سابق اولی بود و اگر تاریخ بیان نکردند و یکی قابض است قابض اولی بود
مسئله اگر دعوی شرا کرد از زید و دوم دعوی هبه و قبض کرد از زید و هر
بینه اقامت کردند تاریخ شرا اولی بود مسئله اگر مردی دعوی شری از ذو الید
کالا بزنی خواست است میان هر دو بمناصفه حکم شود و بقول محمد شری اولی
بود و بر شوهر قیمت کالا واجب شود برای زن مسئله اگر دو خارجی بر ملک و تاریخ
بینه اقامت کردند سابق اولی بود مسئله اگر دو کس دعوی شرا از زید کردند
بر ذو الید و هر دو تاریخ بینه اقامت کردند سابق اولی بود و اگر
یکی دعوی شرا از زید کرد و دوم از عمرو و هر دو تاریخ بیان کردند هر دو را برابر باشد
و اگر خارج بینه بر ملک و یا تاریخ اقامت کرد و ذو الید بینه اقامه
کرد

در ملک و تاریخ سابق ذو الید اولی بود و بروایتی از ابو یوسف ذی الید مقبول شود اگر
خارج و ذو الید هر یک بینه اقامت کردند که خانه زاد ایشانست ذو الید اولی بود و همچنین
اگر خارج و ذو الید هر یک دعوی نسج کردند که ان سبب در ملک مکرر نشود چنانکه
قلن جامه و هر یک بینه اقامت کردند ذو الید اولی بود مسئله اگر خارج بینه
ملکیت کرد و ذو الید بینه شرا او و خارج اقامت کرد ذو الید اولی بود مسئله اگر خارج
ادعای شرا سرای از ذو الید کرد و بینه اورد بی تاریخ و ذو الید دعوی شرا سرای
از خارج کرد و بینه بی تاریخ اقامت کرد هر دو بینه ساقط شود و سرای بدست
ذو الید بگذارند بی حکم و بقول محمد اگر هر یکی اثبات قبض کردند ذو الید مالک
بود و اگر هر دو از قبض ساکت اند خارج مالک شود مسئله اگر یک مدعی دو گواه
اورد و مدعی دوم چهار گواه اورد هر دو برابر باشند و مدعی دوم بچهار گواه
راجح نشود مسئله اگر سرای بدست [illegible] یکی دعوی تمام سرای کرد و دیگری نصف
سرای دعوی کرد و هر یک بر وفق دعوی خود بینه اقامت کردند سرای را
بر چهار سهم کنند ربعی بمدعی نصف دهند و سه ربع بمدعی کل و بقول ابو یوسف
و محمد سه قسم کنند دو حصه بمدعی کل دهند و یک حصه بمدعی نصف مسئله
اگر سرای [illegible] بدست ایشان است تمام سرای بمدعی کل دهند نصفی بحکم قاضی
و نصفی بغیر حکم اگر دو کس ستوری دارد ابر دعوی کردند و هر یک بینه اقامت کردند که
در خانه او زاده است و هر یک تاریخ بیان کردند کسی که سن دابه موافق تاریخ
وی است برای او حکم شود و اگر سن دابه مشکل [illegible] برای هر دو بمناصفه
حکم شود مسئله اگر بنده بدست مردی هست یکی دعوی غصب کرده و بینه
ورد و دوم دعوی ودیعت کرد و بینه اورد برای هر دو برابر حکم شود
مسئله اگر کسی در اسپی دعوی یکی سوار است و دیگری لگام گرفته است سوار
اولی بود و اگر در پیراهنی دعوی کردند یکی پوشیده است و دوم استین

گرفته بود شنیده اولی بود و اگر دو کس بر دراز خصومت کردند و یکی پای بر دراز نهاده است
و دوم گوشه او گرفته است صاحب پا اولی بود مسئله اگر دو کس در دیواری خصومت
کردند و تیر یکی بر دیوار است و یا دیوار متصل بنای اوست و دیگر برادر [illegible] بر آن
دیوار است صاحب اتصال و صاحب تیر اولی بود مسئله اگر دو کس در جامه خصومت
کردند و جامه بدست یکی است و دیگری گوشه جامه گرفته است میان هر دو
بود مسئله اگر کودکی بدست مردی است و کودک عاقل است و تفسیر نفس خود
میکند گفت من آزادم قول او معتبر بود و اگر گفت من بنده فلان
بنده ذو الید بود و اگر کودک خورد است و از نفس خود تعبیر نمیکند بنده
ذو الید بود مسئله اگر سرای است که ده خانه از آن سرای بدست زید است
و یک خانه بدست عمرو است و در صحن سرای هر دو خصومت میکنند صحن میان
ایشان مناصفه بود مسئله اگر دو کس در زمینی دعوی قبض کردند و یکی در آن زمین
خشت [illegible] است و یا بنا کرده است و یا چاهی کافته است زمین در قبض بنده
اقامت که زمین در قبض اوست قبض ثابت شود

باب دعوی النسب

جاریه را فروخت و جاریه در دست مشتری فرزند زاد و بایع دعوی نسب کرد اگر
از روز بیع کم از شش ماه فرزند زاد و رد نسب از بایع ثابت شود و کنیزک
ام ولد بایع بود و بیع فسخ شود و ثمن بر مشتری رد کند و بقول زفر و شافعی
دعوی باطل بود و اگر مشتری نیز بعد از دعوی بایع و یا با دعوی بایع
دعوی [illegible] نسب کرد دعوی بایع اولی بود و اگر بعد از
مردن کنیزک بایع دعوی نسب کرد و کم از شش ماه ولد [illegible]
شده است نسب ثابت شود و اگر بعد از مردن ولد بایع دعوی نسب کرد
کم از شش ماه ولد [illegible] بود نسب ثابت نشود و جاریه ام
ولد نشود مسئله اگر جاریه حامله [illegible] فروخت و در خانه مشتری [illegible] کم
از شش ماه از گاه [illegible] و مشتری جاریه را آزاد کرد [illegible] بایع دعوی

جاریه حامله را

نسب

168

ب کرد نسب آن از بایع ثابت شود حصه فرزند را از ثمن مسترد کند و اگر مشتری فرزند را آزاد
کرد بعده بایع دعوی نسب کرد و ولادت کم از شش ماه بود نسب از بایع ثابت شود و جاریه
ام ولد شود مسئله اگر جاریه بیشتر از شش ماه از گاه بیع فرزند آورد دعوی نسب از بایع جایز شود مگر که مشتری
تصدیق کند مسئله اگر دو بچه بیکبار زاد و یکی را دعوی نسب کرد هر دو ثابت شوند و اگر مشتری یکی
از آن دو بچه که بود آزاد کرد بعده بایع دعوی نسب آن بچه کرد که نزد بایع است نسب آن هر دو
ثابت شود و عتق مشتری باطل شود مسئله اگر کودکی نزد مردی است گفت این کودک پسر
بنده من است غایب بعده منکر شد که پسر منست از و ثابت شود اگر چه بنده غایب او منکر
است و بقول ابو یوسف و محمد اگر بنده منکر شود کودک پسر مولی او و همچنین خلاف است اگر گفت
این پسر فلان است و در فراش او زاده است بعده گفت پسر منست مسئله اگر کودکی دست کودکی که در دست
مسلمان و ترسا است ترسا گفت پسر منست و مسلمان گفت بنده منست این کودک آزاد
و پسر ترسا بود مسئله اگر کودکی در دست زن و شوی است شوهر میگوید این کودک پسر منست
از زن دیگر و زن میگوید این کودک پسر منست از شوهر دیگر کودک پسر هر دو بود مسئله اگر
جاریه از مشتری فرزند آورد و دیگری جاریه را باستحقاق برد پدر ضامن شود این مولی عقد کنیزک
و قیمت فرزند و فرزند آزاد بود و اگر بعد از مردن فرزند استحقاق آورد پدر قیمت فرزند
ضامن نشود اگر پسر فرزند مالی گذاشته است و مال پدر را بود و اگر فرزند کشته شود و پدر دیت
ستد فرزند را گرفت در هر دو صورت قیمت فرزند پدر را واجب شود پدر از مستحق
دانشمند عقر جاریه و قیمت فرزند بر بایع رجوع کند و بعقر جاریه رجوع نکند و بقول ابن ابی
بعقر جاریه رجوع کند کتاب الاقرار عبارت از اخبار است بثبوت حق غیر بر نفس خود مسئله
آزاد عاقل و بالغ اقرار کرد بحق لازم شود بر وی اگر چه مجهول بود چنانکه اقرار کند فلان را
بر من چیزی است و یا بر من حقی است اقرار جایز بود و حکم کنند تا بیان کند و بیان آن چیزی که او را
قیمت باشد و اگر مقر له زیادت از آن دعوی کرد مقر بیان کرد قول مقر معتبر بود با سوگند
اگر گفت فلان را بر من مالی است اگر کم از یک درم بیان کرد تصدیق نکنند مسئله اگر گفت
فلان را بر من مالی عظیم است اگر کم از نصاب بیان کند تصدیق نکنند و دویست
درم لازم شود مسئله اگر گفت فلان را بر من اموال عظام است سه نصاب واجب شود و بقول

ابو یوسف و محمد رح دویست درم مسئله اگر گوید فلانرا بر من دراهم کثیره است ده درم واجب
اید بقول ابو یوسف و محمد رح دویست درم واجب اید اگر گوید فلانرا بر من چندین درم
یک درم واجب اید مسئله اگر گفت لفلان علی کذا کذا درهما یعنی فلانرا بر من چندین چندین
است یازده درم واجب شود و اگر گفت لفلان علی کذا وکذا درهما بیست ویکدرم اید و اگر
بار لفظ کذا با واو مکرر کرد صد وبیست ویکدرم واجب اید و اگر چهار بار لفظ کذا با واو
کرد یکهزار است یکدرم واجب اید مسئله اگر گفت لفلان علی یا گفت لفلان قبلی اقرار
بود و اگر گفت لفلان عندی یا گفت لفلان معی یا گفت لفلان فی بیتی یا گفت لفلان
صندوقی و یا گفت لفلان فی کیسی در این الفاظ اقرار با مانت بود مسئله اگر گفت
مرا با تو هزار درم است داد و جواب گفت اتزنه او انتقده یعنی وزن کن از او
گفت سره کن از او یا گفت مهلت ده مرا ایشان یا گفت گذارده ام بر تو یا گفت
حواله کرده ام ترا ایشان اقرار بود مسئله گفت ای کودک پسر بنده غایبست
میگوید پسر ملک است ازو نیست شنوا اگرچه بنده غایب است و منکر است و فرق
ابو یوسف و محمد رح اگر بنده منکر شود کودک پسر مولی بود و [illegible] خلاف نیست اگر
گفت ای کودک پسر غلام است و در فراش او زاده است بنده گفت پسر منست
مسئله اگر گفت کودکی بدست مسلمان و ترسا است ترسا گفت پسر منست و
مسلمان گفت بنده منست ای کودک آزاد بود و کودک پسر ترسا بود اگر گفت
فلانرا بر من اموال عظامست سه نصاب واجب شود مسئله اگر گفت فلانرا بر من
دراهم کثیره است ده درم واجب شود بقول ابو یوسف و محمد رح دویست
درم واجب اید مسئله اگر گفت مرا با تو هزار درم است و جواب گفت اتزنها وانتقدها
یعنی وزن کن از او یا گفت سره کن از او یا گفت مهلت ده مرا ایشان
و یا گفت گذارده ام بر تو یا گفت حواله کرده ام ترا ایشان اقرار بود مسئله
اگر گفت [illegible] بیکدقت و گفت اتزن او انتقد او اجلنی بها داو قضیته
او اجلتک یعنی وزن یا سره کن اقرار نبود مسئله اگر اقرار بدین بر جلد

معرفه عوض دین حال کرد در حال لازم شود

بقرار اسوگند دهند بر مهلت مسئله اگر گفت علی مائة و دراهم یعنی بر من صد و یک درم است
صد و یک درم واجب آید مسئله اگر گفت علی مائة و ثوب یک جامه واجب آید و در مائة بیان واجب
شود و بقول شافعی در مائة و دراهم نیز بیان بر مقر له واجب آید مسئله اگر گفت علی مائة و
ثوبان دو جامه واجب و در مائة بیان واجب آید مسئله اگر گفت مائة و ثلثة اثواب
سه صد جامه واجب آید مسئله اگر گفت من خرما فلان در قوصره غصب کرده ام خرما و قوصره واجب
آید مسئله اگر اقرار کرد بدابه در اصطبل دابه واجب آید فی اصطبل و القیاس قول محمد رح
دابه با اصطبل واجب آید اگر اقرار بانگشتری کرد حلقه و نگینه واجب آید مسئله اگر اقرار بتیغ
کرد دو دسته و نیام و دوال او واجب آید مسئله اگر اقرار کرد بحجله چوبها و جامه ان واجب آید مسئله
اگر اقرار کرده بعصب جامه در مندیل بالعصب جامه و در جامه هر دو عین واجب شود و اگر گفت فلان را بر من
جامه است در ده جامه یک جامه واجب شود و بقول محمد رح یازده جامه واجب شود مسئله اگر گفت
فلان را بر من پنج در پنج است و مراد ضرب و حساب دارد بیست و پنج واجب شود اگر اراده
در پنج یا پنج دارد ده درم واجب شود مسئله اگر گفت فلان را بر من از درمی تا ده است
یا گفت ما بین درهم الی عشرة یعنی انچه میان درمی تا ده درم است نه درم واجب آید
و بقول ابو یوسف و محمد رح ده درم واجب آید اگر گفت فلان راست از سرای من انچه میان
این دیوار است تا ان دیوار زمینی که میان این دو دیوار بود بدان اقرار کرده باشد فاما هر دو دیوار
نباشد واجب شود اگر بحمل جاریه و یا حمل گوسفند بران کسی اقرار کرد درست بود و اگر برای
حمل عورتی بچیزی اقرار کرد و اگر سببی صالح بیان کرد چنانکه گوید فلان را برای حمل فلان وصیت کرده است
و یا او پدر او مرده است و ان حال حمل را میراث رسیده است اقرار درست باشد و اگر سبب صالح را
اگر سبب بیان نکرد اقرار جایز نباشد و بقول محمد رح جایز بود مسئله اگر بمالی اقرار کرد و با نشرط خیار
مال لازم شود و شرط باطل شود باب الاستثناء و ما فی معناه مسئله اگر اقرار کرد و بعضی از ان
متصل استثناء کرد استثناء درست بود و باقی لازم شود و اگر تمام استثناء کرد استثناء درست نشود و تمام
واجب شود استثناء مقسوم کیل و موزون از دراهم درست بود چنانکه گوید فلان را بر من صد درم است
الا یک دینار و یا گفت مگر یک پیمانه حنطه صد درم کم از قیمت یک دینار و یا کم از قیمت
یک پیمانه حنطه واجب شود و بقول محمد استثناء دینار و پیمانه از دراهم جایز نشود مسئله
اگر گفت فلان را بر من صد درم است مگر یک جامه و یا یک گوسفند ... الا ... استثنا جایز

ثوب

درهم او نه درهم

والقول زفر هشت درم واجب آید عندهما

[illegible]

جایز شود و نزد ایشان فی استثنا جایز بود مسئله اگر کسی اقرار کرد و متصل ان انشاء الله تعالی گفت
اقرار باطل شود اگر سرای اقرار کرد و بنا و سرای را استثنا کرد سرای و بنای هر دو واجب شود مسئله
اگر گفت بنای این سرای مرا و عرصه فلان را بنای سرای مقر را بود و عرصه سرای مقر له را بود مسئله اگر گفت
فلان را بر من هزار درم است از بهای بنده که از وی خریده ام و قبض نکرده اگر بنده معین گفت مقر له
گفت الا گوید که بنده ترا تسلیم کنم و هزار درم بستانم و اگر بنده را نسپرد هیچ نرسد و اگر از بهای بنده غیر معین
گفت هزار درم واجب شود و بدان سخن که قبض نکرده ام تصدیق نکنند اگر چه متصل گفته است و قول
ابو یوسف و محمد رح اگر متصل گفته است تصدیق کنند و هیچ واجب نشود و اگر منفصل گفته است
تصدیق نکنند و هزار درم واجب شود و همچنین خلاف است اگر گفت فلان را بر من هزار درم از
... شود و همچنین خلاف است اگر گفت فلان را بر من هزار درم از بهای خمر و یا از بهای خوک است هزار درم
لازم شود و تفسیر او قبول نکنند اگر چه متصل گفته و قول ابو یوسف و محمد رح اگر متصل گفت هیچ
واجب نشود و همچنین خلاف است اگر گفت فلان را بر من هزار درم است از بهای متاع و یا از وجه ...
قرض الا که این درم ها زیوف و یا نبهره است و مقر له میگوید که هزار درم جیاد است هزار درم جیاد لازم
شود و قول ابو یوسف و محمد رح اگر متصل گفت تصدیق کنند و اگر گفت از فلان هزار
درم غصب کرده ام الا که زیوف است ~~تصدیق کنند~~ و یا گفت فلان هزار درم بر من امانت
نهاده است و آن زیوف است تصدیق کنند اگر چه متصل نگوید مسئله اگر گفت فلان را بر من هزار
درم است الا که ... و یا گفت از وجه ... ام و یا ودیعت و یا گفت غصب کرده ام
و چهار مسئله متصل میگوید الا که چیزی کم است تصدیق کنند و اگر منفصل گفت
تصدیق نکنند اگر غصب جامه اقرار کرد و جامه معیب اورد تصدیق کنند مسئله اگر گفت
هزار درم ودیعت از تو گرفته ام و نزد من هلاک شده است و مقر له گوید غصب کرده از من
ضامن شود اگر گفت هزار درم بمن ودیعت داده بودی و مقر له میگوید غصب کرده بودی از من ضامن
نشود اگر گفت این هزار درم امانت من فلان بوده است و از وی گرفته ام و مقر له میگوید که
هزار درم از آن ملک منست مقر له هزار درم از مقر بستاند مسئله اگر گفت این دار و یا گفت این
... فلان باجارت و یا بعاریت داده بودم او را و او سوار شده است و یا پوشیده است و من
رد کرده است و مقر له میگوید که جامه و دابه از آن منست قول او معتبر بود و قول ابو یوسف
و محمد رح قول مقر له معتبر بود مسئله اگر گفت این هزار درم ودیعت زید است نه بلکه
ودیعت عمرو است این هزار درم ودیعت ~~...~~ زید را بود و عمرو را
هزار درم دیگر واجب شود والله اعلم باب اقرار المریض اگر مریض در مرض موت

و اینجا دین و دوم فاضل [illegible] که رد او اقرار [illegible]

و اعتبار اقرار کرد ... است که در صحت بود و این است که در مرض باسباب
معلوم اللازم شده است بعد از موت دین صحت و معنی آنکه باسباب معلوم اللازم شده
و دین را مقدم دارند بر دینی که در مرض اقرار کرده است ادا کنند بعده ورثه را العود
و بقول شافعی دین مرض و دین صحت برابر است مسئله اقرار مریض برای وارث
باطل است مگر که بقیه ورثه تصدیق کنند و بقول شافعی درست بود مسئله اگر مریض
بیگانه اقرار کرده است بود اگرچه تمام مال اقرار کند مسئله اگر برای اجنبیای
اقرار کرد بعده گفت که این پسر منست نسب ثابت شود و اقرار باطل
شود اگر برای زنی بیگانه اقرار کرده بعده نکاح کرد جایز بود اگر اقرار باطل نشود
بقول زفر باطل شود مسئله اگر زنی را چیزی بخشیده و یا برای او صدقه داده وصیت
کرده و هبه باطل شود مسئله اگر در مرض موت سه طلاق گفته بعده برای او اقرار
کرد مقر است ... از او میراث برد و ... مسئله اگر برای کودک که مجهول النسب
اقرار کرد که این پسر منست و ممکن است که مثل این کودک پسر او بود و
او تصدیق کرد نسب ثابت شود اگرچه در مرض موت بود و کودک با دیگر ورثه
شریک شود مسئله جایز است اقرار مرد بفرزند و مادر و پدر با شرایط که
گفته شد جایز است اقرار مرد بزن و مولی و اقرار زن بمادر و پدر و شوهر و
مولی و اقرار زن بفرزند جایز نشود مگر که شوهر تصدیق کند و یا دایه گواهی دهد و در اقرار بمادر
و پدر و مولی تصدیق ایشان شرط است و تصدیق ایشان بعد از موت هم جایز
بود مسئله اگر اقرار کرد بنکاح زنی و زن بعد از موت او تصدیق کرد جایز بود و اگر زن
بنکاح مردی اقرار کرد و شوهر بعد از موت او تصدیق کرد جایز نبود و بقول ابو یوسف
نکاح جایز بود و مهر او لازم شود و شوهر میراث برد مسئله اقرار ببرادر و
عم و غیر جایز بود اگر مقر را وارث دیگر دور یا نزدیک نباشد مقرله میراث
برد اما با وجود وارث دیگر مقرله میراث نبرد مسئله اگر مردی بعد از
موت پدر اقرار کرد که فلان برادر منست فلان در میراث با او شریک
باشد و نسب از پدر او ثابت نشود مسئله اگر مردی بمرد و دو پسر گذاشت

و او را صد و ای حصه نه درم است و یکی از این دو پسر اقرار کرد که پدر او پنجاه درم قرض
است و پسر دیگر تکذیب کرد مقر را هیچ نرسد و پسر دوم را ...جمله پنجاه
درم بود **کتاب الصلح** صلح عقدی است که خصومت را بردارد و صلح جایز
با اقرار و سکوت جایز بود و معنی سکوت آنست که مدعا علیه اقرار نکند
و نه منکر شود و نیز صلح با انکار جایز بود و قول شافعی صلح با انکار و سکوت
جایز نه بود مسئله اگر مالی صلح کرد از اقرار این صلح در معنی بیع بود
تا شفیع را شفعه رسد و بخیار عیب و شرط و رویت رد شود و جهالت
صلح مفسد بود فاما جهالت مصالح عنه مفسد نه بود مسئله از اقرار است
و بعضی از مصالح عنه و یا تمام مستحق شد مدعا علیه بحصه آن از عوض
کل عوض رجوع کند مسئله اگر از مالی بمنفعت صلح کرد این صلح در معنی اجاره
بود پس بیان وقت در وی شرط بود و بمردن یکی از ایشان این صلح باطل
شود مسئله صلح از سکوت و از انکار در حق منکر جهت آنکه کند بود یعنی قطع
بکند یا از منکر و در حق مدعی در معنی معاوضه بود پس اگر در انکار و سکوت از ...صلح
شفعه واجب نشود اگر صلح بر سرای شد در انکار و سکوت شفعه واجب شود
و اگر در انکار و سکوت صلح از سرای شد و متنازع فیه مستحق گشت مدعی عوض
را رد کند و بخصومت مستحق رجوع کند و اگر بعضی از متنازع فیه مستحق شد
بحصه آن بدل رد کند و بدان مقدار بخصومت رجوع کند و اگر بعضی از بدل صلح
و کل بدل صلح مستحق شد بر مدعا علیه بدعوی باز در استحقاق بعض و بدعوی
در استحقاق کل رجوع کند و اگر بدل صلح هلاک شد یعنی از تسلیم او
استحقاق بود در هر دو فصل اقرار انکار **فصل** صلح جایز
دعوی مال و منفعت یعنی اگر دعوی کرد در شکنی سرای یک سال که صاحب
سرای وصیت کرده است و وارث منکر شد یا اقرار کرد و بر چیزی صلح کرد جا
بود مسئله صلح از دعوی جنایت عمد جایز بود و از حد جنایت عمد
یا خطا و یا جنایت در بعضی یا در اطراف مسئله صلح از دعوی حد جایز

با اقرار ای

ما اگر زانی یا سارق یا شارب خمر یا قاذف را گرفت و صلح کرد بر مالی تا بسلطان
نرساند و یا دعوی قذف نکند صلح باطل بود و آنچه ستده است رد کند مسئله صلح دعوی
نکاح جایز بود تا اگر مردی بر زنی دعوی نکاح کرد و زن منکر شد و صلح کرد بر مالی تا بگذرد
دعوی کرد و یا زنی بر مردی دعوی نکاح کرد و مرد با زن صلح کرد بر مالی این هر دو جایز
بود مسئله صلح از دعوی رقیت نیز جایز است تا اگر بر مجهول النسب دعوی کرد
که او بنده من است و مدعا علیه با مدعی بمالی صلح کرد جایز بود این صلح در حق
مدعا علیه بذل مال است برای دفع خصومت و در حق مدعی اعتراف بر مال بود
اگر بنده ماذون مردی را عمدا بکشت و صلح کرد از نفس خود جایز نبود فاما اگر بنده بنده
ماذون مردی را عمدا بکشت و بنده ماذون از جهت بنده خود بمالی صلح کرد جایز
بود مسئله اگر بنده یا جامه را غصب کرد و قیمت بنده و یا جامه ده درم است
و آنرا استهلاک کرد بعد صلح کرد بر پانزده درم جایز بود و قول ابو یوسف
و محمد الجزء زیادت از قیمت است باطل شود علی ... حنیفه ... بود
مسئله اگر صلح از مغصوب بر کالا کرد باتفاق جایز بود مسئله اگر بنده
میان دو شریک و یکی از ایشان آزاد کرد ... است و یا شریک ...
قیمت نصیب او صلح کرد باطل بود باتفاق مسئله اگر مردی را وکیل کرد تا از و
صلح کنند وکیل صلح کرد جایز بود و بدل صلح بر موکل لازم شود و بر وکیل لازم
نشود مگر که ضامن شود مسئله اگر از مردی بی اذن او صلح کرد ... اگر
مال را ضامن شود یا اضافت صلح بمال خود کند یعنی گفت ... هزار درم
درم و یا بر هزار درم صلح کرد و هزار درم تسلیم کرد در این صورت صلح
جایز بود و اگر بر هزار درم صلح کرد و تسلیم نکرد موقوف بود اگر مدعا علیه
اجازت کرد درست بود و الا باطل شود باب الصلح فی الدین اگر صلح بر چیزی
واقع شد که این بعقد مداینه واجب بود حمل بر معاوضه نکنند بلکه بر آن حمل کنند
که حق خود استیفا کرد و بعضی را اسقاط کرد تا اگر صلح از هزار درم جاء بپانصد درم
یا از هزار درم حال که بر هزار درم موجل صلح کرد جایز بود و همچنین اگر صلح کرد

از هزار درم موجل بر پانصد درم حال و یا صلح کرد از هزار درم سیاه بر پانصد د
سفید جایز نبود مسئله اگر شخصی بر یکی هزار درم داد و گفت فردا پانصد من در
ادا کن بر آن شرط که از باقی بیزار باشی و با پانصد درم فردا ادا کرد از پانصد
دیگر بیزار شود و اگر پانصد درم فردا ادا نکرد بر الشرط و بعضی هزار درم در ذمه او
اگرچه پانصد ادا نکرد مسئله اگر مردی میگوید اقرار نکنم بمال تو تا از من تاخیر نکنی یا
نکنی و او تاخیر و یا کم کرد جایز بود این جای بود که [illegible] کفته هند ما را
گوید این اقرار نکنیم فصل فی دین المشترک میان دو کس یکی از ایشان
نصیب خود صلح کرد بر جامه شریک خود مخیر بود با نصف دین از مدیون
طلب کند و یا نصف جامه از شریک بستاند اگر شریک ربع دین
مسئله اگر یک شریک نصیب خود از مدیون بستد شریک دیگر
در مقبوض شریک شود و باقی هر دو بر مدیون رجوع کنند و اگر یک شریک
نصیب خود چیزی از مدیون خرید شریک دوم تواند که ربع دین شریک
را تضمین کند مسئله اگر دو مرد عقد سلم بستند یکی از نصیب خود
حال صلح کرد جایز نبود و بقول ابو یوسف جایز بود مسئله اگر یک وارث
با ورثه صلح میکند مالی در ترکه عروض و عقار است جایز بود با اندک و بسیار
و اگر ترکه زر است و بنقره صلح کردند و یا ترکه نقره است بزر صلح شد جایز
بود و اگر در ترکه زر و نقره و عروض و عقار است و صلح بنقره و یا بزر
شد باید که بدل صلح بیشتر از نصیب او بود از زر و نقره تا آنچه نصیب او
از زر و نقره علی النصیب خود قبض کرده باشد و زیادت بمقابله نصیب
بود از عروض و عقار و اگر در ترکه او جهالت [illegible] از ترکه بازیافت
و یک وارث با وارثی از دیون صلح میکند از حصه خود تا حصه او
را بوقف جایز نبود و اگر شرط کردند که غریمان از نصیب آن وارث بری باشند جایز
مسئله اگر از پانصد درم است و [illegible] بر کار زید صد درم ادا نمی است و قسمه
در ترکه جایز شود کتاب المضاربه مضاربت عبارت است از عقد شرکت

بمال از

مال از یک جانب و عمل از جانب دیگر مسئله مضاربت امانت بعد تصرف وکیل است و
در ربح شریک است و در مضاربه فاسده مضارب اجیر بود و در مخالفت غاصب شود و اگر کل مال
[illegible] را برای مضارب شرط کنند مضارب مستقرض بود و اگر کل ربح برای رب المال شرط کنند مضارب
مستبضع بود مسئله مضاربت جایز بود بدانچه شرکت جایز است یعنی شرط مضاربت
آنست که راس المال دراهم یا دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط دیگر آنکه ربح میان ایشان
مشاع بود تا اگر رب المال و یا مضارب را زیادت نصف ربح ده درم شرط
کنند جایز نشود و مضارب را اجر مثل بود و زیادت از شروط بکنند و ربح
رب المال را بود مسئله هر شرطی که موجب جهالت ربح است مفسد مضاربه است
اگر شرط موجب جهالت ربح نشود مضاربت درست بود و شرط باطل بود و مضار[illegible]
است که بکند و تسلیم مال به مضارب از شرائط مضاربت است و چون مضارب
درست اقتضای جایز بود که مضارب بنقد و نسیه بفروشد و بخرد و وکیل گیرد و در سفر
رود و بروایتی از ابو یوسف نقل اند که مال را بسفر برد مسئله جایز است که
مضارب بضاعت دهد و یا ودیعت دهد و جایز نبود که بنده و یا کنیزک را
تزویج کند و بروایتی از ابو یوسف تزویج کنیزک جایز بود مضارب نتوانند
که برای مضارب کسی دیگر بدهد [illegible] رب المال و یا رب المال گفته بود که برای خود کار
[illegible] مسئله اگر رب المال تصرف در شهر معینی مخصوص کرد جایز نبود که مضارب
از آن شهر بگذرد و همچنین اگر رب المال تصرف در کالای معینی مخصوص کرد مضارب
[illegible] که از آن تجاوز کند و همچنین اگر رب المال برای مضاربه مدتی تعیین کرد [illegible]
[illegible] شود و بگذشتن آن مدت مضاربه باطل شود و همچنین اگر گفت یا با
[illegible] الکی هم بدو مقید شود و نقل اند [illegible] بار دیگر بیع و شراء کند جماع
[illegible] نیز تجاوز از این شرط جایز نیست مضارب [illegible] رب المال
[illegible] مضارب آزاد شود اگر در مال ربح بود و اگر حصه برادر خود [illegible] باشد
[illegible] بر وی لازم شود اگر ثمن از مال مضاربه دهد و اگر ربح نبود جایز بود

مضارب

وارث خود را بخود و اگر بعد از سه روز ربح در قسمت بخوشند بر باد رفت غیب و در نصیب
مضارب آزاد شود و برای رب المال هیچ ضامن نشود و این معتق در قیمت
نصیب رب المال سعایت کند مسئله اگر بر مضارب هزار درم است بشرط مناصفه
ربح و مضارب بخرید بهزار درم کنیزکی که بهزار ارزد قیمت کنیزک هزار درم
و مضارب کنیزک را وطی کرد و کنیزک فرزند آورد که قیمت آن هزار درم
و مضارب دعوی نسب کرد و مضارب توانگر است بعده قیمت فرزند هزار و
درم شد یا بالصد درم بیشتر و دعوی نسب درست باشد و آن فرزند پسر او بود اگر
رب المال خواهد کودک را استسعا کند که حاید در هزار و دویست و پنجاه درم و
آزاد کند و چون رب المال هزار درم بستاند کودک حصه
مضارب را از نصف قیمت کنیزک تضمین کند والله عالم بالصواب
کتاب المضارب الثانی مضارب اگر مضارب دیگر را مضاربت دهد
بی اذن رب المال و مال بدو تسلیم کرد مضارب اول ضامن نشود تا
دوم عمل نکند و بقول زفر مضارب اول بمجرد دفع مال بمضارب دوم ضامن
پس اگر مضارب دوم عمل کند اگر باذن رب المال مضاربی دیگر گرفت و مال
بدو تسلیم کرد و با مضارب اول رب المال بنصف ربح شرط کرده بود و
اول با مضارب دوم ثلث ربح شرط کرد و مضارب دوم تصرف
و از آنچه حاصل شد اگر رب المال با مضارب گفته است آنچه خدای تعالی ربح
میان ما مناصفه باشد نصفی از ربح رب المال را بود و مضارب اول را
ربح بود و مضارب دوم را ثلث ربح بود و اگر رب المال مضارب
اول را گفته باشد آنچه خدای تعالی ترا روزی کند میان ما مناصفه
درین صورت مضارب دوم را سوم حصه از ربح دهند و باقی میان رب
المال با مضارب شرط کرد که آنچه ترا سود کند میان ما مناصفه باشد و
اول با مضارب دوم نصف ربح کرد و آنچه حاصل شد نصف

مضارب دوم

113

مضارب دوم را برد و نصف دیگر میان رب المال و میان مضارب مناصفه بود و اگر رب المال

مضارب اول گفته است که آنچه خدای تعالی ترا روزی کند نصفش مرا بود یا گفته ربح زیادت بود

میان ما مناصفه باشد و مضارب اول با مضارب دوم نصف ربح مضارب دوم

را بود و مضارب اول هیچ نبرد و اگر در این مسئله مضارب اول با مضارب دوم دو ثلث

ربح شرط کرد نصف ربح مالک برد و باقی مضارب دوم برد و مضارب اول سدس ربح

برای مضارب دوم ضامن شود و اگر مضارب رب المال را ثلث ربح شرط کرد و برای

غلام رب المال نیز ثلث ربح کرد بر آنکه این بنده با مضارب عمل کند و ثلث ربح

خود شرط کرد درست باشد مسئله بموت رب المال یا مضارب و بازگشتن مالک و رسیدن

در دار حرب مضاربت باطل شود مسئله اگر مالک مضارب را معزول کرد و مضارب

معلوم نشد تا بخرید و یا بفروخت جایز بود و اگر مضارب را عزل معلوم شد

و مال عروض است تواند که بفروشد بعد از آن تصرف نکند مسئله اگر مضارب

و مالک جدا شدند و از مال مضاربت وام مانده است و ربح نیز حاصل شده است

جبر کنند مضارب را برای تقاضا کردن وام و اگر ربح نبود مضارب را جبر نکنند برای

تقاضا کردن وام و مضارب را گویند رب المال را وکیل کن در تقاضا و قبض

کردن مسئله سمسار را جبر کنند برای تقاضا کردن مسئله آنچه از مال مضاربت هلاک شود

از راس المال و اگر زیادت از ربح هلاک شد مضارب ضامن

قسمت کردند و مضاربت همچنان باقی است و تمام مال هلاک شد و یا بعض

مال از ربح قسمت کردند باز ستانند تا مالک راس المال خود بستاند بعد آنچه

از ربح حاصل ماند میان رب المال و مضارب بود اگر نقصان بود مضارب ضامن نبود

آنچه از ربح قسمت کردند و مضاربت را فسخ کردند بعد عقد مضاربت

بستدند و مال هلاک شد ربحی که در مضاربت اول قسمت کرده اند رد نکنند

فصل فیما یفعله المضارب

مضارب مال مضاربت را [illegible] مالک [illegible] و مالک [illegible] داد

باشد [illegible] مضارب [illegible] مسئله اگر مضاربت [illegible] طعام و شراب

و جامه [illegible] او در مال مضاربت [illegible] اگر مضارب در شهر عمل کند نفقه او

در مال مضاربت نباشد و اگر مضارب [illegible] در مال مضاربت نباشد بلکه

شرط

نفقه و دارو در جامه مال مضاربت باشد مسئله چون ربح حاصل شد و از راس
مال مقدار نفقه کرده بود آنچه از راس مال نفقه کرده بود حساب مالک بستاند …
اگر مضارب کالا بخرد و بفروشد آنچه بر متاع خرج کرده است چون اجرت بار بر کردن
و مثل آن جایز بود که بر راس مال ضم کند و تمام هرا که فروشد و آنچه بر نفس خود خرج …
بر راس مال ضم نکند مسئله اگر هزار درم مال مضاربت بود و بدان جامه خرید و بران قصاری
و بار کردن صد درم از مال خود خرج کرد در راس مال گفته است اعمل برایک [illegible] بران خرج …
که مضارب متطوع بود اگر بران صد درم رنگ سرخ کرد مضارب شریک …
در جامه بر آنچه در رنگ کردن زیادت شده است و مضارب سبب رنگ کردن …
جامه ضامن نشود مسئله اگر با مضارب هزار درم است بمناصفه بدان هزار جامه
خرید و بدو هزار فروخت و بدان دو هزار بنده خرید و ثمن بیشی از آن …
هلاک شد رب المال هزار و پانصد درم ضامن شود و مضارب پانصد درم ضامن …
شود و ربع بنده مضارب را بود و سه ربع دیگر مضاربت بود و راس مال دو …
مال پانصد بود و چون بنده را فروشند بر دو هزار نرخ فروشند مسئله اگر بر مضارب …
درم است بشرط نصف ربح مالک بنده خرید پانصد درم بر است مضارب
هزار درم فروخت مضارب بنده را که به پانصد فروشند مسئله اگر بر مضارب …
هزار درم است بشرط النصف ربح و مضارب بدان هزار درم بنده خرید …
که قیمت آن دو هزار است و آن بنده خطا بکشت پس سه ربع از …
بر رب المال واجب آید و یک ربع بر مضارب واجب شود و بنده سه روز …
مال را خدمت کند و یک روز مضارب را خدمت کند مسئله اگر بر مضارب هزار
درم است بدین هزار درم بنده خرید و پیش از تسلیم این هزار درم بر …
مضارب هلاک شد رب المال هزار دیگر دهد و اگر این هزار درم دیگر نیز پیش
تسلیم هلاک شد هزار درم دیگر دهد و همچنین هر بار که هلاک شود پیش
تسلیم هزار درم رب المال واجب آید و جمیع آنچه رب المال داده است راس
مال بود مسئله اگر بر مضارب دو هزار درم است و میگوید رب المال هزار درم داده
بود و هزار دیگر آنچه حاصل شده است رب المال گوید دو هزار درم داده ام قول
مضارب بود و بقول او قول رب المال بود مسئله اگر بر مضارب هزار درم …
است و میگوید که این درم مضاربه بر جهت نصف و هزار درم ربح حاصل …

سره الهدیه

ده است و فلان میگوید که درم بضاعت است قول رب مال بود که فلانست کتاب الودیعه
مودع عبارت از تسلیط غیر است بر حفظ مال خود مسئله ودیعت اسم چیزیست که ترک
کرده شود نزد دیگری امانت و آن امانت است پس ضامن نشود مودع بهلاک ...
ودیعت مسئله مودع راست که محافظت کند ودیعت را بنفس خود و یا بکسی
که در عیال او نیست اگر نگاه داشتن داد غیر را که در عیال او نیست و از آن غیر تلف شد
مودع ضامن شود مگر آنکه در خانه مودع آتش گرفت و یا در کشتی بود غرق شدن گرفت
پس ودیعه در خانه همسایه انداخت و یا در کشتی دیگری در این صورت
ضامن نشود مسئله اگر خصم ودیعه طلب کرد پس او ودیعت تسلیم نکرد در حالیکه قادر
بود بر تسلیم بوده پس موضوع تلف شد ضامن شود مسئله اگر مودع ودیعت را با مال خود
خلط کرد چنانچه از یکدیگر جدا نشود ضامن شود و حق صاحب ودیعت او مخلوط منقطع
شود و بقول ابو یوسف و محمد رح حق مالک از مخلوط منقطع نشود بلکه او را اختیار
باشد خواه خالطه را مثل آن ودیعت تضمین کند خواه در مخلوط شریک شود
الا از جنس او است چنانکه درم سپید با درم سپید العجب و یا سیاه با سیاه
یا حنطه بحنطه یا جو بجو مسئله اگر مخلوط بغیر فعل مودع خلط شد مودع ضامن
نشود صاحب ودیعت را بالاتفاق چنانچه ودیعه پاره شد و درم یک
کیسه بود خلط شد مسئله اگر مودع بعض ودیعت خرج کرد پس مثل
آن بجای آن آورد و یا با غیر خلط کرد و تلف شد کل مال ضامن شود زیرا
که مال خود با مال امانت آمیخت مسئله اگر در ودیعت تعدی کرد بقدر
تعدی را زایل کرد یعنی دابه بود بغیر اجازت او بران سوار شد یا جامه بود پوشید
یا برده بود خدمت گرفت و یا بر دیگری ودیعت نهاده بود باز بجای خود آورد
بعده هلاک شد در این صورتها ضامن نباشد و بقول امام شافعی ضامن باشد منقول
از منهاج صورت المسئله اگر کسی ستور را عاریت گرفت و معین کرد ...
رفتن تا موضع معلوم پس از آن موضع تجاوز کرد و باز گشت و بجای
ستور رسانید بعده ستور تلف شد نزدیک ما ضامن شود و

نزدیک زفر ضامن نشود مسئله اگر صاحب ودیعت از مودع طلب کرد و منکر
بعد از اعتراف بودیعت میکند و تلف شد میگوید ضامن شود مسئله اگر مرد
بدست ودیعت نهاد در سفر مودع را که آن ودیعت را بسفر برد اگر
بسفر بردن نهی کرده است و راه ایمن نباشد ضامن شود بالاتفاق اما اگر در سفر
و هلاک شد و در راه خوف نیست از بردن نشود ضامن نباشد و نزدیک
ابو یوسف و محمد رح اگر چیزی است که او حمل و مؤنت دارد ضامن باشد
و نزدیک شافعی در هر دو وجه ضامن باشد مسئله اگر مرد بدست دو
ودیعت نهاد و آن ودیعت از آن باشد که قسمت پذیرد روا باشد
که قسمت کنند و هر یکی نیمه نگاه دارد اما اگر آنکه نصف حصه خود را که
بمودع دیگر داد و از وی تلف شد ضامن باشد و بقول ابو یوسف و محمد رح
ضامن نباشند اما اگر ودیعت از آن باشد که قسمت نپذیرد روا باشد
که یکی باذن دیگر نگاه دارد مسئله اگر دو کس بدست یکی ودیعت
نهادند یکی از آن مودع غایب شد و مودع دیگر آمد نصف خویش میطلبد
ندهد و بقول ابو یوسف و محمد رح دهد مسئله اگر صاحب ودیعت مودع را
گفت که ودیعت بدست کسی از عیال خود مدهی و یا در فلان خانه نگاه دار و
این امانت را بعیال خود که از و چاره ندارد داد و یا در خانه دیگر از آن سرا
نگاه داشت ضامن نشود و اگر از عیال خود بکسی داد که از و چاره داشت
و در سرای دیگر محافظت کرد ضامن شود مسئله اگر مرد کالای شخصی
غصب کرد و بدست کسی امانت نهاد و هلاک شد آن غاصب
ضامن شود و اگر امین امانت بدست دیگری امانت نهاد و هلاک
شد امین دوم ضامن نشود و امین اول ضامن شود و بقول ابو
یوسف و محمد رح مالک مخیر بود از هر که خواهد تاوان بستاند مسئله
اگر بدست شخصی هزار درم است دو کس دعوی میکنند هر یک میگوید

که از آن

ران ملست او را امانت داده ام و او منکر است و از سوگند هر دو نکول آورد
سی هزار درم میان هر دو لحود بهر وی هزار درم دیگر لازم شود برای هر دو منازعی

کتاب العاریت عاریت عبارت است از تملیک منفعت بلا عوض مسئله الکافی

بدان عاریت جایز بود این است اعرتک یعنی اعرتک ... اخدمتک ...
و منحتک ثوبی و حملتک علی دابتی و اخدمتک عبدی و داری لک سکنی و
داری لک عمری سکنی مسئله مالک عاریت هر وقت که خواهد ... عاریت
رجوع کند مسئله اگر بی تعدی عاریت هلاک شد ضامن نشود و بقول شافعی
ضامن شود مسئله اجازت دادن عاریت و رهن کردن آن جایز نشود
چنانچه ودیعت را اجازت دادن و رهن کردن جایز نیست مسئله اگر مستعیر
عاریت را اجازت داد و هلاک شد ضامن شود مسئله اگر کالی مستعار را ...
باختلاف مستعمل مختلف نشود مستعیر تواند که عاریت دهد و بقول
شافعی نتواند مسئله اگر مالک عاریت را بوقت و یا بمنفعت و یا
بهر دو چیز مقید کرد آنگه مستعیر نتواند که از آنچه مسمی کرده است تجاوز کند
و اگر مقید نکرد مستعیر تواند که بهر وجه و هر وقت که خواهد منفعت گیرد
عاریت دادن درم و دینار و مکیل و موزون و معدود حکم قرض دارد
مسئله اگر زمین را برای بنا کردن و یا برای نهال کردن عاریت دادن جایز
بود و مالک تواند که از عاریت رجوع کند و مستعیر را تکلیف کند تا بنا و نهال
را قلع کند اگر مالک عاریت را بوقت مقید نکرد تاوان بنا و نهال بر وی
واجب نیاید و اگر مقید بوقت کرده باشد تواند که پیش از وقت
رجوع کند و آنچه بسبب قلع در بنا و نهال نقصان شود مالک ضامن شود
مسئله اگر زمین را عاریت داد تا زراعت کند و مستعیر زراعت کرد
مالک نتواند که در عاریت رجوع کند تا آنکه درویده شود اگر چه مقید
نکرده باشد بوقت مسئله مؤنت رد کردن مستعار بر مستعیر واجب است

فایده

ومونت رد کردن ودیعت بر مالک بود ومونت رد کردن کالای که باجارت
ستده است بر مالک نیست ومونت رد کردن مغصوب بر غاصب
است ومونت رد کردن مرهون بر مرتهن است مسئله اگر دابه مستعار
را در پایگاه مالک ببست و هلاک شد و بنده مستعار را در سرای مالک باز
رد کرد و هلاک شد برو هیچ ضمان نیست مسئله اگر مغصوب
یا ودیعت را در سرای مالک رد کرد و بمالک تسلیم نکرد و هلاک
شد ضامن شود مسئله اگر مستعیر دابه را با بنده خود ویا با اجیر ماهوار ویا با بنده
مالک ویا با مزدور مالک رد کرد درین صورت ضامن نشود و اگر با بیگانه
رد کرد ضامن شود مسئله اگر زمینی را برای زراعت عاریت ستد در
صک عاریت بنویسد اطعمتنی ارضک بقول ابو یوسف و محمد رح لفظ
اعرتنی بنویسد کتاب الهبة هبه عبارت از تملیک عین
است بی عوض مسئله الفاظی که بدان بخشیده شود این است وهبت
ونحلت واعطیت واطعمتک هذا الطعام وهذا الشیء لک
واعمرتک هذا الشیء وحملتک علی هذه الدابة در این لفظ نیت
شرط است وکسوتک هذا الثوب وداری لک هبة تسکنها واگر
داری هبة لک تسکنها وبالعکس وداری لک سکنی هبة
هبه منعقد نشود مسئله هبه منعقد بایجاب وقبول وقبض در مجلس
قبض جایز بود مگر باذن واهب بود وبعد از افتراق مجلس قبض جایز نه
مگر باذن واهب مسئله بخشیدن چیزی که قابل قسمت جایز نبود مگر
محوز ومقسوم بود وهبه مشاع در قابل قسمت جایز نبود واگر قسمت
وتسلیم کرد جایز بود مسئله چیزی که قابل قسمت نیست چنانکه
یک بنده ویک دابه هبه مشاع درو جایز بود مسئله اگر آرد در گندم
است بخشید جایز نبود اگرچه آس کرده وتسلیم کرد وهمچنین اگر روغن

در کنجد

ونحلت

116

دارد که در کنجد است بخشید جایز نبود اگرچه روغن از کنجد کشید و تسلیم کرد و همچنین اگر
روغنی که در شیر است بخشیده جایز نبود اگرچه روغن از شیر کشیده و تسلیم
کرد مسئله اگر کالای موهوب در دست موهوب له است بامانت یا بعاریت
بمجرد بخشیدن و قبول کردن مالک شود و بقبض حاجت نیست مسئله اگر پدر فرزند
خود را چیزی بخشید بمجرد عقد هبه تمام شود مسئله اگر بیگانه صغیر را چیزی بخشید بقبض
ولی او هبه تمام شود و بقبض مادر و اجنبی نیز هبه تمام شود اگر صغیر در کنار ایشان باشد
مسئله اگر صبی هبه را بنفس خود قبض کرد اگر عاقل است جایز بود مسئله اگر
دو کس سرای را بیکی بخشند درست باشد و اگر یکی سرای بدو کس بخشد درست
نباشد مسئله اگر ده درم بدو فقیر صدقه کرد و یا بخشید جایز نبود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله در توانگر نیز جایز باشد باب الرجوع فی الهبة رجوع در هبه جایز است و
بقول شافعی جایز نیست مسئله اگر موهوب له در زمین موهوب
بنای کرد واهب نتواند که رجوع کند مسئله اگر واهب نتواند که رجوع کند
مسئله اگر واهب بمرد ورثه او نتوانند که در هبه رجوع کنند و اگر موهوب
له بمرد واهب نیز نتواند که در هبه بر ورثه موهوب له رجوع کند مسئله اگر موهوب
له عوض هبه واهب را داد و گفت این را عوض هبه خود بستان و یا گفت
بدل از هبه خود و یا گفت بمقابله هبه خود بستان و واهب آن را قبض کرد نتواند
که در هبه رجوع کند و اگر اجنبی عوض هبه واهب داد درست باشد و حق رجوع ساقط
شود مسئله اگر در نصف هبه مستحقی استحقاق آورد در نصف
عوض رجوع کند و اگر در نصف عوض مستحقی باستحقاق آورد در باقی
رجوع نکند مگر باقی رد کند و بقول زفر در نصف هبه رجوع کند و اگر
نصف هبه عوض داد و عوض مستحق شد در نصف هبه عوض نداده
واهب تواند که رجوع کند مسئله اگر هبه از ملک موهوب له بیرون آمد واهب نتواند
که در هبه رجوع کند مسئله اگر موهوب له نیم موهوب بفروخت واهب
تواند که در نصف باقی رجوع کند و بیش از فروخته نیز نتواند که در نصف

رجوع کند چنانکه می تواند در کل رجوع کند مسئله اگر شوهر زن را چیزی بخشید
یا زن شوهر را چیزی بخشید هر یکی از ایشان نتواند که بر دیگری رجوع کند
مسئله اگر زنی شخصی را چیزی بخشید بعده آن شخص این زن را
نکاح کرد نتواند که این زن در هبه رجوع کند و اگر شوهر زن را چیزی بخشید
یا زن شوهر را چیزی بخشید بعده نکاح بر افتاد هر یکی نتواند که از هبه
رجوع کند مسئله اگر قرابت محرم را چیزی بخشید نتواند که رجوع کند
مسئله بعد از هلاک موهوب رجوع جایز نشود تا اگر موهوب له
دعوی هلاک کند واهب او تصدیق کند مسئله رجوع جایز نشود مگر بتراضی
یکدیگر و یا بحکم قاضی مسئله و بعد از هلاک موهوب مستحق
استحقاق آورد و موهوب له قیمت موهوب را ضمان
داد و موهوب له بر واهب ضمان داد نتواند که بر واهب رجوع
کند مسئله اگر کالای را بشرط عوض بخشید در ابتدا حکم هبه دارد
تا قبض آرد و عوض بشرط بود و هبه مشاع بشرط عوض باطل بود
و در انتها حکم بیع دارد تا اگر در موهوب عیبی ظاهر شد
نتواند که بحکم عیب رد کند و بحکم خیار رؤیت [illegible] نتواند
رد کند و شفیع را شفعه کند و بقول زفر و شافعی هبه بشرط
عوض در ابتدا و انتها حکم بیع است **فصل** اگر کنیزک را بخشید
مگر حمل او هبه جایز بود و استثناء حمل باطل بود پس کنیزک با حمل
موهوب له گیرد و یا بشرطی که موهوب له آن کنیزک را آزاد کند
و یا بشرطی که کنیزک را ام ولد کند و یا سرای بخشید بشرط که موهوب
له چیزی از آن سرا به واهب رد کند و یا موهوب له چیزی را

ازان

ازان سرای تو است عوض این سرای دهد در جمیع صورت هبه جایز بود و شرط باطل
شود مسئله اگر مدیون خود را گفت چون فردا بیاید این وام ترا بود و یا
گفت تو ازان وام بیزار باشی و یا گفت اگر نیم ازان وام نمی ادا کنی
نصف دیگر ترا بود و یا گفت ازان نیم بیزار باشی این همه ابرا باطل
بود مسئله داری لک عمری درست نشد و معنی و النسبت که … سرای
سرای ملک تو کردانیدم … یا گوید تا مدت عمر تو چون بمیرد این سرا
را بازستد پس این تملیک درست باشد و شرط باطل بود پس بعد از موت
… او را بود مسئله اگر گفت داری لک رقبی باطل بود و معنی …
این است که اگر … اگر من پیش از تو بمیرم … از تو این سرای ترا بود
و اگر تو پیشتر از من بمیری این سرای بر من باز گردد این تملیک باطل بود و بقول ابو یوسف
و محمد … جایز نیست مسئله صدقه حکم هبه دارد چنانچه … قبض
… نیز … قبض درست نشود و صدقه در مشاعی که تحمل
قسمت است جایز بود مسئله در صدقه رجوع جایز نیست

کتاب الاجارة

اجارت عبارت از بیع منفعت معلوم با عوض معلوم است …
… جایز نیست که اجرت … منفعت معلوم
شود بیان مدت چنانکه سرای را استیجار کرد برای ساکن شدن یا دکان
… استیجار کرد برای زراعت در مدت معلوم پس …
… تعیین شود جایز بود مسئله اجارت دادن وقف زیادت از
سه سال درست نشود مسئله منفعت بنام … نیز معلوم شود چنانکه
استیجار کرد برای رنگ کردن جامه و برای دوختن جامه منفعت باشارت
معلوم شود چنانکه اجیر را گفت برای نقل کردن طعام تا فلان موضع
مسئله اجرت بمجرد عقد اجارت ملک اجیر نشود مگر آنکه مستاجر
تعجیل کند اجرت دهد و یا بشرط تعجیل کند و اجرت عقد اجارت
بسته باشد و یا مستاجر منفعت استیفا کند و بقول شافعی بمجرد عقد
اجیر مالک اجرت شود مسئله اگر سرای را اجرت … قبض … ا

برای سکنی نشود و قبض کرد هر دو مدت که بگذشت چنانکه گفتند اجرت
واجب آید مسئله اگر غاصب سرای را از مستأجر غصب کرد اجرت ساقط
شود مسئله اگر سرای و یا زمین استیجار کند حکم سرای و زمین را رسد
که اجرت هر روزه طلب کند و اگر شتر باشد که بگرفت هر شتربان را
رسد که اجرت هر منزلی طلب کند و بقول زفر در اقامت سرای طلب
اجرت نشد و فسخ عقد که مدت الکلام مستوفی شود و در شتران فسخ
عقد منتهای شود و نرسد قصار و خیاط را که اجرت طلب کنند مگر بعد عمل
مسئله اگر خباز را در خانه شخص برای مستأجر اجیر گرفت تا یک قفیز آرد نان
بپزد او مستحق اجر نشود تا نان را بیرون نیارد و پیش از بیرون آوردن
نان از تنور بسوخت یا از دست بیفتاد اجرت نیاید اگر بیرون آورد و بعد
بسوخت بغیر فعل او در اجرت و ضمان نیاید و بقول ابویوسف و محمد
مثل آرد در ضمان شود و او را اجرت شود و یا خبز آرد بستاند و ضمان شود مسئله
برای طباخ را اجرت گرفت تا در مهمانی خوردنی میپزد او مستحق اجر وقتی
شود که خوردنی در کاسها کنند مسئله و خشت زن را اجیر گرفت
تا خشت ها بزند چون خشتها را استاده کند مستحق اجرت گردد اما بقول
ابویوسف و محمد رح اجیر را وقتی مستحق شود که خشتها را انبار کند مسئله و
صنعت گری را که از عمل او در عین کاله اثر است چنانکه کازر و رنگ ریز
مر او را رسد که کاله نگاه دارد تا اجرت بستاند پس اگر نگاه داشت
و تلف شد بر و ضمان نباید و اجرت او را نرسد و بقول ابویوسف و
محمد رح خصم مخیر است اگر خواهد او را تضمین کند قیمت کاله غیر معمول
و اجر او را ندهد و اگر خواهد تضمین کاله معمول کند مر او را اجر دهد اما صنعت گری
که از عمل او اثر نیست در عین او را نرسد که عین کاله برای اجرت
نگاه دارد چنانکه حمال و ملاح و بقول زفر در هر دو وجه او را فیما له اثر و لا
اثر له صفت مر او را حبس کاله نیست مسئله اگر کاری را شرط
کند که تو خود کار بکنی او را نرسد که آن کار از دیگری کند اما اگر اطلاق عمل

کرد یعنی کس را تعیین نکرده بوده آن صنعت که برای مستأجر از وی بر تمام کند مسئله
اگر مردی را اجیر گرفت تا در فلان موضع برود اتباع مرا بیارد پس آمد و بعضی
اتباع او را آنجا مرده یافت باقی حاضران را آورد مر او را اجرت بحساب
مقدار نفری رسد که آورده است مسئله اگر اجیر گرفت که این مکتوب در فلان شهر
ببرد و جواب بیارد پس او آنجا رفت آن شخص را که مر او فرستاده بود مرده یافت
همان مکتوب باز رسانید او را هیچ اجرت نباید و بر قول محمد اجرت رفتن
دهند اما اگر مکتوب همانجا رها کرد باز گشت اجرت رفتن باشد بالاجماع مستحق
شود مسئله اگر اجیر گرفت تا غله را در فلان شهر بفلانی رساند پس فلانی را
میت یافت طعام باز آورد او را هیچ اجیر نبود فی قولهم جمیعا باب ما یجوز
من الاجارة وما لا یجوز روا است اجارت خانها و دوکانها از برای سکونت
را اگرچه بیان نکنند که آنجا چه کار خواهند کرد و آنکه اجرت گرفت هر چه خوشش آید در آن
خانه و دوکان عمل کند مگر آنکه آهنگر و قصار و خراسیان را ساکن نگرداند روا است
اجرت گرفتن زمینها برای زراعت کردن اگر بیان کنند آنچه زراعت کنند
در آن زمین یا بگوید هر چه خوشش آید زراعت کن مسئله روا است اجرت زمین برای
نهال و بنا پس چون مدت اجارت بگذشت او را لازم شود
تا نهال و بنا را بر کند و زمین را فارغ بخصم زمین تسلیم کند مگر آنکه صاحب زمین
اختیار کند که بهای آن نهال و بنا معلوم بر دهد نهال و بنا را مالک شود
یا راضی شود خصم زمین بترک آن نهال و بنا در زمین خود پس زمین ملک
صاحب زمین باشد و بنا و نهال ملک کسی باشد که نهال و بنا کرده است
مسئله اگر مدت اجارت تمام شود و در زمین او کاری هست چنانچه انگور
او را علم درخت هست اما اگر در زمین زراعت هست و مدت اجارت
رفته است ترک آورده شود تا وقت ادراک فصل و اجرت
مثل را صاحب زمین مستحق شود مسئله روا است اجارت دواب
برای سوار شدن و بار کردن و روا است اجرت گرفتن جامه برای پوشیدن
اگر در اجارت دابه و جامه اطلاق کرد هر کرا خوش آید آن جامه بپوشاند
اما اگر معین کرد سوار را یا پوشنده را پس مخالفت کرد و هلاک
شد ضامن گردد و آنچه حکم دارد هر چه مختلف شود باستعمال مستعمل چنانچه

[illegible]

[illegible]

نیم و هرچه خلاف نشود مستعمل قید معتبر نبود چنانچه شرط کرد که سلکنی کسی در خانه
و یا سوار کردن در کشتی مراد وراست که دیگری بر اسکان کند مگر اگر در ان اسکان مفروض
نباشد چنانچه اهنگر و مثل ان خارج و قدر را ذکره مسئله اگر تسمیه کرد نوع و
قدر را مثل شیخ من از گندم مراد است که بار کنند مثلا او در جریب جایح جو یا مثل ان
جایح گنجد و بار بکنند و ایچ اجر است چنانک گذشت و اگرچه در وزن برابر است
مسئله اگر دابه هلاک شد بار داف یعنی دوم نفر را سوار کرد و دابه هلاک
شد نصف قیمت دابه را ضامن شود و بحساب ایچ زیادت بار کرده است
اما این در صورتی است که بار دو نفر یا حمل ان طاقت تواند او ورد اگر طاقت
نشود اندر اورد بهای کل دابه را ضامن شود مسئله اگر مرد دابه را اجارت گرفت
پس بزد یا لگام کشید و دابه هلاک شد غارم کل قیمت شود نزدیک ابو حنیفه و
نزدیک ابو یوسف و محمد غارم نباشد مسئله اگر مرد خری را بگرفتن اجارت
گرفت پس زین فرود اورد و پالان بر نهاد پس خر هلاک شد نزدیک ابو حنیفه
کل قیمت را تاوان اید و نزدیک ابو یوسف و محمد رح همان قدر که زیادت
واجب شود اگر زین فرود اورد و زین دیگر انداخت که مثل ان زین غیر
انداخت و دابه هلاک شد ضامن شود مسئله اگر اجرت گرفت
بود از راهی تعیین کرده او در راهی دیگر رفت و در میان دو راه تفاوت بود
و یا راه برمعین بود و او در راه بحر بود ضامن شود و اگر بمقصد رسید اجرت
رسد مسئله اگر زمینی اجرت گرفت برای زراعت گندم مثلا او انجا
نزه کار بکاشت نقصان زمین را ضامن شود و اجرت زمین نباید مسئله اگر مرد
مسئله خیاط را جامه داد تا بر ان ببرد و بدوزد و اجرت معین کرد داد قبا دوخت
خصم جامه مخیر است و دوزی را قیمت جامه تضمین کنند و قبا ترک ارد و اگر خواهد قبا
دوخته بستاند و او را اجر مثل دهد و از اجر معین تجاوز نکند باب مسئله اجارت
الفاسدت فاسد کند عقد اجارت را شرط و طی مخالف و غیر مناسب عقد
چنانچه بیع را فاسد میکند و واجب شود با جارت فاسده اجر مثل و از
مسمی تجاوز نکند و بقول زفر و شافعی واجب شود تا انجا که رسد مسئله اگر
دار را اجارت داد هر ماه بیک درم اجارت در یک ماه صحیح بود و در
باقی ماهها فاسد بود مگر انکه جمله ماهها مسمی کرده باشد پس اگر

نشد

شد از ماه دو ماه بس اجرت تمام ماه لازم آید و نتوانند که صاحب دار بیرون کند
مسئله اگر مقامی با اجرت داد و از یک سال بده درم صحیح بود اگرچه قسط هر ماه
تعیین نکرده است مسئله ابتدا مدت اجارت وقت عقد بود اگر در روز ماه
بود بعدها هر ماه معتبر بود اگر در اثنای ماه بود سال را کان سی روز شمرند و
بر قول ابو یوسف و محمد رح اول ماه بشمار روزه شوند و باقی ماهها با هلال شمرند
مسئله درست است اجرت حمام و حجام و درست نیست اجرت جهانیدن فحل
بر ماده مسئله درست نیست اجرت بر بانگ نماز و حج و امامت و
تعلیم قرآن و فقه اما در این زمانه فتوی بر جواز استیجار است برای تعلیم
قرآن مسئله روا نیست اجارت مشاع بر قول ابو حنیفه مگر از شریک
خود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا باشد و صورت آن است که
اجرت دهد نصف خود را از خانه تا بنشیند و یا [illegible] غیر شریک
[illegible] مسئله روا نیست اجرت [illegible] دایه با اجرت
معلومه بالاتفاق و بطعام و کسوت نزدیک ابو حنیفه جایز باشد و
بقول ابو یوسف و محمد رح بنان و جامه گرفتن روا نبود و شوهر دایه را
از وطی مانع باشد مسئله اگر دایه حامله شد یا رنجور گشت اجارت فسخ کرده
شود مسئله بر دایه واجب است اصلاح طعام کودک مسئله اگر در مدت
اجارت کودک را شیر گوسفند داد او را اجرت نباشد مسئله اگر جامه را
بحمال داد تا بافد و اجرت نیمی یا ثلثی هم از آن جامه است این
اجرت فاسد است اجر مثل لازم آید و تمام جامه خصم را باشد
اگر چیزی اجرت گرفت برای حمل طعام الفقیر بمثل آن هم از آن طعام این
فاسد است او را اجر مثل آید ولکن از مثل فقیر که مسمی است زیادت نکند
اگر مرد حمالی اجارت گرفت تا امروز دهد فقیر را آن به بیست درم نزدیک
ابو حنیفه این اجارت درست است و بر قول ابو یوسف و محمد رح درست
باشد و بر عمل افتد تا اگر در نیمه روز تمام کرد مستحق کل اجرت شود و اگر
تمام روز [illegible] واجب [illegible] مسئله اگر مرد اجاره را

اجرت گرفتن از [illegible] کفتی [illegible] مسئله روا است

و اجرت گیرنده را روا نبود

اسپ بکار گرفت بار اسپ گرانتر و زور اعت کنند و یا آب و دلو بکار برانند واگر
اجارت گرفت و بشرط آنکه در آسیا بکار بند و یا جوی بکار رد و مسجد کاهن باز ازو این
اجارت فاسد بود مسئله اگر زمین را برای اجارت زراعت اجارت
گرفت زراعت زمین دیگر یا خانه اجارت گرفت برای سکونت
کند خانه دیگر روا نباشد و نزد امام شافعی روا باشد اگر طعام را
مشترک میان دو کس است یکی از ایشان اجارت میکرد برای بر
خود را او اگر طعام مشترک بغلهای موضع برساند با جرت معلوم این اجرت
روا نباشد و اجرت نباید و نزد یک او روا باشد و اجرت ایزد واجب
چنانچه اگر راهی را از مرتهن اجارت گرفت اجارت نباید مسئله اگر
زمین را اجرت گرفت و گرنگرد که زراعت خواهم کرد و یا در زراعت
نخواهم این اجارت فاسد است اما اگر بعده زراعت کرد و اجل تمام کند
خصم زمین را اجر مسمی بود و نزدیک امام زفر این اجارت فاسد
بود اجر مثل لازم است مسئله اگر خر را بمکه اجرت گرفت با جرت
معلوم بود و نگرد چه بار خواهد کرد و سوار خواهد کرد آنچه مردمان میکنند و در میان
راه تلف شد ضمان نباید و اگر بمکه رسید اجر مسمی خصم خر را رسد
و از خصومت کرد و زیبنی از آنکه زراعت کنند جواب اول مسئله و
یا پیش از آنکه بار کنند در مسئله دوم عقد اجارت فسخ کند دفعا
للفساد والله اعلم بالصواب باب الاجیر المشترک اجیران بر دو نوع
اند یکی اجیر مشترک کسی است که عمل برای بسیاران کند و مستحق
اجرت شود تا کار تمام نکند چنانچه رنگریز و گازر و متاع بر دست
او امانت است بهلاک ضامن نشود بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه
و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضامن شود مگر آنکه آتش غالب و یا عدو
مکابره بود مسئله هرچه بتلف شود بعمل او چنانچه پاره کردن گازر ازو تلف

و بغلطیدن حمال و گسستن ریسمان حمل و غرق شدن کشتی از کشیدن او ضامن
شود و بقول زفر و شافعی ضامن نشود و در مسئله غرق شدن او ضامن نشود بالاتفاق
مسئله اگر خم کسی حمال بشکنست در راه حمال قیمت او را ضامن شود در مکان
از آنجا برداشت بود و او را اجرت نباید و یا ضامن شود قیمت
مقامی که شکسته است و اجر را مستحق گردد بحسبان آن قدر راه فلم
ضامن نشود حجام و بزاغ یعنی بیطار بهایم و فصاد یعنی رگ زن اگر موضع معتاد
از آنجا و نگذرند و اجیر خاص کسی که مستحق اجر شود بتسلیم نفس
خود در مدت اجارت اگر چه عمل نکند چنانچه اجرت گرفت
شد یک ماه برای خدمت و یا برای چرانیدن گوسفندان و هر چه بدست او
بعمل او تلف شد ضامن نشود مسئله اگر نزدیک کرد … عمل در جامه
… و زبانی یعنی اگر خیاطی را گفت اگر این جامه پارسی بدوزی …
اجرت تو یک درم و اگر رومی بدوزی دو درم نزدیک علمای ثلثه هر دو شرط
درست شد و یا اگر امروز بدوزی دو درم و اگر فردا بدوزی یک درم اگر
اول روز دوخت دو درم اجرت و اگر دوم روز دوخت اجر مثل را مستحق
شود ولیکن از یک درم زیادت نرسد و نزدیک ابو یوسف و محمد رحمهما الله هر دو
شرط درست است و نزدیک زفر هر دو شرط فاسد بود مسئله اگر گفت
اگر ساکن کنم درین دکان و یا درین خانه عطار را اجرت … دکان یک درم
و اگر آهنگر ساکن کنم اجرت دو درم روا بود و بقول ابو یوسف و محمد …
این اجارت فاسد است اگر … را اگر … و گفت اگر در …
… یک درم و اگر … رومی دو درم و یا گفت اگر درین دابه … بار
… نیم درم مسئله و اگر گندم یک درم بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه روا بود و بقول
… ابو یوسف روا نبود اگر بنده کرای برای خدمت اجرت گرفت
… مدت یک ماه و … منتاجر از این بنده …
… بستاند مسئله اگر بنده مغصوب مزدوری کرد و غاصب …

بنده بشکند و بقول ... ضامن نشود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن شود و اگر مولی علی
اجرت نتواند ستاند مسئله اگر بنده اجرت قبض کند باتفاق جایز بود مسئله
اگر بنده اجارت داد بدو ماه معین یکماه بچهار درم و یک ماه پنج درم جایز بود
و در ماه اول چهار درم واجب شود و در ماه دوم پنج درم لازم شود مسئله اگر بنده
را استیجار کرد یک ماه بیک درم و در اول ماه مستاجر بنده را قبض کرد
و در آخر ماه بنده بگریخت و یا بیمار شد مستاجر میگوید که این بنده در
زمان قبض گریخته و یا بیمار بود و مولی میگوید که بیشتر ازین زمان گریخته است
و یا بیمار شد قول مستاجر معتبر بود و اگر در وقت اختلاف بنده صحیح
و یا حاضر است قول مالک معتبر بود مسئله اگر میان خیاط و مالک
جامه اختلاف شد صاحب جامه میگوید که فرموده ام قبا بدوزی و درزی
میگوید پیراهن فرمودی و یا مالک جامه رنگرز را میگوید که رنگ سرخ
فرموده ام و تو رنگ زرد کردی و رنگرز میگوید که رنگ زرد فرموده
در هر دو مسئله قول صاحب معتبر بود مسئله اگر مالک جامه میگوید که بی مزد عمل کرده
صانع میگوید که بشرط مزد عمل کرده ام قول صاحب جامه معتبر بود و بقول ابو
یوسف اگر این صانع معروف است بدین حرفت قول او معتبر بود
و بقول محمد رح اگر این صانع بدین حرفت نشستن بمزد معروف است قول
او معتبر بود باب فسخ الاجارت اگر سرای را استیجار کرد برای سکنی و در
عیب یافت که سکنی را زیان میدارد تواند که فسخ کند مسئله اگر سرای یا
اجارت گرفت و آن سرای خراب شد و یا زمینی را استیجار کرد برای
زراعت و از آن زمین آب منقطع شد مستاجر تواند که اجارت
را فسخ کند مسئله اگر از متعاقدین یکی بمرد و مستاجر برای خود عقد اجارت
بسته است اجارت فسخ شود و اگر برای غیر عقد اجارت بسته است [illegible]

مالک بیع

یعنی وکیل یا وصی بود و یا متولی در وقف بود بموت او اجارت فسخ
نشود مسئله عقد اجارت را بخیار شرط و بخیار رویت و بعذر توان
که فسخ کنند و عذر آن بود که عاقد عاجز بود بحکم اجارت بگذرد
مگر به تحمل ضرر زیادت که بسبب اجارت مستحق نشده است چنانک عقد
اجیر گرفت تا دندان او برکند بسبب درد پس درد ساکن شد بعد و یا امید و یا
اجیر گرفت تا برای مهمانی طعام بپزد و زن را خلع کرد و یا دوکانی را استیجار
کرد برای تجارت و مال او هلاک شد و یا مالک دوکان مفلس شد
و ... و امیر را امد معاینه و با بیان و یا اقرار و یا بجز این دوکان مال دیگر نبود
در جمیع مسائل قاضی اجارت فسخ کند و همچنین اگر دابه را استیجار کرد برای
سفر و از سفر باز ماند محتاج برای طلب غریم رفت و غریم حاضر شد و یا برای
ادای حج میرفت و وقت حج گذشت این عذر بود و تواند که اجارت فسخ
کند فاما مکاری نتواند بسبب عذر اجارت فسخ کند و قول شافعی اجارت را
فسخ نکند مگر بعیب مسئله اگر زمین را استیجار کرد و یا عاریت خواست
... و زمان الشی زد و چیزی از زمین دیگر نیز بسوخت ضامن نشود
مسئله اگر درزی ... با ... در دوکان خود شاگرد کار کند و یا او
نصف اجرت شرط کرد جایز بود مسئله اگر شتری را استیجار کرد تا بر محمل
... دو کس سوار شوند با محمل جایز بود و تواند که محمل معتاد بود و اگر صاحب شتر
محمل را ببیند بهتر بود مسئله اگر شتری را استیجار کرد تا مقداری از توشه بار کند و از آن
توشه مقداری در راه بخورد مر او را عوض آن که خورده است در توشه زیادت کند
... بود مسئله عقدهای که مضاف بوقت در آینده است صحیح شود اجارت
فسخ اجارت و مزارعت و معاملت و مضاربت و وکالت
... گردانیدن و وصیت کردن و قضا دادن و امیر گردانیدن و طلاق
... و آزاد کردن و قول شافعی اضافت اجارت بوقت جایز نبود مسئله
عقدهای مضاف بوقت جایز نبود بیع و اجارت بیع و فسخ
... و قسمت و شرکت و هبه و نکاح و رجعت و صلح از مال و ابراء از
دوام کتابة المکاتب کتابت عبارت از آزاد کردن مملوک است

بنده او در حال و رقبه او در تصرف مستقل شود از بنده و با کنیزک مملوکه مکاتب گرداند بمالی و او قبول
کرد مکاتب شود مسئله اگر بنده صغیر عاقل را مکاتب گرداند بمالی و او قبول
کرد جایز بود مسئله کتابت بمال حال و موجل و منجم جایز بود تا اگر مکاتب گرداند
بشرط مال کتابت در حال ادا کند و یا بچندین مهلت و یا در هر ماه چندین
درم ادا کند جایز بود و بقول شافعی کتابت بمال حال جایز نبود مسئله اگر مولی
بنده را گفت بر تو هزار درم کرده ام که منجم ادا کنی نجم اول چندین درم و نجم دوم
چندین تا چون هزار درم ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی بنده باشی و اگر بنده قبول
کرد مکاتب شود و از دست مولی بیرون رود اما از ملک مولی بیرون نیاید مسئله
اگر مولی کنیزک مکاتبه را وطی کرد و یا بر وی جنایت کرد و یا بر فرزند او جنایت
کرد و یا مال او تلف کرد مولی ضامن شود مسئله اگر مسلمان بنده خود را بر قیمت او و یا
بر خمر و یا بر خوک مکاتب گرداند کتابت فاسد شود و اگر بنده خمر ادا کرد آزاد
شود و لازم شود بر وی که در قیمت خود برای مولی سعایت کند و از سعایت
زیادت از تسمیه جهت زیادت واجب شود و اگر کم از تسمیه جهت نقصان نکند
بقول زفر بادای خمر آزاد نشود و بعد از ادای قیمت آزاد شود اگر مکاتب گرداند به
هزار درم بر آنکه مولی بنده غیر معین بمکاتب دهد جایز شود و بقول ابو یوسف
جایز بود و هزار درم بر قیمت مکاتب و بر قیمت بنده میانه قسمت کنند و حصه
بنده و نقصان ساقط شود و باقی بر مکاتب شود مسئله اگر مکاتب گرداند بر کالای
معین از آن دیگری کتابت فاسد شود مسئله اگر مکاتب گرداند بر حیوان
غیر موصوف جایز بود و مراد از آن است که جنس بیان کرد و صفت
و نوع بیان نکرد و از آن جنس میانه واجب و اگر قیمت دهد مولی را جبر
کنند بر قبول و بقول شافعی کتابت بر حیوان جایز نبود مسئله اگر کافر بنده
کافر را مکاتب گرداند بر خمر جایز بود و هر کدام از ایشان مسلمان شود قیمت
خمر برای مولی واجب شود و چون مولی قیمت قبض کرد مکاتب آزاد
شود والله اعلم بالصواب باب ما یجوز للمکاتب مسئله جایز
مر مکاتب را که بخرد و بفروشد و یا در سفر رود اگر چه مولی شرط کرده است مکاتب

از شهر

از شهر بیرون نباید مسئله اگر کسی بنده خود را مکاتب کرد و با کنیزک را ملک
تزوج کند جایز بود و بقول زفر و شافعی اگر مکاتب بنده خود را مکاتب کرد
جایز نبود مسئله اگر مکاتب دوم مال کتابت مکاتب اول را اداء کرد پیش
از آنکه مکاتب اول اداء کند [illegible] از آنکه آزاد شود ولاء مکاتب دوم مولی را
دوم مکاتب اول را بود مسئله اگر مکاتب بی اذن مولی زنی خواهد جایز نبود
نبود مگر اذن دهد مسئله اگر مکاتب مباح شود نفس و یا با مالی [illegible] بنده را یا
بنده را بمال آزاد کند و یا نفس بنده را بحکم [illegible] بنده [illegible] و یا
بنده را تزوج کند جایز نبود و همچنین پدر و وصی در بندگان صغیر بمنزلهٔ مکاتب
اند یعنی آنکه مکاتب تصرف میتواند ایشان نیز توانند و مضاربت و شرکت
و بیع یکی از عقود نتوانند کرد مسئله اگر مکاتب پدر و یا پسر خود را بخرد در کتابت
در آیند و اگر برادر خود یا ذو رحم محرم دیگر را که قرابت ولاد ندارد بخرد [illegible]
[illegible] و بقول ابو یوسف و محمد رح در آید مسئله اگر مکاتب ام ولد خود
را با فرزند بخرد بیع این ام ولد جایز نبود اگر مکاتب از کنیزک خود
فرزندی دارد در کتابت در آید و کسب فرزند مکاتب را بود مسئله
اگر مکاتب کنیزک خود را به بنده خود تزویج کرد و بعده هر دو را مکاتب
کرد آنگاه ازیشان فرزندی زاد این فرزند در کتابت مادر در آید
و کسب این فرزند مادر را بود مسئله اگر مکاتب و یا بنده ماذون باذن
مولی زنی خواستند بر گمان آنکه این زن آزاد است و این زن فرزند
آورد و بعده مردی این زن را استحقاق برد فرزند این زن بنده باشد
و بقول محمد آزاد بقیمت باشد مسئله اگر مکاتب کنیزکی را بشرای فاسد
بخرد و بعد از وطی رد کرد بر بایع و یا کنیزکی را بخرید و بعد از وطی در
استحقاق برد در هر دو صورت این مکاتب در حال [illegible] واجب شود
مسئله اگر مکاتب بی اذن مولی کنیزکی را نکاح کرد و وطی کرد عقر واجب
شود و بعد از عتق فصل اگر مکاتبه از مولی خود فرزند آورد این مکاتبه را
اختیار بود یا بر کتابت باشد و یا نفس خود را عاجز کند از بدل کتابت

ام ولد نشود مسئله اگر مولی ام ولد ویا مدبر خود را مکاتب کرد جایز بود و به موت
مولی ام ولد بی عوض و بی سعایت آزاد شود فاما در این صورت حکم مدبر لکن
بود اگر مولی را بجز این مدبر مال دیگر نیست مدبر مخیر بود یا در ثلثان
قیمت سعایت کند و یا در جمیع مال کتابت سعایت کند بقول
ابو یوسف رح اول سعایت کند و بقول محمد رح در اولی از ثلثان قیمت و
از ثلثان بدل کتابت سعایت کند مسئله اگر مولی مکاتب خود را
مدبر گردانید جایز بود و این مکاتب را اختیار بود یا بر کتابت ثابت
باشد و یا نفس خود را از بدل کتابت عاجز کند و باز بنده شود و بقول
محمد ثلثان بگیرد در حال ادا کند و باقی مهلت دهد مسئله اگر بیمار بنده
را مکاتب گردانید بهزار درم بمهلت یکسال و قیمت او دو هزار
است و ورثه اجازت نکردند و بجز او مال دیگر ندارد ثلثان قیمت
در حال ادا کند و یا بنده شود باتفاق

باب فی مکاتب عن عبد

مسئله اگر آزادی مولی بنده را گفت که بنده را مکاتب کن بر هزار
درم بر آنکه اگر من هزار درم بتو ادا کنم او آزاد باشد و مولی بر این شرط
مکاتب کرد و او هزار درم ادا کرد بنده آزاد شود اگر پیش از آزاد کردن
این خبر به بنده رسید و بنده قبول کرد مکاتب شود مسئله اگر مولی بنده
حاضر و غایب خود را مکاتب گردانید و حاضر قبول کرد جایز بود و هر کدام
ادا کند هر دو آزاد شوند و هر که از ایشان ادا کند بر دوم رجوع نکند
و مولی نتواند که غایب را برای بدل کتابت بگیرد و اگر بنده غایب
کتابت را قبول کرد قبول او لغو بود مسئله اگر کنیزکی را مکاتب کرد تقدیر
بهزار درم نفس او و از دو پسر خرد او جایز بود و هر کدام که از ایشان
ادا کند جبر دیگر رجوع نکند

باب کتابة العبد المشترک

بنده ایست مشترک میان دو کس یک شریک مر شریک
دوم را اذن کرد تا نصیب خود را بهزار درم مکاتب کند و بدل
کتابت قبض کند پس شریک باذن او نصیب خود را مکاتب

گردانید

گردانید مقداری از هزار درم قبض کرد و بعده بنده آزاد از بدل کتابت عاجز شد
مال معقود علیه قابض را بود و بقول ابو یوسف و محمد رح دو شریک را بود مسئله
کنیزکیست مشترک میان دو کس هر دو شریک این کنیزک را مکاتبه
کردند و یکی از شریکان وطی کرد این کنیزک فرزند آورد و واطی دعوی
نسب کرد بعده شریک دوم نیز این کنیزک را وطی کرد و کنیزک فرزند
آورد و واطی دوم نیز دعوی نسب کرد بعده کنیزک از ادای بدل
کتابت عاجز شد کنیزک ام ولد واطی اول بود و مدعی اول برای
شریک دوم نیم قیمت کنیزک و نیم مهر کنیزک ضامن شود و شریک دوم
برای شریک اول تمام مهر کنیزک و قیمت فرزند ضامن شود و
نسب فرزند از شریک دوم ثابت شود و هر کدام که عقر کنیزک
دهد جایز بود و بقول ابو یوسف شریک اول برای شریک دوم نصف
قیمت مکاتبه ضامن شود و بقول محمد رح آنچه کمتر بود از نصف قیمت
کنیزک و از نصف مال باقی از بدل کتابت شریک اول برای شریک
دوم ضامن شود و اگر شریک دوم کنیزک را وطی نکرد و لیکن مدبر کرد
بعده کنیزک از ادای مال کتابت عاجز شد مدبر باطل شود و کنیزک ام
ولد شریک اول بود و برای شریک دوم نصف قیمت کنیزک
و نصف عقر او ضامن شود فرزند شریک اول بود مسئله اگر دو شریک
کنیزک را مکاتبت گردانید بعده یک شریک آزاد کرد و
او توانگر است بعده کنیزک از ادای مال کتابت عاجز شد آزاد کننده
برای شریک دوم قیمت کنیزک ضامن شود و بر آن رجوع کند بر
کنیزک بقول ابو یوسف و محمد رح رجوع نکند مسئله بنده ایست
مشترک میان دو کس یک شریک این بنده را مدبر کرد بعده
شریک دوم آزاد کرد و او توانگر است شریک اول مخیر بود یا شریک
دوم نیم قیمت مدبر تضمین کند و یا بنده را در نصیب خود سعایت
فرماید و یا آزاد کند و اگر شریک اول آزاد کرد بعده شریک دوم
مدبر کرد شریک دوم نتواند شریک اول را تضمین کند بنده را مسئله
در نصیب خود سعایت فرماید یا آزاد کند و بقول ابو یوسف در

مسئله اولی اعتاق شریک دوم باطل بود و شریک اول برای شریک دوم نصف قیمت بنده ضامن شود و اگر درویش بود و در مسئله دوم تدبیر شریک دوم باطل بود و شریک اول برای شریک دوم نصف قیمت بنده ضامن شود و اگر توانگر هست و اگر درویش است بنده در نصف قیمت خود برای شریک دوم سعایت کند **باب موت المکاتب وعجزه وموت المولی** مسئله اگر مکاتب عاجز شد از ادای یک نجم و او را مالی هست در شهر دیگر امید رسیدن آن دارد حاکم تعجیل نکند در فسخ کتابت کند و بقول ابویوسف تا از دو نجم عاجز نشود فسخ کتابت جایز نه بود مسئله اگر مکاتب از یک نجم عاجز شد و مولی برضای مکاتب کتابت را فسخ کرد جایز بود مسئله چون کتابت را فسخ کردند احکام رقیت باز آید و هر چه از کسب حاصل کرده است مولی را بود مسئله اگر مکاتب بمرد و مالی گذاشت کتابت را فسخ نکنند و بدل کتابت از مال او بدهند و در آخر جزوی از اجزای حیات او حکم العتق او کنند و آنچه از ادای بدل کتابت باقی ماند وارثه مکاتب را دهند و فرزندان او آزاد شوند و بقول شافعی کتابت باطل شود و او بنده مرده باشد و آنچه گذاشته است مولی را بود مسئله اگر مکاتب بمرد و مالی نگذاشت فرزندی گذاشت که در حال کتابت زاده است فرزند در بدل کتابت پدر سعایت کند بر نجوم پدر و چون ادا کرد حکم کنند که او و پدر او پیش از موت آزاد شده است مسئله اگر مکاتب بمرد و فرزندی گذاشت که در حالت کتابت خریده است اگر فرزند بدل کتابت پدر در حال ادا کند آزاد شود و اگر در حال ادا نکرد بنده شود و بقول ابویوسف و محمد بدل کتابت بر پدر بر نجم پدر ادا کند مسئله اگر مکاتب پسر خود را خرید و بمرد و بدل کتابت گذاشت پسر از میراث برد و همچنان اگر مکاتب و پسر او هر دو بیک عقد مکاتب شدند در این صورت پسر میراث برد مسئله اگر مکاتب بمرد و فرزندی از زنی حره گذاشت و وامی یا فت داد در بدل

124

كتابت بدان ادا شود و جز و جنایتی که بر او باشد جنایت بر عاقله عاقلهٔ خونبهای جنایت مادر
مادر حکم شد این حکم بجنایت بر عاقلهٔ مادر حکم بعجز مکاتب نبود و اگر
موالی مادر و موالی پدر او در ولاء او خصومت کنند و برای موالی
مادر حکم شد این حکم حکم نبود بعجز مکاتب مسئله اگر مکاتب از
زکوة یا غنیمت دارد و بمولی ادا کرد و بعد عاجز شد آن ادا
مال کتابت بمولی را حلال بود مسئله اگر بنده جنایت کرد و پیش
از آنکه مولی را جنایت او معلوم شود این بنده را مکاتب کرد و بعد
بعد بنده عاجز شد از ادای مال کتابت بر مولی لازم شود که
بنده را به اهل جنایت دفع کند و یا ارش جنایت دهد و بنده
باز عبد بود و همچنین اگر مکاتب جنایت کرد و بعد بجنایت حکم شده
بود که بنده عاجز شد از ادای مال کتابت بر مولی واجب شود که بنده را دفع کند
یا فدای او بدهد و بقول زفر ارش جنایت وام بود بر مکاتب و تواند که بنده را برای
ارش جنایت بفروشند و اگر بجنایت حکم شد و بعد مکاتب عاجز شد از
ادای مال کتابت ارش جنایت دین باشد بر مکاتب و برای این وام بفروخته شود
مسئله اگر مولی مکاتب بمرد کتابت فسخ نشود و مکاتب مال کتابت را به ورثه
او همچنان بر نجم ادا کند و اگر همه ورثه مکاتب را آزاد کنند آزاد شود و مال
کتابت از او ساقط شود و اگر بعضی از ورثه آزاد کنند عتق نافذ نبود مسئله
اگر مولی مملوک خود را آزاد کرد ولاء او مولی را بود و همچنین اگر بنده آزاد شد بسبب
تدبیر و کتابت او استیلاد و بسبب ملک قرابت قریبی ... ولاء
مولی را بود مسئله اگر شرط کرد که ولاء نباشد شرط باطل بود و ولاء مولی را بود
مسئله اگر کنیزک عمرو را ... زید کرد و مولی کنیزک را آزاد کرد و او حامل بود کنیزک
حامل او از ... ولد این حمل مولی مادر را بود و از مولی مادر انتقال نشود و اگر
... بعد عتق ... شش ماه ولد ... مولی مادر را بود و چون
... آزاد شود ولاء پسر جانب مولای خود باشد و ولاء پسر از مولی مادر منتقل

شود و مولی پدر را نبود مسئله اگر عجمی غیر معتق معتقهٔ غیری را نکاح کرد و معتقه فرزند آورد
ولاء فرزند مولی مادر را بود و همچنین اگر پدر با دیگری عقد ولاء بسته است نیز ولاء
فرزند مولی مادر را بود و بقول ابو یوسف در هر دو صورت ولاء فرزند مولی
مادر را نبود و هو الصحیح فرزند موالی پدر را باشند مسئله آزاد کننده مقدم است
در میراث آزاد کرده شده از قرابتان ذوی الارحام و آزاد کننده عصبه
است از عصبه نسبی اگر عتیق بعد از موت مولی بمیرد میراث او پسران
مولی را دهند نه دختران او را مسئله زنان را ولاء نیست مگر مملوک
خود را آزاد کرده باشند یا آزاد کردهٔ ایشان بنده را آزاد کرده باشد
و یا این زنان مکاتب کرده باشند یا مکاتب ایشان دیگری را مکاتب
کرده باشد مسئله اگر مردی غیر عرب است بر دست کسی اسلام آورد و با او عقد ولاء بست
بر آنکه اگر بمیرد این مسلمان میراث برد و چون جنایت او کند دیت بر دست
غیر با سلام آورد و با غیر عقد ولاء بسته در هر دو صورت ولاء [illegible] برد و میراث
او مولی موالات برد و دیت او نیز مولی موالات دهد و اگر او را
وارثی دیگر باشد اگر چه از ذوی الارحام بود چون عمه و خاله و غیر آن وارث او
مولی موالات اولی بود و بقول شافعی عقد موالات [illegible] باطل است
مسئله تواند که والی موالات بی حضور مولی از ولایت انتقال کند تا دام
که از وی دیت نداده است و با دیگری عقد موالات بندد اما عتیق
نتواند که با دیگری عقد موالات بندد مسئله اگر مردی با زنی عقد ولاء بست
بعده فرزند آورد که پدر او معلوم نیست فرزند نیز در ولاء مادر درآید
کتاب الاکراه
اکراه عبارت است از فعلی که مردم بر دیگری کند پس رضا بدان زایل
شود و شرط اکراه آن است که اکراه کننده را قدرت بود در تحقیق
آنچه بدان تهدید میکند و می ترساند سلطان بود یا دزد و نیز
شرط است که مکره ترسد از آنچه تهدید میکند و می ترساند

مسئله اگر اکراه کرده میشود بر کسی اکراه کردند بر بیع و شرا و اقرار و اجارت
بخوف کشتن و یا بزدن سخت و یا بحبس در مدت دراز مکره مخیر
بود بعد از زوال اکراه در اجازت و فسخ بیع مسئله در بیع باکراه بعد
از قبض ملک ثابت شود و بقول زفر نشود مسئله اگر بایع
ثمن بطوع قبض کرد اجازت بود و همچنین اگر بطوع تسلیم مبیع
کرد بغیر اجازت جایز بود مسئله اگر مبیع بدست مشتری هلاک شد و مشتری
مکره نیست و اکراه بر بایع است مشتری قیمت مبیع برای بایع ضامن شود
و مکره تواند که اکراه کننده را تضمین کند مسئله اگر اکراه کردند بر خوردن
گوشت مرده یا بر آشامیدن خمر بحبس کردن و یا بزدن و یا بقید کردن
حلال نشود که بخورد مگر بکشتن و یا به بریدن عضوی ترسانند درین صورت
حلال بود که بخورد و روا نبود که صبر کند و بکشانند و اگر صبر کرد و نخورد و کشته شد گناهکار
بود مسئله اگر اکراه کردند تا مال مسلمانی را تلف کند و یا کافر شود بخدای عز و جل
و یا بپیغامبر علیه السلام دشنام گوید و اکراه بکشتن و یا به بریدن عضو بود رخصت
بود در اظهار کلمه کفر کند و یا مال مسلمان را هلاک کند و اگر اظهار کرد و دل او با ایمان
آرمیده بود گناهکار نبود و اگر کلمه کفر نگفت و مال مسلمان هلاک نکرد
و صبر کرد تا کشته شد مثاب و ماجور بود و اگر اکراه بکفر و بهلاک مال
مسلمان بحبس و ضرب و قید بود روا نباشد که کفر گوید و مال مسلمان
تلف کند و صاحب مال بعد از زوال تواند که از اکراه کننده تاوان بستاند
مسئله اگر اکراه کردند برای کشتن دیگری بخوف کشتن روا نبود که بکشند
و صبر کنند تا کشته شود و اگر کشت گناهکار شود و قصاص بر اکراه کننده
واجب شود اگر عمد بود و بر کشنده واجب نشود و بقول ابو یوسف
بر هیچ کس واجب نشود و بقول شافعی بر هر دو واجب شود و بر اکراه
اکراه کننده و کشنده مسئله اگر اکراه کردند تا زنان را طلاق گوید و بنده
آزاد کند و زنان را طلاق گفت و بنده را آزاد کرد طلاق واقع شود
و بنده آزاد شود و در طلاق پیش از دخول طلاق گوینده و آزاد کننده

بغرامت بنده و نیم مهر بر اکراه کننده رجوع کند مسئله اگر اکراه بر ارتداد کنند مرتد شدن
و او رخصت اظهار کرد دل او را مطمئن بود با ایمان زن او مبانه نشود

کتاب الحجر

حجر عبارت از منع کردن است از تصرف به قول نه بفعل یعنی در
اقوال نبود در افعال و اسباب حجر صغر و بندگی و دیوانگی است مسئله
تصرف کودک و بنده بی اذن ولی و مولی جایز نبود مسئله تصرف دیوانه
مغلوب بهیچ حال روا نباشد و هر که ازایشان خرید و یا فروخت
و او فروختن و خریدن را میداند ولی مخیر بود در اجازت و فسخ مسئله
اگر صبی و مجنون و بنده مال کسی هلاک کردند ضامن شوند مسئله اگر کودک
و یا مجنون برای کسی اقرار کردند نافذ نبود و اقرار بنده در حق بنده نافذ است
و در حق مولی نافذ نیست تا اگر بنده برای کسی بمالی اقرار کرد بعد از آزاد شدن
لازم شود و اگر بنده بحد و یا بقصاص اقرار کرد در حال بروی لازم شود مسئله اگر آزادی
عاقل و بالغ سفیه است بروی حجر جایز نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح و
شافعی بر سفیه حجر جایز بود مسئله اگر کودکی بالغ شد و رشید نیست
مال او بروی تسلیم نکنند تا بیست و پنج ساله شود و اگر پیش از ین
مدت تصرف کرد در مال خود تصرف او جایز بود و چون بیست و پنج
ساله شد و در وی رشد ظاهر نشد و مفسد است مال او بدو دهند و
بقول ابو یوسف تا رشد ظاهر نشود مال او بوی ندهند مسئله
بر حر و عاقل بسبب فسق و غفلت و وام حجر جایز نبود و بقول ابو یوسف
و محمد رح بر فسق جایز بود که حجر کنند و بقول شافعی جایز بود که باین اسباب
حجر کنند مسئله اگر وام داران طلب حبس مدیون کردند حبس
کنند تا مال خود را بفروشد و وام ادا کند مسئله اگر مال مدیون از جنس
دراهم است و وام نیز دراهم است قاضی تواند که بی امر مدیون وام
او را ادا کند و اگر وام دراهم است و مال دینار است و وام دینار است و
مال دراهم قاضی تواند که دراهم و دینار بفروشد و وام ادا کند و اگر
مال عروض و عقار است قاضی نتواند که بفروشد مسئله حجر بسبب
افلاس جایز نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح اگر غرما طلب حجر مفلس

کنند

بیان بلوغ

کنند قاضی حجر کند مسئله اگر مردی مفلس شد و بدست او کالای است
از مردی معاین خریده است بایع این کالا با وام داران دیگر برابر بود و بقول
شافعی قاضی بطلب بایع بر مشتری حجر کند و بایع را اختیار فسخ بود فصل
بلوغ کودک باحتلام و حامل کردن و بانزال بود و اگر این علامات موجود
نشد و هژده سال تمام شد بالغ بود و بلوغ جاریه بحیض و احتلام و
حامل شدن بود و اگر این علامات موجود نشد بالغ نشود تا هفتده سال
تمام نشود فاما فتوی آنست که چون کودک و جاریه پانزده ساله شوند حکم کنند
به بلوغ و این قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله است مسئله ادنی مدت
بلوغ در حد کودک دوازده سال است و در حق جاریه نه سال مسئله اگر
کودک و جاریه مراهق شدند و گفتند که بالغ شدیم تصدیق کنند و احکام
ایشان احکام بالغ باشد والله اعلم کتاب الماذون اذن عبارت از
فک الحجر است و اسقاط حق است پس اذن موقت نشود
و مخصوص بنوعی نشود تا اگر بنده را اذن کرد یک روز و یک ماه همیشه
ماذون شود اگر اذن کرد بنوعی از انواع تجارت در جمیع انواع
ماذون شود مسئله اذن ثابت شود بسکوت تا اگر مولی
بنده را دید که می خرد و فروخت میکرد و مولی ساکت بود بنده
ماذون شود بقول زفر و شافعی ماذون نشود مسئله اگر مولی بنده را اذن
عام کرد بخریدن کالای معاین مقید نکرد جایز بود که بنده بخرد و بفروشد
و وکیل کرداند بر بیع و شرا و گرو کند و گرو ستاند و استیجار کند
و مضارب گیرد و نفس خود را اجارت دهد و بقول شافعی
جایز نشود که نفس خود را اجارت دهد مسئله اقرار ماذون بدوام
و غصب و ودیعت جایز بود مسئله اگر بنده ماذون زنی را نکاح
کند و یا مملوک خود را تزویج کند و یا مکاتب و یا آزاد کند

و یا دو وام دهد و یا به بخشد جایز بود و اگر طعام اندک هدیه دهد و یا مهمان
دارد و یا بسبب عیبی از بها کم کند جایز بود مسئله وام ماذون بر رقبه او مشغول
ماذون را بفروشند برای وام مگر که مولی باز خرد بقول زفر و در شافعی بنده
ماذون را برای وام نفروشند مسئله اگر بنده ماذون برای وامداران فروختند
بهای او و مال او وامداران برابر اندازه سهم هر یک قسمت کنند و آنچه وام باقی ماند
بعد از آزاد شدن ماذون طلب کنند مسئله اگر مولی بنده ماذون را ماذون
را حجر کرد محجور نشود تا بیشتر اهل بازار را معلوم نشود مسئله اگر مولی بمیرد
و یا مجنون شد و یا مرتد شد و بدار حرب رفت و یا بنده ماذون گریخت
درین مسایل ماذون محجور شود و بقول شافعی در گریختن محجور نشود مسئله
اگر کنیزک ماذونه از مولی فرزند آورد اذن باطل شود و بقول زفر باطل نشود مسئله
اگر مولی از کنیزک ماذونه مدیونه فرزند آورد و باید بنگر که مولی قیمت
او برای وامداران ضامن شود و در صورت مدبر اذن باقی بود
مسئله اگر بنده ماذون بعد حجر اقرار بامانت و یا بغصب و یا بوام کرد
برای شخصی بدانچه در دست اوست از اموال جایز بود و بقول ابویوسف
و محمد رح جایز نشود مسئله اگر ماذون مدیون است بوامی که محیط رقبه
و مال اوست مولی مالک نشود آنچه بدست ماذون است تا اگر مولی
بنده ماذون را که از کسب اوست و آزاد کند آزاد نشود و بقول
ابویوسف و محمد رح آنچه در دست ماذون است مولی مالک بود
و بنده آزاد شود و قیمت بنده بر مولی واجب شود مسئله اگر دین
ماذون اندک است از قیمت ماذون و از مال او اگر مولی بنده را
از کسب ماذون است آزاد کند باتفاق جایز بود مسئله اگر ماذون
مدیون بدست مولی کالای بفروشد بمثل قیمت جایز بود و بکم از
قیمت جایز نبود اگر مولی بدست ماذون مدیون کالای فروخت
بمثل قیمت و یا بنقصان قیمت جایز بود پس اگر مولی پیش

از استیفا

از استیفاء ثمن مبیع را ماذون تسلیم کرد ثمن باطل شود و اگر مولی مبیع حبس
کند برای استیفاء ثمن جایز بود مسئله اگر مولی ماذون مدیون را آزاد کرد درست
باشد و قیمت ماذون برای غرما الضامن شود و آنچه وام زیادت از قیمت
بود از ماذون بعد از عتق طلب کنند مسئله اگر مولی بنده ماذون خود را فروخت
و مشتری ماذون را غایب کردانید و امداران بایع را بمقدار قیمت تضمین
کنند و یا قیمت از مشتری ستانند و بایع اجازت کنند و ثمن ستانند پس اگر
بایع را الضمان کردند بقیمت او و بعده ماذون بسبب عیب بر بایع رد شد
مولی بقیمت او بر وامداران رجوع کند حق وامداران بر بنده باشد مسئله
مسئله اگر مولی مشتری را اعلام کرد که این بنده مدیون است وامداران
نتوانند که بیع را باطل گردانند و اگر بایع غایب شد مشتری خصم وامداران نبود
مسئله اگر مردی در شهر در آمد و گفت که من بنده زید ام خرید و فروخت
هرچه از تجارت است بر او لازم شود مگر که او را برای وام بفروشند با
مولی او حاضر شود و اگر گفت که محجور است نتوانند که بفروشند مسئله اگر ولی
کودک یا معتوه ایشان را که عاقل است در خرید و فروخت اذن کرد در بیع و
شرا این کودک و معتوه یعقلان بمنزله بنده ماذون بود کتاب الغصب غصب
عبارت از ازالت ید محقه است با ثبات ید مبطله مسئله اگر بنده غیری را
خدمت فرمود و یا بر دابه غیری سوار شد و یا بار کرد غاصب بود و اگر بر بساط غیری
نشست غاصب نبود مسئله واجب است بر غاصب که عین مغصوب را در جای غصب
اده است بر مالک رد کند و اگر هلاک شده است اگر مثلی است چنانکه مکیل و موزون
و معدود متقارب چون جوز و بیضه و فلوس مثل آن رد کند و اگر مثل منقطع شد
و موجود نیست قیمت مغصوب روز خصومت واجب آید و بقول ابو یوسف
قیمت روز غصب واجب آید و بقول محمد روز انقطاع واجب آید
و اگر مغصوب مثلی نیست چنانکه جامه و ستوران و غیر آن قیمت روز غصب
واجب آید مسئله اگر غاصب دعوی هلاک مغصوب بکند قاضی حبس
کند غاصب را تا معلوم شود اگر مغصوب باقی بود در اظهار کرد بعده حکم

کند و سبب آن مسئله غصب در منقول متحقق شود و اگر عقاری را غصب کرد و بدست
غاصب هلاک شد ضامن نشود و بقول محمد غصب شود پس بفعل غاصب نقصان
شد چنانکه اساس کن شد بسبب سکنی او چیزی خراب شد و یا بسبب زراعت
در زمین نقصان شد تاوان نقصان واجب شود باتفاق چنانک در منقول مسئله
اگر بنده مغصوب را باجارت داد و بدین سبب در بنده نقصان شد نقصان بر
غاصب واجب شود و آنچه اجرت قبض کرده است صدقه کند و بقول ابو یوسف
صدقه نکند و همچنان اگر غاصب مغصوب تصرف کرد و آنچه حاصل شد آنچ
غاصب را حلال نبود صدقه کند و بقول ابو یوسف صدقه نکند مسئله اگر کالا مغصوب
بفعل غاصب متغیر شد و اسم او زایل شد ملک مالک از وی زایل شود و غاصب
مالک شود و تاوان بر وی واجب شود و منفعت گرفتن بدان کالا حلال نبود
مگر بعد از ادای تاوان انتفاع حلال بود و بقول شافعی حق مالک منقطع نشود
چنانک گوسپندی را بعد از غصب ذبح کرد و یا بریان کرد و یا بپاره بپخت
و یا گندم مغصوب را آسیا کرد و یا زراعت کرد و یا آهن را غصب
کرد و تیغ ساخت و یا مس را غصب کرد و اوانی ساخت و یا چوب
را غصب کرد و بران بنا ساخت مسئله اگر زر و یا نقره را غصب کرد
و درم و دینار ساخت و یا اوانی ساخت ملک مالک زایل نشود پس
مالک آن درم و دینار را بستاند و هیچ تاوان نکند و بقول ابو یوسف و محمد
غاصب مالک شود و مثل آن تاوان واجب آید مسئله اگر گوسپندی
یکی غصب کرد و ذبح کرد مالک مخیر بود یا گوسپند مذبوح بغاصب دهد و قیمت آن
تاوان ستاند و یا گوسپند مذبوح را نگاه دارد و نقصان قیمت تاوان
ستاند و همچنان اگر جامه کسی را بسیار پاره کرد که بیشتر منافع او باطل شد مالک
مخیر بود یا تمام قیمت از غاصب بستاند و جامه غاصب را بود و یا جامه
نگاه دارد و نقصان قیمت تاوان ستاند و اگر اندک پاره کرد
نقصان از غاصب ستاند و جامه مالک را بود مسئله اگر زمین را کسی غصب کرد و
در و نهال کرد و یا بنا کرد غاصب نهال و بنا را بر کند و اگر
نقصان شود مالک ضامن شود مر این غاصب قیمت بنا و نهال

که بر کندن

که بر کندن ان واجب بود نه باز نهال مالک زمین را بود مسله اگر جامه را بعد از
غصب رنگ کرد و یا در سبز مغصوب روغن امیخت غاصب قیمت جامه
سفید و مثل ان سبز ضامن شود و جامه غاصب را بود و اگر مالک خواهد جامه و
سبز را باز ستاند قیمت رنگ و مثل ان روغن بغاصب دهد تواند و بقول شافعی
مالک تواند که جامه نگاه دارد و غاصب را گوید تا رنگ جامه بقدر امکان از
جامه بگیرد **فصل** اگر مغصوب را غایب کردانید و ضمان داد غاصب مالک
شود و بقول شافعی مالک نشود مسله در قیمت مغصوب قول غاصب معتبر بود
با سوگند اگر مالک گواه اورد که قیمت مغصوب بیشتر از انست که غاصب میگوید
بگفته مالک مسموع بود و اگر مغصوب پیدا شد قیمت او بیشتر از انکه
غاصب ضامن شده است و تاوان بقول مالک داده است و یا بگواه و یا بنکول
غاصب از سوگند مالک را اختیار نبود و کالا غاصب را بود و اگر تاوان بقول غاصب
با سوگند شده است مالک مخیر بود یا امضا ضمان کند و یا مغصوب باز
ستاند عوض رد کند مسله اگر بنده مغصوب را فروخت مالک از و قیمت
بنده ستاند بیع غاصب نافذ بود و اگر غاصب بنده را ازاد کرد بعده تاوان
داد جایز نبود مسله زوائد مغصوب امانت است بدست غاصب چنانکه
جاریه در دست غاصب بزاد و یا از باغ مغصوب میوه حاصل شد
امانت بود تا اگر هلاک شد تاوان بر غاصب واجب نیاید و اگر غاصب
در زوائد تعدی کرد تاوان زوائد بر غاصب واجب شود و همچنین اگر مالک
زوائد را طلب کرد و غاصب باز دارد درین صورت نیز تاوان بر غاصب
واجب اید و بقول شافعی زوائد مغصوب مضمون است و مالک او
بر غاصب تاوان واجب شود مسله اگر جاریه مغصوب بسبب
ولادت نقصان شود غاصب ضامن شود و اگر در قیمت ولد چندانست
که وفا تاوان تواند کرد تاوان از غاصب ساقط شود مسله اگر جاریه
مغصوب از غاصب حامله شد بعده بر مالک رد کرد و بسبب ولادت بمرد
مالک بمرد غاصب قیمت ان جاریه روز علوق ضامن شود و اگر

مغصوبه از غاصب حمل گرفت و بسبب ولادت بمرد ضامن نشود و بقول ابو یوسف
و محمد رح و در کنیزک نیز ضامن نشود مسئله غاصب منافع مغصوب را ضامن
نگردد و مغصوب نقصان شود باستعمال او پس نقصان را ضامن شود و بقول
شافعی منافع مغصوب را ضامن است و که مثل در هر مسئله اگر مسلمانی خمر و
یا خنزیر مسلمانی را اهلاک کرد ضامن نشود و اگر مسلمانی خمر و یا خنزیر ذمی را
هلاک کرد ضامن شود و بقول شافعی برای ذمی نیز ضامن نشود اگر خمر
مسلمانی را غصب کرد و یا دباغت کرد فالک خمر نو آنکه سرکه شد بستاند و
بلا شیء ندهد و مالک پوست را نیز بستاند فاما آنچه زیادت شده است
بغاصب دهد و اگر غاصب سرکه و پوست مدبوغ را اهلاک کرد سرکه را
ضامن شود و پوست را ضامن نشود و بقول ابو یوسف و محمد پوست
مدبوغ را نیز ضامن شود و آنچه باید باغت زیادت شده است مالک
بغاصب باز دهد مسئله اگر مسلمانی بربط و یا طبل و یا مزمار و یا دف از آن مسلمانی
شکسته و یا شراب سکر و یا منصف مسلمانی بریخت ضامن شود و بیع
این چیزها جایز بود و بقول ابو یوسف و محمد ضامن نشود و بیع این اشیاء
جایز نباشد مسئله اگر مدبر و یا ام ولد کسی را غصب کرد و بمیرد او در
قیمت مدبر باتفاق ضامن شود در قیمت ام ولد را ضامن نشود و بقول ابو یوسف
و محمد قیمت ام ولد را نیز ضامن شود کتاب الشفعة شفعه عبارت
از مالک شدن بقعه است به بهای که مشتری خریده است بطریق جبر بر
مشتری مسئله شفعه واجب است برای شریک در حق مبیع چون شرب
و طریق اگر شرب و طریق خاص باشند بعده برای همسایه متصل
و بقول شافعی شفعه نرسد مگر کسی را که در نفس مبیع شریک بعد مسئله
اگر کسی را در دیوار شریک است و با دیگری در دیوار است شرکت
دارد و شریک نباشد در سرای بلکه همسایه باشد در شفعه مسئله
شفعه مر شفیعان را بر عدد رؤس بود نه بر اندازه نصیب تا اگر
یک شریک ثلث دارد و دوم نصف در شفعه هر دو برابر باشند و نیمانیم

اگر یک همسایه بدو جانب اتصال دارد بمبیع و همسایه دوم بیک جانب در شفعه
هر دو برابر اند و مناصفه برند مسئله شفعه بعقد بیع واجب شود و بگواه گرفتن استقرار
گیرد و بعد از آن بتسلیم مشتری و یا بحکم قاضی ملک شود باب طلب الشفعة اگر
شفیع را علم شد به بیع همدر آن مجلس گواه گیرد بر طلب شفعه بعده اگر مبیع
بدست بایع است بر بایع گواه گیرد و اگر مبیع بدست مشتری است نزدیک
مشتری گواه گیرد و یا نزدیک عقار گواه گیرد لطلب شفعه و بعد از اشهاد اگر تاخیر
کرد و برای طلب شفعه خصومت نکرد شفعه او باطل نشود و بقول ابو یوسف
اگر بعد از اشهاد یک مجلس حکم گذشت و مخاصمت نکرد باختیار شفعه باطل
شود و بقول محمد و زفر اگر بعد از اشهاد یک ماه بی عذر تاخیر کرد شفعه باطل شود
مسئله چون شفیع نزدیک قاضی طلب شفعه کرد قاضی از مدعا علیه بپرسد از
ملکیت خانه که برای سبب شفعه آن خانه ملک شفیع هست یا نه اگر اقرار
کرد بملک شفیع بینه اقامت کرد باز قاضی از مدعا علیه بپرسد که آن خانه که
در آن شفعه میطلبد مدعا علیه خریده است اگر مدعا علیه اقرار کرد بشرا آن
خانه و یا منکر شد و از سوگند نکول آورد و یا شفیع بینه اقامت کرد حکم
کند بشفعه مسئله لازم نیست بر شفیع حاضر آوردن ثمن در وقت دعوی بلکه
بعد از حکم لازم شود مسئله اگر مبیع بدست بایع بود شفیع بر بایع خصومت
کند مسئله قاضی بینه نشنود تا مشتری حاضر نشود و چون مشتری حاضر شد
بینه بحضور او نشنود و بحضور او بیع بر اندازد و شفعه بر بایع و عهده نیز
بر بایع نهد مسئله وکیل بشرا خصم بود شفیع را مادام که بشرا بموکل تسلیم نکرد
مسئله شفیع تواند که بحکم خیار رؤیت و یا بحکم خیار عیب رد کند اگرچه مشتری
بشرط البراءة کرده باشد از عیب مسئله اگر میان شفیع و مشتری اختلاف
شد در ثمن و مشتری سرای را قبض کرده است و ثمن تسلیم کرده است قول
مشتری مقبول شود و ثمن تسلیم نکرده است قول مشتری و اگر شفیع
و مشتری بینه اقامت کردند بینه شفیع مسموع بود و بقول ابو یوسف

و ثنا قوبیع ببینه مشتری مسموع بود مسئله اگر مشتری بهای میگوید و بایع کم از ان گوید و
بایع ثمن قبول کرد بسبب شفیع سرای را بگیرد بدانچه بایع میگوید و اگر بایع ثمن قبض
کرد بسبب شفیع سرای را بدانچه مشتری میگوید بستاند مسئله اگر بایع از مشتری
بعضی از ثمن کم کرد باز شفیع نیز کم کند و بقول بنا حط از شفیع کم نشود و اگر بایع
مشتری تمام ثمن حط کرد از شفیع ساقط نشود و اگر مشتری زیادت در ثمن
بر شفیع زیادت لازم نشود مسئله اگر سرای را خرید بمقابله کالای یا بمقابله عقار
دیگر شفیع بقیمت آن کالا و بقیمت آن عقار بستاند و اگر سرای را بمقابله
مکیل و یا موزون خرید شفیع مثل آن بستاند و یا صبر کند تا مهلت بگذرد و بعده
بستاند مسئله اگر ذمی سرای را خرید بخمر و یا بخنزیر و شفیع نیز ذمی است شفیع
بمثل الخمر و بقیمت الخنزیر سرای را بستاند و اگر شفیع مسلمان است بقیمت
خمر و قیمت خوک دهند مسئله اگر مشتری در سرای بنا و یا نهال کرد بعده برای شفیع
حکم شد شفیع مخیر شود و یا سرای را بستاند و قیمت نهال و بنا با ثمن بمشتری
دهد و یا مشتری را حبس کند تا بنا و نهال خود بر کند و بر دو بقول شافعی و مالک
و بروایتی از ابو یوسف مشتری مخیر بود با قیمت بنا و نهال و بنا سرای
بمشتری دهد و سرای را بستاند و یا بگذارد و اگر شفیع سرای را بحکم شفیع بستد
و در آن بنا و نهال کرد بعده آن سرای را کسی باستحقاق ببرد شفیع رجوع
کند بثمن و بقیمت بنا و نهال رجوع نکند و نیز با بایع اگر از وی ستده باشد
و نه بمشتری و بقول ابو یوسف بقیمت بنا و نهال نیز رجوع کند مسئله اگر سرای
خراب شد و یا درختان باغ خشک شدند بی فعل کسی شفیع بتمام بها
بستاند و بقول از شافعی بحصه بستاند اگر مشتری بنای سرای را بعضی کرد شفیع
نتواند که بحصه بستاند بعض حصه بنا کم کند و منقوض مشتری را بود و بگذارد مسئله
اگر زمینی را با درخت خرما و یا خرما خرید شفیع تواند که زمین را با درخت
و با خرما بتمام بها بستاند و این بهایی بود در بیع ذکر خرما نیز کرده باشند و همچنین اگر
زمینی را با درخت خرید و در وی میوه نبود و پیش مشتری میوه حاصل شد در این
صورت نیز شفیع تواند که بگیرد و اگر مشتری میوه را ببرید و این میوه پیش از

اخیلن

درختان موجود بود حصه میوه از شفیع ستانده شود و اگر میوه در دست
مشتری حادث شده است شفیع به تمام بها بستاند و حصه میوه کم نکنند

باب ما یجب فیه الشفعة وما لا یجب

شفعه در عقاری واجب شود که بمقابله مال تملیک کنند
مسئله در بیع عروض و کشتی و بنا و درخت بی زمین فروخته شود شفیع را نرسد
مسئله اگر سرای را مهر زن گردانید و یا زمین را بمقابله اجرت و یا خلع بگانه معین کرد
و یا العقار صلح کرد از قصاص و یا سرای را بعوض عقاری آزاد کرد و یا سرای را
بی شرط عوض بخشید در این مسایل شفعه نباشد و بقول شافعی مسئله صحیح در این مسایل
شفعه نرسد مسئله اگر سرای را بیع فاسد فروخت شفعه نرسد مگر آنکه حق فسخ منقطع
شود و بعده شفیع را رسد و بقول ابی یوسف و محمد حق فسخ منقطع نبود و شفیع
شفعه نرسد مسئله در قسمت عقار مشترک همسایه را شفعه نرسد اگر سرای را
خرید و شفیع شفعه تسلیم کرد بعده مشتری بخیار رویت و یا بخیار شرط
و یا بخیار عیب بحکم قاضی رد کرد شفیع را شفعه نباشد و اگر بی حکم قاضی رد کرد
شفیع را شفعه رسد مسئله شفعه را رسد در اقالت بیع شفعه رسد والله اعلم

باب ما یبطل به الشفعة

شفعه باطل شود بترک طلب مواثبه و یا بترک
تقریر و طلب مواثبه آن است که مجرد شنیدن آنا در حال طلب شفعه کند یا اگر خبر
بیع بدو رسد و طلب نکرد و فا در بود بی طلب و ساعتی تا خبر کرد شفعه باطل شود
و طلب تقریر آن است که در مجلس شفیع را بیع علم شد از آنجا برخیزد و نزدیک
بایع گواه گیرد اگر مبیع در دست او بود و یا نزدیک عقار گواه گیرد مسئله
اگر شفیع از شفعه صلح کرد بعوض شفعه باطل شود و عوض را رد کند مسئله
شفعه باطل شود بمردن شفیع مسئله بمردن مشتری شفعه باطل نشود اگر شفیع خانه
مملوک خود را پیش از آنکه شفعه طلب کند فروخت پیش از آنکه
علم شود بشفعه شفعه او باطل شود و بایع را در آنجا که فروخت شفعه نرسد و وکیل
بود با الشفعه و همچنین اگر وکیل بایع فروخت شفیع بایع را شفعه نباشد و همچنین اگر
شفیع ضمان درک شد از بایع شفعه او باطل شود مسئله اگر خانه خرید و یا وکیل او
و یا دیگری بدو را شفعه رسد مسئله اگر شفیع را خبر کرده شد که آن سرای
هزار درم فروخته شد شفعه را تسلیم کرد بعده معلوم شد که کم از هزار درم فروخته
شد بجو و یا گندم و یا بجو فروخته شد است و قیمت هزار درم
است یا بیشتر شفعه باطل شد و اگر معلوم شد که بکسی دیگر فروخته شده است

که قیمت از هزار درم است شفعه نباشد مسئله اگر شفیع را خبر کردند که این خانه را زید خرید
شفعه تسلیم کرد بعده معلوم شد که عمرو خرید گشت شفعه رسد اگر خانه را فروخت
مگر مقدار یک گز بدرازی جانب حدی که متصل خانه شفیع است شفعه نرسد مسئله
اگر از خانه یک سهم خرید به بهای معاینی بعده باقی خانه نیز خرید همسایه را در سهم اول
شفعه رسد در باقی شفعه نباشد مسئله اگر سرای را خرید به بهای معاینی بعده مشتری
بعوض بها جامه داد شفیع بدان بها بستاند نه بجامه حیله کردن برای اسقاط شفعه
و برای اسقاط زکوة مکروه نبود و بقول محمد رح مکروه بود مسئله اگر پنج کس سرای
خریدند شفیع تواند که نصیب یکی بگیرد و اگر یکی از پنج کس خرید شفیع تمام ستاند
و یا بگذارد و نتواند که بعضی بگیرد و بعضی بگذارد و بقول شافعی تواند که در مسئله
دوم حصه یکی بستاند چنانکه در مسئله اول مسئله اگر نیم سرای غیر مقسوم خرید و بایع قسمت
کرد شفیع تواند که نقض آن کند بعد از قسمت بجانب مشتری آمده است بحکم شفعه
بستاند مسئله اگر سرای را فروخت بنده ماذون مدیون بایع را زان سرای شفعه
است ای ماذون مدیون بحکم شفعه از مولی بستاند و همچنین اگر بنده ماذون مدیون را
بحکم شفعه از مولی بستاند و همچنین اگر بنده ماذون مدیون خانه را فروخت مولی او را
نیز شفعه رسد مسئله اگر مادر پدر را او وصی شفعه صغیر را تسلیم کردند جایز بود و بقول
محمد و زفر جایز نبود و صغیر بعد از بلوغ تواند که شفعه طلب کند مسئله اگر وکیل برای طلب شفعه
تسلیم شفعه کرد جایز بود و بقول امام محمد و زفر جایز نبود

کتاب القسمة

قسمت
جمع کردن نصیبی شایع است در معنی و قسمت مشتمل است بر معنی افراز و مبادله
لغت در قسمت مثلی چنانکه مکیل و موزون و عددی متقارب معنی افراز ظاهر
است و در قسمت غیر مثلی چنانکه حیوان و عروض معنی مبادله ظاهر است
اگر شریک در مثلی یک شریک نتواند که بغیبت شریک دوم بگیرد و در غیر مثلی یک
شریک نتواند که بغیبت شریک دوم نصیب خود بگیرد مسئله یک شریک
طلب قسمت کرد از شریک حاضر و غیبت شرکاء دیگر اگر مال یک جنس است

شریک

سازند حاکم را جبر کنند برای قسمت و اگر مال مشترک اجناس مختلف است جبر نکند مسئله مندوب
است که قاضی قاسمی را نصب کند برای قسمت بی مزد و نفقه او از بیت المال
دهند و اگر رزق او از بیت المال ندهند مزد قاسم بر متقاسمان بود بعدد
رؤس و لقول ابی یوسف و امام محمد [illegible] بر اندازه انصبا [illegible] مسئله
واجب است که قاسم عادل و امین و دانا بالقسمت بود و قاضی مردان را جبر نکند که قاسم معین
[illegible] و نگذارد که قاسمان همه شریک شوند مسئله اگر شریکان نزدیک قاضی
حاضر شدند و بگویند این سرای است و یا عقار [illegible]
را میراث رسیده است از فلان قاضی قسمت کند میان ایشان [illegible]
کنند بر موت مورث و بر اعداد ورثه و لقول ابی یوسف و امام محمد [illegible]
با قرار [illegible] قسمت کند و در [illegible] قسمت [illegible] که با قرار ایشان [illegible]
[illegible] اقرار ایشان [illegible] قسمت کند [illegible] مشترک [illegible]
[illegible] که [illegible] ایشان [illegible] قسمت [illegible]
[illegible] قسمت [illegible]
[illegible] قسمت طلب [illegible] قسمت کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] وارث و [illegible]
[illegible] قاضی طلب حاضران قسمت کنند و وکیل [illegible]
[illegible] غایب و [illegible] مسئله اگر بعضی از شریکان [illegible] حاضر [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] قسمت طلب کردند قسمت نکنند تا غایب حاضر شود و همچنین اگر یک وارث حاضر
[illegible] قسمت طلب کند [illegible] مسئله [illegible] منفعت [illegible] بعد از
[illegible] و بعضی را [illegible] و بعد از قسمت [illegible]

نتوان کرد وفي القسمت آن است که اگر ضرر هر دو برسد اگر صاحب کثیر قسمت طلب کند قسمت کنند
و اگر طالب صاحب قلیل قسمت نکنند و اگر هر یکی بعد از قسمت منتفع حق انتفاع
بتواند گرفت بطلب یکی قسمت کنند و اگر هر یکی بعد از قسمت منتفع حق انتفاع
نتواند گرفت و في القسمت هر یکی ضرر میرسد قسمت نکنند مگر برضاء ایشان مسئله
اگر عروض یک جنس است قسمت کنند اگر عروض دو جنس است و یا اختلاف و یا
جواهر است و یا بندگان و یا گرمابه و یا چاه و یا آسیا قسمت نکنند مگر برضاء
ایشان مسئله اگر سرایها مشترک است در یک شهر هر سرای را علاحده
قسمت کنند و نصف یکی در یک سرای جمع نکنند مگر برضای ایشان و بقول ابو یوسف
و امام محمد اگر قاضی مصلحت بیند بعضی در بعض قسمت کند یعنی هر یک را از
و همچنین مسئله اگر سرای و زمینی است و یا سرای و دکان است هر یک را
باتفاق علاحده قسمت کنند مسئله باید که قاسم آنچه قسمت خواهد کرد صورت
کند و سرای را بکشد بر سهام قسمت و جدا کند القسمت گردن از یکدیگر و بنا را
قیمت کند و هر نصیب را نام نهد اول و دوم و سوم و چهارم ایشان بنویسد
قرعه اندازد هر که نام اول برآید اول بیرون آید هم اول او را باشد باز هر که نام او دوم
بار بیرون آید هم دوم او را باشد و دراهم را در قسمت در نیاید مگر برضاء
ایشان مسئله اگر در قسمت یک شریک را راه آب یا راه گذر در دیگر
دیگری افتاده در قسمت شرط نکرده اند اگر راه او را در ملک شریک دیگر از
بود اگر ممکن بود هر یک را راه جدا کردن و جای نیست دیگر راه کند و اگر ممکن
نبود قسمت را فسخ کنند مسئله اگر دو منزلی بالا و فرود است و در منزل
دیگر فرود است و بالا ندارد و منزل دیگر بالا دارد و فرود ندارد و هر یکی را جدا
قسمت کنند و این قول امام محمد است و بقول ابو حنیفه یک گز از فرود برابر
دو گز بالا است و بقول ابو یوسف گز فرود برابر یک گز بالا است مسئله اگر سرای

و یار معنی را میان ایشان قسمت کردند و بعضی از آن مینکرایند از استعمال نصیب حق و دو قایم
گواهی داد بدانکه او نصیب حق استیفا کرده است گواهی ایشان مقبول بود و بقول امام شافعی و
امام محمد مقبول نبود مسئله اگر یکی از شرکا دعوی کرد که از نصیب او چیزی در دست شریک
دیگر است و بعضی از آن اقرار با استیفای نصیب حق کرده است تصدیق نکنند مگر به دو گواه و اگر
دعوی میکند که از نصیب حق استیفا کرده و لو بعضی از آن گرفته قول خصم او بود
با سوگند و اگر دو شریک میگویند که نصیب ما فلان موضع است و هر یک تسلیم نکرده و با استیفا
گواهی میدهند و شریک دوم تکذیب میکند هر دو را سوگند دهند و قسمت را الغا کنند
مسئله اگر در قسمت غبن فاحش ظاهر شود قسمت را الغا کنند مسئله اگر بعضی شایع از نصیب
یکی مستحق شود بحصه آن در نصیب شریک رجوع کند و قسمت بر قرار بماند و بقول
ابو یوسف و محمد قسمت را الغا کنند مسئله اگر دو شریک نوبت کردند در سکنی یک
حویلی یا در سکنی دو حویلی جایز بود و اگر نوبت کردند در اجرت یک بنده و یا دو بنده و یا در
اجرت یک اشتر و یا دو اشتر و یا در سوار شدن یک اشتر و یا دو اشتر و یا در میوه درخت
یا در شیر گوسفند جایز نبود و بقول ابو یوسف و امام محمد در اجرت دو بنده و یا در سوار شدن
یک اشتر و یا دو اشتر و یا دو اشتر جایز است کتاب المزارعه
مزارعه عقد است بر کردن بعضی از خارج مزارعه جایز بقول ابو یوسف و محمد مزارعه
در شرع و لو شرایط است شرط اول آنست که زمین صالح زراعت بود و شرط دوم آنکه
مالک زمین و مزارع اهلیت عقد بود شرط سوم آنکه مدت زراعت بیان کنند شرط
چهارم آنکه بیان کنند که تخم از جهت که باشد شرط پنجم آنکه نصیب آنکه تخم از او نیست
بیان کنند شرط ششم آنکه رب ارض تخلیه کند میان زمین و میان عامل و مالک شرط
هفتم آنکه صاحب زمین با مزارع کار کند بعقد مزارعه فاسد بود شرط هشتم آنکه شرکت در
خارج شرط کرده باشد شرط نهم آنکه جنس تخم بیان کند مسئله بقول ابو یوسف و امام محمد

مزارعه وقتی درست بود که زمین وتخم از یکی بود وعمل وستور از دیگری ویا زمین از یکی
یکی بود وتخم وعمل وستور از دیگری بود ویا عمل از یکی بود وتخم ~~عمل از دیگری یا~~ وستور ونیز از دیگری
مسئله اگر زمین وستور از یکی بود وتخم وعمل از دیگری بود ویا تخم از یکی بود وباقی از دیگری
ویا یکی را قفیزی معین شرط کنند ویا تخم از زراعت بر کناره جوی بود برای یکی شرط کنند در این
صورت عقد مزارعه جایز نبود مسئله اگر شرط کردند که صاحب تخم تخم خود را برگیرد
وباقی میان ایشان مشترک باشد ویا شرط کنند که اول خراج برگیرند وباقی میان ایشان
ساقط شود [illegible] صورت مزارعه فاسد بود مسئله اگر عقد مزارعه فاسد شد حاصل
صاحب تخم را بود برای شریک دیگر اجر مثل عمل ویا اجر مثل زمین واجب آید و
زیادت بر مشروط نکنند مسئله اگر عقد مزارعه درست شد خارج بحکم شرط قسمت شود و
اگر [illegible] بضرورت از زمین هیچ بیرون نیاید برای عامل هیچ واجب نباید مسئله اگر بعد
از عقد مزارعه صاحب تخم از عمل امتناع او را جبر نکنند واگر دیگری امتناع آورد
از عمل جبر کنند مسئله بمردن یکی از متعاقدین مزارعه باطل شود مسئله اگر مدت
مزارعه گذشت وزراعت هنوز نرسیده است بر مزارع اجر مثل زمین واجب آید
تا ادراک زراعت مسئله نفقه زراعت بر اندازه حصه هریکی قسمت کنند وهمچنین
درودن وکوفتن وپاک کردن وبرداشتن زراعت بعد از درودن بر اندازه حصه
هریکی قسمت کنند ودر عقد مزارعه بر عامل شرط کرده باشند مزارعه فاسد شود وفتوی
از ابو یوسف اکثر المعمول بر عامل شرط کرده اند جایز بود

کتاب المساقات

مساقات عبارت از عقدیست که واقع شود در دفع کردن درختان بکسی تا در او
عمل کند بران شرط که میوه میان ایشان بود واین نیز بقول ابی حنیفه رح باطل است چنانکه
مزارعه بقول ابو یوسف وامام محمد جایز است اگر مدتی معلوم ذکر کنند وجزوی
شایع از میوه معین کنند مسئله مساقات جایز بود در درخت ودر انگور
ودر [illegible] وبادنجان بقول شرع جایز شود مسئله اگر درخت میوه دار کسی

بعقد مساقات دفع کرد اگر بعمل او در میوه زیادت شود جایز بود و اگر میوه رسیده باشد
جایز نبود چنانکه عقد مزارعت بعد از رسیدن زراعت جایز نبود مسئله چون عقد
مساقات فاسد شد برای عامل اجر مثل عمل او واجب شود مسئله عقد مساقات
فاسد شود بمردن یکی از هر دو عقد مساقات را بعذری فسخ کنند چنانکه عقد
مزارعت اگر عامل دزد بود یا بیمار بود که عمل نتواند کرد فسخ کنند

کتاب الذبایح

ذبایح جمع ذبیح است و ذبیحه اسم مذبوح است مسلمان و جهود و ترسا و کودک و زن
گنگ و ختنه و مرتد حلال نیست مسئله در حالت ذبح بعمد التسمیه نگفت حرام
بود و بقول شافعی حلال بود مسئله اگر بغفلت فراموش کرد در حالت ذبح التسمیه نگفت بالاتفاق
حلال بود مسئله مکروه است که در حالت ذبح با نام خدای عز و جل دیگری را یاد کند
و یا نیز گوید ذبح کردم برای بار خدای قبول کن این را از فلان و اگر پیش از التسمیه و پس از
خوابانیدن ذبیحه گوید جایز بود مسئله ذبح میان حلق و سینه است و جای ذبح رگهای
حلق و آن چهار است یکی مری است و آن مجری طعام و شراب است رگ دوم نای گلوی است
و آن مجری نفس است و دو دیگر ودجین رگ اند و این هر دو مجری خون اند مسئله اگر از این
سه رگ در ذبح بریده شود بقول امام اعظم هر کدام که باشد و بقول ابویوسف شرط است که آن سه رگ حلقوم و
مری و یکی از دو ودج بود و بقول امام محمد شرط است که از هر رگی بیشتر بریده شود مسئله
اگر بنا خن و یا بسر دندان و یا با استخوان و یا بدندان جدا شده و یا پوست نی و یا سنگ
تیز و مانند آنچه رگ ببرد و خون بریزد ذبح کند جایز بود و اما بدندان و ناخن که جدا نشده
اگر ذبح کردند مذبوح حرام باشد مسئله مستحب است که کارد تیز کنند مسئله
مکروه است که در ذبح کردن کارد را به رگ و استخوان گردن رسانیدن و با تمام سر ببرد و یا از پس
گردن ذبح کند مسئله اگر شکاری نتوان گرفت ذبح کنند و اگر از حیوانهای اهلی
باشد و یا در چاه افتاد ذبح او جرح بود و بقول امام مالک نحر الجنب کرد آن
حلال است مسئله سنت است که شتر را نحر کنند یعنی رگهای گلو شتر نزدیک

مسئله سر ببرند در گاو و گوسپند سنت است که ذبح کنند و اگر شتر را ذبح کنند و گاو و گوسفند
را نحر کنند مکروه بود و ذبیحه حلال بود و بقول امام مالک حرام بود مسئله اگر مالک
شتری را نحر کند و یا ماده گاوی را نحر کند و از شکم او بچه مرده بیرون آید نخورند
اگرچه موی بر تن او برآمده باشد و یا برنیامده و بقول ابو یوسف و امام محمد و
شافعی چون خلقت او تمام شده است خوردن او جایز بود و ذبح مادر او ذبح او
ذبح بود فصل فیما یحل اکله و فیما لا یحل مسئله از چهارپای نیش دار و
واز پرندگان چنگل دار نخورند و مراد از نیش و چنگل آنست که سلاح بود
ایشان و بدان شکاری را جراحت کنند مسئله زاغ کشت حلال است و زاغ
مردارخوار حرام است مسئله خوردن کفتار و سوسمار و زنبور و یا جمیع
حشرات یعنی آنچه بر زمین باشد حرام است و بقول شافعی خوردن کفتار و سوسمار حلال
است مسئله خوردن خر اهلی و استر و اسپ حرام است و بقول ابو یوسف
و امام محمد و شافعی گوشت اسپ خوردن پاک نیست مسئله خوردن خرگوش حلال
است مسئله چیزی که خوردن گوشت او حرام است چون ذبح کنند گوشت و پوست او پاک
شود مگر آدمی و خوک و بقول شافعی هرچه حرام است بذبح کردن گوشت او
پاک نشود مسئله آبی نخورند مگر ماهی زنده فاما هرکه در دریا بمیرد بی آفت
مرده باشد حرام بود مسئله ماهی و ملخ بی ذبح حلال بود مسئله اگر گوسفند
از ذبح بجنبد و یا خون او بیرون آید حلال شود و این مسئله جایی است که در وقت
ذبح کردن حیوة او معلوم نشد و اگر در وقت ذبح حیوة او معلوم بوده است حلال بود
اگرچه نجنبد و یا خون بیرون نیاید کتاب الاضحیه مسئله اضحی واجب است
بر مسلمان آزاد مقیم توانگر از نفس خود در روز عید الاضحی و بقول شافعی و روایتی
از ابو یوسف اضحیه سنت مؤکده است مسئله مسئله از فرزند اضحیه واجب نیست مسئله اضحیه از یک
نفس یک گوسفند و از هفت نفر یک شتر و یا یک گاو مسئله وقت اضحیه

صح

صبح طلوع روز عید اضحی است و دو روز دیگر بعد از روز عید و بقول شافعی و بعد از
عید تا سه روز اضحیه جایز نیست مسئله مشتری را پیش از آغاز عید ذبح قربانی جایز
نبود و بقول امام مالک و شافعی پیش از قربانی امام اضحیه روا نباشد اگر چه بعد از نماز
[illegible] مسئله در روستا پیش از نماز عید اضحیه جایز بود مسئله در اضحیه گاو یا گوسفند
یا گوسفندی سترون و خصی و دیوانه جایز بود و نابینا و کور و لاغر و لنگ و
آنکه بیشتر از گوش و یا از چشم و یا از دنب او بریده باشد جایز نبود و همچنین
[illegible] اگر [illegible] سترون باشند جایز نبود مسئله اضحیه از شتر و گاو و گوسفند دهند و در
گوسفند کم از یک ساله ندهند و از گاو کم از دو ساله ندهند و دو ساله و بیشتر از آن
جایز بود و از شتر کم از پنج ساله ندهند و پنج ساله و بیشتر از آن جایز بود و از میش شش
ماهه دهند و بقول بعضی هفت ماهه دهند مسئله اگر هفت کس گاوی برای قربانی
خریدند و پیش از ذبح یکی بمرد و ورثه گفتند این گاو را ذبح کنید از خود و از مورث
جایز بود مسئله اگر هفت کس گاو خریدند و یکی از آن ترسا است و یا مسلمان است
[illegible] مقصود او گوشت است نه قربانی از هیچکس جایز نبود مسئله از گوشت اضحیه
[illegible] بخورد و توانگران و درویشان را بدهد و ذخیره بکند و مستحب است که صدقه از ثلث
[illegible] نکند و پوست اضحیه نیز صدقه کند و یا از پوست چیزی سازد که در خانه استعمال
کند چون [illegible] و [illegible] و مستحب است که بدست خود ذبح کند اگر ذبح کردن داند مسئله
مکروه است که اضحیه مسلمان جهود و یا ترسا ذبح کند مسئله اگر دو مرد غلط کردند و
هر یک اضحیه دیگری ذبح کردند از هر دو اضحیه جایز بود و بر هیچکس تاوان نباید و بقول زفر
[illegible] دو اضحیه جایز نبود و بر هر یک تاوان واجب است
كتاب الكراهية [illegible]
[illegible] از یک است و از محمد منصوص است که هر مکروهی حرام است [illegible] مکروه بحرام [illegible]
مسئله چون نوان [illegible] و روغن [illegible] و خوشبوی کردن از او و زر و نقره [illegible]
[illegible] مکروه است و از او [illegible] زر [illegible] و [illegible] مکروه است و بقول
[illegible] مسئله چون نوان [illegible] از او زر و نقره کوفت و [illegible] زر نقره کوفت
السمانی [illegible] نقره کوفت جایز بود و لیکن از جای نقره پرهیز کند مسئله قول کافر در حلال

و حرام معقول است مسئله قول بنده و جاریه و کودک در هدیه و در اذن تجارت مقبول است
مسئله قول فاسق در معاملات مقبول است فاما در دیانات مقبول نیست مسئله اگر
شخصی را مهمانی خوانند و آنجا بازی و سرود هست بنشیند و بخورد
فصل فی اللبس
حریر پوشیدن مرد را حرام است مگر مقدار چهار انگشت چون علم و ترک پوشیدن حلال است
مسئله بالشت و بستر حریر و پوشیدن جامه که تار او حریر است و پود او پنبه یا خز
ست پوشیدن او حلال است و جامه که تار او پنبه است و پود او حریر است پوشیدن
او حرام است مگر در دار حرب مسئله پوشیدن پیرایه از زر و نقره مرد را حرام است مگر
انگشتری و کمر و پیرایه تیغ از نقره و بهتر است ترک آوردن انگشتری مگر سلطان
و قاضی را مسئله حرام است انگشتری از زر و آهن و سنگ و برنج مسئله حلال است
مسمار کردن بمیخ زر در سوراخ نگینه و سخت کردن دندان بنقره فاما سخت کردن
دندان بزر حلال نبود مسئله مکروه است پوشیدن زر و حریر کودکی را مسئله باک
نیست دست کردن پاره جامه برای وضو پاک کردن بینی و مکروه است ریسمان بستن در
انگشت برای یاد آمدن فصل النظر واللمس جایز نیست که مرد بزنی بیگانه آزاد
نظر کند مگر در روی و دو کف و این جایی است که ایمن بود از شهوت و اگر از شهوت
ایمن نبود نظر در روی او نیز جایز نبود مگر گواه باشد در حالت شهادت و قاضی
را در حالت حکم جایز بود که بروی زن بیگانه نگاه کند اگرچه از شهوت مترسد
مسئله جایز است که طبیب نظر کند در موضع مرض آن مسئله نظر مرد در تن مرد
جایز بود مگر از ناف تا زانو مسئله نظر زن در تن زن جایز است بمقدار نظر مرد
در تن مرد و بروایتی از ابی حنیفه رضی الله عنه نظر زن بر زن چون مرد است
بزنی که از محارم او بود مسئله جایز است نظر مرد در فرج منکوحه و کنیزک خود
مسئله جایز است نظر و مس مرد در روی و سر و سینه و دو ساق و دو بازوی
زنی که نکاح او حرام است جاریه بیگانه نظر حکم زنان محارمه دارد و الهو
که مشتری در حالت خریدن سر و روی و سینه و ساق و بازوی جاریه مس کنند
اگرچه ایمن نبود از شهوت و جایز نبود که جاریه بالغ را در یک ازار عرض
کنند مسئله خصی و مجبوب و مخنث حکم مرد دارد الا نظر آن در زن بیگانه

جایز نبود

135

جایز بود مسئله نظر بنده در مالک خود جایز بود مگر در زانوی و دو کف دست و بقول
امام مالک و یک قول شافعی مالک چون محارم است مسئله جایز بود که در جماع کنیزک
بی رضای او بیرون فرج انزال کند اما از آن حره جایز نبود مگر بدستوری او
فصل فی الاستبراء اگر مردی کنیزکی را مالک شد وطی و لمس و نظر بشهوت پیش از
استبراء حرام بود مسئله اگر مردی دو کنیزک را مالک است و این هر دو میان
خود خواهرانند و مولی هر دو را قبله زد بشهوت هیچ از ایشان را وطی و قبله و
لمس روا نباشد تا یکی بر خود حرام نکند بتزویج و یا بتملیک و یا بعتق مکروه است
مرد دیگر مرد را با دست و یا اندام او را تقبیل کند و یا کنار گیرد در یک ازار
و بقول ابویوسف باکی نبود و اگر پیراهن بود با جماع [illegible] باکی نبود مسئله [illegible] در
دست فصل فی البیع و در اجاره و غیر آن مسئله بیع عذره مکروه است و [illegible]
سرگین مکروه نیست و بقول شافعی مرده [illegible] بیع [illegible] جایز نبود مسئله اگر [illegible]
بداند که این کنیزک زید است و بکر او را گوید که این کنیزک [illegible]
زید مرا [illegible] این کنیزک [illegible] جایز بود [illegible]
مسئله مکروه بود که [illegible] از [illegible]
حرام [illegible] اگر [illegible] جایز بود مسئله [illegible]
احبار [illegible] در شهری که [illegible] کردن از آن شهر [illegible] مکروه [illegible] بقول
ابویوسف هر چیزی که او عامه خلق را [illegible] دارد مکروه است [illegible]
عامه بود و فتوی بر قول او است مسئله [illegible] علمه [illegible]
مکروه نیست و بقول امام محمد هر موضعی که [illegible] علمه آن موضع [illegible]
از آنجا [illegible] مکروه بود مسئله [illegible] که [illegible]
که [illegible] طعام از قیمت [illegible] مسئله جایز [illegible] فروختن [illegible]
[illegible] خمار مسئله اگر [illegible] را اجازت داد برای آنکه خانه

آتش پرست سازد و یا جای عبادت جهودان و ترسایان سازد و یا برای آنکه تا در آن خانه
خمر فروشد جایز بود و بقول ابو یوسف و امام محمد نشاید که اجاره دهد مسئله اگر خمر فروشی
را اجرت برداشت مزد حلال بود و بقول ابو یوسف و امام محمد مکروه است بود
مسئله باکی نیست بفروختن خانهای مکه و زمین او و فروختن کردن ده است در
مصحف و نقش کردن و زر پوش کردن مصحف و در آمدن ذمی در مسجد و بقول
امام مالک در آمدن ذمی در مسجد مکروه است مسئله جایز است پرسیدن بیمار
از جهود و ترسا و خصی کردن چهارپایان و سوراخ کنیتی برای نهادن در آن
گوشها و قبول کردن هدیه از بنده که تاجر است و اجابت دعوت او
و رعایت ستدن دابه او اما مکروه است پوشیدن جامه و یا قبول کردن هدیه او
از خود اهم و نانیز مسئله مکروه است خدمت فرمودن خصی مسئله مکروه است
و در جهان اسک بمعقد العز من عرشک گوید و یا گوید بحق فلان و یا بحق پیغام
مسئله مکروه است بازی کردن بشطرنج و یا نرد و جمله بازیها و بر مکروه است
کردن بنده طوق اندازد از این قاعده کردن بنده و سفیه و دیگران مکروه
مسئله حلال است حقنه کردن برای تداوی و رزق قاضی از بیت المال و
رفتن کنیزک و ام الولد بی محرم و حریر بستن و فروختن عجم و یا در ملتقط آمده
جایز است از برای صغیر اگر صغیر صغیر در کنار ایشان بود مسئله ها در را جایز بود
که صغیر بلا اجازت دهد اگر در کنار او بود اما ملتقط را جایز نیست کتاب
احیاء الموات موات زمینی است که زراعت نشود آنکه سبب آنکه آب از وی
منقطع شده است و یا غلبه آب و مملوک نباشد و از آبادانی دور بود چنانچه
اگر کسی از قصی آبادانی بانگ کند و آواز او شنیده نشود و اگر احیاء
زمین را باذن امام احیا کند مالک شود مسئله اگر زمینی را تحجیر کند یعنی
موقفی از زمین موات نشان کند و یا گرد بر گرد زمین سنگها نهد و یا
خار و یا شاخ نهد و یا زمین را آب کرد و آنچه درو جا بود بسوخت و یا
از زمین و رود مالک شود و اگر زراعت نکرد و بعد از گذشتن سه سال امام از وی بستاند

مسئله

سله روا نباشد احیا کردن زمینی که نزدیک آبادانی بود اگر در زمین موات چاهی
کرد حریم چاه را بمقدار چهل گز از هر جانب مالک شود مسئله حریم چشمه پانصد
ست مسئله اگر کسی در حریم چاه چاهی دیگر حفر کرد منع کنند حریم کاریز مقدار آنچه
ست که بدان اصلاح او بود مسئله اگر آب فرات و دجله و غیر آن از زمینی عدول کرد
از زمینی که رفت و ممکن نیست که باز گردد احیاء آن زمین جایز بود مسئله و اگر ممکن
ست که باز گردد احیاء آن زمین جایز نبود مسئله اگر در زمین موات جوی حفر کرد
ن امام محقق حریم نشود و بقول ابو یوسف و امام محمد حریم شود و آن مقدار جو است
در دو طرف که بر آن روند و گل اندازند

کتاب الشرب

شرب عبارت است از نصیب آب مسئله جویهای بزرگ چنانچه دجله و فرات غیر
ملوک اند هر یک تواند که زمین خود از آن جویها آب دهد و از آن آب وضو بود
... و برای آب آسیا بندد و یا جوی حفر کند و از آن آب برد در زمین خود اگر آب
... کاریدن بسیاری خلق را زیان نکند مسئله اگر جوی مملوک و از چاه ...
... هر یک را خوردن آب و دابه را خورانیدن جایز بود فاما نتواند که زمین
آب دهند و اگر خوف آن بود که بسبب آب دادن ستوران جوی خراب شود صاحب
... نتواند که منع کند فاما آبی که در کوزه و خنب کرده اند مملوک آن کس است
که در کوزه و خنب کرده است روا نبود انتفاع غیر مگر باذن مالک کوزه و خنب
مسئله جوی که غیر مملوک است کافتن آن بر سلطان واجب است از بیت المال و اگر
بیت المال هیچ نبود خلعت را ناچیز کنند برای حفر کردن مسئله جوی که مملوک
ست کافتن آن بر مالک او بود اگر از حفر امتناع کرد جبر کنند و اگر جوی مشترک است
مونت کافتن از بالاء بر همه بود فاما اگر از زمین یکی [illegible] آنکه [illegible]
مونت کافتن جوی و مونت کافتن جوی بر [illegible] آن بود و بقول ابو یوسف
امام محمد مونت حفر کردن بر همه بود از اول جوی تا آخر مسئله بر اهل شفه حفر جوی

واجب نیست مسئله اگر دعوی شرب بی زمینی میکنند جایز نبود مسئله اگر جوی است
میان قومی و در شرب آن منازعت میکنند هر یک را بر اندازه زمین شرب بود
هیچکس نتواند که ازان جوی جوی بشکافد و یا آسیا بران نصب کند و یا دلو نهد
یا پلی کند و یا دهانه آن جوی فراخ کند و نیز هیچ یکی نتواند که قسمت شرب بروزها
کند بعد از آنکه قسمت بنالها کرده اند و هر یک ازان جوی ناکرده است که بدان
زمینی خود را آب میدهد و اگر یک شریک را زمینی دیگر دارد که آن را ازین جوی
شرب نیست و نیز نتواند که شرب خود را جوی مشترک بدان زمین آرد و نتواند مگر
هم شرکا مسئله شرب میراث شود و اگر وصیت کرد بیکی تا بمنفعت کند جایز بود
مسئله فروختن و بخشیدن شرب جایز نبود مسئله اگر زمین خود را آب بسیار دهد
زمین همسایه او را آب تر شد و یا زمین همسایه غرق شد ضامن نبود

الأشربة

شراب عبارت از مست کننده است مسئله شرابها حرام چهار است
یکی خمر و آن شیره انگوره است که خام باشد تا بجوشد و سخت شود و کف انداز
و بقول ابو یوسف و امام محمد کف شرط نیست و از پی شراب اندک و بسیار بست و دو
شراب سلب مضر است و آن شیره است که طبخ کنند تا دو حصه کمتر رود و سوم
که از مویز گرفته باشند و ان آب و خرمای تر غیر مطبوخ است چهارم آبی است غیر مطبوخ
و حرمت این چهار کمتر است از حرمت خمر تا اگر خمر را حلال گوید کافر شود و اگر
این سه شراب را حلال گوید کافر نشود مسئله شرابهای حلال چهار است یکی
نبیذ خرما و نبیذ مویز اگر اندک طبخ کنند اگر چه سخت شود بشرطیکه مست
نکنند و بی لهو و طرب نوشد دوم شرابی که از خرما و مویز مخلوط ساخته
سیوم شرابیکه از انگبین و یا از انجیر و یا از گندم و یا از جو و یا از جواری

مطبوخ

مطبوخ و غیر مطبوخ چهارم شیره انگور که طبخ کنند تا دو حصه برود و یک حصه بماند
بقول امام محمد و شافعی و امام مالک حرام است مسئله حلال است نبیذ حلوی
و بار و حلیم مثلثه و نبیذ و آن او ندهای شراب است مسئله سرکه خمر حلال
است اگر چه بنفس خود سرکه شده است و یا چیزی در وی انداخته باشند و لیکن اگر سرکه شود
است مسئله خر دادن و دادن خمر و منفعت گرفتن و امتشاط کردن بدو مکروه است
مسئله بخور دادن خمر دری نی مستی حد نزنند بقول شافعی حد زنند باب الصید
شکار کردن به سگ معلم و بازی و جوارح دیگر اگر معلم باشد درست بود و شکار
کردن به بهی و باشه و چرخ و یوز اگر معلمند درست بود و تعلیم سگ آن است
که سه بار از صید نخورد و تعلیم باز آن است که چون بخوانی باز آید مسئله نام الله
الهی در وقت سگ و باز و ... و در وقت تیر انداختن ... شکار
حرام است و نیز جراحت سگ و غیر آن در سایر مواضع که باشد از صید شرط
است مسئله اگر باز آن از صید بخورد حلال بود و اگر سگ و یوز از صید بخورد حرام
بود مسئله اگر صید را زنده یافت ذبح کند اگر ذبح نکرد و بمرد حرام بود
مسئله اگر سگ و غیر او شکاری را خون آورده و جراحت نکرد و یا سگ غیر معلم
یا سگ معلم شریک شد و یا سگ مغ با سگ مسلمان شریک شد و یا سگی
که در نام خدا نبرد اتفاقا شریک شد در این مسائل صید آن حرام
مسئله اگر مسلمانی سگ را ارسال کند و مجوسی بانگ بر وی زد و تحریص
کرد و سگ تیز تر شد یعنی سگ زیاده اظهار طلب کند و صید گرفت
حلال بود و اگر مجوسی ارسال کند و مسلمانی بانگ زد و تحریص کند و سگ
بتحریص مسلمان در طلب صید زیاده کند حرام بود و اگر مجوسی سگ را
ارسال کند و مسلمانی زجر کند و تیز تر شد و صید گرفت حلال بود

مسئله اگر کسی بر صید تیر انداخت و تسمیه گفت و بر سیدن تیر صید مجروح شد حلال
و اگر زنده یافت ذبح کند و اگر ذبح نکرد و قدرت بر ذبح داشت بمرد
حرام بود مسئله اگر تیر بصید رسید و صید غایب شد و او در طلب صید
بود تا مرده یافت حلال بود و اگر از طلب و نشست یعنی طلب
ترک آورد بعده مرده یافت حرام بود مسئله اگر تیر فرستاد و بعد
رسیدن تیر صید در آب افتاد و یا بر سقف و یا بر کوه افتاد و از
آنجا بر زمین افتاد حرام بود و اگر اول بر زمین افتاد حلال بود مسئله
اگر بر شکار سنگ رسید و یا غلوله کمان رسید و بمرد حرام بود مسئله اگر تیر بشکار
فرستاد و عضوی بست از شکاری برد صید حلال بود و عضو حرام و بقول شافعی
عضو نیز حلال و اگر تیر شکاری را نیمه کرد و بیشتر با سر بن است
تمام بخورند مسئله صید مغ و بت پرست و مرتد حرام است مسئله
اگر تیر بر شکاری فرستاد و شکار رخنه شد و سست شد و دیگری تیر
تیر فرستاد و بکشت صید ملک دوم بود و حلال باشد و اگر اول
صید را سست کرد اول را بود و صید حرام بود و دوم ضامن شود برای اول قیمت
صید مجروح را چرا که نقصان شده است مسئله شکار کردن چیزی که گوشت
او حلال است و چیزی که گوشت او حلال نیست جایز بود

کتاب الرهن

رهن عبارت است از حبس کردن چیزی است برای حقی که استیفا حق از او ممکن
بود چنانکه وام مسئله رهن لازم شود با یجاب و قبول و قبض و بقول امام
مالک رهن لازم شود و با یجاب و قبول بی قبض مسئله چون مرتهن رهن بگیرد
و مفروغ و مقسم یعنی قسمت شده است و فارغ از مالک برای قبض کرد
لازم شود و در ضمان او در آید و بقول شافعی رهن امانت است مسئله تخلیه
در رهن و در مبیع حکم قبض دارد مسئله پیش از قبض راهن مخیر است تواند که
که از رهن رجوع کند مسئله رهن مضمون شود بر آنچه کمتر است از قیمت و از دین

اگر رهن هلاک شود و قیمت رهن مثل دین است و این بحکم شرع دین خود را استیفاء کرده باشد
و اگر قیمت رهن زیاده از دین است مرتهن بمقدار دین استیفاء کرده باشد
و زاید امانت بود و اگر قیمت رهن کمتر از دین است مرتهن بمقدار حق
استیفاء کرده باشد و بر زیادت راهن رجوع کند مسئله تواند که مطالبه کند
دین و لو انکه راهن را حبس کند مسئله چون مرتهن رهن طلب نماید تا رهن را حاضر
کند و بعد از احضار راهن را امر نماید تا اول تسلیم دین کند بعده رهن را تسلیم کند
مسئله اگر رهن بدست مرتهن در بیت مرتهن است تمکین نکند راهن را از بیع تا فروخته
دین ادا کند و چون اداء دین کرد رهن را برابر راهن تسلیم کند مسئله روا نباشد
مرتهن را از رهن انتفاع گیرد بخدمت فرمودن و یا بسکنی شدن و یا بپوشیدن و یا باجاره
دادن و بعاریت دادن مسئله مرتهن رهن را نگاه دارد بنفس خود و زن و فرزند
خود و خدمتکاران او که در عیال او باشند و نیز رهن را نگاه دارد و اگر بغیر اینان دیگری
را حفظ رهن فرمود یا بدیگری امانت داد ضامن شود و اگر در رهن تعدی
کرد قیمت رهن ضامن شود مسئله اجرت خانه رهن را در وی نگاه دارند و اجرت
نگاهدارنده بر مرتهن واجب شود و اجرت چرانیدن مرهون و نفقه مرهون و
[illegible] علاج مرهون بر راهن واجب شود

باب ما یجوز ارتهانه و ما لا یجوز

رهن مشاع جایز نیست و بقول شافعی جایز است مسئله رهن کردن میوه که بر درخت
است بی درخت و رهن کشت بی زمین و رهن درختی که در زمین است بی زمین و رهن
[illegible] آزاد و مدبر و مکاتب و ام ولد جایز نبود و همچنین اگر کالای بسبیل امانت
[illegible] بنهد و بدان رهن ستاند جایز نبود مسئله رهن بدرک و بیع باطل است
مسئله رهن جایز نیست مگر بدین اگر چه دین موعود بود تا اگر گفت [illegible]
[illegible] تا هزار درم وام دهی و رهن بدست مرتهن هلاک شد بمقابله هزار درم
هلاک شود مسئله جایز است رهن کردن [illegible] سلم و [illegible]
[illegible] استیفا بود و بقول زفر جایز نبود مسئله اگر پدر بنده پسر صغیر را بوام خود
[illegible] جایز بود [illegible] از ابیوسف و امام زفر جایز نبود مسئله رهن کردن زر و نقره و مکیل و

مورد و جایز بود اگر این اشیا را اجنبی رهن کرد و هلاک شدند بعد از آن دین ساقط بود و جهه
الاعتبار نیست و بقول ابی یوسف و امام محمد مرتهن قیمت مرهون را حلال اجنبی ضامن شود و
او را بها باشد بجای آن مرهون مسئله اگر ... الا آنکه مشتری کالای معلی را
ثمن رهن دهد و مشتری از رهن ... جبر نکنند ولیکن بایع را بود که بیع را فسخ کند مگر
مشتری ثمن را در حال ادا کند و یا قیمت آن کالا که رهن طلب کرده است بدست بایع رهن کند
در این صورت بایع نتواند که بیع فسخ کند و بقول امام زفر مشتری را جبر کنند تا آن کالا
رهن کند مسئله اگر مشتری بایع را گفت این جامه را بدار تا بها بتو دهم الخ
جامه رهن شود و بقول امام زفر رهن نبود مسئله اگر دو بنده را بهزار درم رهن
کرد و قیمت هر بنده هزار درم است و حصه یک بنده پانصد درم گزارد نتواند که یک
بنده بگیرد تا پانصد درم دیگر ادا نکند چنانکه در مبیع یعنی اگر دو بنده را خرید
بهزار درم گزارد نتواند که یک بنده را قبض کند تا باقی ثمن ادا نکند مسئله
اگر کالای را بدست دو کس رهن کرد جایز بود و تمام کالا در دست هر یکی رهن بود
هر یکی بقدر حصه او ضمان واحد شود و اگر وام یکی گزارد تمام کالا در دست مرتهن دیگر
رهن بود مسئله اگر بنده بدست مردی است دو مرد دعوی میکنند و هر یکی میگوید
البینه را که این بنده بدست من هزار درم رهن کرده و من قبض کرده ام
هر دو بینه اقامت کردند بینه هر دو باطل بود مسئله اگر زید بمرد و بنده بدست
دو کس است و هر یک بینه اقامت کردند بر رهن و قبض بدست هر یکی نصف بنده
رهن بود بمقابله حق هر یک [illegible] مسئله اگر راهن بر مرتهن
اتفاق کردند بر آنکه رهن بدست مردی عدل باشد جایز بود و هیچ یکی نتواند
از وی بستاند و اگر هلاک شود در زمان مرتهن هلاک شود مسئله اگر راهن مرتهن
و یا عدل و یا غیر آن را وکیل کرد تا بوقت اجل رهن را بفروشد درست بود
و اگر وکالت در عقد رهن شرط کرده اند بعزل راهن وکیل معزول نشود و بموت
راهن و مرتهن وکیل معزول نشود و وکیل تواند که مرهون را بفروشد ...

راهن

راهن بفروشد و بمردن وکیل وکالت باطل شود مسئله راهن نتواند که مرهون را بفروشد
مگر برضاء مرتهن و مرتهن نیز نتواند که مرهون را بفروشد مگر برضای راهن مسئله اگر
مهلت تمام شد و راهن غایب است و وکیل امتناع کرد از بیع رهن وکیل را حبس کنند بر
بیع مرهون و همچنین اگر مدعا علیه برای جواب دعوی وکیل گرفت و موکل غایب شد
وکیل را جبر کنند تا جواب دعوی گوید مسئله اگر عدل رهن را فروخت بها را بمرتهن
داد و رهن را مستحق برد و مشتری عدل را تضمین کند و یا مرتهن را بها را تضمین
کند مسئله اگر بنده مرهون بدست مرتهن بمرد و بنده مستحق استحقاق ثابت شد و راهن
تضمین کرد بقیمت این بنده بنده بمقابله وام مرده باشد و آنگه مرتهن باشد و اگر
مرتهن را تضمین و بقیمت این بنده رجوع کند بر راهن بقیمت این بنده و بدین
باب التصرف في الرهن والجناية عليه وجنايته على غيره اگر راهن رهن را
فروخت بی اذن مرتهن بیع موقوف بود بر اجازت مرتهن اگر مرتهن اجازت کرد جایز
بود مگر راهن وام مرتهن را ادا کرد هم بیع جایز بود و بقول ابو یوسف بیع راهن
در رهن نافذ است مسئله اگر راهن بنده مرهون را ادا کرد آزاد شود و بقول
زفر اگر ادا کند در دلیل است آزاد شود و اگر در این حال بوده است و آن حال را که
کند و اگر معلق است قیمت بنده از وی بگیرند و بجای آن بنده رهن کنند و اگر معتق
درویش بود بنده سعایت بکند در آنچه کمتر است از قیمت از دین و بدانچه
سعایت کرد رجوع کند بر مولی مسئله اگر راهن تلف کند حکم او حکم آزاد کردن
است بنده مرهون را و اگر بیگانه رهن هلاک کند مرتهن خصم بود
او و تاوان ستاند از وی قیمت رهن و آن رهن بود
مسئله اگر مرتهن رهن را براهن عاریت داد و راهن
قبض کرد از ضمان مرتهن بیرون آید تا اگر بدست راهن هلاک شود از
دین هیچ ساقط نشود و چون راهن رهن را بمرتهن باز دهد در ضمان مرتهن در آید

اگر مرتهن باذن راهن و یا راهن باذن مرتهن مرهون را بغیری عاریت داد بادادن رهن قطع
شود و هر یکی بتواند که رهن را باز آرد و همچنان رهن کند مسئله اگر مردی جامه عاریت
خواست تا رهن کند تا درست باشد و هر که خواهد بدان رهن کند و اگر مالک مقداری از وام
و یا جنسی و یا شهری تعیین کرد و مستعیر بر خلاف آن کرده مالک مخیر بود یا مستعیر
را تضمین کند و عقد رهن میان مستعیر و میان مرتهن تمام شود و یا مرتهن را تضمین کند
و مرتهن رجوع بر راهن و بدانچه ضمان داد و بوام اگر مستعیر موافقت کرد و جامه مرهون
در دست مرتهن هلاک شد مرتهن وام خود استیفا کرده باشد و مالک مستعیر را تضمین کند بدان
مقداری که از دین ساقط شده است اگر مالک جامه مرهون را از راهن ملک بدو دهد
بگذارد مرتهن نتواند که جامه را از مالک باز دارد مسئله اگر راهن یا مرتهن بر رهن
خیانت کرد ضمان واجب شود و اگر رهن خیانت کرد بر راهن یا بر مرتهن یا بر مال
ایشان هلاک هدر یا چیزی بود مسئله اگر بنده را رهن کرد بهزار درم موجل و قیمت
بنده هزار درم است بعده قیمت بنده نقصان شد بصد درم باز آمد و مردی
این را بکشت بصد درم تاوان داد و مهلت تمام شد مرتهن آن صد
درم را قبض کند از جهت حق خود و بر راهن بهیچ چیز رجوع نکند و اگر
مرتهن یا بر راهن بنده را بصد درم فروخت صد درم از وام خود قبض
کند و نهصد درم بر راهن رجوع کند مسئله و اگر این بنده را بنده
بنده دیگر که قیمت او صد درم است بکشت و آن بنده بمرتهن دفع کردند
این بنده را بتمام دین باز خرد و بقول امام محمد راهن مخیر بود یا بنده را
بتمام دین باز خرد و یا بنده مدفوع بیدل وام بمرتهن تسلیم کند و بقول امام
زفر این بنده رهن باشد بصد درم مسئله اگر راهن بمرد وصی او رهن را
بفروشد و وام بگذارد و اگر راهن وصی نکرده باشد قاضی وصی نصب کند و
بفرماید تا رهن را بفروشد و وام بگذارد فصل في التصرف في الرهن اگر شیره را که قیمت
او ده درم است بده درم رهن کرد و آن شیره خمر شد بعد سرکه شد بدست
مرتهن و ده درم می ارزد این سرکه بدان ده درم رهن بود مسئله اگر گرو کرد

کرد بعفو

...و گوسفندی بمرد و پوست او را دباغت کردند و پوست بعد از دباغت یک درم ارزد
...پوست یک درم گرو باشد مسئله آنچه در رهن زایده شود چون فرزند و میوه و شیر و صوف
...هم ملک راهن بود و این زیادت با اصل رهن بود و بقول شافعی و مالک زیادت رهن نبود
مسئله اگر زیادت هلاک شود از دین هیچ ساقط نشود و اگر اصل هلاک شود و
...زیادت ماند رهن باز خرد آنچه حصه اوست از دین بدهد و زیادت باز خرد و
...دین را قسمت کنند بر قیمت زیادت روز باز خریدن و قیمت اصل روز قبض
...بس آنچه بمقابله اصل بود ساقط شود از دین و آنچه بمقابله زیادت بود واجب آید
...زیادت را بدان باز خرد مسئله زیادت در رهن جایز نبود تا اگر جامه را به ده درم
...رهن کرد و قیمت آن جامه ده درم است بعده را این جامه دیگر را نیز همراه آن ده
درم رهن کرد هر دو جامه رهن شود مسئله زیادت در دین جایز نشود تا اگر
بنده را بهزار درم رهن کرد بعده صد درم دیگر وام بستد برآنکه این بنده بهزار و صد درم
...رهن جایز نبود و بنده بهزار درم رهن بود بقول ابویوسف زیادت در دین نیز جایز
...بود و بقول امام زفر و شافعی زیادت در رهن و در دین جایز نبود مسئله اگر
بنده را بهزار درم گرو کرد بعده بنده دیگر بمرتهن داد تا بجای بنده اول رهن بود تا
...رهن بنده اول را باز دهد رد کند و مرتهن در بنده دوم امین بود تا آنگاه که
بنده دوم را بجای بنده اول قبض کند کتاب الجنایات در قتل عمدا
قصاص واجب شود و کشنده گناهکار بود و عمدا آنست که بسلاح و یا آنچه مانند سلاح است
...تفریق اجزا کند چنانکه چوب تیز و سنگ تیز یا نیزه و یا بپوست نی بکشند و یا بآتش
...سوزد و از شافعی دو قول است یکی آنست که بعمد قصاص واجب شود فاما ولی
...داند که بی قصاص قاتل دیت اختیار کند و دوم قول آنست که حکم در قتل
...عمد قصاص بعینه یا دیت است اگر کدام که ولی اختیار کند همان متعین شود و در عمدا
...کفارت نیست و بقول شافعی در عمد کفارت واجب است مسئله بعفو اولیا
...قصاص ساقط شود مسئله در شبه عمد کفارت و بزه بر قاتل و دیت مغلظه
...بر عاقله واجب است و قصاص واجب نشود و شبه عمد آنست که بقصد زند

بچیزی که سلاح نبود ونه قایم مقام سلاح و عمد شبه عمد آنست اگر بقصد بچیزی
که سلاح نیست و بقول ابی یوسف و امام محمد شبه آنست که بچیزی زند بقصد که غالب
آنست که بدان کشته نشود و بقول شافعی شبه عمد معلوم نیست و بقول ابو یوسف
و امام محمد و شافعی اگر بسنگ و یا بچوبی بزرگ بکشت عمد بود و قصاص واجب
آید و در قتل خطا کفارت بر قاتل و دیت بر عاقله واجب بود و قتل
خطا آنست که بر شخصی تیر فرستاد بگمان آنکه صیدست و بآدمی رسید و یا بگمان
آنکه حربی است و او مسلمان و یا ذمی بود و یا بر هدف تیر فرستاد و بآدمی رسید
و آنچه قایم مقام خطاست چنانکه خفته بر مردی بگشت و بکشت او را
مسلمان دیت بر عاقله واجب شود و قتل بسبب آنست که چاهی در غیر
ملک حفر کند و یا سنگی در غیر ملک نهد و در قتل بسبب کفارت واجب نشود
و در قتل عمد و شبه عمد و قتل خطا کشنده از میراث مقتول محروم شود و در
قتل بسبب قاتل از میراث مقتول محروم نشود مسئله آنچه در نفس شبه عمد است

باب [illegible] ما دون النفس

آن در ما دون النفس یعنی در اعضا عمد است
مسئله مقتول کسی است که خون او همیشه محفوظ است بر کشنده قصاص واجب شود
مسئله اگر آزادی آزادی را و بنده را بقصد بکشت و یا مسلمانی ذمی را بکشت کشنده را
قصاص واجب شود و بقول شافعی اگر مسلمانی ذمی را بکشت و یا آزاد بنده را
بکشت در هر دو مسئله کشنده را نکشند مسئله مردم اگر مسلمان و ذمی
مستامن را کشت مسلمان و ذمی را نکشند مسئله اگر مردی زنی را و
یا بزرگی خردی را بکشت و یا تندرستی ضعیفی را و یا بینا نابینا را و یا چار
مانده را بکشت کشنده را بکشند و همچنین اگر تندرستی کسی را بکشت
که در اعضاء او نقصان است و یا عاقل مجنون را بکشت کشنده را بکشند
مسئله اگر فرزند پدر را بکشت فرزند را بکشند و اگر پدر فرزند را ذبح کرد
پدر را نکشند مسئله اگر مولی بنده خود را و یا مدبر و یا مکاتب خود را بکشت

مولی را نکشند

مولی را نکشند و همچنین اگر بنده فرزند را کشت کشنده را نکشند و همچنین اگر
بنده را کشت که بعضی از بنده مملوک او است کشنده را نکشند مسئله اگر قصاص را
به پسر میراث یافت ساقط شود مسئله استیفاء قصاص نکنند مگر بتیغ و بقول
شافعی اگر بطریق غیر مشروع کشت چنانکه خمر خورانید و بسبب آن مرد بتیغ قصاص
کنند و اگر بطریق دیگر کشته است همچنان بکشند چنانکه اگر دست یکی ببرید و بسبب
آن بمرد دست قاتل ببرند اگر بدان مدت بمرد دیگر بکشند و اگر غرق و یا خفه کرد و یا
سوخته باشد بقول و همچنان کنند مسئله اگر مکاتب بعمد کشته شد و وفاء بدل
کتابت کذاشت و هیچ وارث بنداد دیگر مولی و یا وارث کذاشت و وفاء بدل
کتابت بکذاشت بر قاتل قصاص واجب شود و بقول امام محمد قصاص واجب شود و
مسئله اگر مکاتب کشته شد و وفاء بدل کتابه و وارث بگذاشت بر قاتل قصاص
واجب شود مسئله اگر بنده مرهون کشته شد قصاص نکنند تا راهن و مرتهن جمع
شوند مسئله اگر ولی معتوه کشته شد پدر معتوه تواند که استیفاء قصاص
کند و یا صلح کند و نتواند که عفو کند و قاضی در حق معتوه حکم پدر دارد و
وصی در مسئله معتوه بجز صلح نتواند مسئله صبی همچو معتوه است درین مسئله
اگر شخصی کشته شد و او را اولیاء صغار و کبار باشند کبار تواند که استیفاء
قصاص کنند پیش از آنکه صغار ببلوغ رسد و بقول ابویوسف و امام محمد کبار
نتوانند که پیش از بلوغ صغار قصاص کنند مسئله اگر شخصی کلند زد و بکشت
اگر بتیزی کلند بود و رسیده است قصاص واجب شود و اگر چوب رسیده است دیه واجب او را
شود مسئله اگر شخصی را غرق یا خفه کرد قصاص واجب شود و بقول ابی
یوسف و امام محمد قصاص واجب شود مسئله اگر مردی خود را بقصد جراحت
کرد و بدان سبب صاحب فراش شد و بمرد قصاص واجب شود مسئله اگر مردی
او را جراحت کرد و زن شیر او را جراحت کرد و شیر و مار شیر او را بکردند
و بمرد بر زید ثلث دیه واجب شود اگر شخصی بر مسلمانی تیغ برآورد کشتن او
بر او را دکتنی او واجب شود و بر کشنده او هیچ واجب شود مسئله اگر شخصی بمرد

سلاح کشید برای کشتن عمرو لیک و یا شب و روز در شهر و یا در بیابان و یا زید عمرو
عصا بر آورد لیک در شهر و یا بیرون در بیابان و عمرو زید را بکشت
عمرو هیچ واجب نشود و اگر زید بر عمرو بروز در شهر عصا آورد و عمرو زید را
کشت عمرو را بکشند و بقول ابویوسف و امام محمد عمرو را نکشند مسئله اگر دیوانه
و یا کودک بر زید سلاح بر آورد و زید او را بکشت بعمد دیت واجب شود در مال
قاتل و بقول شافعی هیچ واجب نشود مسئله اگر دابه زید حمله کرد و زید دابه را
کشت بر زید هیچ واجب نباید و بقول ابویوسف و شافعی زید قیمت دابه
ضامن شود مسئله اگر زید بر عمرو سلاح نهاد و باز گشت و عمرو زید را بکشت عمرو
را بکشند مسئله اگر زید در خانه عمرو در آمد و مال عمرو دزدید و بردن آغاز کرد و
عمرو تعاقب کرد و زید را کشت بر وی هیچ واجب نباید
مسئله اگر زید دست عمرو بقصد برید دست زید ببرند از بند و
اگر هم دست عمرو بزرگتر باشد و همچنین اگر زید پای عمرو بقصد برید پای زید
از بند پای ببرند و همچنین اگر زید پای عمرو بقصد ببرید پای زید از بند
پای ببرند و همچنین اگر زید نرمه بینی و یا نرمه گوش زید ببرید ببرند
مسئله اگر زید بر چشم عمرو زد و بینایی او برفت و چشم قایم است قصاص
واجب شود پس آینه را گرم کنند و بر چشم دوم زید و بر اول زید پنبه
تر نهند و آینه گرم کرده برابر چشم زید بدارند تا بینایی او برود و اگر بر
قصاص واجب نشود مسئله در دندان قصاص واجب شود و اگر چه دندان یکی
بزرگتر از دندان دیگر بود مسئله در جراحتی که مماثله ممکن نشود قصاص
واجب نشود در استخوان قصاص واجب نیست مسئله میان مرد و زن
و میان آزاد و بنده در اعضا قصاص واجب نشود یا اگر مرد دست زنی برید و
یا زن دست مردی برید و یا بنده دست آزاد برید و یا آزاد دست بنده
برید در این مسایل قصاص واجب نشود و همچنین اگر بنده دست بنده
برید قصاص واجب نشود و بقول شافعی در جمیع مسایل قصاص

واجب

قصاص واجب شود مگر چنین که دست و یا پای بنده ببرید درین صورت قصاص نکنند مسئله
اگر مسلمانی دست و یا پای کافری ببرید یا کافری دست و یا پای مسلمانی ببرید قصاص
کنند مسئله اگر زید دست عمرو از نصف ساعد ببرید و یا شکم عمرو را جراحت کرد و عمرو
نیکو شد قصاص واجب شود مسئله در زبان و ذکر قصاص نیست مگر که ذکر را از
حشفه ببرد درین صورت قصاص واجب شود مسئله اگر زید دست صحیح عمرو را ببرید
و دست زید شل است و یا انگشتان دست کم اند و یا زید سر عمرو را زخم کرد و سر
عمرو از سر زید بزرگتر و این زخم تمام سر عمرو را گرفته است و بدین مقدار از
سر زید را تمام فرا نمیگیرد درین هر دو مسئله عمرو مخیر بود یا دست معیوب زید را
ببرد و سر زید بمقدار آن زخم کند و چیزی دیگر نستاند و یا ارش کامل ستاند شد

فصل الصلح عن القتل

اگر قاتل اولیای مقتول صلح کردند بر مالی قصاص
ساقط شود و مال در حال لازم آید مسئله آزاد و بنده شخصی را بکشتند و
این آزاد و مولی بنده یکی را فرمودند تا از قصاص ایشان بر هزار درم صلح کنند
و او صلح کرد پانصد درم بر آزاد واجب آید پانصد درم بر مولی واجب شود مسئله اگر یکی از اولیاء
مقتول از نصیب حق خود بر عوض صلح کرد و یا نصیب خود عفو کرد حق دیگران از قصاص
ساقط شود و نصیب ایشان از دیت واجب آید مسئله اگر جماعتی یکی را بکشتند همه را برای
او بکشند و اگر یکی جماعتی را بکشت بکشتن او قصاص همه استیفا شود و اگر یکی از اولیاء
کشتگان حاضر شد برای او بکشند و حق دیگران ساقط شود چنانکه بمردن کشنده
حق مقتول ساقط شود و بقول امام شافعی اگر جماعتی را بترتیب کشته است برای
اول بکشند و برای دیگران دیت واجب شود و اگر بیکبار کشته است یعنی معلوم نیست که
اول کرا کشته است قرعه اندازند هر که نام او در قرعه بیرون آید برای او قصاص
و برای دیگران دیت واجب شود مسئله اگر دو مرد دست یک مرد ببریدند هیچکس
قصاص نشود و نصف دیت بر هر دو لازم شود و بقول شافعی دست هر دو ببرند مسئله اگر یک مرد
دست دو مرد ببرید و هر دو حاضر شدند شاید که دست او ببرند و نصف دیت

ستانند و میان خود بمناصفه قسمت کنند اگر بیکبار و یا متعاقب بریده باشد و اگر یکی حاضر
شد و دست او بریدند از دوم نصف دیه واجب شود و بقول شافعی اگر بیکبار بریده است قرعه
اندازند بنام هر که قرعه برون آید برای او ببرند و برای دوم دیت واجب شود و اگر بتعاقب
بریده است برای اول ببرند و برای دوم ارش واجب شود مسئله اگر بنده بقتل عمدا اقرار کرد دفع
کنند و بقول امام زفر اقرار جائز نشود مسئله اگر کسی مردی را بالقصد تیر فرستاد و تیر در رسید و از وی
بگذشت و بدیگری تیر رسید و هر دو بمردند برای اول قصاص کنند و برای دوم بر عاقله
کشنده دیت واجب شود مسئله اگر دست یکی ببرید بعد بکشت هر دو جبر بود
باشد اگر چه هر دو فعل بالقصد باشد یا هر دو بخطا باشد و یا یکی بالقصد باشد و یکی بخطا
و یا میان بریدن و کشتن نیکو شده باشد یا نشده باشد مگر در صورتی که هر دو بخطا
باشد و میان آن ان به نشده باشد در صورت یک دیت واجب آید و اگر میان هر دو
فعل بالقصد باشد ولی مقتول به شده باشد هر فعل علیحده معتبر بود لیکن اگر هر دو
فعل بالقصد باشد ولی مقتول را هم قطع کند و هم قتل و اگر بخطا هر دو باشند و میان
آن ان به شده باشد یک نیم دیه واجب شود و اگر قطع بالقصد بود و قتل بخطا در قطع قصاص
واجب شود و در قتل دیه واجب آید و اگر قطع بخطا بود و قتل بالقصد بود در قطع نصف
دیه واجب شود و در قتل قصاص واجب آید و اگر میان هر دو فعل به نشده باشد و یکی
بالقصد بود و دوم بخطا هر فعلی را علیحده اعتبار کنند و در خطا دیت واجب آید و در عمد قصاص
واجب شود اگر هر دو فعل بالقصد باشند و میان هر دو نیکو شده بود ولی مقتول مختار بود
یا ولیست بمرد لعده بکشند و یا بکشتن بسنده کند و بقول ابو یوسف و امام محمد یک دیت
مسئله اگر یکی را صد تازیانه زد و از نود نیکو شده از سبب ده تازیانه بمرد یک دیت
واجب آید و از سبب نود تازیانه هیچ واجب نشاید مسئله اگر دست زید بعمرو ببرید
و زید از قطع عفو کرد و همران سبب عمرو بمرد از قطع دیه واجب آید در مال او و اگر از
قطع و از انجه از وی حاصل شود عفو کرد و یا از جنایت عفو کرد و همران سبب
بمرد هیچ واجب نباید و بقول ابو یوسف و امام محمد عفو از قطع عفو از نفس بود و اگر عفو از

قطع خطا

مال
قطع خطا باشد از ثلث معتبر شود و اگر از عمد بود از کل مال معتبر بود مسئله اگر زنی دست مردی بقصد
ببرید و آن مرد این را بنکاح کرد مهر بهمین دیت دست کرد امید نبود مرد این زن را مهر مثل
باشد و دیه در مال زن واجب شود و اگر قطع بخطا بود دیت بر عاقله زن واجب آید
و اگر این زن را بنکاح کرد بر آن دیت دست و بر آنچه از آن سبب حالت شود و یا بمیرد او
این جنایت کرد و بدین سبب بمرد زن را مهر مثل باشد و بر آن هیچ واجب نشود و در قطع بعمد
و اگر قطع بخطا بود از عاقله مهر مثل بردارند و بر عاقله لابود ثلث آنچه بگذاشت
بحکم وصیت مسئله اگر زید دست عمرو ببرید و بحکم قصاص دست زید ببریدند و عمرو بسبب
بریدن دست بمرد زید را بکشند و بقول ابو یوسف بکشند مسئله اگر ولی مقتول دست
قاتل ببریده بود عفو کرد بر برنده دست دیه واجب آید و بقول ابو یوسف و امام محمد
هیچ واجب نیاید
اگر مردی کشته شود و او دو پسر یکی حاضر و دوم
غایب اگر حاضر بینه اقامت کند که کشته شدن پدر گواهی گشتند و قصاص بکنند
و لیکن قاتل را حبس کنند و چون این غایب حاضر شود اعادت بینه بر سر حاضر واجب
آید و بقول ابو یوسف و امام محمد اعادت واجب نشود مسئله و اگر درین مسئله
قتل خطا بود و یا بدر آن زادانی یا قیت بعد سست بر هیچ حاضر بینه اقامت
کرد با فلان غایب اعادت بینه باتفاق واجب شود و اگر قاتل بینه اقامت کرد که غایب
عفو کرده است بینه مسموع باشد و قصاص بکنند و همچنین اگر بنده میان دو کس مشترک است و
این بنده دیگری را بکشت و یکی از ین دو مولی غایب است او قاتل بینه اقامت کرد که مولی
غایب عفو کرده است و درین صورت نیز قصاص نکنند مسئله اگر اولیا مقتول سه نفر اند
دو ولی بر ثالث گواهی دهند اگر عفو کرده است گواهی ایشان باطل بود لیکن قاتل ایشان را
تصدیق کند دیت بر قاتل واجب شود و میان هر سه ولی سه حصه قسمت شود و اگر تکذیب
کرد ایشان دو ولی را هیچ نرسد و بر ولی سوم ثلث دیت بر قاتل واجب شود مسئله
اگر دو گواه گواهی دادند که زید عمرو را بالسلاح بقصد زده است و عمرو همچنان صاحب
فراش بود است تا بمرد بر زید قصاص واجب شود مسئله اگر یکی گواه گواهی داد

که او را پنجشنبه کشته است و دوم گواهی داد که روز جمعه کشته است و یا یکی گواه گواهی داد که گواهان
در فلان شهر کشته است و دوم گواهی داد که در شهر دیگر کشته است و یا گواهان در آن اختلاف
کردند و یا یکی گواهی داد که بعصا کشته است و دوم گفت که نمیدانم بچه چیز کشته است دیت
واجب نشود مسئله اگر دو مرد اقرار کردند هر یکی میگوید که زید را من کشته ام و ولی قتیل
میگوید که شما هر دو کشته اید تواند که هر دو را بکشد و اگر دو گواه گواهی دادند که
زید را عمرو کشته است و دو گواه گواهی دادند که زید را بکر کشته است و ولی مقتول میگوید که هر دو
کشته اند هر دو بینه باطل بود

حالت القتل معتبر در حق

ضمان حالت تیر فرستاده است تا اگر بر مسلمانی تیر فرستاد و بعضی از رسیدن تیر مرتد
شد نعوذ بالله منها تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد دیت برای وارثه واجب شود
و بقول ابو یوسف و امام محمد هیچ واجب نشود مسئله اگر بر مسلمان مرتد یا حربی تیر
فرستاد و بعد از اسلام آوردن تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد باتفاق هیچ واجب
نباید مسئله اگر بر بنده تیر فرستاد و بعد از آن آزاد شدن تیر بدو رسید و بدان
سبب بمرد بر تیر فرستاده قیمت برای مولی او واجب شود و بقول
امام محمد قیمت بنده که بر وی تیر فرستاده باشد به بیند و قیمت بنده که بر وی تیر
نفرستاده اند به بیند آنچه زیادت بود همان واجب آید مسئله اگر بر مردی
سنگسار کردن حکم شده است و مردی بر وی سنگی فرستاد هیچ واجب نشود
مسئله اگر مسلمانی بر صیدی تیر فرستاده و بعد از ارتداد نعوذ بالله منها تیر بصید
رسید و بر رسیدن تیر صید مجروح شد و بمرد خوردن آن صید حلال بود و اگر کافری
جانب صید تیر فرستاد و بعد از اسلام آوردن او تیر بصید رسید و صید مجروح
شد و بمرد حلال نبود و اگر مردی حلال تیر فرستاد و بعد از احرام گرفتن آن تیر بصید
رسید هیچ واجب نباید و اگر محرمی سوی صید تیر فرستاد و بعد از حلال شدن
او تیر بصید رسید جزا واجب نشود

کتاب الدیات

خونبها در شبه عمد صد
شتر یک ساله و بیست و پنج شتر چهار ساله و بقول امام محمد و شافعی سی شتر
سه ساله و سی شتر چهار ساله و چهل شتر پنج ساله که در شکم ایشان بچه باشد
مسئله تغلیظ نیست مگر در شتر مسئله دیت در خطا از صد شتر است از

از پنج نوع بیست شتر یکساله از نر و بیست یکساله از ماده و بیست شتر دوساله و بیست
سه ساله و بیست شتر چهارساله و دیت خطا از زر هزار دینار و از نقره ده هزار
درم و بقول امام شافعی از نقره دوازده هزار درم و مسئله کفارت شبه عمد
و خطا چنانچه در نص قران مذکورست بدید فاما طعام درین کفارت شبه عمد و خطا
جایز نیست و آزاد کردن بنده کودکی که در شکم مادر است درین کفارت جایز نیست و
آزاد کردن کودکی شیرخواره که مادر او یا پدر او مسلمان بود جایز است مسئله دیه
زن نیمه دیه مرد است در نفس و در اعضا مسئله دیه مسلمان و ذمی برابر است
فصل در نفس و در بریدن نرمه بینی و زبان و ذکر و حشفه و در رفتن عقل
و شنوائی و بینائی و در رفتن حس ابو بدن و حس چشیدن و در ستردن موی
اگر نروید و در ستردن موی سر اگر نروید و در دو چشم و دو دست و دو لب و دو
ابرو و دو پای و دو گوش و دو خصیه و دو پستان زن دیت واجب آید
و در یکی از اینها نیمه دیت واجب آید و بقول شافعی و امام مالک
در ستردن موی ریش و موی سر و دو ابرو حکومت عدل واجب آید
مسئله در پلک دو چشم دیه واجب شود و در یک پلک ربع دیت واجب شود
مسئله هر انگشتی از انگشتان دست و پای دهم حصه از دیت واجب شود
و در انگشتی که سه بند است در هر بندی یک بند سوم حصه از دیت انگشت
واجب شود و در انگشتی که دو بند است در هر بندی نیمه دیه انگشت واجب
شود و در هر دندانی پنج شتر و یا پانصد درم واجب است مسئله در هر عضوی
که منفعت او برود دیه العضو واجب شود چنانچه اگر دست و یا چشم
کسی بزند و دست شل شد و بینائی برفت فصل فی الشجاج مسئله از
موضحه پنجم حصه از دیه واجب شود و موضحه آنست که استخوان ظاهر کند
مسئله در هاشمه دهم حصه دیت واجب شود و آن زخمی است که استخوان
بشکند مسئله در منقله عشر و نصف عشر دیت واجب است و آن
جراحتی است که استخوان را بعد از شکستن نقل کند مسئله در آمه

سوم حصه دیت واجب شود وان جراحتیست که در سر مغز رسد مسئله
در جایفه ثلث دیت واجب شود وان جراحتیست در شکم واگر در شکم سوراخ کرد و
بجانب دیگر رسید و جایفه بود دو ثلث دیت واجب شود مسئله در جارحه و دامعه
و دامیه و باضعه و متلاحمه که پوست سر تراشد و خون بیرون
نیارد دامعه آنست که خون را پیدا کند و دامیه آنست که خون دواند و باضعه آنست
که پوست سر ببرد و متلاحمه آنست که گوشت ببرد و سمحاق آنست که پوستی
تنک است که در میان گوشت و استخوان است مسئله و در غیر موضحه قصاص نیست و در
انگشتان دست نصف دیت واجب است و کف تبع انگشتان است و اگر انگشتان
را با کف و یا با نصف ساعد ببرد در انگشتان با کف نصف دیت واجب است و
در نصف ساعد حکومت عدل واجب آید مسئله اگر کف ببرد و در او یک انگشت و یا دو
انگشت است اگر یک انگشت است عشر دیت واجب آید و اگر دو خمس دیت واجب
آید و در کف هیچ واجب نیاید و بقول ابو یوسف و امام محمد در حکومت عدل و دیت
انگشت بنگرند و هر چه بیشتر بود همان واجب آید مسئله در انگشت زاید و در
چشم و زبان و ذکر کودک که صحت آن بنظر و حرکت و بحول معلوم نشود حکومت عدل
واجب آید بقول شافعی در چشم و زبان و ذکر کودک دیت کامل واجب آید مسئله
اگر مردی را زخمی زند و عقل او یا موی سر او برفت دیت واجب آید و ارش موضحه
در و داخل بود و بقول امام زفر داخل نبود و دیت با ارش موضحه واجب آید مسئله
اگر در سر مردی زخم زد و شنوائی و بینائی و یا گویائی برفت ارش موضحه داخل نبود بلکه
دیت با ارش موضحه واجب آید و بقول ابی یوسف در دیت شنوائی و بینائی ارش
موضحه داخل بود مسئله اگر مردی را در سر زخمی زد و جراحت موضحه کرد و اگر دو چشم او
و یا انگشت او ببرد دیگر شل شد و یا بند اول از انگشت ببرد و باقی انگشت
شل شد و یا تمام دندان شکسته شد و یا نیم دندان شکست و باقی دندان سیاه شد
درین همه قصاص واجب نشود و بقول ابو یوسف و امام محمد در موضحه قصاص واجب
آید مسئله اگر دندان یکی برکند و بجای آن دندان دندانی دیگر برآید ارش

دندانی

دندانی ساقط شود و بقول ابی یوسف و امام محمد ساقط نشود مسئله اگر زید دندان عمرو بر کند عمرو
[...]م دندان زید بر کند و دندان عمرو بر آمد دیت دندان زید پانصد درم واجب اید مسئله
اگر مردی را در سر زخمی کرد و گوشت بر آمد و اثر زخم باقی نماند و یا مردی را مجروح کرد و جراحت
نیکو شد و اثر جراحت رفت ارش واجب نباشد و بقول ابی یوسف ارش درد واجب اید
و آن حکومت عدل است و بقول امام محمد اجرت طبیب بر دارد واجب شود مسئله اگر جراحت
قصاص نکنند تا نیکو شود و بقول شافعی در حال قصاص شود مسئله هر عمدی که در و
قصاص ساقط شده بشبهه چنانچه پدر پسر خود را بقصد بکشد دیت او در مال قاتل اید و
همچنین هر ارشی که بسبب اقرار و یا بسبب صلح واجب شد و کم از نصف بود در مال
قاتل واجب اید مسئله عمد صبی و مجنون مثل خطا است و دیت بر عاقله ایشان
واجب اید اگر به پانصد درم برسد و اگر کم از پانصد درم بود در مال ایشان واجب شود
بقتل صبی و مجنون کفارت واجب نشود و صبی و مجنون بسبب قتل از میراث
مقتول محروم نشوند و بقول شافعی قصد کودک و دیوانه قصد است و بر ایشان
کفارت واجب اید و از میراث محروم شوند

فصل در احکام [illegible]

اگر بر شکم زنی بزد و از شکم وی بچه مرده افتاد غره کرد واجب شود و آن نصف عشر
دیت است و اگر بچه زنده افتاد و بمرد دیت واجب شود و اگر بچه مرده افتاد و بعده مادر
بمرد دیت و غره واجب اید و اگر اول زن بمرد و بعده بچه مرده افتاد بجز دیت چیزی
دیگر واجب نباید و بقول شافعی غره کودک نیز واجب اید مسئله و آنچه در بچه واجب
شود میراث شود و ضارب میراث نشود مسئله اگر مردی بر شکم زن خود بزد و از وی بچه
پسری مرده افتاد بر عاقله پدر غره واجب اید و پدر میراث نبرد از آن غره مسئله و اگر بچه
از شکم کنیزک افتد اگر نر است نصف عشر قیمت او در حال حیات واجب اید و اگر ماده است
عشر قیمت واجب اید و بقول شافعی عشر قیمت مادر واجب اید مسئله اگر مولی بعد از زدن
کنیزک بچه را آزاد کرد و بعده بچه از شکم او افتاد بسبب زدن او بچه مرد [...] اگر زنده
بود قیمت او [...] مقدار بقول [...] مقدار واجب اید مسئله در بچه که از شکم افتد

بر عاقله واجب نباشد و بقول شافعی واجب آید مسئله اگر زن دارو بخورد و یا در فرج
معالجت کرد تا بچه از شکم انداز[د] و بچه از شکم افتاد در هر دو صورت عاقله غره
از این بچه ضامن شوند اگر بی دستوری شوهر کرده باشد و اگر بدستوری شوهر کرده باشد
ضامن نشوند مکلف عاقله [illegible]
دو دکانی بر آورد در هر یکی از مردمان تواند که دور کند فی الطریق اگر کسی در شارع عام روزنی یا حجره ساخت
هر کسی که خلق را بر ایشان تصرف زمان [illegible] مسئله در شارع عام تصرف جایز
باذن اهل آن کوچه مسئله اگر ناودان و یا غیر آن افتاد و کسی هلاک شد دیت بر عاقله
او واجب [illegible] ان بنیاد اوست [illegible] بود و همچنین اگر در شارع عام چاهی
بکنند و یا سنگی نهاد و بدان سبب آدمی و یا چهارپای هلاک شد دیت بر عاقله او واجب
شود ناودان چهارپای و [illegible] چاه بکنند و سنگی بنهند واجب شود مسئله اگر مردی
باذن سلطان در شارع چاه آب بکند و کسی در آن افتاد بسبب هلاک شد ضامن
نشود و اگر در ملک خود چاهی حفر کرد و یا سنگی نهاد و شخصی بدان سبب هلاک
شد ضامن نشود مسئله اگر کسی در شارع آب نهاد و یا کسی کرده می شود از امام و
مردمی بدان لغزید و بگذشت و هلاک شد ضمان واجب نباشد مسئله اگر مردی
در راه خبری بر روی افتاد و آدمی هلاک شد ضامن شود و اگر در
راه رود او بیند و در وی افتاد مسئله اگر در مسجد گروهی قندیل آویخت
از اهل آن مسجد و یا بوریا بینداخت و سنگریزه بنهند و بسبب آن کسی هلاک شد
ضامن نشود و اگر از اهل آن محلت نیست ضامن شود و بقول امام یوسف و امام
محمد ضامن نشود مسئله اگر در مسجد محلت از اهل مسجد نشست و بسبب او کسی هلاک
ضامن شود و اگر بیرون نماز بود و اگر در نماز نشست ضامن نشود و بقول
امام یوسف و امام محمد در هر دو حال ضامن نشود فصل فی الحائط المائل اگر دیوار
کسی به شارع عام میل کرد و مسلمانی و یا ذمی خواستار افتادن دیوار از وی
طلب کرد در وقتی که قادر بر افتادن او بود و از دیوار بنیاد
و سبب آن دیوار الغیر و یا مالی و یا کسی هلاک شد صاحب دیوار ضامن شود

واگر دیوار مایل براو آرد هر چیز که بیفتادن او هلاک شود ضامن نشود بی آنکه کسی او را طلب کند تا بشکند
مسئله اگر دیواری بسوی سرای کسی میل کرد ولایت مطالبه خداوند او را دادن از شکستن دیوار سرای
را بود تا اگر صاحب سرای او را مهلت داد و یا بری کرد آن جایز بود بخلاف آنکه اگر دیواری
بسوی شارع عام میل کرد قاضی و یا کسی که مطالبه کرده است و گواه گرفته او را مهلت دهد
جایز نبود مسئله اگر دیواری ست میان پنج کس هر یکی از این پنج نفر گواه گرفتند و مطالبه کردند
تا دیوار را فرو کند بعده دیوار بر مردی افتاد خمس دیت ضامن شود مسئله اگر سرای است میان
سه کس یکی از ایشان در این سرای چاهی حفر کرد و یا دیوار بر آورد بی دستوری آن
دیگر دو شریک بسبب مردی هلاک شد آنکس که چاه حفر کرد یا دیوار را بر آورد دو حصه از دیت
ضامن شود و اگر سلطانی و یا دیت از دن هلاک کرد آنکس ضامن شود بقول ابی یوسف
و امام محمد نصف دیت ضامن شود باب جنایت البهیمة و الجنایة علیها مسئله
اگر دابه چیزی را زیر پای و یا زیر دست آرد یا بگزد و یا گردن یا لگام زدن هلاک کرد
راکب ضامن شود و اگر دابه را در راه ایستانید و بسبب دم و پای زدن چیزی را
هلاک کرد راکب ضامن شود مسئله اگر بلگد و یا بپای دابه سنگریزه و یا خسته
بر پاره شد و یا گرد و یا سنگ خرد نبرانگیخت و چشم کسی را کور شد ضامن نشود
اگر سنگ بزرگ بود ضامن شود مسئله اگر دابه در راه بول کرد و سرگین کرد اگر
رفتن بود و از آن بسبب کسی هلاک شد ضامن نشود و همچنین اگر برای سرگین و یا بول
کردن دابه در راه بغیر از حاجت بایستانید و دابه سرگین و یا بول کرد و
کسی بدین بسبب هلاک شد ضامن شود مسئله الخ راکب ضامن شود سایق
و قاید نیز راننده و کشنده نیز ضامن شوند و بر راکب کفارت واجب آید بر سایق
و قاید کفارت واجب نیاید مسئله اگر دو سوار و یا دو پیاده بر یکدیگر زدند و
هلاک شدند عاقله هر یک تمام دیت ضامن شوند و بقول شافعی و امام زفر بر عاقله
هر یک نصف دیه واجب شود مسئله اگر دابه را اندر و بودن دابه بر مردی افتاد و
هلاک کرد سایق ضامن شود و اگر زین را کشید و از آن اسب یک نفر آدمی را از زیر بار
او و ثلث بر عاقله قاید دیت واجب آید و اگر قاف بود و در این مسئله سایق نیز
ضامن بود و دیت واجب آید مسئله اگر مردی بار بر قطار شتر حالت و قاید
معلوم نبود و آن شتر مردی را از زیر پا آورد و ثلث بر عاقله و دیت واجب شود

وعاقله فایده بدان دیت بر عاقله را الا رجوع کنند مسئله اگر مرد دابه را بای روان کند
همچو می راند و چون دابه در حال چیزی را هلاک کند این را بنده ضامن شود و اگر بنده
دابه را رها کند و بدراند و بر فور چیزی را هلاک کند این را بنده ضامن شود و همچنانکه
راند سوار و سایق او بشود و بر کسی چیزی را هلاک کند ضامن شود و بر روایتی از ابو یوسف
در جمیع مسایل ضامن شود اگر دابه بر سبیل دمالی و یا آدمی را لگد زد یا بر وز هلاک کند
جنایت دابه ضامن نشود مسئله اگر مردی گوسفند قصاب را چشم کند نقصان را ضامن
شود مسئله و در چشم گاو و خر از ربع قیمت واجب آید و اگر چشم دراز گوش کور کند و اسب
کنند نیز ربع قیمت واجب آید و بقول شافعی درین مسایل نیز ضامن نقصان
واجب شود فصل فی جنایة المملوک والجنایة علیه اگر مملوک بارها جنایت کند و بر او واجب
شود مگر یکبار دفع کند آن اگر محل دفع بود و اگر محل دفع نبود واجب شود مگر یک قیمت
مسئله اگر بنده شخصی جنایت کند بخطا مولی مخیر بود یا بنده را دفع کند و ولی جنایت
مالک شود و یا ارش می دهد و بنده را باز خرد اگر مولی فدا داد و بنده را باز خرید
باز بنده جنایت دیگر کند حکم جنایت دوم حکم جنایت اول بود یعنی مولی مخیر بود
در دفع و فدا مسئله اگر بنده دو جنایت کند مولی مخیر بود یا بنده را بهر دو جنایت
دفع کند و یا ارش هر دو بنده را باز خرد مسئله اگر مولی بنده را آزاد کند
بعد از جنایت و مولی را جنایت بنده معلوم نبود مولی ضامن شود آنچه کمتر
است از قیمت بنده و از ارش جنایت و اگر مولی را جنایت بنده معلوم بود
بنده آزاد کرد ارش جنایت بر مولی واجب شود و همچنین اگر مولی بنده را بعد
از علم بجنایت فروخت و یا هبه و یا تدبیر و استیلاد کند ارش جنایت بر مولی
واجب مسئله اگر مولی بنده را گفت اگر فلان را بکشی تو آزاد باشی و بنده او را بکشت دیت
این مقتول بر مولی لازم شود و بقول امام زفر قیمت بنده بر مولی واجب شود و همچنین
اگر گفت اگر فلان را زخم کنی و یا بر فلان تیر فرستی تو آزادی و بنده همچنان کرد ارش جنایت بر
مولی واجب آید مسئله اگر بنده دست آزادی بعقد ببرد و مولی بنده را ببرد دفع کرد
و آن بریده این بنده را آزاد کرد بعده همان سبب بمرد بنده صلح باشد بدین جنایت
و اگر دست بریده این بنده را آزاد نکرد بنده را بمولی رد کنند و اولیا مقتول بنده را
بکشند و یا عفو کنند مسئله اگر بنده ماذون مدیون جنایت کرد بخطا و مولی او را آزاد کرد
کرد و جنایت او معلوم نبوده است بر مولی دو قیمت واجب شود یکی قیمت برای

دیگر

و یک قیمت برای ولی جنایت مسئله اگر مولی کنیزک را آزاد کرد پس جنایت کرد و این کنیزک
از کسی وام گستند بعده فرزند زاد اول آن کنیزک را با فرزند برای وام بفروشند و اگر این کنیزک جنایت
کرد بعده فرزند آورد کنیزک را بولی جنایت دفع کنند و فرزند را دفع نکنند مسئله
اگر زید بنده را گفت مولی او را آزاد کرده است و این بنده ولی زید را کشت بخطا
بر بنده و بر مولی برای زید هیچ واجب نشود مسئله اگر بنده را مولی آزاد کرده و
این بنده مردی را میگوید که برادر ترا کشته ام بخطا و من بنده بودم و او میگوید که
تو آزاد بودی باجماع قول بنده معتبر بود مسئله اگر مولی کنیزک را آزاد کرد بعده گفت که
دست تو بریده ام و تو کنیزک من بودی و کنیزک گفت بلکه تو بعد از آزاد کردن
بریده قول کنیزک معتبر بود و همچنین اگر میگوید که فلان مال از تو ستده ام و تو
کنیزک من بوده و کنیزک گفت که بعد از آزاد کردن ستده قول کنیزک معتبر بود فاما اگر
گفت که ~~بعد از آزاد کردن~~ چندین اجرت از تو ستده ام و تو کنیزک من بودی و یا گفت
که ترا وطی کرده ام و تو کنیزک من بودی و او گفت که هر دو چیز بعد از آزادی کرده قول
مولی معتبر بود مسئله اگر بنده محجور کودک آزاد را فرمود بکشتن مردی و کودک
او را کشت دیت این مقتول بر عاقله صبی واجب آید و همچنین اگر بنده محجور
بنده را فرمود بکشتن و در هر دو مولی کشنده مخیر بود بدفع بنده و یا بفدا
مسئله اگر بنده دو مرد را بقصد کشتن و هر یکی را دو ولی است و دو ولی
ولی عفو کردند مولی بنده نیمه برای دو ولی دیگر عفو نکرده اند دفع کند
و یا بنده هزار درم باز خرد و اگر این بنده یکی را بعمد و دوم را بخطا کشت
و هر یکی را بجمیع دو مولی است و یک ولی مقتول بعمد عفو کرد اگر مولی بنده را
باز خرد ده هزار درم بدهد ولی مقتول بخطا بدهد و پنج هزار درم یک ولی
مقتول بعمد دهد و یا بنده را بدیشان دفع کند و بنده میان ایشان
اثلاث بود دو حصه دو ولی مقتول بخطا را بود و یک حصه ولی مقتول
بعمد را بود که عفو نکرده است و بقول ابو یوسف و امام محمد بنده میان
ایشان ارباع بود سه ربع دو ولی مقتول بخطا را بود و یک ربع ولی مقتول بعمد
غیر عافی را بود اگر بنده است مشترک میان دو کس این بنده قریب ایشان را

کشت و یکی ازین مولی عفو کرد کل دم باطل شود و بقول ابیوسف و امام محمد مولی
عافی نصف نصیب خود بغیر عافی دهد و یا ربع دیت باز خرد مسئله اگر شخصی بنده دیگر
را بخطا کشت بر قاتل قیمت بنده مقتول واجب آید و اگر قیمت بنده مقتول
ده هزار درم برسد و یا زیاده از آنست ده هزار کم از ده درم دهد و بقول
ابیوسف و شافعی قیمت بنده واجب آید اگرچه زیاده از دیت بود مسئله
اگر کنیزک شخصی را بخطا کشت و قیمت کنیزک پنج هزار درم است تمام قیمت کم از ده درم
واجب آید مسئله اگر بنده شخصی غصب کرد و در دست غاصب هلاک شد قیمت بنده
مغصوب هر چند که باشد بر غاصب واجب آید اگرچه زیاده از دیت بود
مسئله الخ مقدر است از دیت جز بهمان مقدار است در قیمت بنده تا اگر دست
بنده را ببرید بحط قیمت واجب آید مسئله اگر دست بنده را ببرید و مولی بنده
را آزاد کرد و آن قطع سرایت کرد و بنده بسبب آن بمرد و این بنده وارثی
دارد بجز مولی قصاص نکنند و الا قصاص کنند و بقول ابیوسف درین مسئله قصاص
واجب نیست و دیت قطع و ارش دست واجب آید مسئله اگر دو بنده خود را گفت
یکی از شما آزاد و لیکن این هر دو بنده را پس جراحت کرد بعده مولی عتق را
در یکی بیان کرد ارش این هر دو بنده مولی را بود مسئله اگر شخصی دو چشم
بنده کسی را کند مولی مخیر بود یا بنده را بدو دهد و تمام قیمت بستاند و اگر
بنده را نگاه دارد هیچ نستاند و بقول ابیوسف و امام محمد یا بنده را بدو دهد
و یا تمام قیمت بستاند و یا بنده را نگاه دارد و نقصان قیمت بستاند و
بقول شافعی بنده را نگاه دارد و تمام قیمت مسئله اگر مدبر یا ام الولد جنایت
کرد مولی ضامن شود و آنچه کمتر است از قیمت و از ارش و اگر مولی قیمت داد
بحکم قاضی باز این مدبر و یا ام ولد جنایت دیگر کرد ولی جنایت دوم با ولی جنایت
اولی شریک شود بدانچه او را رسیده است از ارش و اگر مولی بی حکم قاضی قیمت بولی
جنایت اولی داده است ولی جنایت دوم مخیر بود یا اتباع مولی کند یا اتباع
ولی جنایت اولی کند و بقول ابیوسف و امام محمد ولی جنایت اولی بود

مولی

... بر هیچ نباشد **باب غصب العبد والمدبر والصبي والجناية**

مسئله اگر مولی دست بنده بریده بعده کسی این بنده را غصب کرد و این بنده
بمیرد از آن دست نزد غاصب قیمت بنده مقطوع بر غاصب ضامن شود مسئله اگر شخصی
بنده ... را غصب کرد بعده مولی دست این بنده جدا کرد ... دست ... [illegible]
این بنده بسبب آن بمرد بر غاصب هیچ واجب نشود مسئله اگر بنده محجور دیگری را
غصب کرد و مغصوب بدست غاصب بمرد بنده غاصب ضامن شود مسئله اگر مدبر
نزدیک غاصب جنایت کرد بعده مدبر بر مولی رد شد و نزدیک مولی نیز جنایت کرد
مولی ضامن شود قیمت مدبر برای هر دو را و نصف قیمت رجوع کند بدان نصف قیمت
بر غاصب و بقول امام محمد بنصف قیمت رجوع کند بر غاصب و این نصف مولی را بود و
اگر مدبر اول جنایت نزدیک مولی کرد بعده نزدیک غاصب جنایت کرد بر مولی قیمت
مدبر واجب آید و میان هر دو ولی جنایت مناصفه باشد بعده مولی بنصف قیمت
مدبر بر غاصب رجوع کند و از ولی جنایت اولی دهد بعده ... دیگر رجوع
نکند بر غاصب مابقی مسئله اگر بنده را غصب کرد و نزدیک او جنایت کرد
بعده از رد بر مولی نیز بدست مولی جنایت کرد مولی بنده را دفع کند مولی
... هر دو جنایت بعده بر غاصب رجوع کند بنصف قیمت و از ولی جنایت اولی
دهد و بار دوم بنصف قیمت رجوع کند بر غاصب و بقول امام محمد بنصف قیمت
بر غاصب رجوع کند و همچنین ... و اگر اول نزدیک مولی جنایت کرد بعده نزدیک
غاصب جنایت کرد مولی بنده را بولی هر دو جنایت دفع کند بر غاصب ... دفع کند
ولی جنایت اولی و بار دوم رجوع نکند بنصف قیمت بر غاصب ... و در این
... حکم بنده چون حکم مدبر است ... که ... دفع کند و ...
... قیمت مدبر ... کند مسئله اگر زید مدبر عمرو را دو بار غصب کرد و هر دو بار مدبر
نزدیک غاصب جنایت کرد قیمت مدبر بر مولی واجب آید برای ولی هر دو جنایت و
میان آنان مناصفه باشد و مولی رجوع کند بر غاصب بقیمت مدبر و نصف از ولی
جنایت اولی دفع کند باز رجوع کند بر غاصب بنصف قیمت مدبر و از آنکه ... مسئله

غاصب ... بنصف قیمت بنده ...

اگر شخصی کودکی آزاد را غصب کرد و در دست غاصب بمرد ناگاه و یا بسبب گزیدن مار بمرد دیت
بر عاقله غاصب واجب آید مسئله اگر بدست صبی بنده ودیعت نهاده اید و کودک
آن بنده را بکشت قیمت آن بنده بر عاقله کودک واجب آید و اگر بدست کودک طعام
امانت نهاده بود و آن کودک طعام را بخورد تاوان بر کودک واجب نباید و بقول
ابو یوسف و امام شافعی تاوان بنده و طعام بر کودک واجب آید باب القسامة
اگر کشته را در محلتی یافتند و کشنده او معلوم نیست پنجاه کس را از اهل محلت ولی
مقتول اختیار کند سوگند دهد به خدای که ما نکشتیم او را و کشنده او را نمیدانیم اگر
سوگند خورند دیت این مقتول بر اهل محلت واجب آید و ولی مقتول بکر
سوگند بنهند ولو ابت فی اگر میان مقتول و میان اهل محلت عداوت
باشد و مقتول خون آلوده باشد و یا نشانی کشتن بر وی باشد مدعی پنجاه سوگند
خورد و اگر سوگند خورد که ایشان کشته اند بر ایشان دیت واجب شود و اگر
سوگند خورد که بعمد کشته اند بقول ازد بر اهل محلت قصاص واجب شود و بقولی
دیت واجب شود و اگر مدعی از سوگند نکول آورد اهل محلت را سوگند دهند اگر
سوگند خورند بری شوند و اگر نکول آوردند بقولی قصاص واجب شود و بقولی
دیت واجب شود و بقول امام مالک اگر دعوی در قتل بود حکم القصاص کنند
مسئله اگر اهل محلت کم از پنجاه باشند سوگند بر ایشان مکرر کنند تا پنجاه سوگند
تمام شود مسئله بر کودک و زن و دیوانه و بنده سوگند واجب نشود مسئله اگر مرده
را در محلتی یافتند و اثر جراحت نبود بر اهل محلت نه سوگند و نه واجب شود
دیت و همچنین اگر مرده را در محلتی یافتند و خون از بینی و یا از دهان
یا از دبر او میرود بر اهل محلت سوگند و دیت واجب نشود و اگر خون از چشم یا از گوش
میرود سوگند و دیت واجب شود مسئله اگر کشته را بر دابه یافتند و شخصی آن دابه را
میراند و یا میکشد و یا بر آن دابه سوار است دیت این مقتول بر عاقله او بود مسئله
اگر دابه میان دو دیه بود و بر کشته ... سوگند و دیت بر اهل آن دیه که نزدیک
تر است بدان دابه مسئله اگر کشته را در سرای شخصی یافتند سوگند بر اهل سرای و بر ...
ضامن

شود و دیت بر عاقلهٔ او. مسئله: سوگند و دیت بر اهل خطه باشد نه بر ساکنان محلت و نه بر
مشتریان و اگر از اهل خطه هیچکس نماند دیت بر خریداران بقول [illegible] و بقول ابو یوسف بر ساکنان
و خریداران در سوگند و دیت شریک باشند. مسئله: اگر کشته را در سرای مشترک یافتند که شرکت
ایشان بر تفاوت است یکی شریک نصف دارد و شریک دوم عشر دارد و شریک سوم
باقی است دیت بر عدد رؤس قسمت کنند. مسئله: مردی سرای را خرید و هنوز قبض نکرده
[illegible] در آن سرای یافتند سوگند و دیت بر عاقلهٔ بایع بود و بقول ابو یوسف و امام محمد بر مالک
[illegible] و اگر در بیع شرط خیار بوده است دیت بر عاقلهٔ قابض بود و بقول ابو یوسف و امام محمد
بر کسی بود که مالک شود. مسئله: اگر کشته را در سرای یافتند دیت بر عاقلهٔ قابض لازم شود تا
[illegible] اهل گواهی ندهند که این سرای ملک قابض است. مسئله: اگر کشته را در کشتی یافتند بر
ملاحان و بر کسانی که در کشتی سوار اند سوگند لازم شود. مسئله: اگر کشته را در مسجد محلت یافتند
سوگند بر اهل آن محلت واجب آید و اگر کشته را در مسجد جامع و یا در شاهراه عام یافتند سوگند
بر هیچکس واجب نیاید و دیت در بیت المال بود. مسئله: اگر کشته را در بیابان در میان
جوی فرات یافتند که با آب میرفت چون آن هدر باشد و سوگند بر هیچکس واجب نشود و بقول
امام زفر در مسئله دوم دیت و سوگند بر دیگری نزدیکتر است واجب شود. مسئله: اگر ولی قتیل
بر کسی غیر از اهل آن محلت نسبت دعوی کرد سوگند و دیت از اهل محلت ساقط شود و اگر
بر یکی معین کرد از اهل محلت دعوی میکند سوگند و دیت از اهل محلت ساقط شود
مسئله: اگر قومی با تیغ رسیدند و از کشته بگذشتند سوگند و دیت بر اهل محلت بود مگر که
ولی بر ایشان دعوی کند و یا بر یکی معین از ایشان دعوی کند درین صورت بر اهل محلت
و بر ایشان هیچ واجب نشود تا بینه اقامت نکند. مسئله: اگر کسی که او را سوگند میدهند
میگوید که زید کشته است او را سوگند دهند بخدای که تو نکشتهٔ و جز زید کسی دیگر را نمیدانی
اگر اهل محلت گواهی دهند بر یکی از این محلت و یا بر یکی از غیر محلت دیگر گواهی
ایشان باطل بود. کتاب المعاقل. معاقل جمع معقله است و معقله عبارت است
از دیت. مسئله: هر دیتی که بنفس قتل واجب شود بر عاقله واجب شود

یکهزار درم است و بجز این دو بنده مال دیگر ندارد و در مرض موت ازین دو بنده را آزاد کرد یکی را که بهای وی سه هزار
تبرع کرد اگر ورثه اجازت کنند تبرع در سه هزار درست است و اگر ورثه اجازت نکنند در یک
درست است یعنی ثلث در یکهزار و ششصد و سی و سه درم سعایت کند برای ورثه و ششصد و شصت
و شش درم و دو حصه از وی ساقط شود و اکبر در ششصد و شصت و شش و دو ثلث درم و ثلثان از
برای ورثه سعایت کند و ششصد و سی و سه درم و ثلث درم از وی ساقط شود و صورت دوران
مسئله آنست که مردی سه هزار درم دارد و در مرض موت بود هزار درم برای زید وصیت کرد و
هزار درم برای عمرو وصیت کرد و بجز این سه هزار درم مال دیگر ندارد و وصیت در یکهزار
درست باشد یکی زید را ششصد و شصت و شش درم و ثلثان درم دهند و عمرو را سیصد و سی
سه درم و ثلث درم دهند اگر مردی وصیت کرد برای زید بنصف مال خود وصیت باطل
بود و اگر بمثل حصه پسر خود وصیت کرد جایز بود پس اگر وصیت کننده را دو پسر باشد مر او
را سیوم حصه دهند اگر وصیت کرد برای زید بسهمی از مال خود و یا بجزوی از مال
جهالت آن بدست ورثه باشد هر چند که خواهند بدهند اگر گفت بعد مرگ ثلث مال من زید را
باشد و در آن مجلس و یا در مجلس دیگر گفت ثلث مال فرزند را دهند زید را ثلث مال
و سدس وصی در ثلث داخل بود اگر گفت سدس مال من زید را دهند بعده گفت سدس مال
زید را دهند یک سدس بدهند اگر ثلث دراهم و یا ثلث گوسفندان برای زید وصیت
ثلثان مال هلاک شد و آنکه ثلث باقی از دراهم و گوسفندان از ثلث کل مال متوفی بس تمام
آنچه از دراهم و گوسفندان باقی است زید را دهند و بقول بعضی ثلث باقی ثلث د
اگر مردی وصیت کرد بثلث جامهای برای زید و ثلثان جامه هلاک شد و یا یکی
بنده و یا یکی از سه سرای وصیت کرد برای زید و ثلثان بنده و سرای هلاک شد
مسئله زید را ثلث باقی ده دهند اگر وصیت کرد برای زید هزار درم و او را دراهم عین
و دراهم دین است یعنی دراهم نقد دارد و دراهم نقد امانت دارد اگر از دراهم نقد هزار
ثلث متوفی هزار درم نقد دهند و اگر کمتر ثلثی از نقد دهند و هر چند که از وام حاصل شود

ثلث آن بزید دهند تا برادر تمام شود مسئله اگر وصیت کرد بثلث مال برای زید و عمرو و عمرو
مرده است تمام ثلث زید را دهند مسئله اگر گفت ثلث من میان زید و عمرو باشد و عمرو مرده است
در آن صورت زید را نصف باشد مسئله اگر بثلث مال وصیت کرد و هیچ مالی ندارد الا بعد آن حاصل کرد ثلث
مالی که بوقت موت مالک بود واجب شود مسئله اگر کسی ام ولد دارد و بثلث مال برای امهات
اولاد خود وصیت کرد و برای فقرا و مساکین در این مسئله ثلث مال را پنج سهم کنند سه سهم ام اولاد را
دهند هر یکی را از آن امهات و یک سهم بفقرا و یک سهم بمساکین دهند و بقول امام محمد هفت سهم
قسمت کنند بفقرا دو سهم و مساکین دو سهم و بامهات اولاد سه سهم مسئله اگر وصیت کرد بثلث
مال برای زید و برای مساکین نصف از ثلث زید را دهند و نصف دیگر مساکین را دهند مسئله
اگر صد درم برای زید و صد درم برای عمرو وصیت کرد و بکر را گفت که ترا با زید و عمرو
شریک کردم بکر را از هر صدی ثلث دهند مسئله اگر وصیت کرد برای زید بچهار صد درم و برای عمرو
بدویست درم بعده بکر را گفت که ترا با این هر دو شریک کردم بکر را نصف آنچه بزید دهند و نصف آنچه
بعمرو دهند برسد مسئله اگر ورثه خود را گفت که زید را بر من وام است آن را تصدیق کنید
از ثلث مال چیزی که در تصدیق آن تا ثلث مال بود مسئله اگر با این اقرار در مرض موت
وصیتها نیز کرد ثلث مال برای اصحاب وصیت جدا کنند و اصحاب وصایا را گویند آنچه خواهید
مقر له را تصدیق کنید در وام و ثلثان مال برای ورثه جدا کنند و ورثه را گویند هر آنچه خواهید
مقر له را تصدیق کنید و چون اصحاب وصایا و ورثه هر دو بیان کردند لیکن آنچه اصحاب وصایا
اقرار کردند ثلث آن مقر له را دهند و مقر له را معلوم شد اگر بعده آنچه از ثلث باقی ماند باصحاب
وصایا دهند و آنچه از دو ثلث باقی ماند از ثلثان مال که برای ورثه جدا کرده بودند بورثه
دهند و اگر مقر له زیادت از آنچه بیان کردند دعوی میکند هر یکی را از ورثه و اصحاب وصایا سوگند
دهند بعلم مسئله اگر برای بیگانه و برای وارث وصیت کرد وصیت در حق بیگانه درست بود
و نصف آنچه وصیت کرده است بدو دهند و نصف دیگر ورثه را بود و برای وارث وصیت باطل
بود مسئله اگر گفت سه جامه جیده وصیت کردم برای زید و یک جامه میانه وصیت
کردم برای عمرو و یک جامه کمینه وصیت کردم برای بکر و یک جامه هلاک شد و معلوم نیست

که ان جامه کدام بود وارث هر یکی را میگویند که این جامه که در حق تو بود هلاک شد وصیت باطل بود مگر
ورثه این دو جامه باقی را با صاحب وصایا تسلیم کنند و گویند که میان شما خود قسمت کنید پس درین صورت
وصیت جایز بود و صاحب جید از این دو جامه دو ثلث دهند و صاحب جامه میان را ثلث جامه
جید و ثلث جامه ردی دهند اگر سرای مشترک میان دو کس یکی شریک وصیت کرد برای
زید بیک خانه معین ازین سرای و سرای را قسمت کردند و این خانه معین در نصیب
وصیت کننده افتد بعد از موت او این خانه زید را بود و اگر این خانه در نصیب شریک دوم افتد
ورثه وصیت کننده مقدار ان خانه کز کنند و بزید دهند و بقول محمد اگر این خانه معین در
نصیب موصی افتاد نصف ان بزید دهند و اگر در نصیب شریک دوم افتاد مقدار نصف ان
خانه از نصیب موصی بزید دهند اگر یک شریک بخانه معین از سرای برای زید اقرار
کرد درین صورت نیز همان حکم است که در وصیت بود اگر وصیت کرد بهزار درم معین
از مال دیگری و صاحب مال بعد از موت وصیت کننده وصیت را اجازت کرد و هزار درم
بموصی له داد جایز بود و تواند که منع کند اگرچه اجازت کرده است اگر دو پسر ترکه پدر را
قسمت کردند بعد از یکی از ان اقرار کرد که پدر ما برای زید بثلث مال وصیت کرده است
این اقرار در ثلث نصیب او نافذ شد و بقول زفر نصف نصیب خود بدو بدهد اگر زید
وصیت کرد بکنیزی معین برای عمرو و کنیزک بعد از موت زید بچه ای از قسمت فرزند اورد
و قسمت ان ثلث متروکه محسوب دارند و فرزند هر دو عمرو را دهند و اگر قسمت ان
از ثلث ترکه محسوب دارند در ثلث درست باشد اول ثلث از کنیزک تمام کنند و اگر
چیزی باقی بود از فرزند تمام کنند و بقول ابویوسف و محمد از هر دو برابر دهند اگر زید
برای یک کافر خود و یا برای خود که بنده انست وصیت کرد و پیش از موت زید اسلام اورد
و یا بنده ازاد شد وصیت باطل بود و همچنین اگر برای خود در حالت کفر و یا در حالت بندگی
چیزی بخشید و یا برای او اقرار کرد بود و پیش از موت پسر او اسلام اورد و یا ازاد شد جایز نبود
اگر شخص ... و یا مفلوج و یا شل و یا مسلول شد و این علت او دراز کشید
و خوف مردن ... بعد تا اگر در این حالت چیزی بخشید از کل مال جایز بود و اگر بعد
ازین حالت فراش شد و بعد از چند روز مرد در این حالت هبه او از ثلث مال معتبر بود

باب العتق اگر بنده را در مرض موت آزاد کرد یا بفروخت و محابات
کرد هر سه تصرف درست و معتبر بود و آن از ثلث مال معتبر بود بمنزله وصیت بود و اگر ورثه
اجازت کردند بنده سعایت نکند و اگر اول محابات کرد و بعده آزاد کرد و از ثلث مال بیرون
نمی آید محابات اولی بود و اگر اول آزاد کرد و عتق و محابات زیاده از ثلث شود هر دو
برابر باشند و بقول ابویوسف و محمد در هر دو صورت عتق اولی باشد و بقول بعضی
هر چه اول است اولی باشد مسئله اگر وصیت کرد که بدین صد درم بنده آزاد کنند
و یکدرم از آن هلاک شد بنده را هم باقی آزاد نکنند و بقول ابویوسف و محمد بدانچه مانده
آزاد کنند مسئله اگر وصیت کرد که بدین صد درم حج بگذارند و یکدرم از آن هلاک شد
بدانچه مانده است آن حج بگذارند از آنجا که برسد اگر زید وصیت کرد بآزاد کردن بنده
معین و بعد از فوت بنده جنایت کرد بولی جنایت دفع کنند وصیت باطل شود و اگر
بنده را بازخریدند وصیت باطل شود و فدا در مال ورثه بود مسئله اگر وصیت
کرد برای زید و بنده را ترکه گذاشت و زید میگوید که این بنده را مولی در حالت صحت
آزاد کرده است قول وارث معتبر بود و زید هیچ نرسد مگر از ثلث مال چیزی فاضل باشد
یا بینه زید گواهی دهند بر دعوی او مسئله اگر زید بمرد و یک پسر و یک بنده گذاشت
و عمرو دعوی کرد بر پسر زید از پدر تو وام داشتم و بنده دعوی کرد که پدر تو مرا آزاد
کرده است و وارث هر دو را تصدیق کرد بنده در قیمت خود سعایت کند و آنرا
بغریم دهند و بقول ابویوسف و محمد هیچ سعایت نکند مسئله اگر بحقهاء خدای تعالی
وصیت کرد فرائض را مقدم دارند اگر چه او موخر ذکر کرده است چون حج و زکوة
و کفارات و اگر حقوق خدای تعالی در قوت برابرند هر چه موصی مقدم داشت همان
را مقدم دارند مسئله اگر وصیت بحج کرد موصی را لازم باید تا از شهر وصیت کننده
سوار برای حج شود و اگر ثلث مالی از شهر وصیت کننده ممکن نشود که احجیج کنند برای
حج از آنجا که ممکن باشد احجیج کنند که بحج رود مسئله اگر از شهر خود به نیت حج بیرون آمد
و در راه بمرد و وصیت کرد از جهت او حج بگذارند واجب شود که از شهر او حج آغاز کنند

وبقول ابویوسف و محمد ازانجا که رسیده است حج بجا ارند و هم برین خلاف اگر حج از دیگر میکرد
و در راه بمرد مسئله اگر برای همسایگان وصیت کرد مستحق وصیت آن همسایگان
متصل او باشند و بقول ابویوسف و محمد هر که ساکن است در آن محله و در مسجد محله میشوند
در وصیت همه ایشان داخل شوند و بقول شافعی جوار تا چهل خانه بود از هر جانب مسئله
اگر وصیت کرد برای اصهار یعنی خسران هر قرابتی که زن او دارد یا زن او حرام بود در زن
وصیت در آید و اگر برای اختان یعنی دامادان وصیت کرد شوهر زنی که زن را رحم
محرم او بود در این وصیت داخل شود و اگر وصیت برای زید کرد زن مستحق وصیت
شود و بقول ابویوسف و محمد هر که در عیال او بود و اگر وصیت برای آل زید کرد اهل
بیت او مستحق وصیت شوند و اگر وصیت برای جنس او کرد اهل بیت پدر او مستحق
وصیت شوند مسئله اگر وصیت برای اقارب و یا برای ذی قرابت
و یا برای ذی ارحام و یا برای ذی انساب کرد هر که از ذی رحم محرم نزدیکتر
بود او مستحق وصیت بود او مستحق وصیت بود و در این وصیت مادر و پدر و فرزند
و وارث در نیاید و دو کس از اقارب و یا بیشتر تمام وصیت را مستحق شوند اگر
وصیت برای اقارب کرد و وصیت کننده را دو عم و دو خال است وصیت را دو
عم ببرند و اگر یک عم و دو خال است نصف عم برد و نصف دو خال ببرند و بقول
ابویوسف و محمد چهار حصه شود هر یکی ایشان حصه از وصیت ببرند و اگر عم و یک عمه
است نصف عم را بود و نصف عمه را مسئله اگر وصیت کرد برای ولد فلان
مرد و زن برابر اند و اگر وصیت کرد برای ورثه فلان مرد دو سهم برد و زن یک سهم برد

باب الوصیة بخدمة العبد و السکنی و الثمرة اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بسکنی سرای
خود برای زید بمدتی معلوم درست باشد و همچنانی اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و بسکنی سرای
خود همیشه جایز بود و اگر بنده از ثلث مال بیرون می آید بنده را بزید تسلیم کنند تا او را
خدمت کند بدان مدت که معین کرده است در مسئله اول و یا همیشه در مسئله دوم و اگر از ثلث
مال بیرون نمی آید ورثه را دو روز خدمت کند و یکروز زید را کند و بعد از موت زید بوارث
وصیت کننده باز گردد و اگر زید در حیات مالک بنده بمرد وصیت باطل شود مسئله
اگر زید وصیت کرد بمیوه باغ خود برای عمرو که عمرو را همین میوه رسد که وقت موت زید موجود باشد

ومیوه

ومیوه دیگر که بعد از این شود ورثه را بود و اگر زید گفت میوه باغ خود عمرو را وصیت کردم تا
آینده همیشه مادام که عمرو زنده باشد همه دهند و اگر زید باجرت باغ خود برای عمرو وصیت
کرد اجرت موجود و آینده عمرو را رسد اگر همیشه ذکر نکرده و اگر صوف گوسفند و یا
بولکو گوسفند و یا شیر گوسفند برای عمرو وصیت کرد پس هر چه در حالت موت زید موجود بود همان
عمرو را دهند اگرچه لفظ همیشه ذکر کرده باشد باب وصیة الذمی اگر ذمی برای
خود بنا در حالت صحت کنیسه یا کنشت ساخت بعد از موت او میراث شود و اگر ذمی وصیت
کرد ثلث مال که برای اهل ترسا زید کلیسا یا کنشت بنا کنند وصیت از ثلث مال درست باشد
و اگر وصیت کرد برای خانه او را کنشت گردانند و از ثلث مال وصیت برای قوم غیر
معین درست بود و بقول ابویوسف و محمد باطل شود مسئله اگر حربی در دار الاسلام
با امان در آمد و تمام مال خود برای مسلم و یا برای ذمی وصیت کرد جائز بود باب الوصی
اگر زید عمرو را وصی کرد و او بحضور زید وصیت قبول کرد و بحضور او رد کرد رد شود و اگر
بحضور او رد نکرد و رد شود بعد از مردن زید فروختن ترکه زید عمرو را بمنزله قبول
وصایت بود و اگر عمرو بعد از مردن زید گفت قبول نکنم بعده قبول کرد جائز بود مسئله
اگر قاضی بعد از رد کردن او را از وصیت و وصایت بیرون نیاورده باشد و بقول
امام زفر اگر در غیبت زید گفت که قبول نمیکنم در حیات او یا بعد از موت او بعده
قبول میکند وصی نباشد مسئله اگر بنده و یا کافر و یا فاسق را وصی کرد قاضی
این را معزول کند مسئله اگر بنده خود را وصی کرد و ورثه او همه صغار اند درست بود و اگر نه
درست نشود و بقول ابویوسف و محمد جائز شود مسئله اگر بنده خود را بوارثه بالغ وصی کرد
جائز نشود و اگر وصی در قیام نمودن در وصایت عاجز شد قاضی وصی دوم نصب
کند تا هر دو تصرف کنند مسئله اگر مردی دو کس را وصیت کرد یکی در غیبت وصی دوم
نتواند که تصرف کند مگر در مسائل معدوده و آن تجهیز میت و خریدن کفن و
خریدن طعام و پوشش برای صغار و قبول هبه برای صغیر و رد کردن ودیعه معین

که بر موصی بود دهد و کوزاردن وام تنفید وصیت معینه و ازاد کردن بنده معین
و خصومت کردن در حقوق میت و بقول ابویوسف هر یک ازین دو وصی تنها از
کهیچ وصی دوم دیطیع ایشان تصرف کند مسـ اگر وصی دیگری را وصی کرد اید وصی
دوم بعد از فوت وصی اول هر دو ترکه وصی باشد و بقول شافعی در ترکه میت
اول وصی نباشد مسـ قسمت وصی از جهت ورثه با موصی له جایز بود و از
جهت موصی له با ورثه جایز نبود فاما اگر وصی با ورثه قسمت کرد و نصیب موصی
له را قبض کرد و بدست هلاک شد موصی له رجوع کند بثلث انچه از ترکه مانده است
مسـ اگر وصیت بحج کرد و وصی با ورثه قسمت کرد و مقداری که بدان حج توان
کرد از مال میت بستده و بدست وصی هلاک شد و یا کسی که بحج خواهد کرد ان
مال بدو داد و بدست وی هلاک شد بثلث بقیه مال از ترکه میت حج ادا کنند
و بقول ابویوسف اگر ثلث مال متفرق شد باقی مال رجوع نکنند و اگر تمام بستد
نشد ان مقدار که ثلث تمام کند و در باقی مال رجوع کنند و بقول امام محمد در هر دو
حال رجوع نکنند مسـ اگر مردی وصیت کرد بثلث مال برای زید غایب و جائی با
ورثه قسمت کرد و نصیب زید بستد جایز بود مسـ اگر وصی بنده ازاد ترکه فروخت
در غیبت غرما جایز بود مسـ و اگر وصیت کرد که بنده من بدست زید فروشند و بهای
ان صدقه دهد وصی بنده را بدست زید فروخت و بهای ان قبض کرد و بدست هلاک شد
و مستحقی بران بنده استحقاق آورد و دو بر وصی بهای بنده برای مشتری ضامن شود
و در ترکه میت بدان رجوع کند و همچنین اگر وصی بنده صغیر را فروخت و بهای
ان قبض کرد و بدست او هلاک شد و ان بنده را از مشتری بردند مشتری بر
وصی رجوع کند در بهائی که بدو داده است و وصی در مال صغیر رجوع کند
و صغیر بورثه رجوع کند بحصه خود مسـ اگر وصی بمال یتیم حواله قبول کرد اگر
در وی خیر یتیم است جایز بود مسـ اگر وصی کالای یتیم را فروخت و یا بمال یتیم کالای خرید
بزیان اندک جایز بود و بزیان بسیار جایز نبود و اگر وصی در مال وارث غایب بالغ فروخت جایز بود مگر در

عقار

عقار مسئله اگر وصی در مال یتیم تجارت کند جایز بود مسئله پدر وصی و در مال یتیم اولی
است از جد و بعد از وی جد اولی است مسئله اگر پدر کسی را وصی نکرد جد همچون پدر بود

فصل فی الشهادت

اگر دو وصی گواهی دادند که میت زید را با ما وصی
گردانیده است این گواهی باطل بود و همچنین اگر دو پسر میت گواهی دادند که
پدر ما زید را با ما وصی گردانیده است این گواهی نیز باطل بود مگر زید دعوی
کند در هر دو صورت که میت مرا وصی گردانیده است مسئله اگر دو وصی
گواهی میدهند برای وارث صغیر بمال یا برای وارث بالغ بمال میت این
گواهی باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد مقبول بود مسئله اگر دو مرد گواهی میدهند که
زید و عمرو را بر میت هزار درم وام بایسته است و زید و عمرو نیز گواهی میدهند که این
گواهان را نیز هزار درم بر میت وام بایسته است گواهی هر دو فریق مقبول بود و اگر
برای [illegible] در وصیت میت برای فریق گواهی میدهند مقبول نباشد

کتاب الخنثی

خنثی آنست که او را فرج و ذکر باشد و اگر از ذکر بول کند
کودک بود و اگر از فرج بول کند انثی بود و اگر از هر دو راه بول کند حکم مر
سابق را بود و اگر برابر بول کند و هیچ کدامی سابق نبود خنثی مشکل بود و در
کثرت بول را اعتبار نیست و بقول ابی یوسف و محمد از راهی که بول بیشتر بود هم بدان
حکم کنند مسئله چون خنثی بالغ شد و ریش او بیرون آمد و یا بزنان وصول تواند
کرد مرد بود و اگر خنثی را پستان ظاهر شد چنانچه زنان را ظاهر شود و یا از پستان شیر
بیرون آمد یا حیض دید و یا حمل گرفت و یا او را وطی توان کرد انثی حکم زن داد و
اگر هیچ علامتی ظاهر نشد یا هر دو علامت پیدا آمد آنگاه این خنثی مشکل بود و حکم
خنثی مشکل آنست که در نماز نه بعد از صف مردان و پیش از صف زنان بایستد چون
اقتدا با امام کند و کنیزکی او را بخرند تا او را ختنه کند و او را مالی نیست از بیت المال بستانند

وچون کنیزک او را حقنه کرد باید الغرق [illegible] و بهای آن در بیت المال نهند و در میراث از النصیب
مرد و زن همچنان [illegible] که اندک بود تا اگر خنثی بمرد و یک پسر و یک خنثی را بگذاشت ترکه میان
ایشان بر سه سهم قسمت کنند دو سهم پسر را و یکی خنثی را و بقول ابو یوسف و محمد خنثی را نیمی
از نصیب زن و نیمی از نصیب مرد دهند و این قول شافعی است فاما بقول ابو یوسف بر
هفت سهم قسمت کنند پسر را چهار سهم و خنثی را سه سهم دهند و بقول محمد بر دوازده سهم قسمت
کنند پسر را هفت سهم و خنثی را پنج سهم دهند

مسائل شتی

مسئله اگر [illegible] گنگ وصیت نامه یا عنوان خوانند و گفتند که بدانچه در این نامه است
بر تو گواهی دهیم و این گنگ اشارت کرد یعنی نعم و بالغ بود درست
باشد و این اقرار باشد فاما کسی که در بیماری گنگی زبان او گرفته شود و او حکم گنگ
ندارد تا اگر نامه وصیت و یا عنوان پیش او خواندند و او اشارت کرد یعنی
نعم و بالفاظ نعم نبشت اقرار نباشد و بقول شافعی اقرار باشد مسئله اشارت
و نوشتن گنگ در وصیت و نکاح و طلاق و بیع و شرا و قصاص بمنزله اقرار است
و جایز بود که این تصرفات را بازبان [illegible] و نوشتن قبول کند فاما در گرفته
زبان جایز نبود مسئله اگر گنگ را قذف کردند بازبان [illegible] و یا گنگ باشارت
قذف کرد [illegible] حد نزنند مسئله اگر گوسفندان مذبوح و بعضی
مردار [illegible] و معلوم نیست که مذبوح کدام است اگر مذبوح بیشتر باشد تحری کنند
و بخورند و اگر مردار بیشتر نخورند و بقول شافعی در حالت اختیار روا نباشد
که بتحری بخورند اگرچه مذبوح بیشتر بود مسئله اگر جامه تر پلید با جامه پاک خشک
بپیچیدند و تری جامه پلید در جامه پاک پیدا است لکن چنان است که اگر بفشارند
هیچ نچکد جامه پلید نشود و اگر گوسفند [illegible] تر بشد و [illegible] اندر افکنند و [illegible]
شد و آن [illegible] روا باشد که بخورند و [illegible]
مسئله اگر سلطان خراج زمین مالک زمین را داد جایز بود و اگر عشر مالک زمین را داد

روا نباشد

روا نباشد مسئله اگر سلطان زمینها مملکت را بعوضی دهد تا خراج دهد جایز بود مسئله اگر روزه ماه
رمضان قضا میدارد و بعضی روز بگیرد جایز بود چنانکه اگر نماز قضا کند و نیت اول صلوة
و یا آخر صلوة که بر وی است نکند جایز بود و اگر دو روزه دو ماه رمضان را قضا میکند و
تعیین روز از یکی نمیکند روا باشد مسئله اگر روزه دار آب میخورد و دست خود فرو
میبرد کفارت واجب آید و اگر آب در بن عذر دوست او بود کفارت واجب نباشد مسئله
بعضی حاجیان در راه کشته شدند دیگرانرا ترس آوردن حج عذر بود و اگر زن را گفت
تو زن من شدی و آن زن گفت که شدم نکاح منعقد شود مسئله اگر زن را گفت خویشتن
را زن من گردانیدی و زن گفت گردانیدم و مرد گفت پذیرفتم نکاح منعقد شود
اگر مردی گفت دختر خویش را به پسر من ارزانی داشتی و او گفت داشتم نکاح منعقد
شود مسئله اگر شوهر در خانه زن با زن ساکن است آن شوهر را منع کرد از در را آمدن آن
زن ناشزه بود و اگر بی نکاح در خانه مغصوبست [illegible] از در را آمدن در خانه مغصوبه
امتناع میکرد ناشزه بود مسئله اگر شوهر را میگوید که با کنیزک تو ساکن نشوم و میخواهد تا در
خانه علاحده ساکن شود تواند مسئله اگر زن میگوید که مرا طلاق ده و شوهر گفت داده گیر
کرده گیر و یا گفت باد و کرده باد اگر نیت طلاق داشته واقع شود اگر گفت داده
است و کرده است طلاق واقع شود اگر چه نیت نداشت مسئله اگر گفت الله [illegible] کرده [illegible]
طلاق واقع شود اگر چه نیت نکرده باشد مسئله اگر زن را گفت دی مرا [illegible] بار [illegible]
و یا گفت [illegible] اگر نیت طلاق دارد واقع شود و بی نیت طلاق واقع نشود
اگر زن گفت غلط زبان کی اقرار بود طلاق و اگر گفت حیله [illegible] اقرار بطلاق
نباشد مسئله اگر زن شوهر را گفت کابین ترا بخشیدم مرا چنگ باز دار اگر شوهر طلاق
گفت مهر از وی ساقط شود و اگر طلاق نگفت مهر ازو ساقط نشود مسئله اگر مولی بنده
را گفت ای آزاد من و یا کنیزک را گفت که ای بنده تو آزادی شود مسئله اگر گفت مرا
سوگند است که این کار نکنم اقرار بود که سوگند خورده است و اگر گفت مرا سوگند
است بطلاق همان لازم شود مسئله اگر گفت دروغ گفته ام تصدیق نکنند اگر گفت

مرا سوگند چاره نیست که این کار بکنم اقرار بود سوگند طلاق مسئله اگر بایع لا گفت بهای باز ده
بایع گفت بدهم فسخ بیع بود مسئله عقاری که در وی خصومت میکنند از دست ذی الید بیرون
ننمایند تا مدعی بینه در آن عقار نیارد موافق دعوی خود مسئله اگر عقاری در ولایت قاضی
نیست حکم قاضی در عقار جایز مسئله اگر قاضی در حادثه حکم کرد بگواه بعده میگوید که از
حکم خود رجوع و یا میگوید که مرا چیزی دیگر ظاهر شد و یا گفت در تلبیس گواهان افتادم
و یا گفت که حکم خود باطل کردم و یا مانند آن گفت این سخنها معتبر نباشد و حکم اول نافذ
باشد اگر بعد از دعوی صحیح و بعد از شهادت مستقیم باشد مسئله اگر قومی را بتهمان(?) کرد
بعده بشنیدند از مردی چیزی کسی و بدان اقرار کرد و آن کس او را ندید و سخن او میشنوند
و او نمی بیند گواهی ایشان درست نباشد و اگر سخن شنیدند و او را ندیدند گواهی درست
نباشد مسئله اگر زید عقاری را فروخت و بعد چون شهود بدان حاضر بودند و علم دارند به
بیع بعد از آن جوی(?) و بدان در آن عقار دعوی میکنند دعوی ایشان نشنوند مسئله
اگر زن مهر را بشوهر بخشید و بمرد و وارثان زن از شوهر او مهر طلب کردند و گفتند که
در مرض موت مهر بخشیده بود و شوهر گفت که در حالت صحت بخشیده بود قول شوهر معتبر
بود مسئله اگر شخص اقرار کرد بدوام(?) یا بغیر آن بعده میگوید که من در این اقرار کاذب بودم
مقرله را سوگند دهند که این مقر در این اقرار کاذب نبوده است و این دعوی باطل نمی
گفتیم بر و فتوی ما بر این است که مقر را سوگند دهند و بقول ابی حنیفه و محمد سوگند ندهند
تا بدانچه اقرار کرده است بمقرله تسلیم کند مسئله اقرار سبب ملک نیست تا اگر دعوی
ملک میکند بسبب مجرد اقرار درست نباشد مسئله اگر گفت ترا وکیل کردم بخرید(?) و خرج
این کالا و خاموش شد او وکیل شود مسئله اگر زن شوهر را وکیل کرد بطلاق
در ضلب(?) عقد نتواند که معزول کند مسئله اگر گفت ترا وکیل کردم بفلان چیز را که
هر وقت که ترا معزول کنم باز وکیل باشی اگر خواهد که معزول کند بگوید که معزول
کردم ترا اگر گفت هر بار که معزول کنم باز وکیل باشی اگر خواهد که معزول کند بگوید باز گشتم از

وکالت

وکالت معلق و معزول کردم انفکاک منجزه مسئله قبض کردن بدل صلح شرط است اگر صلح
از دین بدین خلاف جنس بود والا شرط نیست مسئله اگر مردی بر کودکی دعوی سرای کرد و پدر
او صلح کرد بر مال کودک اگر مدعی را گواه موجود است صلح درست باشد اگر بمثل قیمت و یا
بغبن یسیر بود و اگر مدعی گواه ندارد و یا گواهان فاسق دارد صلح جایز نبود مسئله اگر مدعی گفت
که مرا گواه نیست بعده گواه آورد و یا گفت که مرا درین حادثه گواهی نیست بعده
گواهی داد و در هر دو صورت گواهی شنوند و بقول ابویوسف و محمد گواهی نشنوند
مسئله امامی که او را خلیفه ولایت داده است تواند که مردی را که بر راهی که مردمان
می آیند و میروند قطع کند اگر بگذرندگان زیان نرساند مسئله اگر شخصی سلطان مصادره
کرد و قبض نکرد که مال او فروشد و مال او فروخت باشد مسئله اگر زنی را بزدن
ترسانیدند تا شوهر را مهر بخشد اگر ترس بوده قدرت زدن دارد بخشیدن درست
نباشد مسئله اگر زنی را اکراه کردند بخلع کردن با شوهر خود خلع کرد طلاق واقع شود
و مال ساقط شود مسئله اگر زنی مردی را بر شوهر حواله کرد بمهر خود بعده شوهر را مهر بخشید
درست نباشد مسئله اگر در ملک خود چاهی کاوید و یا بالوعه ساخت و بدان سبب
در دیوار همسایه به او زیان شود و همسایه طلب کند که این چاه را دور کند جبر نکنند
برای دور کردن چاه و اگر بدان سبب دیوار همسایه در افتد تاوان بر وی
واجب نشود مسئله اگر سرای خود را عمارت کرد بمال خود بعده معلوم شد که آن سرای ملک
زن باشد و آنچه بر عمارت خرج کرده است تاوان بر زن نبود مسئله اگر شوهر بدستوری زن
آن سرای زن را برای خود عمارت کرد و در این صورت شوهر را عوض نیست و اگر شوهر عمارت
کرد بدستوری زن برای زن عمارت زن را بود و شوهر متطوع باشد مسئله
اگر مردی غریم خود را بگرفت و دیگری از دست او رها کند ضامن نشود
مسئله اگر بدست زید مال مردی است و سلطان زید را گفت که این مال را بمن ده

والسی حال

واگر پوست او خواهیم که ببرد و بچاه چوب خواهیم زد پس ببرد حالی را السلطان داوخانه
نشود مسـ اگر دام را در صحرا انداد تا شکار در وی را صید کند و بدان والسهم کوتکی
دوم رود اما جایز در حق را المجروح مرده یافت نخورند مسـ اگر گوشت غدد و با غران
خوردن شتر ملاب و حصیه و غدد و مثانه و تلخه و خون از گشت سده و ذکر
ونخاع الصلب مکروه است مسـ جایز نیست که قاضی مال غایب و کودک و لقطه
وام دهد مسـ اگر کودک که حشفه او پیدا است چنانکه اگر کسی او را ببیند گمان برد که
ختنه کرده است پوست ویرا نتوان برید مگر بسختی بگذارند و ختنه نکنند همچنان
اگر پیری اسلام آورد و اهل بصارت میگویند که این پیر طاقت ختنه کردن ندارد
او را نیز بگذارند و ختنه نکنند مسـ وقت مستحب برای ختنه کردن هفت
سال است مسـ آبستنی و سعی کردن در دوا نبذتا السنی و شتر و دوابها و غیر
فرستادن جایز نیست فاما اگر دارد از دو جانب باشد حرام بود و از یک جانب
حلال است مسـ صلوات گفتن بجز پیغامبر علیه السلام و فرشتگان جایز
نشود مگر بطریق طبع عطا دادن با سیم و روز مهرگان جایز نیست
مسـ پای سیاه بپوشیدن کلاه و مندوب است بپوشیدن کلاه سیاه
و مردم را اشتی دنبال دستار میان دو کتف یا میانه پشت
مسـ جایز نیست مرجوان علیه السلام یعنی روح بر خبر جاهل مسـ
باید که حافظ قران در چهل روز قران ختم کنند

كتاب الفرائض

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الفرائض از ترکهٔ میت بتجهیز و تکفین میت ابتدا کنند
بعد ازان وام میت ادا کنند بعد ازان تنفیذ وصیت کنند
از ثلث مالی بی اجازت ورثه بعد ازان ترکه میان ورثه
قسمت کنند و ورثه بر سه نوع است اول صاحب فرض است
و آنکس است که سهم او مقدر است یکی ازان پدر است
نصیب او سدس است در حالتی که میت را فرزند و یا فرزند پسر بود
دوم از اصحاب فرایض جد صحیح است و آن کسی است
که در نسبت او بمیت مادر متخلل نباشد چنانچه پدر پدر و جد صحیح حکم
پدر دارد اگر میت را پدر نباشد مگر در دو صورت یکی آنکه مادر
میت با وجود پدر میت ثلث از باقی متروکه برد و اگر میت را
پدر نبود و جد باشد مادر میت ثلث از تمام ترکه برد و دوم

آنکه اگر میت را پدر و جده پدری باشد جده پدری با وجود پدر میت
میراث نبرد و اگر میت را پدر نباشد و جده پدری باشد هر یک
نصیب خود برد با وجود جد پدری میت جده پدری میراث برد
و از میراث محروم نشود جد پدری صحیح جمله برادران و خواهران
میت را محروم کردانند از ترکه میت و فتوی هم برین است و نزد
ابو یوسف و محمد و شافعی و مالک محروم نکردانند برادران اعلا
و عیانی را سیوم از اصحاب فرایض مادر است و نصیب او ثلث
است در حالتی که میت را فرزند و یا فرزند پسر نبود و اگر فرزند و یا
دو کس از خواهران و برادران باشند با وجود ایشان مادر سدس
برد و اگر میت زن و مادر و پدر گذاشت و یا شوهر و مادر و پدر
گذاشت در هر صورت بعد ادای نصیب زن و شوهر آنچه باقی
بود ثلث مادر برد و ثلثان پدر برد چهارم از اصحاب فرایض
جده است و نصیب جدات صحیحه هر چند که باشند سدس است و جدات
صحیحه آنست که در نسب او بمیت جد فاسد در میان نباشد

یعنی مادر جد فاسد جده فاسد است او از اصحاب فرائض است
و جده که میت از دو جهت قرابتی دارد با جده که بمیت قرابتی از
یک جهت دارد برابر است در میراث یعنی سدس میان هر دو
مناصفه باشد و بقول محمد دو حصه از سدس جده برد که دو جهت قرابت
است و یک حصه از سدس جده برد که یکجهت قرابتی دارد و جده که
دو جهت قرابت بود چنان بود که پسر پسر او ه دختر دختر او را نکاح
کرده باشد و از ایشان فرزندی متولد شود این فرزند را این جده
مادری بود و جده که یک جهت دو جهت قرابت بود پدر او را
جده پدری بود و مادر او را جده مادری بود و جده که یک جهت بود
همچو پدر او را جده مادری جده که نزدیکتر است بمیت محروم
و محجوب گرداند جده را که ه دورتر بود از میت و از میت مادر گذا
همه جدات محروم شوند پنجم از اصحاب فرائض شوهر است
و او نصف میراث برد و اگر میت را فرزند و یا فرزند پسر بود و اگر چه فروتر اند

شوهر ربع برد ششم از اصحاب فرائض زن است نصیب وی
ربع است از ترکه شوهر و اگر شوهر را فرزند و یا فرزند پسر بود و اگر دار
فرزند زن ثمن برد هفتم از اصحاب فرائض دختر است
و نصیب او نصف است از میراث و اگر دو دختر و یا زیاده از آن
نصیب ایشان ثلثان بود از کل ترکه و اگر میت را پسر بود و دختر
عصبه گردانند پسر دو حصه برد و هر دختر یک حصه برد و فرزندان پسر
حکم فرزند میت دارد در حالتی که میت را فرزند نباشد ذکور بجای
ذکور و اناث بجای اناث و بوجود پسر میت فرزند پسر محجوب
بود هشتم از دختر پسر میت کذات دختر نصف از ترکه برد
باقی پسر پسر برد و اگر میت را دختر و دختران پسر اند نصفی دختر
برد و دختران پسر سدس برند و اگر میت را دو دختر اند دختران
پسر محجوب شوند و هیچ نبرند مگر بالادای آن و یا فرزندان
پسر بود ایشان را عصبه گردانند هر دختر پسر را که برابر او بود و یا بالا
از وی بعد البقاء ترکه که اینجا دختر بالذکر را سهم معین نبود و هر دختری
بس

و نر اند از وی بعد محروم شوند نهم از اصحاب
فرائض خواهر مادری و پدری است و خواهر مادری و پدری
حکم دختر صلبیه و لطیفه دارد اگر میت را دختر نباشد یعنی
اگر میت یک خواهر مادری و پدری گذاشت نصف میراث برد
و اگر دو خواهر مادری و پدری یا زیاده از آن گذاشت ثلثان
ترکه برند و اگر با خواهران مادری پدری برادران باشند خواهران را
عصبه گرداند برادر دو سهم برد و خواهر یک سهم برد دهم از اصحاب
فرائض خواهر پدری است و حکم او حکم دختر پسر است یعنی با وجود
خواهر مادری پدری خواهر پدری نصف نبرد بلک خواهر پدری سدس
سدس برد و اگر میت را دو خواهر مادری پدری باشند خواهر پدری
محروم شود و اگر میت دختر و یا دختر پسر دارد خواهران عصبه
شوند یازدهم و دوازدهم از اصحاب فرائض خواهر و
برادر مادری است یکی از ایشان سدس برد و اگر دو و یا زیاده

از ان باشند ثلث برند و برادر مادری همچون خواهر مادری
در قسمت یعنی ثلث ترکه میان ان خواهر و برادر مادری
بمناصفه قسمت شود خواهران و برادران با وجود پسر میت
و با پسر پسر میت اگرچه فروتر اند و با وجود پدر و جد اگرچه با
بود محروم شوند و دختر میت محروم نکند مگر برادران و
خواهران مادری میت را دوم از ورثه عصبه است
و عصبه ان بود که اگر یکی است کل برد و اگر با وی صاحب فرض است
انچه از صاحب فرض ماند عصبه برد و اولی عصبه پسر است بعده
پسر اگرچه فروتر است و بعد از ان اولی پدر است بعده
جد پدری اگرچه بالاتر است بعده برادر مادری پدری بعده برادر
پدری بعده برادرزاده مادری و پدری بعده برادرزاده پدری
بعده عم مادری و پدری میت بعده عم پدری میت بعده
پسر عم مادری و پدری میت بعده پسر عم پدری بعده اعمام

میت بعده

میت بنده اعمام جد میت همین ترتیب بنده آزاد کننده
بنده عصبه آزاد کننده به ترتیب مذکور زنان که نصیب ایشان
نصف و یا ثلثان است با برادر خود عصبه شوند و زنیکه او را نصیب معلومی
نیست و برادر او عصبه است آن زن را برادر او عصبه نکند چون
عم و عمه تمام مال عم برد و عمه را هیچ نرسد هر که قرابت او
بمیت بسبب شخصی است با وجود آن شخص میراث نبرد مگر
فرزندان مادر که ایشان با وجود مادر میراث برند
محجوب دیگر را محجوب کند چنانچه دو کس از برادران و خواهران
از هر جهت که باشند با وجود پدر میت میراث نبرند اما برادر
و محجوب نقصان کند از ثلث ترکه بسدس رساند و محروم از
میراث بسبب رقیت و غلام و یا بسبب کشتن عمداست
و یا بسبب اختلاف دین و یا بسبب اختلاف دار حرب دیگر را محجوب نکنند
محجوب نکند همچنین اگر میت را دار حرب نشانده و دار حرب از

[illegible]

میراث میت و مرتد از اسلام محروم بود و دیگری را محجوب نکند

کافر از کافر بجهت نسب و بسبب الزوجیة

میراث برد چنانکه مسلمان از مسلمان و اگر کافر از میراث

کافر محجوب باشد آن نسبت حجب کننده بود   از زنی

کافری محرم را نکاح کرده باشد هر یکی از ایشان بسبب نکاح

میراث نبرد اما اگر مجوسی دختر خود را نکاح کرد و بمرد

دختر بسبب آنکه دختر است میراث برد اما بسبب نکاح

میراث نبرد   فرزندی که از زنا بود و فرزندی که در

لعان کرده باشند از مادر میراث برد و از پدر میراث نبرد

اگر مردی بمرد و زنی حامله گذاشت برای حمل نصیب

یک پسر موقوف دارند و فتوی همین است و اگر اکثر از

حمل بیرون آمد و بمرد میراث برد و اگر کمتر بیرون آمد و بمرد

میراث نبرد و بقول ابی حنیفه رحمة الله علیه نصیب چهار پسر

169

برای حمل موقوف دارند و بقول محمد نصیب او موقوف

دارند اگر دو قریب یکجا غرق شدند و یا سوخته شدند

و تقدیم و تاخیر معلوم نباشد یکی از ایشان دیگری میراث نبرد

مگر نصیب مردان ایشان معلوم شود مثلا اگر زن و شوهر

بهم یکجا غرق شد و هر یکی برادر گذاشتند مال زن برادر او برد

و مال مرد برادر او برد نوع سیوم از ورثه ذو رحم است

و او قرابتی است که نه صاحب فرض بود و نه عصبه و حکم

ذو رحم آنست که با وجود صاحب فرض و عصبه میراث نبرد

مگر با وجود منکوحه و یا شوهر میت اگر بعد استیفاء نصیب ایشان

ترکه ماند ذو رحم برد زیرا که رد بر ایشان جایز نیست و بقول مالک

و شافعی ذو الارحام را میراث نیست و ترکه در بیت المال نهند

ترتیب ذوی الارحام چون ترتیب عصبه است هر که در

قرابت درجه نزدیک است بمیت او راجح اولی تر بود چنانکه

دختر دختر اولی بود از دختر دختر دختر و اگر در قرابت برابر اند
هر که اصل او وارث بود او اولی بود یعنی فرزند عصبه و یا صاحب
فرض اولی بود چنانکه دختر دختر پسر اولی از پسر دختر دختر
و در حالتی که جهت قرابت مختلف باشد قرابت پدر دو حصه
برد و قرابت مادر یک حصه برد و اگر اصول متفق اند فی صفت
بر ابدان کنند چنانکه پسر دختر و دختر دختر گذاشت
ترکه میان ایشان سه حصه بود پسر دو حصه برد و دختر یک
حصه باتفاق و اگر اصول مختلف اند عدد از ابدان گیرند و
وصف از بطنی که مختلف شده است تا دختر دختر دختر و دو دختر
پسر دختر گذاشت بقول ابو یوسف رحمة الله علیه مال ایشان
مناصفه بود باعتبار ابدان و بقول محمد رح ثلث دو حصه
دختر پسر دختر برد و یک حصه دختر دختر دختر برد باعتبار
اصول و روایت مشهور در جمیع ذوی الارحام ابی حنیفه
از امام صح

ابن

رضی الله عنه و قول محمد است و فتوی برین است و در مبسوط امام
اسبیجابی منقول است که قول ابی یوسف اصح است و در محیط
آورده است که مشایخ بخارا قول ابی یوسف گرفته اند در جنس این
این مسایل اگر دو فرزند دختر دختر و دو فرزند پسر دختر گذاشت
بقول ابی یوسف ترکه برابدان قسمت کنند بر شش سهم هر دو
مردی را دو دو سهم و هر دو دختر را یک یک سهم و بقول محمد
باعتبار اصول قسمت کنند گوئی که دختر دختر و پسر دختر گذاشت
دو حصه از ترکه پسر دختر برد و یک حصه دختر دختر برد و پس آنچه به
پسر دختر رسید میان ورثه او بر سه سهم قسمت شود پسر را
دو سهم و دختر را یک سهم و آنچه بدختر دختر رسید میان ورثه او
با نیز بر سه سهم قسمت شود پسر را دو سهم و دختر را یک سهم پس
قسمت از نه شود سهامیکه در قرآن مذکور است
شش است نصف و ربع و ثمن و ثلثان و سدس و اقل مخرج

نصف دو است واقل مخرج ربع چهار است واقل مخرج ثمن
هشت است واقل مخرج ثلث وثلثان سه است واقل مخرج
سدس شش است واقل مخارج کسور مختلفه مختلف یا کم بعض
از مخرج حاجت بود که از وی نصف وثلثان وربع وسدس کم
آید کم از دوازده نباشد واکر مخرج حاجت است که از وی نصف
وثلث وربع وثمن وسدس آید کم از بیست وچهار نبود
اکر در مخرج سهم زیاده حاجت بود زیاده کنند واین عول خوانند
شش سهم عول کنند تا هفت چنانکه زنی بمرد وشوهر
ودو خواهر مادری وپدری کذاشت ونیز شش سهم را عول
کنند تا هشت چنانکه زنی وفات یافت شوهر ودو خواهر
مادری وپدری وبرادر مادری کذاشت ونیز شش سهم را عول کنند تا نه
سهم چنانکه زنی فوت کرد شوهر ودو خواهر پدری ومادری
ودو برادر مادری کذاشت ونیز شش سهم را عول کنند تا ده سهم
چنانکه

چنانکه زنی بمرد شوهر و دو خواهر مادری و پدری و دو خواهر مادری
و مادر گذاشت دوازده سهم را عول کنند تا سیزده
چنانکه مردی بمرد یک زن و دو خواهر مادری و پدری
و یک برادر مادری گذاشت و نیز دوازده سهم را عول کنند تا پانزده
چنانکه زنی بمرد شوهر و دو دختر و مادر و پدر گذاشت و نیز دوازده سهم
را عول کنند تا هفده چنانکه مردی بمرد زن و یک و دو خواهر مادری و پدری
و دو برادر مادری و مادر گذاشت بیست و چهار را عول تا
بیست و هفت سهم بیکبار چنانکه مردی بمرد یک زن و دو
دختر و مادر و پدر گذاشت و این مسئله را منبریه گویند که از امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه پرسیدند و او بر منبر بود بر فور جواب گفت
ثمنت یک سهم حصه اگر یک طایفه کسر شود و میان سهام و
روس آن طایفه موافقت بود جز موافق از عدد روس
آن طایفه که بر آن کسر شده است در اصل مسئله ضرب کنند

چنانکه شخصی بمرد و مادر و پدر و ده دختر گذاشت و اگر میان رؤس

و سهام ایشان موافقت نباشد بلکه مباینه باشد تمام عدد

رؤس آن طایفه در اصل مسئله که فرض شده است ضرب کنند

چنانکه زنی بمرد و شوهر و پنج خواهر پدری گذاشت اصل مسئله

از شش سهم بود با هشتم سهم عول کنند تصحیح مسئله از چهل

سهم شود اگر متعدد بود یعنی هر دو طایفه باشد که از ان

کسر شود بنگرند اگر میان اعداد رؤس مماثلت بود یک عدد در

اصل مسئله ضرب کنند چنانکه شخصی بمرد و سه دختر و سه جده

و سه عم گذاشت مسئله از شش سهم شود و تصحیح مسئله از هژده

سهم بود و اگر میان اعداد رؤس تداخل بود اکثر که بیشتر بود آنرا

در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه مردی بمرد و چهار زن و سه

جده و دوازده عم گذاشت مسئله از دوازده بود تصحیح مسئله

از صد و چهل و چهار شود و اگر میان رؤس و اعداد موافقه

الرحم ۱

۱۶۴

ده سدس بود چنانکه شخصی بمرد و جده و خواهر مادری گذاشت اصل مسئله
از شش سهم بود و التصحیح از دو سهم جده را یک سهم و خواهر را یک سهم
و اگر در مسئله ثلث و سدس بود چنانکه شخصی بمرد و جده و دو خواهر مادری گذاشت
اصل مسئله از شش سهم بود و التصحیح از سه بود جده را یک سهم و خواهران را دو سهم
و اگر در مسئله نصف و سدس بود چنانکه شخصی بمرد و دختر و دختر پسر گذاشت اصل مسئله
از شش سهم بود و التصحیح مسئله از چهار سهم بود دختر را سه سهم و دختر پسر را یک
سهم و اگر در مسئله ثلثان و سدس بود چنانکه شخصی بمرد و دو دختر و مادر
گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و التصحیح از پنج سهم مادر را یک سهم
هر دو دختر را دو سهم و اگر در مسئله نصف و سدسین یا نصف و ثلث بود
التصحیح از پنج سهم بود و اگر با اصحاب رد از یکی کس از اصحاب غیر رد نیز موجود بود
اول فرض با اصحاب غیر رد بده از اقل مخرج و باقی بر رؤس اصحاب رد قسمت
کن اگر مستقیم آید تمام شود چنانکه زنی بمرد و شوهر و سه دختر گذاشت
اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار است یک سهم از چهار سهم شوهر را
ده و سه سهم باقی بر سه دختر مستقیم آمد التصحیح این مسئله از چهار سهم
شود و اگر باقی سهام بر رؤس اصحاب رد مستقیم نشود اگر میان باقی
سهام از مخرج فرض اصحاب غیر رد و میان رؤس اصحاب
رد موافقت بود جزو موافقت از عدد رؤس ضرب در مخرج فرض
مسئله اصحاب غیر رد ضرب کن از آن مسئله التصحیح شود چنانکه زنی بمرد و
شوهر و شش دختر گذاشت اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار است
ربع آن یک سهم شوهر را ده سه سهم باقی ماند بر شش دختر آن قسمت
راست نمی آید و میان رؤس [illegible] و سهام موافقت بثلث است

جزء موافقت از عدد رؤس ایشان وان دو سهم است که ثلث شود از شش اسهم فرض کسی
در مخرج فرض اصحاب غیر زوجان چهار سهم پس هشت سهم حاصل شود مراکب سهم
شود و در دو ضرب کن دو سهم شود عدد ده و باقی سه سهم بود در دو ضرب
کن شش سهم شود دختران سهم ده هر دختری را یک سهم و اگر میان باقی
سهام از مخرج فرض اصحاب غیر زوجان و میان رؤس اصحاب الا موافقت
شود کل رؤس در مخرج فرض اصحاب غیر زوج ضرب کن انچه حاصل شود تصحیح
مسئله از ان بود چنانکه زنی بمرد شوهر و پنج دختر گذاشت فرض شوهر
که ان ربع است از اقل مخرج انکه چهار سهم است یک سهم بود و سه سهم باقی بر
پنج دختر مستقیم نباید میان سهام رؤس موافقت نیست پس تمام عدد
رؤس دختران که از پنج است در چهار که مخرج فرض اصحاب غیر زوج
است ضرب کن بیست سهم شود ازین مبلغ تصحیح مسئله میشود و شوهر را
از اصل مسئله یک سهم بود انرا در مضروب که ان پنج است ضرب کن
پنج شود و ان پنج سهم شوهر بود باقی سه سهم بود در پنج ضرب کن پانزده
شود میان دختران قسمت کن هر دختری را سه سهم رسد اگر موافقت
است جزو موافقت از یک عدد در جمیع عدد دوم ضرب کنند انچه
حاصل شود در جزو موافقت عدد سوم ضرب کنند اگر موافق باشد
انچه حاصل شود در جزو موافقت عدد چهارم ضرب کنند بعده در
اصل مسئله ضرب کنند و اگر موافقت نباشد تمام عدد در تمام عدد
دوم ضرب کنند و همچنین در عدد سوم و چهارم اگر موافقت
بود در جزو موافقت ضرب کنند و اگر موافقت نباشد در جمیع
عدد ضرب کنند چنانکه مردی بمرد چهار زن و هژده دختر و

بالام

حیز موافقت از یک عدد در جمیع عدد دوم ضرب کنند 163
انچه حاصل شود در حیز موافقت عدد سوم ضرب کنند انچه
حاصل شود در حیز موافقت عدد چهارم ضرب کنند بعده
در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه مردی بمرد چهار زن و هژده
دختر و پانزده جده و شش عم گذاشت اصل
مسئله از بیست و چهار بعود و تصحیح مسئله از چهار هزار و سیصد
و بیست سهام شود الا میان اعداد موافقت نباشد و
تباین بود تمام عدد روس در تمام روس دیگر ضرب کنند
انچه حاصل شود در جمیع روس سوم ضرب کنند و حاصل
آن در جمیع روس چهارم ضرب کنند هرچه حاصل شود در اصل
مسئله ضرب کنند چنانکه مردی بمرد دو زن و شش جده
و ده دختر و هفت گذاشت مسئله از بیست و چهار است
و تصحیح مسئله از پنج هزار و چهل سهم شود و این مسئله عولی

باشد در عول نیز ضرب کنند چنانکه زنی بمرد و شوهر و نه جد
و پنج خواهر پدری گذاشت اصل مسئله از شش بود تا بهشت
عول کنند و تصحیح مسئله از سیصد و شصت سهم شود شوهر را
صد و بیست و پنج سهم و هر جده را پنج سهم و هر خواهر را بیست و
سهم و اگر در مسئله بعضی سهام فاضل آید بر اصحاب
و الفرض رد کنند بقدر حقوق ملک جز زن و شوهر و بقول مالک
شافعی فاضل در بیت المال بود بر اصحاب فرائض رد کنند
اگر طایفه که بر ایشان رد شود یک جنس باشند مسئله از عدد
ایشان بود چنانکه شخصی بمرد و دو دختر و یا دو خواهر گذاشت
و اصحاب غیر رد معدوم اند مسئله از دو سهم بود و اگر
اصحاب غیر رد نباشد و اصحاب رد دو جنس باشند و یا
زیاده مسئله از سهام بود اگر در مسئله دو سدس بود چنانکه
شخصی بمرد جده و خواهر مادری گذاشت اصل مسئله
از شش سهم بود و تصحیح مسئله از دو سهم جده را یک

سهم

ب سهم و خواهر را یک سهم و اگر در مسئله نصف و سدس بود
چنانکه شخصی بمرد دختر و دختر پسر گذاشت اصل مسئله از شش بود
سهم بود و تصحیح مسئله از چهار سهم بود دختر را سه سهم بود دختر پسر را یک
سهم و اگر در مسئله ثلثان و سدس بود چنانکه شخصی بمرد و دو دختر و
ر گذاشت اصل مسئله از شش بود و تصحیح از پنج سهم مادر را یک سهم
دختری را دو سهم و همچنین اگر در مسئله نصف و دو سدس و یا
نصف و ثلث بود تصحیح مسئله از پنج سهم بود و اگر با اصحاب رد
و یک جنس اصحاب غیر رد نیز موجود بند اول فرض اصحاب
رد بده از اقل مخرج و باقی بر رؤس اصحاب رد قسمت کن
مستقیم از مسئله تمام شود چنانکه زنی بمرد و شوهر و سه دختر گذاشت
اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار است یک سهم از چهار سهم شوهر
و سه سهم باقی بر سه دختر مستقیم آمد تصحیح این مسئله از چهار
سهم شود و اگر باقی سهام بر رؤس اصحاب رد مستقیم نشود اگر میان
باقی سهام از مخرج فرض اصحاب غیر رد و میان رؤس اصحاب موافقت

بنمود کل عدد رووس از مخرج فرض اصحاب غیر رد پس ضرب کن انچه حاصل شود تصحیح
ازان شود چنانچه زنی مرد شوهر و پنج دختر ان گذاشت فرض شوهر که ان ربع است
اقل مخرج انکه از چهار سهام یک سهم بشوهر بده و سه سهم باقی است بر پنج دختران
نمی اید و میان سهام و روس موافقت نیست عدد روس دختران که ان پنج
در چهار که مخرج فرض اصحاب غیر رد است ضرب کن بیست سهم شود و از بیست
مبلغ تصحیح مسئله شود شوهر را از اصل مسئله که یک سهم بود اگر در مضروب
ان پنج است ضرب کن پنج شود و این پنج بشوهر ده باقی پانزده سهم بود در
کن پانزده شود میان دختران قسمت کن هر دختر را سه سهم رسد و اگر اصحاب رد
دو جنس و یا سه جنس باشند و با ان از اصحاب غیر رد موجود است پس باقی از مخرج
فرض غیر رد بر مسئله اصحاب رد قسمت کن اگر مستقیم اید تصحیح مسئله ازان شود چنانکه
مردی بمرد و زن و چهار جده و شش خواهر مادری گذاشت و مخرج فرض اصحاب
غیر رد چهار است ربع ازین یک سهم بزن دادن سه سهم ماند و مسئله اصحاب رد سه سهم
جده را سدس است و خواهران مادری را ثلث اصل مسئله از شش سهم شود سدس
یک بود و ثلث دو مجموع سه سهم شود پس ثابت شد که مسئله اصحاب رد سه سهم است
و سه سهم باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد برین روس مستقیم است جدات را یک
سهم و خواهران را دو سهم و اگر خواهی که مسئله تصحیح کنی چنانچه در تصحیح مسائل
گفته شده است همچنان ضرب کن و اگر سهام باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد بر مسئله
اصحاب رد مستقیم نباید تمام سهام اصحاب رد در مخرج فرض اصحاب غیر رد
ضرب کن ازین مبلغ فرض هر دو فریق بود بعده سهام اصحاب غیر رد
در مسئله اصحاب رد و سهام اصحاب رد در باقی از مخرج فرض اصحاب
غیر رد ضرب کن انچه حاصل شود نصیب هر یک از دو فریق بود چنانکه مردی
بمرد و چهار زن و نه دختر و شش جده گذاشت انکه از اصحاب غیر رد است اول فرو

اقل

اقل مخرج دهندان زنانست و مسئله از هشت است و ثمن او یک سهم بود این یک سهم زنان
دو هشت هفت سهم ماند و مسئله اصحاب رد از پنج سهم بود زیرا که نصف دختران ثلثین
است و نصیب جدات یک سدس و اصل مسئله از شش سهم بود و ثلثین از
شش سهم چهار سهم بود و سدس او یک سهم بود مجموع پنج سهم بود و باقی سهام
از مخرج فرض زوجات هفت سهم بود مجموع بر پنج مستقیم نمی آید و میان
ایشان موافقت نیست پنج در هشت که اقل مخرج زنانست ضرب کنند حاصل
شود اینست مبلغ مخرج فروض هر دو فریق بعده سهام اصحاب غیر رد در سهام
اصحاب رد ضرب کنند و مسئله اصحاب رد پنج است زیرا که اگر در مسئله اصحاب رد هست
و یکی در پنج همان پنج بود پس پنج سهم از حاصل که چهل است نصیب زنان باشد
و نیز سهام اصحاب رد در سهام باقی از مخرج اصحاب غیر رد ضرب کنند و
دختران را از مسئله اصحاب غیر رد چهار سهم بود این چهار سهم را در
کنند و باقی از مخرج فرض غیر اصحاب رد که هفت سهم است ضرب و هشت
سهم بود الی بیست و هشت دختران را بود و جدات را یک سهم بود در هفت سهم
ضرب کنند همان هفت سهم بود نصیب جدات بود اگر بر بعضی و یا بر کل کسر شود تصحیح
باید از اصول مذکوره کنند چنانچه درین مسئله زنان را پنج سهم است از حاصل چهل و آن
چهار را بر چهار مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمیع عدد رؤس
زنان که چهار است نگاه دارند و دختران را بیست و هشت سهم بود و ایشان نه نفر اند
بیست و هشت بر نه مستقیم نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمیع عدد رؤس
دختران که نه اند نگاه دارند و جدات را هفت سهم بود و عدد ایشان شش است و هفت بر شش مستقیم
نیاید و میان ایشان موافقت نیست جمیع رؤس ایشان نگاه دارند پس درین مسئله چهار
و شش و نه جمع شد و میان چهار و شش موافقت بنصف است نصف یکی در جمیع عدد
دیگر ضرب کنیم چهار در سه یا شش در دو دوازده بود و میان دوازده و نه موافقت
بثلث است پس ثلث یکی در کل عدد دیگر ضرب کنیم دوازده در سه یا چهار در نه
سی و شش بود و مضروب همین است و این سی و شش را در چهل که مخرج فروض هر دو فریق است

ضرب کنی یکهزار و چهارصد و ده حاصل آید و تصحیح مسئله ازین مبلغ شود زنان را صد و هشتاد سهم بود
هر یکی را چهل و پنج سهم رسد و عصبات دویست و پنجاه و دو سهم بود هر یکی را
چهل و دو سهم رسد و دختران را یکهزار و [illegible] سهم بود هر دختری را صد و دو [illegible] سهم
رسد اگر بعضی از ورثه پیش از قسمت میرند مسئله میت اول تصحیح کنند و سهام هر
وارثی را بدانند بعده تصحیح مسئله میت ثانی کنند و بنگرند آنچه در دست میت دوم است
از تصحیح مسئله اول و همان تصحیح مسئله میت ثانی اگر آنچه بدست میت دوم است از همان
تصحیح مسئله اول بر تصحیح ثانی مستقیم آید بضرب حاجت نیست و هر دو مسئله از تصحیح
اول صحیح شود و اگر تصحیح اول بر تصحیح دوم مستقیم نیاید بنگرند اگر میان ایشان موافقت
است جزو موافق مسئله از تصحیح میت ثانی در تصحیح میت اول ضرب کنی و اگر میان
ایشان مباینت است کل تصحیح دوم در تصحیح اول ضرب کنی از آن مبلغ هر دو مسئله تصحیح
شود چنانکه زنی بمرد و شوهر و مادر و دو دختر گذاشت این مسئله رد نیست زیرا که
از دوازده شوهر را ربع سه سهم است و دختر را نصف شش سهم است و مادر را سدس
دو سهم است یک سهم ماند و مخرج فرض آنکه از اهل رد بغیر زوجین چهار است شوهر را
ربع یک سهم رسید سه سهم ماند و مسئله دختر و مادر نیز از چهار است زیرا که مادر را
سدس یکی است و آن یک سهم باشد از شش و دختر را نصف است و آن سه سهم باشد از شش
و مجموع چهار سهم شود و آن سه سهم که از مخرج فرض شود باقی است بر چهار مستقیم
نمی آید و سه را با چهار موافقت نیست پس کل مسئله دختر و مادر را که آن چهار است در
مخرج فرض شوهر که آن نیز چهار است ضرب کنی شانزده شود شوهر را چهار سهم و
دختر را نه سهم و مادر را سه سهم و اگر شوهر پیش از قسمت مرد یک زن و مادر و پدر را
گذاشت مسئله ورثه شوهر از چهار است زن را ربع از یک سهم است مادر را
ثلث باقی یک سهم پدر را باقی که [illegible] است وآن دو سهم و در دست شوهر چهار

سهم است

سهم است بود پس او مستقیم می آید هر دو مسئله از بیست و دو مستقیم می آید و دختر میت
اول را نه سهم و مادر میت اول را سه سهم است و زن میت دوم را یک سهم و مادر میت
سوم را یک سهم و پدر میت دوم را دو سهم و اگر دختر مرد و دو پسر و یک دختر و یک جده
ان تا جده مادر میت اول است والتصحیح مسئله میت سوم از شش جده را السدس یکی است انکه سهم
از شش و هر پسر را دو سهم و دختر را یک سهم و در دست میت سوم نه سهم است بر شش
مستقیم نمی آید و میان ان موافقت ثلث است و ثلث شش که ان دو است در
شش ضرب کن سی و دو سهم شود هر مسئله از ان راست آید هر که سهام او از
شش است سهام او در جزء الموافقت مسئله دختر ضرب کند و ان دو سهم است در هر
سهام از شش است سهام او ضرب کند در جزء موافقت انچه در دست دختر است
و ان سه سهم است پس مادر میت اول را سه سهم بود از شانزده حاصل ضرب
شش سهم شود هر شش او را بود و زن میت دوم را یک سهم از شانزده بود در
ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم زن میت دوم را بود و مادر میت دوم را
سهم بود در دو ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم مادر میت دوم را بود و
هر یکی پسر را از پس آن میت سیوم دو سهم بود در سه ضرب کن شش شود
دختر میت سیوم را یک سهم بود از شش در سه ضرب کن سه سهم شود و جده
میت سیوم را که ان مادر میت اول است یک سهم بود از شش در سه
ضرب کن همان سه سهم شود پس سهم مر این جده را بود و این جده را از شش
سهم از میت اول رسیده و سه سهم از میت سیوم بود مجموع نه سهم شود پس
میت دوم را دو سهم رسید و پدر میت دوم را
پدر میت دوم را چهار سهم رسید و مادر میت دوم را دو سهم رسید و
هر یکی از پسران میت سیوم شش گان سهم رسید و دختر میت سیوم سه

سهم رسید ده چه ده میت سوم را نه سهم رسید مجموع سی و دو سهم شد و اگر
چوده مرتد شود ... [illegible] را در کذاشت و دو دخت او نه سهم است و تصحیح مسئله اول
و نه سهم چهار ... [illegible] میان ایشان [illegible] ضعف بیت ... چهار را در [illegible] ضرب کن
صد و ... [illegible] و هشت سهم شود تصحیح هر چهار مسئله از وی شود ... [illegible] دو دختر
بود در چهار ضرب کن و هر که از چهار ... [illegible] در هر ... [illegible] زن میت دوم را
از ... دو سهم بود در چهار ضرب کن ... [illegible] شود همون را ده ... میت دوم را چهار سهم بود
... [illegible] شود و ... [illegible] میت دوم را دو سهم بود در چهار ضرب کن ... شود
از پسران میت سوم ... [illegible] سهم بود در چهار ضرب کن ... چهار شود و دختر میت سوم را
سهم بود در چهار ضرب کن ... ده شود ... میت چهارم را دو سهم بود از چهار
و نه ... [illegible] کن ... ده شود ... [illegible] برادران میت چهارم ... [illegible]
چهار سهم ... [illegible] ضرب کن ... [illegible] شود اگر خواهی که نصیب هر فریق را از تصحیح
علامی انچه هر فریق را بود از مسئله ... [illegible] نام نهاده از اصل ... [illegible]
انچه حاصل شود ان نصیب هر فریق بود چنانچه در مسئله متباینین مذکوره دو زن را
از اصل مسئله ... سهم بود ... [illegible] در مضروب ... [illegible] دو ... [illegible]
و ... سهم ... [illegible] دو زن را بود و دختر ... [illegible] ده سهم بود در مضروب ... [illegible]
ده سهم ... [illegible] سهم شود ... [illegible]
سهم شود ... [illegible] مضروب ... [illegible] سهم شود ... [illegible]
را ... سهم بود ... [illegible] در ... [illegible] ده سهم شود و ... [illegible]
اگر خواهی که نصیب هر فردی از افراد فریق ... [illegible] هر فریق ... [illegible]
کن از اصل مسئله بود ... [illegible] علاحده بعده ... [illegible] ان نسبت
از ... [illegible] بود ... [illegible] مسئله ... [illegible] نسبت بود ... [illegible]

مسئله

بعدد رؤس ایشان مثل آن و مثل نصف آن وا دارد پس هر زنی را مثل مضروب ایشان
دو است و ده است و مثل نصف او بدهد و آن شش عدد و بازده بود بعده سهام دختران
که آن نه است سی نه است بعدد رؤس که آن ده اند مثل آن و مثل سه خمس آن و الا
پس هر دختری را مثل مضروب و مثل سه خمس او بده و آن شش عدد و شش سهم
بود بعده سهام جدات که چهار است نسبت بعدد رؤس ایشان که شش اند ثلثان
است پس هر جده را ثلثان مضروب بده که آن صد و چهل سهم شود بعده سهام
اعمام که هفت است نسبت بعدد رؤس ایشان که هفت اند سبع سهم است پس عم را سبع
مضروب بده و آن بیست سهام است اگر خواهی که ترکه میان وارثه و یا
مسئله میان غریما قسمت کنی سهام هر وارثی از تصحیح ضرب کن در جمله ترکه بعده
مبلغ را بر تصحیح قسمت کنی یعنی تصحیح مسئله کن برای طالب میراث اگر موافقت میان تصحیح و میان
ترکه اگر میان ایشان مباینت است سهام هر وارثی از تصحیح در قسمت ترکه [illegible]
ضرب کن بعده مبلغ را قسمت کن بر تصحیح الخ حاصل آید نصیب هر وارثی لو جا که
زنی بمرد و شوهر و مادر و پدر و [illegible] دو دختر کذالک و ترکه هفده
دینار است اول تصحیح مسئله کن پس اصل مسئله دوازده سهم شود و شوهر را ربع است
سه سهم شود و مستقیم اند مادر و پدر را دو سدس است چهار سهم مر ایشان را نیز مستقیم
اند دختر [illegible] باقی است پنج سهم مستقیم نیاید بر عدد رؤس ایشان که چهار اند
در تقدیر و میان ایشان موافقت نیست پس چهار را در اصل مسئله ضرب کن
چهل و هشت سهم شوهر را دوازده سهم [illegible] از مادر و پدر را [illegible]
سهم و [illegible] هر دختر [illegible] سهم [illegible] موافقت میان اصل و [illegible] هشت
و میان ترکه که هفده دینار است طلب کن و میان ایشان موافقت نیست پس
سهام [illegible] که دوازده اند در ترکه ضرب کن که هفده دینار است دو صد و
چهار شود پس بر تصحیح قسمت کن و آن چهل و هشت است چهار دینار و ربع
بیرون آید و هشت سهم پدر را در هفده ضرب کن و حاصل آن صد و سی و شش [illegible]

بر چهل و هشت قسمت کن دو دینار و نصف و ثلث دینار شود و مادر را هم برین قیاس
کن و سهم پسر را در هفده ضرب کن و حاصل آن هشتاد و هفتاد و شصت بر چهل و
هشت قسمت کن سه و نیم دینار و ربع طسوج و آن پسر را باشد و سهام هر دختری
پنج است ضرب کن در هفده و حاصل آنکه هشتاد و پنج است بر چهل و هشت قسمت کن
یکدینار و سه ربع و حبه بود و این مقدار هر دختر را باشد از ترکه و اگر میان تصحیح
و میان ترکه موافقت است در جزو موافق ضرب کن و آنچه بیرون آید تقسیم
هر وارثی بود چنانکه اگر ترکه هژده دینار باشد درین مسئله پس میان هژده و
میان چهل و هشت موافقت طلب کن و میان این دو موافقت بسدس است
پس سهام شوهر را که دوازده است ضرب کن در موافق ترکه
که آن سه است و حاصل آن که سی و شش است بر وفق تصحیح که آن هشت است
قسمت کن چهار و نیم دینار شود و این شوهر را بود آنکه سهام پدر را که
هشت است در سه ضرب کن و حاصل آن بیست و چهار است بر هشت آن سهم
قسمت کن سه دینار شود و آن پدر را بود و همچنین مادر را بود و سهام پسر را
که ده است در سه ضرب کن و حاصل آن سی است بر هشت قسمت کن سه دینار
و سه ربع دینار شود و این را باید از ترکه و سهام هر دختری که پنج است در سه ضرب
کن حاصل آن پانزده است بر هشت قسمت کن یکدینار و سه ربع و یک طسوج شود و این
مقدار هر یک دختر را باشد و اگر ترکه اندک است و وام بسیار است میان مجموع وام و
ترکه که موافقت طلب کن اگر میان این مباینت است وام هر غریمی را ضرب
کن در کل ترکه و حاصل را بر مجموع وام قسمت کن چنانکه اگر ترکه هفده دینار است و وام
چهل و هشت دینار است زید را دوازده دینار یافتنی است و عمرو را شانزده دینار
دیگر را بیست دینار و میان هفده و چهل و هشت مباینت است وام زید که دوازده دینار است
در کل ترکه که هفده دینار است ضرب کن و حاصل آن که دویست و چهار دینار است بر مجموع وام
قسمت کن که آن چهل و هشت دینار است چهار و ربع دینار شود زید را و همچنین از وام
زید هفت دینار و سه ربع دینار ماند و وام عمرو و بکر همچنین قیاس کن و اگر میان این دو

موافقت

موافقت است و ام بر عشر یعنی در جزو موافقت ترکه ضرب کن و اصل ان بر جزو موافقت مجموع دام
قسمت کن انچه برون اید نصیب ان غریم بود چنانکه اگر ترکه پانزده دینار بود بر مثال ان ل
موافقت است به ثلث پس دام زید که دوازده دینار است در جزو موافقت ترکه ضرب کن
ان سه است و حاصل ان سی و شش را بر وفق مجموع دام که هشت است قسمت کن چهار و نیم
دینار بود وان مجموع بر بیدهند و زید را بر همین قیاس هفت و نیم دینار را از دام ماند و دام
عمرو و بکر همبرین قیاس اگر بعضی از ورثه بر چیزی از ترکه صلح کردند سهام او
از اصل مسئله و یا از تصحیح طرح کن چنانکه گوی در تقدیر این وارث در میان نبود بعد
باقی ترکه قسمت کن بر سهام بقیه ورثه یعنی تصحیح مسئله کن با وجود مصالح بعد سهام او از
تصحیح طرح کن و باقی بر بقیه ورثه قسمت کن چنانکه زنی بمرد و شوهر و مادر و عم گذاشت
شوهر صلح کرد با انچه در ذمه او است از مهر و از میان ورثه برون امد پس سهام او از
تصحیح بیفکن و ترکه میان مادر و عم میت قسمت کن سه سهم دو سهم مادر را
و یک سهم عم را بده زیرا که اصل مسئله از شش است شوهر را از شش سه سهم و مادر
را الثلث وان دو سهم عم را باقی یک سهم ماند پس چون سهام شوهر طرح
کردی بخارج سه سهم ماند پس چون ~~سهام~~ دو سهم مادر را و یک سهم عم را والحمد لله
الذی بنعمته تتم الصالحات